

مشکلات و مسائل

اولین سال انقلاب

از زبان مهندس بازرگان



(۲) Vol.

مهدی بازرگان، در سال ۱۲۸۷ ش در خانواده‌ای مذهبی بدنیا آمد. تحصیلات ابتدائی خود را در مدرسه سلطانی تهران و تحصیلات متوسطه را در دارالمعلمین مرکزی که از اولین مدارس به سبک جدید بود پایان رسانید و پس از آن در سال ۱۳۰۶ ش، همراه محصلین ممتاز اعزامی دولت برای ادامه تحصیلات به کشور فرانسه روانه شد و پس از فراغت از تحصیل در رشته هنر و صنایع و دو سال کارآموزی در کارخانجات صنعتی در سال ۱۳۱۳ به ایران بازگشت.

پس از پایان خدمت نظام وظیفه، بازرگان در سال ۱۳۱۵ بعنوان دانشیار در دانشکده فنی تهران به تدریس ترمودینامیک پرداخت. و در دو دوره ریاست دانشکده فنی را بعهده داشت.

در سال ۱۳۱۹، در کانون اسلام با سید محمود طالقانی آشنا شد و این دوستی و همکاری در فعالیت‌های مذهبی و سیاسی تا پایان عمر آن مرحوم ادامه داشت.

در سال ۱۳۲۱ کانون مهندسين را بنیان نهاد و در تشکل قشر تحصیلکرده متخصص در برابر هیئت حاکمه تلاش فراوان نمود. این جمعیت بعدها موجب حرکت‌ها و جریانات سیاسی گسترده‌ای گردید.

در دوران مبارزات ملت ایران با امپریالیسم انگلستان بخاطر ملی کردن صنایع نفت، بازرگان در نهضت ملی ایران نقش مهمی داشت و پس از ملی شدن صنعت نفت از طرف مرحوم دکتر مصدق نخست وزیر وقت و رهبر نهضت ملی بعنوان نخستین مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران و مأمور خلع ید از شرکت انگلیسی برگزیده شد و این مأموریت بزرگ را با کاردانی و لیاقت بی‌پایان رساند.

مدتی پس از آن سرپرستی سازمان آب تهران را بعهده گرفت و برای نخستین بار طرح لوله‌کشی شهر تهران را با اجرا درآورد. پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بازرگان بخاطر اعتراض نسبت به انتخابات غیرقانونی مجلس توسط رژیم کودتا از مشاغل دولتی برکنار گردید و در آذر همان سال بخاطر نامه اعتراضیه‌ای که به کمیسیون نفت مجلس بخاطر مذاکره با کنسرسیوم بین‌المللی نفت برای عقد قرارداد و حراج خاثنانه نفت (پس از مبارزات طولانی ملت در ملی کردن نفت) با اتفاق ۱۰ تن دیگر از استادان متعهد و مبارز دانشگاه نوشته بود همگی از دانشگاه اخراج شدند.

بازرگان چند ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد بخاطر پایداری در برابر این جریان وابسته امریکائی با تفاق دکتریدالله سبحانی و تنی چند از روحانیون مبارز و مسئول، نهضت مقاومت ملی را پایه‌گذاری کردند که در مدت حدود ۷ سال تنها سازمان نیمه مخفی بود که علیه رژیم پلیسی شاه مبارزه ریززمینی میکرد. در سال ۱۳۳۴ پس از کشف چاپخانه مخفی این جمعیت بازرگان با عده‌ای از مبارزین نهضت مقاومت دستگیر شدند و نامبرده مدت ۸ ماه در زندان لشکر ۲ زرهی زندانی گردید و در همین محبس بود که کتاب معروف «عشق و پرستش» را برشته تحریر درآورد.

در اردیبهشت ۱۳۴۰ بازرگان با تفاق مرحوم طالقانی و دکتر سبحانی و عده‌ای دیگر از مسلمانان مبارز نهضت آزادی ایران را بوجود آوردند و در اوّل بهمن ۱۳۴۱ (۵ روز قبل از فروردینم کذائی ۶ بهمن شاه) این عده به همراه سایر سران نهضت برای چندمین بار توسط مأمورین رژیم استبداد دستگیر شدند و در زندان معروف قزل‌قلعه محبوس گردیدند. بازرگان در محاکماتی که در بیدگاه نظامی صورت گرفت به ۱۰ سال زندان محکوم گردید و دوران زندان را با بردباری و کسب تجربه و تألیف کتب متعددی (از جمله سیر تحول قرآن) سپری نمود. فعالیت نهضت با محکومیت سران آن قطع نشد. عده‌ای از یارانش در داخل کشور بامشکلات فراوان و مخفی کاری و استتار و همسنگران دیگر از جمله سردار شهید اسلام دکتر جمران و معلم انقلاب، دکتر علی شریعتی در خارج از کشور با

موسیقی و سنجی و سازهای
آرامی و سنجی و سازهای
آرامی و سنجی و سازهای
آرامی و سنجی و سازهای
آرامی و سنجی و سازهای

۱

۲

۳

۴

۵

۶

۷

۸

امکانات بیشتر این راه را ادامه دادند.

نهضت آزادی در این مدت هم به روشن نگاهداشتن شعله ایمان و مبارزه برای کسب آزادی و استقلال کمک میکرد و هم بعنوان پلی بین حوزه و دانشگاه برای ایجاد وحدت عمل میکرد، از یک طرف از روشنفکران مسلمان و مستقل حمایت می کرد، از طرف دیگر از علمای دینی و رهبران مذهبی؛ و خود را وابسته به هر دو جریان میدانست.

نقش مهندس بازرگان با سوابق طولانی در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی مذهبی در دو سال آخر مبارزه علیه رژیم استبداد و بالاخره برانداختن آن نظام حائز اهمیت میباشد. وی با شرکت مستقیم در تظاهرات و راهپیمائی ها و ایراد سخنرانیهای روشنگرانه و نوشتن اعلامیه های قاطع، همچنین پایه گذاری «کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» که نقش بسزائی در افشگری رژیم و دفاع از حقوق زندانیان سیاسی و آزادیهای مشروع و قانونی ملت ایران داشت توانست وظیفه خود را بعنوان یک مسلمان مسؤل ایفا نماید و در جهت بسیج و هماهنگ ساختن مبارزات مردم و ارتباط و التیام بین مبارزین تلاش خستگی ناپذیری بنماید و پل رابط میان روحانیت و روشنفکران را بنا سازد.

بازرگان در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ یعنی یک هفته قبل از پیروزی انقلاب در شرایطی بسیار متلاطم و بحرانی که هنوز رژیم استبداد سرکار بود و ارتش در برابر مردم صف آرائی میکرد و کمتر کسی حاضر شده بود که قبول مسؤلیت بنماید با شجاعت و شهامت قدم بجلو گذاشت و بار تشکیل دولت موقت انقلاب را بدوش گرفت. امام خمینی در هنگام انتصاب ایشان چنین اعلام کردند:

بموجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما بمکتب مقدس اسلام و اطلاعاتی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و وابستگی به گروهی خاص مأمور تشکیل دولت موقت مینمایم.

دولت هفتم طی ۹ ماه توانست با براه انداختن کارخانجات، بانکها، کشاورزی، قطع سلطه بیگانگان لغو قراردادهای اسارت بلر با ابرقدرتها برگراری انتخابات آزاد در چندین مرحله و... منشأ خدمات برجسته ای بشود و علیرغم بحرانهای داخلی و خارجی و تعدد مراکز قدرت و تصمیم گیری هادخالت ها، مزاحمتها و کارشکنیها نامبرده نهایت تلاش و مجاهدت خود را مبذول داشت و بخاطر حفظ وحدت امت دم فرو بست و در راه ایجاد جامعه ای سالم بر اساس موازین و معیارهای اسلامی گامهای اساسی برداشت.

بالاخره پس از ۹ ماه تلاش خستگی ناپذیر بخاطر کارشکنی ها دخالتها و... استعفا داد. امام خمینی به هنگام قبول استعفاي ایشان فرمودند:

«ضمن قدردانی از زحمات و خدمات طاقت فرسای ایشان (مهندس بازرگان) در دوره انتقال و با اعتماد به دیانت و حسن نیت مشارالیه استعفا را قبول نمودم.»

بعد از استعفای دولت موقت خدمات خود را در سنکرسورای انقلاب ادامه داد. در انتخابات مجلس شورای اسلامی مردم حق شناس و آزاد تهران، علیرغم تهمتها و حملات ناجوانمردانه او را به نمایندگی خود انتخاب کردند مهندس بازرگان در جریان فعالیتهای علمی، سیاسی، اجتماعی و دینی قریب یکصد جلد کتاب و رساله منتشر ساخته که برخی از آنها بدفعات تجدید چاپ و منتشر شده است.

قیمت ۴۸۰ ریال

مرکز پخش: دفتر نهضت آزادی ایران
تهران- خیابان استاد طهری- شماره ۲۳۴- تلفن ۸۳۳۷۵۷

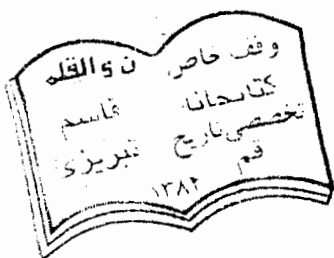
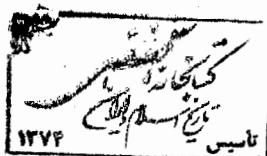
کلیه حقوق طبع محفوظ است- نقل از مندرجات فقط با ذکر نام مأخذ مجاز میباشد

فهرست مندرجات

فصل اول: اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها، مصاحبه‌ها، احکام و پاسخها، پیامهای خاص و متفرقه

فصل دوم: پیامهای عمومی رادیو تلویزیونی

فصل سوم: سخنرانیهای مختلف در تهران و شهرستانها.



فهرست مندرجات (بترتیب تاریخی)

ردیف	تاریخ	موضوع	فصل	صفحه
۱	۵۷/۱۱/۱۵	حکم انتصاب به نخست وزیری دولت موقت	اول	۱
۲	«	پاسخ به امام پس از دریافت حکم نخست وزیری	اول	۲
۳	«	دعوت امام از مردم برای اظهار نظر در باره دولت	اول	۳
۴	«	اولین مصاحبه با خبرنگاران مطبوعات	اول	۴
۵	۵۷/۱۱/۲۰	اولین پیام به ملت ایران (در دانشگاه تهران)	دوم	۷۱
۶	۵۷/۱۱/۲۱	در اجتماع کارگران و کارکنان اعتصابی شرکت نفت	اول	۶
۷	۵۷/۱۱/۲۱	اعلامیه شماره یک در باره: توطئه حکومت نظامی	اول	۷
۸	۵۷/۱۱/۲۳	پیام رادیوتلوویزیونی در باره: اعلام همبستگی ارتش با مردم	دوم	۸۴
۹	۵۷/۱۱/۲۹	پیام رادیوتلوویزیونی در باره: اصول و مقررات دولتی	دوم	۸۵
۱۰	۵۷/۱۲/۹	پیام رادیوتلوویزیونی در باره: معرفی بقیه وزرا و بیان اشکالات	دوم	۸۸
۱۱	۵۷/۱۲/۲۳	مصاحبه با رادیوتلوویزیون شوروی	اول	۸
۱۲	۵۸/۱۲/۲۴	پیام رادیوتلوویزیونی در باره مشکلات دولت و توقعات مردم	دوم	۹۷
۱۳	۵۷/۱۲/۲۹	سخنانی کوتاه و مصاحبه ای در آبادان	اول	۹
۱۴	۵۸/۱/۱	پیام نروزی سال ۵۸	اول	۱۲
۱۵	«	سخنرانی در استادیوم ورزشی تبریز در باره:	سوم	۲۹۹
		کمیته های انقلاب و آزادی بیان و قلم و همکاری دولت و ملت		
۱۶	۵۸/۱/۵	سخنرانی در دانشکده کشاورزی دانشگاه تبریز	سوم	۳۰۹
۱۷	۵۸/۱/۶	عید دیدنی دولت و مردم در استادیوم صد هزار نفری	سوم	۳۶۵
۱۸	۵۸/۱/۷	مصاحبه رادیویی در مورد قضایای گنبد کاوس	اول	۱۳
۱۹	۵۸/۱/۹	پیام به مردم بلوچستان	اول	۱۶
۲۰	۵۸/۱/۱۴	پیام رادیوتلوویزیونی در باره: نتایج رفراندوم و تحریکات	دوم	۱۰۵
۲۱	۵۸/۱/۱۵	مصاحبه با مطبوعات داخلی و خارجی در مورد مسائل جاری	اول	۱۷
۲۲	۵۸/۱/۲۴	پیام رادیوتلوویزیونی در باره: مسأله بیکاری و مشکل صنایع، بخش خصوصی و ادارات	دوم	۱۱۵
۲۳	۵۸/۲/۴	« « « شهادت تیمسار قره‌نی، و ویژگیهای انقلاب	دوم	۱۲۹
۲۴	۵۸/۲/۱۴	نوضیح وظائف معاونت نخست وزیر در امور همکاری	اول	۲۴
۲۵	۵۸/۲/۱۵	گزارش دولت موقت به رهبر و شورای انقلاب	اول	۲۸

۳۶	اول	بمناسبت هفتمین روز شهادت استاد مطهری	۵۸/۲/۱۶	۲۶
۱۴۱	دوم	پیام رادیوتلو یزیونی در باره: تأسیس صندوق ترمیم خسارات انقلاب، طرحهای دولت...	۵۸/۲/۱۸	۲۷
۱۴۹	دوم	پیام رادیوتلو یزیونی در مورد: کارمندان دولت	۵۸/۲/۲۸	۲۸
۳۷	اول	بخشنامه درباره تحریکات در کارگاهها و کارخانجات	۵۸/۲/۳۱	۲۹
۳۲۰	سوم	در سمینار رؤسای دانشگاهها	۵۸/۳/۳	۳۰
۳۹	اول	پیام امام خمینی به مهندس بازرگان در مورد قانون اساسی جدید	۵۸/۳/۵	۳۱
۱۶۵	دوم	پیام رادیوتلو یزیونی در باره تعدد مراکز تصمیم گیری.	۵۸/۳/۷	۳۲
۱۷۷	دوم	« « « « بزرگداشت ۱۵ خرداد	۵۸/۳/۱۵	۳۳
۴۰	اول	بمناسبت چهلیمین روز شهادت استاد مطهری	۵۸/۳/۱۹	۳۴
۴۱	اول	پیام درباره ملی شدن بانکها	۵۸/۳/۱۹	۳۵
۴۲	اول	پیام برای جشن خلع ید در خوزستان	۵۸/۳/۲۹	۳۶
۳۲۲	سوم	سخنرانی در شرکت نفت بمناسبت سالروز ۲۹ خرداد	۵۸/۳/۳۰	۳۷
۴۴	اول	پیام برای سوم شعبان	۵۸/۴/۷	۳۸
۳۲۳	سوم	دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران	۵۸/۴/۱۱	۳۹
۳۲۶	سوم	سخنرانی در دانشگاه دفاع ملی	۵۸/۴/۱۱	۴۰
۱۸۹	دوم	پیام رادیوتلو یزیونی در باره: کارمندان و دستگاه دولت	۵۸/۴/۱۴	۴۱
۴۶	اول	اطلاعیه برای دعوت همافران به رعایت نظم و قانون	۵۸/۴/۱۶	۴۲
۴۷	اول	پیام به اجتماع فرمانداران	۵۸/۴/۲۵	۴۳
۴۸	اول	پیام سی تیر	۵۸/۴/۲۸	۴۴
۲۰۱	دوم	پیام رادیوتلو یزیونی در باره: ملی شدن صنایع بزرگ	۵۸/۴/۲۸	۴۵
۳۲۸	سوم	سخنرانی در کنفرانس تحرک ادارات	۵۸/۵/۲	۴۶
۲۰۷	دوم	پیام رادیوتلو یزیونی در باره: وحدت در عمل	۵۸/۵/۱۰	۴۷
۳۳۰	سوم	پیش خطبه نماز جمعه در دانشگاه تهران	۵۸/۵/۱۹	۴۸
۲۱۷	دوم	پیام رادیوتلو یزیونی در باره: روز قدس	۵۸/۵/۲۶	۴۹
۵۰	اول	تشکر از ارتش و پاسداران	۵۸/۵/۲۸	۵۰
۵۱	اول	پیام بمناسبت عید سعید فطر	۵۸/۶/۱	۵۱
۲۲۱	دوم	پیام رادیوتلو یزیونی در باره: دفاع از دولت (مسأله پاره و موضوع قاطع و انقلابی عمل کردن)	۵۸/۶/۸	۵۲
۲۳۷	دوم	پیام رادیوتلو یزیونی در باره: پزشکان	۵۸/۶/۱۲	۵۳
۵۲	اول	پیام در مورد تخصیص درآمدیکروز نفت باستانها	۵۸/۶/۱۲	۵۴

۳۳۶	سوم	سخنرانی در مراسم درگذشت طالقانی در دانشگاه تهران	۵۸/۶/۲۰	۵۵
۳۴۷	سوم	سخنرانی در سمینار رفع مشکلات اقتصادی کشور	۵۸/۶/۲۷	۵۶
۳۴۸	سوم	سخنرانی در جشن فارغ التحصیلان دانشگاه پلیس	۵۸/۶/۲۹	۵۷
۵۳	اول	پیام بمناسبت افتتاح مدارس	۵۸/۶/۳۱	۵۸
۵۵	اول	بخشنامه در مورد مسائل مربوط به جهاد سازندگی	۵۸/۷/۱	۵۹
۳۵۰	سوم	گفتاری در جشن فارغ التحصیلی دوره یازدهم آموزشگاه افسری	۵۸/۷/۱	۶۰
۵۶	اول	پیام در مورد جهاد سازندگی	۵۸/۷/۱	۶۱
۲۴۳	دوم	پیام رادیوتلو یزیونی در باره: چرا اینطور است؟ چه کی مقصرا موثر است؟ چه باید کرد و چه کسی بکند	۵۸/۷/۱	۶۲
۲۶۱	دوم	پیام رادیوتلو یزیونی در باره: ترمیم کابینه	۵۸/۷/۴	۶۳
۳۵۱	سوم	بیاناتی در جشن فارغ التحصیلی دانشکده فرماندهی نیروی هوایی	۵۸/۷/۵	۶۴
۳۵۲	سوم	سخنرانی قبل از نماز جمعه (در باره سوره الرحمن)	۵۸/۷/۶	۶۵
۵۹	اول	خطابه هیئت دولت به امام بمناسبت روز هجرت به پاریس	۵۸/۷/۱۰	۶۶
۲۶۵	دوم	پیام ارادیوتلو یزیونی در باره: شورای کارکنان مؤسسات	۵۸/۷/۱۳	۶۷
۳۵۸	سوم	سخنانی در مجلس یادبود مرحوم طالقانی (در نخست وزیری)	۵۸/۷/۲۶	۶۸
۳۶۰	سوم	سخنانی در مجلس فارغ التحصیلی دانشکده افسری نیروی زمینی	۵۸/۷/۲۹	۶۹
۳۶۱	سوم	سخنرانی در استادبوم ورزشی اصفهان	۵۸/۸/۳	۷۰
۳۶۳	سوم	دراجتماع کارکنان ذوب آهن	۵۸/۸/۳	۷۱
۶۲	اول	مصاحبه با خبرگزاری پارس قبل از سفر به الجزائر	۵۸/۸/۳	۷۲
۶۷	اول	متن استعفانامه	۵۸/۸/۱۴	۷۳
۶۸	اول	موافقت رهبرانقلاب با استعفا	۵۸/۸/۱۵	۷۴
۲۷۷	دوم	آخرین پیام تلو یزیونی	۵۸/۸/۱۵	۷۵
۲۸۵	دوم	خدا حافظی با ملت	۵۸/۸/۱۶	۷۶

فصل اول

اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها، مصاحبه‌ها،
احکام و پاسخها، پیامهای خاص و متفرقه

تاد

حکم انتصاب به نخست وزیری دولت موقت

در تاریخ ۵۷/۱۱/۱۵ توسط آقای هاشمی
رفسنجانی در مدرسه علوی قرائت گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

بنا به پیشنهاد شورای انقلاب برحسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب باتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است و بموجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص مأمور تشکیل دولت موقت مینمایم تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفراندوم و رجوع به آراء عمومی ملت در باره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت و برطبق قانون اساسی جدید را بدهید. مقتضی است که اعضاء دولت موقت را هرچه زودتر با توجه به شرایطی که مشخص نموده ام تعیین و معرفی نمایید. کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت با دولت موقت شما همکاری کامل نموده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سامان یافتن امور کشور خواهند نمود. موفقیت شما و دولت موقت را در این مرحله حساس تاریخی از خداوند متعال مسئلت مینمایم.

روح الله الموسوی الخمينی

پاسخ به امام پس از دریافت حکم نخست وزیری

(۵۷/۱۱/۱۵)

بسم الله الرحمن الرحيم

وكم من ثناء جميل لست اهلاً له نشرته

خدای بزرگ را شکر میکنم که چنین اعتبار و حسن شهرتی را که بهیچوجه اهلیت و لیاقت آنرا نداشته‌ام بمن ارزانی داشته و همین موهبت الهی باعث شده است که آیت‌الله ابراز اعتماد و ارجاع چنین مأموریتی را به بنده عنایت بفرمائید و همچنین تشکر از ملت ایران میکنم که آیت‌الله مکرر تصریح فرموده‌اند که بنام ملت، همصدای با ملت و برای ملت گامها و صداهای خود را برداشته و بلند کرده‌اید. این مأموریت یعنی ریاست دولت موقت و تشکیل حکومت در شرایط بسیار دشوار خطرناک عظیمترین شغل و وظیفه و درعین حال بزرگترین افتخاری است که به بنده واگذار شده و شاید حق داشته باشم بگویم دشوارترین وظیفه و کاری است که در طول تاریخ هفتاد و دو ساله مشروطیت ایران به نامزدها و مأمورین نخست وزیریهای دیگر داده شده است. قاعدتاً با توجه به جثه ضعیف و نواقص و معایب خودم نمیبایستی قبول این مسئولیت را کرده و زیر بار چنین امری رفته باشم ولی از یکطرف بنا بر ضرورت و وظیفه و مسئولیت طبیعی و انتظاری که داشته‌اند و با عزم راسخ و با ایمان کامل بخدا و اعتماد به موفقیت این راه که رهبری فرموده‌اید، منم همین راه را انتخاب میکنم و این اولین درس و اولین دستوری است که از آیت‌الله گرفته‌ام و فرمایش حضرت امیر، علی ابن ابیطالب را بکار میندم که فرموده‌اند وقتی در برابر امر خطیر و کار مشکلی قرار گرفتید تردید نکرده وارد شوید، بحول و قوه الهی مشکلات و مسائل حل خواهد شد.

بنابراین با امید بخدا، امتنان از آیت‌الله و انتظار از ملت ایران و دنیا این مأموریت و خدمت را قبول و تعهد نمودم و آماده خطرات و زحماتش هستم و نهایت کوشش و دعا را برای توفیق و ادای خدمت مورد انتظار مردم ایران خواهم کرد.

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم

بعداز ایراد جوابیه مهندس بازرگان:

دعوت امام از مردم برای اظهار نظر در مورد دولت

(۵۷/۱۱/۱۵)

من بعد از تشکر از ملت ایران که در این مدت‌های طولانی در رنج و زحمت بودند و با دادن خون خودشان برای اسلام خدمت کردند، مطلبی را که میخواهم بعرض ملت برسانم اینست که نظر خودشانرا راجع به دولت آقای مهندس بازرگان، که الان یک دولت شرعی اسلامی است اعلام کنند. هم بوسیله مطبوعات وهم به تظاهرات آرام در شهرها و دهات و در هرجایی که مسلمان هست، نظر خودتانرا راجع به دولت اسلامی آقای مهندس بازرگان اظهار کنید.

اولین مصاحبه با خبرنگاران مطبوعات

به نقل از کیهان

(۵۷/۱۱/۱۵)

پس از خروج امام خمینی از محل کنفرانس مطبوعاتی، در ساعت شش و ربع، مهندس بازرگان درحالیکه گاه حرفهایش طنز خاصی میسافت به پرسش های خبرنگاران پاسخ داد:

خبرنگار اطلاعات پرسید: آقای مهندس بازرگان آیا کابینه شما کابینه سایه است، یا عملا و دقیقا کابینه کار؟ مهندس بازرگان جواب داد: انشاءالله که این نه کابینه سایه است و نه خیال، بلکه کابینه ای جدی است، خیلی هم جدی، و امیدواریم بتوانیم خواست ملت را بیاری خداوند برآورده کنیم.

بازرگان سپس در مورد بختیار و تهدید وی که رئیس دولت و اعضای کابینه او را دستگیر خواهند کرد، اظهارداشت: ما پیشاپیش آماده بوده و هستیم، همانطوریکه ملت هم در تمام این جنبش و درگذشته به استقبال خطر و گلوله رفته است هم من و هم یقینا اعضای کابینه که معرفی خواهند شد از این اخطار نمی ترسیم. اگر تهدید می خواهند بکنند به چیز دیگر ما را تهدید کنند این چیز خیلی کوچکی است و اگر عملی شود بنده شخصا خیلی ممنون خواهم شد، چون راحت میشوم.

خبرنگار پرسید: ممکن است بفرمائید که اعضای کابینه شما را چه کسانی تشکیل میدهند و در صورت امکان از آنها نام ببرید؟

مهندس بازرگان با خنده جواب داد:

خیلی من را آدم ساده ای تصور کرده اید، یعنی میفرمائید مهره ها را بیاورم بیرون؟! سپس یکی از خبرنگاران در مورد بازداشت علی اصغر حاج سیدجوادی نظر مهندس بازرگان را پرسید. او جواب داد: امیدواریم که خودشان ایشان را آزاد کنند، اگر نکردند ما آزاد می کنیم.

خبرنگار خارجی پرسید: در مورد بختیار و ارتش و مذاکراتی که از آن نام برده میشود، وضع در چه مرحله ایست؟
مهندس بازرگان گفت: اجازه بدهید این موضوع را فعلا برای خودم نگاه دارم و جوابی ندهم.

یک خبرنگار خارجی پرسید: جمهوری اسلامی چه جور حکومتی است؟
مهندس بازرگان جواب داد: حکومت بسیار عالی و خوبی است، توضیح آن طولانی است و در مصاحبه ده روز قبل خود به این سؤال پاسخ داده‌ام و مقاله‌ها و کتابهایی در این مورد نوشته شده و باز هم نوشته خواهد شد.

در اجتماع کارگران و کارکنان اعتصابی شرکت نفت

(نقل از کیهان)

(۱۳۵۷/۱۱/۲۱)

مهندس بازرگان نخست وزیر منتخب امام خمینی امروز در شرکت نفت اعلام کرد اعتصاب شرکت نفت در زمینه صدور نفت به خارج به کلی خاتمه نیافته ولی کارگران و کارکنان شرکت نفت باید برای تامین سوخت مورد مصرف داخلی از هیچ کوششی فروگذار نکنند تا هم رضایت مردم و رضای رهبر جنبش بدست آید و هم موجب امتنان دولت موقت گردند.

مهندس بازرگان امروز در اجتماع کارگران و کارکنان شرکت نفت و شرکت ملی گاز اعلام کرد که با استقرار دولت موقت، اعتصاب شرکت نفت پایان خواهد یافت که در موقع خود دستورات لازم داده خواهد شد.

وی اضافه کرد بر اثر بررسی های هیئت نمایندگی، چرخ های شرکت نفت برای تأمین مصرف داخلی بکار افتاد که هم اکنون این دستور به قوت خود باقی است و بنابراین تا پایان اعتصاب، نفت به خارج صادر نمی شود و بعلاوه در مورد عدم مداخله قوای انتظامی نیز الحمدلله نظمی داده شده است. نخست وزیر موقت در سخنان خود گفت: «ایمان به خدا و به این جنبش و خدمتگزاران به ملت ایران دارم و اینست که مورد این همه لطف و صمیمیت شما قرار گرفته ام و همیشه دعا می کنم که خدا عواقب کار را به خیر کند و توفیق بدهد که کارها انجام گیرد که این خوشرویی به کدورت و دلتنگی مبدل نشود.

مهندس بازرگان که سخنان خود را با طنز همراه کرده بود. سپس اشاره به مأموریت هیئت خود که برای براه انداختن چرخ های شرکت نفت به جنوب رفته بودند کرد و گفت: «در دور اول اقدامات ما ۷۵٪ مأموریت انجام شد و بالاخره مواد سوختی در کشور بدست مصرف کنندگان رسید.»

اعلامیه شماره یک نخست وزیر درباره:

توطئه حکومت نظامی

بسمه تعالی

خبری که ساعت ۱۴ امروز در رادیو ایران دائر به ممنوعیت عبور و مرور شهر تهران از ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر پخش شده است توطئه ای علیه پیروزی انقلاب اسلامی مردم میباشد و پذیرفتنی نیست.

نخست وزیر - مهدی بازرگان

۵۷/۱۱/۲۱

مصاحبه با رادیو تلویزیون شوروی

۵۷/۱۲/۲۳

در آغاز این مصاحبه خبرنگار رادیو تلویزیون شوروی گفت: شما میدانید که در اتحاد شوروی علاقه زیادی به رویدادهای تاریخی ایران ابراز میشود. لئونید برژنف طی سخنرانی چندی پیش خود در مسکو به پیروزی انقلاب ایران درود گفت. سپس خبرنگار تلویزیون شوروی پرسید هدف‌های عمده انقلاب اسلامی در ایران کدامند؟

مهندس بازرگان در پاسخ گفت: راجع به هدف‌های انقلاب اسلامی ایران باید بگویم سه هدف اصلی در این انقلاب بوده.

اول — از بین بردن نظام استبدادی ۲۵۰۰ ساله ایران.

دوم — تأمین استقلال و از بین بردن و جلوگیری از تسلط و استیلا و دخالت سیاستهای خارجی.

سوم — برقراری نظام اسلامی در ایران.

در مورد اول، از بین بردن نظام استبدادی ۲۵۰۰ ساله، یعنی تمام عوارض و آثار استبداد که محور آزادی و شخصیت و انواع فشار — آزار — ظلم و چپاول و غارت (و آنچه در فساد اخلاق میتواند وجود داشته باشد) بوده است.

در مورد دوم آنچه ما می‌خواستیم و میخواهیم حفظ استقلال مملکت ایران است.

در مورد هدف سوم باید بگویم حاکمیت برای خلق است در زیر مشیت خدا که شامل حق و حقیقت — عدالت — رحمت — مساوات — برادری و برکت و سعادت برای مردم میشود.

در تاریخ ایران غالباً دولت ما و ملت ایران جز حسن روابط همجواری و دوستی با این همسایه بزرگ خویش نداشته و فکر میکنم حالا که سایه استبداد و امپریالیسم و سیاستهای خارجی از سر ایران برداشته میشود این حسن تفاهم و علاقمندی خیلی بیشتر خواهد بود و توسعه بهتری پیدا میکند و من آرزومند نتایج بسیار مفیدی برای دو کشور هستم.

سخنانی کوتاه و مصاحبه‌ای در آبادان

تاریخ ۵۷/۱۲/۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرات علمای اعلام، همکاران دولتی، اداری و نظامی، همکاران نفتی (چون به سابقه کاری که داشتم به خود این اجازه را می‌دهم که به عنوان همکار آنها را خطاب بکنم اعم از کارمندان و کارگران و کارکنان) خواهران و برادران عزیز بخش خصوصی و بازاری و دانشگاهی و جوان و پیر! باعث خوشوقتی بنده است و دوستان و همکاران عزیزی که همراه هستند که اولین تبریک را بعد از تهران در اینجا در خدمت مردم خوزستان عرض بکنم و ۲۵۰۰ سال خوشی به جبران دوران اسارت و بیچارگی و سلب حیثیت و آزادی و فسق و فجور و فساد برای همه ملت ایران اعم از مسلمان (چه شیعه چه سنی) و اقلیتهای مذهبی اهل کتاب و ساکنین غیرایرانی ایران آرزو کنم. و بخواهیم که به فضل الهی و با همکاری تمام قشرهای مملکت، همانطور که عملاً در این مدت به اثبات رسانده شده و بطوری که اشاره فرمودند در مرحله تخریب و حمله و تعرض این همبستگی و برادری و یگانگی را نشان دادید و پیروز شدیم، در این مرحله سازندگی نیز بیش از پیش هم همبستگی باشد، هم همکاری و هم آمادگی قبول محرومیت و مشکلات و سختی وهم، برادری و دوستی. همه مردم ایران از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب، چه پایتخت چه ولایات و چه حتی دهات، بطور شگفت‌انگیزی در مسائل و مشکلات و فداکاری‌های انقلاب همکاری کردند و هرکدام به نحوی هم حماسه و آفرین و افتخار برای ملت ایران و مسلمانان بوجود آوردند و هم غصه و تالم و تاثر و خاطرات جانگداز. ولی شاید بلحاظ تمرکز، به لحاظ توحش و به لحاظ تأثیر روحی هیچ کدام مثل مصیبت و فاجعه ننگین و وحشتناک سینما رکس وجود نداشته باشد. این است که مجدداً به نمایندگی از طرف تمام مردم ایران و دولت موقت و شخص رهبر عظیم‌الشانمان آیت‌الله العظمی خمینی درود و رحمت به شهدای آن فاجعه و بسایر مردم خوزستان نثار میکنیم

برنامه ما چون فردا باید به آذربایجان برویم و در اصفهان هم توقف کنیم متأسفانه برنامه کوتاهی است و فقط عنوان سلام و تبریک خواهد داشت. این است که با اجازه شما الان مرخص می‌شویم و به خرمشهر می‌رویم. برادران عرب و فارس در آنجا انتظار دارند بعد از ظهر امیدوارم بین ساعت ۳ و ۴ یا حوالی ۴ برگردیم و برای یک دیدار و صحبت کوتاهی در خدمت آقایان و خانمها خواهیم بود و بعد از ظهر هم باید به اصفهان برویم. این است که مجدداً عرض سلام و تشکر از این الطاف و حسن ظن و مراحم می‌کنم و تبریک می‌گوییم

س: با تشکر از جناب بازرگان خواهش می‌کنم بفرمائید هدف از مسافرتتان بطور کلی به خوزستان چه بوده است؟

بازرگان: هدف از مسافرت دیدار هموطنان بود، بطوری که در هفته قبل از آخر سال در هیئت وزیران تصمیم گرفته شد که وزرا هر کدام به یکی از شهرستانها و نقاط ایران بروند و تماسی با سایر مردم پیدا کنند و نظریاتشان را، احساساتشان را، تأیید یا عدم تأییدشان را، در محل ببینند و سلام و تبریک دولت و ملت و پیام آیه‌الله را برسانند. علت عمده این بود. سهم بنده اصفهان بود که البته در اصفهان با مردم تماسی نداشتم و بیشتر برای کار رفته بودم و بعد خوزستان یا شهر خرمشهر و آبادان و انشاالله فردا هم به شهر تبریز خواهم رفت.

س: جناب نخست‌وزیر بفرمائید که مذاکراتتان با حضرت آیت‌الله آل‌شیرخاقتانی در چه زمینه‌ای بوده؟

ج: آیت‌الله خاقتانی از شیوخ دانشمند و عالیقدر و ملی و استقلال طلب و مسلمان و ارجمند ایران هستند که همیشه مدافع اسلام و مذهب جعفری و وحدت و ملیت و استقلال ایران بوده‌اند و از ابتدا که آیت‌الله خمینی این قیام را شروع کردند ایشان هم همفکر و هممقدم با آیت‌الله بودند. در آن ماموریت دوماه و نیم قبل که بنده برای مسئله نفت مصرف داخلی به خوزستان آمدم جزء برنامه‌ام بود که ایشان را هم ملاقات بکنم ولی کارهایی در آغاچاری و نقاط دیگر پیش آمد که موفق نشدم. این است این دفعه در خدمت تیمسار مدنی وزیر دفاع و آقای مهندس امیرانتظام به دیدار ایشان آمدم و طرفین از این ملاقات خیلی خوشحالیم و چون ضمناً زمزمه‌هایی به گوش رسیده بود که خدای نکرده بعضی از هموطنان عرب زبان گله‌ها و خواسته‌هایی غیرقابل قبول دارند و مخصوصاً از هموطنان فارسی زبانان ناراحتی‌هایی پیدا کرده‌اند ما آمدم این را از نزدیک ببینیم که الحمدلله به رای‌العین مشاهده کردیم که تقریباً در تمام مردم جز احساسات، جز علاقه، جز تأیید جمهوری اسلامی و جز تأیید آیت‌الله خمینی و دولت موقت چیز دیگری نبود و احساساتشان، علاقه‌شان و تأییداتشان آنقدر شدید و تند و بلند بود که حتی نه آیت‌الله توانستند صحبت کنند و نه بنده، و صحبت‌هایمان را در آبادان کردیم که حتماً به گوش آنها رسیده است و گفته شد که ملت ایران هیچ گونه اختلافی، دورنگی و دشمنی، در داخل خودش، فارس نسبت به ترک، یا ترک نسبت به عرب، عرب نسبت به کرد

و دیگری ندارد و همه همانطور که در دوران اول انقلاب یکدل و یکزبان و همفکر و همگام پیش رفتیم، حالا هم بازمی خواهیم پیش برویم. عین این فکر و عین این تأیید را چه در مردم عشیره‌ای خرمشهر و چه در مردم عرب و فارسی زبان آبادان، اعم از کارگر و کارمند و مردم کوچه و بازار همه‌جا مشاهده کردیم و با خوشحالی و ارمغان محبت و دوستی و یکرزنگی انشالله برمی گردیم به تهران.

س: آقای نخست‌وزیر در پایان سفرتان (می دانیم که وقت ندارید و عازم اصفهان هستید) واقعاً پیامی برای مردم خوزستان ندارید؟

ج: پیام خاصی ندارم جز همان سلام و دعا و تبریک و آرزوی پیشرفت و موفقیت و تشکر خاصی که دولت مخصوصاً از مردم خوزستان و کارکنان صنعت نفت داشته است (که اینرا در سخنرانی ام هم گفتم) و علاقمندی و محبت و دوستی و دعای خیرشان را برای پیشرفت دولت، (که این دولت هم خدمتگزار و انجام‌دهنده خواسته‌های ملت ایران است) خواهانم انشالله.

پیام نوروزی سال ۵۸

بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين

پایان نسبتاً خوش پرحادثه‌ترین سال عمر کشور و آغاز نویدبخش سال ۱۳۵۸ خورشیدی هجری را به‌وطنان عزیز از طرف دولت موقت و شخص خود شادمانه تبریک می‌گوییم.

سپاس بی‌انتهای برای خدای بی‌همتا که ملت ستمکشیده پیاخواسته را توفیق داد در سایه ایمان و اتحاد و فداکاری طومار ۲۵۰۰ سال اسارت استبداد را درهم پیچیده، به بزرگترین پیروزیهای تاریخ خود که اولین آن الغاء سال شاهنشاهی بدست موسس آن بود نائل گردد، نظام طاغوتی سرنگون شد، رهبر عالیقدر انقلاب اسلامی به آغوش ملت بازگشت، چشم دل مردم جهان با تحسین و تأیید بسوی ایران گشوده شد، اکثریت مردم با دولتی که بعد از دولت دکتر مصدق از خودشان میدانند پیمان یاری و پیروی بستند و بزودی در زفراندوم جمهوری اسلامی شرکت خواهند کرد.

از درگاه ذوالجلال در این سال نو و سالهای آینده برای شهیدان رحمت می‌خواهم و برای ملت شرافتمند چه مسلمان آن اعم از شیعی و سنی و چه اقلیت‌های غیرمسلمان آرزوی سلامتی، برادری، بردباری، بزرگواری مینمایم و رستگاری دنیا و آخرت همگان را مسئلت دارم.

مصاحبه رادیوئی در مورد قضایای گنبد کاوس

(۵۸/۱/۷)

سؤال: نظر دولت و شخص جنابعالی درباره قضایای گنبد کاوس چیست؟
جواب: همکاران دولت و خود اینجانب از حوادث دردناک گنبد کاوس بسیار ملول و متأسفیم و بهیچوجه میل نداریم و نمی فهمیم چرا بعد از آن یکپارچگی ملی و همبستگیهای سراسری طبقات و طوائف کشور که به سرنگونی نظام استبدادی و به پیروزی انقلاب ملی و اسلامی ما منتهی گردید اکنون که دست دشمن کوتاه شده و شرایط مادی و عواطف واراده عمومی برای بشمر رساندن انقلاب اسلامی و ساختن کشوری آزاد و مستقل و آباد مهیا گردیده است، چنین موانع، ولو بطور موقت و جزئی در سر راه مملکت پیش می آید!

س — علت بروز این حوادث و درگیری های دلخراش را چگونه می بینید؟

ج — این حوادث ظاهری دارد و باطنی:

بصورت ظاهر صحبت از اختلافهای مذهب، زبان، نژاد و امثال آن میشود یا پاره ای سوء رفتارها و تبعیض ها را که در گذشته رخ داده است و باید برطرف گردد عنوان میکنند. در حالیکه همه میدانند برای مردم ایران و اکثریت شیعه آن در طول تاریخ میهن عزیز، و مخصوصاً بعد از قبول اسلام چنین اختلافات و اجحافات بندرت مطرح میشده است. شیعه و سنی همیشه با مسالمت و تفاهم و تحمل پهلوی یکدیگر نشسته اند. ترک و عرب و فارس و بلوچ و لر و غیره همگی خود را فرزندان یک آب و خاک و صاحب یک مملکت میدانند. زئیر آفتاب واحد زندگی میکرده اند و از نظام ظالم واحدی رنج میبرده اند. هر کدام بنحوی و به نسبتی تلخیهای استبداد و فشارهای عمال و پشتیبانان آنها میچشیده اند. اگر تجاوز خارجی نیز بعمل می آمده همه را باهم پایمال و سرکوب میکرده است.

نه ملیت و سنن باستانی و نه مذهب ما حکم کرده و میکند که فخر فروشی و آزار

بهموطنان روا داریم.

در دوران مبارزات اخیر و مخصوصاً در دو ساله انقلاب، این یکرنگی و همبستگی و همگامی بیش از پیش قوت و وسعت یافت.

اختلافها و اجحافها که در این ایام عنوان میشود (آنهم نه از طرف تمام اهالی بلکه از ناحیه گروههای معدود) درحقیقت بهانه است و احیاناً مبالغه.

اما در باطن امر، این سروصداها و بگومگوها و متأسفانه زدوخوردها بنابعدیه و اطلاعات دولت معلول تحریکات ناجوانمردانه و توطئه‌های نابکارانه ایست که عموماً از داخل بعمل می‌آید. از ناحیه گروههای کمونیستی و غیرملی و ضد اسلامی که بیش از همه سنگ آزادی و طرفداری از خلق و ضدیت با استعمار را بسینه می‌زنند و از هر طرف برطبق نقشه‌های پیش پرداخته به نواحی مورد نظر سرازیر و به مراکز محلی ملحق میشوند و همچنین از ناحیه عوامل و ایادی زخمی شده و کمین کرده ساواک و دربار است که عالماً عامداً یا تصادفاً با اولیها همکاری و نقشه مشترک دارند و از اسلحه‌های غارت شده داخل یا وارد شده از خارج استفاده می‌نمایند. همان داستان توده‌ای نفتی زمان مرحوم دکتر مصدق و تحریک مردم ساده تکرار میشود.

گاهگاه متأسفانه و در گوشه و کنار قصد ربودن اسلحه و تجاوز به اموال و نفوس نیز وارد ماجرا میشود.

س — دولت در برابر این توطئه و تحریکها چه اقدامی کرده و میکند؟

ج — دولت در تمام موارد با نهایت مدارا و آزادمنشی عمل کرده هموطنان عزیز خود اعم از شیعه و سنی یا عرب و ترکمن و بلوچ و لر و کرد و دیگران را بچشم برادر نگاه میکند. کما آنکه با اقلیت‌های مذهبی اهل کتاب نیز تفاهم و دوستی برقرار است. نهایت کوشش بعمل آمده است که از طریق تماس مستقیم با اهالی و معتمدین و رهبران محلی به خواسته‌ها رسیدگی شود و تا آنجا که آزادی مملکت و وحدت و حاکمیت ملی و هدفهای انقلاب اسلامی اجازه میدهد موجبات رضایتشان را فراهم آورد یا بعنوان پیشنهاد برای تدوین طرح قانون اساسی جمهوری اسلامی بپذیرد.

افراد ملی و مبارز موجه به محل‌ها رهسپار شده‌اند و حتی هیئت‌های رسمی نمایندگی از طرف امام خمینی یا از طرف دولت و روحانیت و گروههای سیاسی اعزام شده و میشوند. ولی متأسفانه ناچارم بگویم بعضی از گروهها و دسته‌های ناباب و غیراصیل در موارد مختلف متعرض همشهریها و همسایگان خود میشوند یا کلانتریها، پاسگاهها و پادگانها را مورد حملات مسلحانه قرار میدهند و به خلع سلاح و کشتار میپردازند. در چنین شرایط بدیهی است که وظیفه طبیعی، قانونی، انسانی و دینی هردولت مسئول و هراجتماع شرافتمند دفاع کردن است. در مقابل اسلحه، ناچار اسلحه باید بکار برده شود. هموطنان مبارز و غیور ما نیز که در برابر استبداد ۲۵۰۰ ساله پیروز شده‌اند حاضر نخواهند شد دستخوش جهالت یا سوءنیت

ضدانقلابیها شوند. انتظار داریم نوکران پست استبداد و استعمار و انحراف یافتگان بدخواه از حسن نیت دولت و از آزادمندی ملت سوءاستفاده ننمایند. خوشبختانه دولت و ارتش و نیروهای انتظامی علیرغم صدمات و لطماتی که دیده‌اند آنقدر نیرومند و مصمم هستند که مردانه و شرافتمندانه از استقلال و تمامیت کشور و آزادی و حقوق ملت دفاع نمایند.

دولت و قاطبه ملت ایران، خصوصاً در آستانه رفراندوم آرزومندان کوچکترین لکه سیاه یا سرخ برصفحات درخشان انقلاب اسلامی عمومی ما وارد نشود و برای همیشه عادلانه‌ترین، دوستانه‌ترین و سعادت‌مندانه‌ترین روابط را با همه هموطنان خود داشته باشند و بهیچوجه مورد مسئله‌ای برای نزاع خانوادگی و خدای نکرده برادرکشی پیش نیاید.

پیام به مردم بلوچستان

۵۸/۱/۹

بسمه تعالی

برادران هموطن و همکیش بلوچ
بسیار مایل بودم باتفاق تیمسار دکتر مدنی دوست و همکار عزیزم به بلوچستان و
بیدار شما می‌آمدم، گرفتاریهای سنگین دائمی و مخصوصاً تدارکات رفرااندوم امکان این
سعادت را نداد ناچارم آرزو و انتظار فرصت بهتر را داشته باشم.
همانطوری که برای برادران ترکمن گفته‌ام انقلاب اسلامی ما که با فداکاری و
ه‌بستگی تمام طبقات و طوائف مردم ایران بشکر خدا بعالیترین پیروزی و سرنگون کردن
نظام استبدادی رسیده است، بتمام افراد ملت بیک چشم نگاه کرده مسلمانان شیعه و سنی و
اقوام مختلف اعم از فارس و ترک و بلوچ و عرب و کرد و غیره همگی محترم و عزیز هستند.
در قانون اساسی جمهوری اسلامی که دولت موقت منتخب امام و مورد اعتماد خودتان مشغول
تهیه آن برای پیشنهاد بشورای انقلاب و بمجلس موسسان میباشد حقوق حقه کلیه هموطنان
همکیش و اقلیت‌های مذهبی موحد محترم و محفوظ خواهد بود.

مصاحبه با مطبوعات داخلی و خارجی

در مورد مسائل جاری مملکت: بودجه، حقوق اقلیتها، نتیجه رفتار دوم، همکاری با فلسطین، خودمختاری، نامزدی ریاست جمهوری

(۵۸/۱/۱۵)

س: خبرنگار روزنامه اطلاعات پرسید شورای انقلاب و کمیته‌ها تا چه زمان بکار خود ادامه می‌دهند.

ج: کارشورای انقلاب و دولت موقت قاعدتا و منطقا ماموریتی است که تا زمانی که انتخابات مجلس شورای جمهوری اسلامی بعمل بیاید و دولت قطعی جمهوری اسلامی معین شود ادامه خواهد یافت و آنگاه خودبخود شورای انقلاب و دولت موقت از بین می‌روند و اما در مورد کمیته‌ها که متعدد و متنوع هستند آنها هم قاعدتا موقعی که کارها صورت منطقی پیدا کند و حالت انقلابی از جنبه تخریبی، تعرضی و منفی مبدل به مرحله مثبت و سازندگی شود قاعدتا دیگر وجود نخواهد داشت.

س: آیا خودتان را برای احراز پست ریاست جمهوری کاندید می‌کنید؟

ج: بنظر من وقت پاسخ به این سؤال موقعی است که قانون اساسی معین شود و این قانون بگوید که آیا این جمهوری رئیس جمهور هم می‌خواهد یا خیر. چون ممکن است که رئیس جمهور نداشته باشد. بنابراین کسی نمی‌تواند از حالا چیزی بگوید و چون قانونی تصویب نشده، مجلس موسسان هنوز روی آن صحنه نگذاشته است، از حالا کاندیدا شدن از هول حلیم توی دیگ افتادن است!!

این است که بنده نه خودرا کاندیدا کرده‌ام و نه آن را نفی می‌کنم و بعلاوه خود مردم باید زمینه آن را آماده بکنند.

س: بودجه مملکت تا چه زمان بصورت یک دوازدهم خواهد بود.

ج: بودجه مملکت بصورت یک دوازدهم نیست بلکه بصورت ۳ دوازدهم است، آن هم نه به آن صورت قدیم بلکه طرحی از سوی سازمان برنامه و بودجه به این منظور تهیه شده است. آنهم بخاطر اینکه تنظیم بودجه خیلی وقت و فرصت و کار می‌خواهد و در حال حاضر با توجه

باینکه دولت موقت با هزاران هزار مسئله و مشکل مواجه است ضمناً دست اندرکار تغییرات و اصلاحاتی است که بوسیله کمیسیون‌هایی در تمام وزارتخانه‌ها دنبال می‌شود و هدف آن تصفیه و بهتر کردن و ساده کردن کار وزارتخانه‌ها و ادارات است لذا نمی‌توانستیم بودجه را تنظیم کنیم، بنابراین بودجه را از حالا نمیشود معین کنیم ولی سازمان برنامه و بودجه امیدوار است که درضمن این سه ماه به این منظور برسد.

س: رادیو صدای آمریکا پرسید در قانون اساسی جمهوری اسلامی چه ترتیباتی برای حفظ گروههای اقلیت داده شده است.

ج: قانون اساسی هنوز قطعی نیست و مورد مطالعه است و بنده از نمایندگان اقلیت‌های مذهبی اهل کتاب که مراجعه کرده‌اند خواهش کرده‌ام آنچه در بهبود حقوقشان به نظرشان میرسد پیشنهاد بدهند که در شورای طرح‌های انقلاب مطرح شود، ولی تا بحال چیزی بطور کتبی بدست بنده نداده‌اند، اما امر مسلم این است که قانون اساسی قدیم ما برای اقلیت‌های مذهبی احترام و حق زندگی و حقوقی قائل شده و مسلماً قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز عقب‌گرد نخواهد کرد و حفظ حقوق و مشارکت در امور مملکت مسلماً بهتر از گذشته خواهد بود. آیت‌الله خمینی و دولت نیز مکرر مراتب حمایت و دوستی و علاقمندی به اقلیت‌ها را به آنها اعلام کرده‌اند.

نخست‌وزیر در مورد سؤال دوم صدای آمریکا در زمینه نحوه انتخابات مجلس موسسان که از چه قرار خواهد بود گفت. آئین‌نامه آن هنوز نوشته نشده و من حالا نمی‌توانم جواب بگویم.

س: خبرگزاری آسوشیتدپرس: چرا مدتی است تضيیقاتی برای مطبوعات خارجی فراهم ساخته‌اند و دوفتر از خبرنگاران آسوشیتدپرس را در گنبد توقیف نموده‌اند.

ج: در گنبد اوضاع یک مقدار مغشوش بود و تا بحال موفق شده‌ایم آتش‌بس برقرار کنیم و توافقی بشود و ارتش هم بمنظور پشتیبانی و استقرار، ژاندارمری و پلیس هم در جهت حمایت از مردم وارد شهر شده‌اند ولی در این زمینه هنوز گزارش داده نشده است و قاعدتاً همان هیاتی که از طرف وزارت کشور رفته‌اند به این مسئله هم رسیدگی خواهند کرد و اگر همکاران شما به آنها شکایت بکنند بهتر خواهد بود.

س: خبرنگار روزنامه اطریشی کوریه پرسید نتیجه رفتارندوم چیست؟

ج: نتیجه آن فوق‌العاده بود و اگر نگویم بی‌نظیر میتوان آن را کم‌نظیر در دنیا دانست ارقام دقیق و صحیح آن را وزارت کشور شاید امروز یا فردا به مطبوعات بدهد.

در پاسخ به سؤال دوم همین خبرنگار که در مورد قانون اساسی پرسیده بود نخست‌وزیر گفت که این قانون هنوز در دست مطالعه است.

س: تا چه موقع دولت جدید برسر کار خواهد بود.

ج: بعد از اینکه قانون اساسی تدوین و انتخابات مجلس موسسان انجام شود و بعد طبق آن وکلا معین و دولت قطعی و یا غیرموقت تعیین بشود این دولت برسر کار خواهد بود. در مورد موقعیت گروههای مخالف و نقش آنها در دولت آینده نخست وزیر اظهارداشت این را از همان دولت آینده باید سؤال کرد.

س: خبرنگار روزنامه بیلد آلمان سؤال کرد که آیا همکاری خود را با سازمان آزادی بخش فلسطین گسترش خواهید داد.

ج: بلی

بازهمین خبرنگار پرسید که آیا گروه با درماینهوف هم جزو این گروه‌هایی هستند که با آنها همکاری میکنید.

ج: ما مسلم با گروههای تروریست داخلی و خارجی چه در جهت ما و چه برخلاف ما همکاری نخواهیم داشت.

س: خبرنگار خبرگزاری پارس پرسید: گفته میشود هنوز صدها و بلکه هزاران کارشناسان آمریکائی در ارتش ایران کار میکنند.

ج: هزاران نفر نیست بلکه از صدها هم کمتر است و عده معدودی مانده اند. ضمناً ما متأسفانه هنوز فرصت آن را نکرده‌ایم که یکایک طرحها و قراردادهائی را که داریم کاملاً بررسی کرده بگوئیم کدامش بدرد ما میخورد و کدامش بدرد نمیخورد و یا اینکه چند نفر از کارشناسان باید باشند و چه بکنند؟ البته با سفیر آنها بطور کلی و اصولی صحبت شده بود و مسلم است که خیلی از کارها با سیاست جدید و با مصالح مملکت ما تطبیق نمیکند و وزارت دفاع هم در این زمینه مشغول مطالعه میباشد.

س: خبرنگار خبرگزاری تاس پرسید آیا ایران در کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد شرکت میکند و چون این کنفرانس در پایتخت کوبا تشکیل میشود با این کشور روابط رسمی و دیپلماتیک خواهید داشت یا خیر.

ج: این مطلب را هفته قبل با آقای دکتر سنجابی وزیر امور خارجه صحبت کردیم و ظاهراً دولتها گذشته رسماً در زمینه کشورهای غیرمتعهد تصمیمی بصورت مثبت یا منفی نگرفته‌اند یعنی سیاست خارجی ایران نه مخالف کشورهای غیرمتعهد بوده و نه تعهداتی در قبال آنها داشته و امر مسلم این است که حضرت رئیس جمهوری یوگسلاوی چندی قبل که سفیر آن اینجا بود بطور غیررسمی اظهار تمایل و دعوت کرد. اما مساله هنوز از جمیع جهات برای وزارت امور خارجه و نخست وزیری روشن نیست، این است که ما فعلاً در وضع حاضر ممانعتی با کشورهای غیرمتعهد نداریم و تعهد و موافقتی هم نکرده‌ایم و قرار شده است پس از بررسی کامل از طرف وزارت امور خارجه تصمیم گیری بشود.

س: روزنامه کیهان پرسید چرا دولت رسماً و دقیقاً اعلام نمیکند که نظر شما درباره خودمختاری درایران چیست.

ج: با ترتیب دیگری ما این کار را کرده‌ایم و به آنها هم گفته‌ایم که خودمختاری اگر بمعنای تجزیه طلبی است و از بین رفتن وحدت و استقلال، به هیچ وجه قابل قبول نیست. اما اگر خودمختاری یعنی اختیارداشتن و مسئول بودن و مدیریت امور محلی را داشتن، حتی بیش از آنچه قانون اساسی قدیم تعیین کرده، این چیزی است که مورد قبول و پذیرش و استقبال است. ثانیاً خودمختاری را بهر معنایی که بگیریم باید تعمیم بدهیم و انحصار و اختصاص مثلاً به ترکها و یا ایرانیان عرب زبان نخواهد داشت. ضمناً از خواستاران خودمختاری خواسته‌ایم که نظریات خودشان را بدهند. بعضی از آنها داده‌اند و دو روز قبل هم عده‌ایی از کردستان آمده بودند و نظریات خودشان را خدمت امام بردند و یک نسخه از آنها هم به بنده دادند و من نیز بلافاصله آنها به شورای عالی طرحهای انقلاب فرستادم. در حال ما منتظریم که آنها نظریات و خواسته‌های خودشان را بدهند تا این شورا مطالعه کند و بفرمول واحدی برسد. آن وقت این فرمول و رئوس مطالب دیگر قانون اساسی مسلماً قبل از انتخاب مجلس موسسان به اطلاع عموم خواهد رسید، برای اینکه مردم بازم فرصت داشته باشند مستقیماً نظر بدهند و یا به کسانی که بعنوان نماینده برای مجلس موسسان تعیین خواهند کرد بگویند.

س: خبرنگار روزنامه کیهان در پرسش دوم خود سؤال کرد: جنابعالی بطور ضمنی بهنگام بیاناتتان در استادیوم ورزشی در مورد عفو عمومی صحبت کردید آیا این مطلب درست است و اگر تائید میفرمائید چه موقع انجام میشود.

ج: صحبتی که من در استادیوم تهران و بعد هم در آذربایجان کردم بیشتر خطاب به خود مردم بود، از مردم خواستم که نسبت به یکدیگر و هموطنان خود محبت و گذشت داشته باشند. من در سخنان خود که با مردم در میان گذاشتم باین نکته تاکید کردم که از خود بنده گرفته تا ادنی ترین فرد که مشغول کار است باید ملت نسبت به او نظر لطف و گذشت و مرحمت داشته باشد تا بتواند در کار خود دلگرم باشد و احساس شخصیت و حیثیت و امنیت بکند تا بتواند خدمت بکند ولی این مسئله هم با این امر منافات ندارد که اگر کسانی مرتکب جرم و جنایتی در همان جایی که شاغل هستند شده باشند بخطاهای آنها رسیدگی بشود. ولی مردم باید نظر گذشت داشته باشند تا به کار آن شخص خطا کار رسیدگی بشود و این قضیه بازم منافات با آن عملی که دادگاه‌های انقلاب میکنند ندارد. اما عفو عمومی مطلبی است که اگر داده بشود یا خواسته بشود یا ابلاغ بشود این در حیطه اختیار و صلاحیت رهبر عالیقدر انقلاب است که شخص آیت الله العظمی خمینی است. شخص بنده و یا هیات دولت اعلام چنین چیزی را نکرده‌ایم و همانطور که گفتم تنها ایشان هستند که صلاحیت دارند و البته زمانی هم که چنین اعلامی بکنند اعلام نامحدود و غیرمشرط نخواهد بود. آنچه من تا بحال

گفته‌ام و باز هم خواهم گفت اینست که مردم قبول این مطلب را بکنند که نظر لطف و گذشت به هموطنان خودشان داشته باشند.

س: «رادیو هند» پرسید آیت‌الله خمینی از دولت خواسته‌اند وزارتخانه‌هایی که شکل غربی دارند بازسازی شود و تبدیل به سازمان‌های اسلامی کنند دولت چگونه این کار را انجام خواهد داد.

ج: ایشان یک مطلب کلی در اعلامیه خودشان فرمودند، اما این مطلب هنوز مشخص نیست و ظاهراً بحث‌های گذشته روی این اصل بود که تجمل و حالت فرعونیت نداشته باشیم که این کار را هم ما کرده‌ایم ولی فرمایشات جدید ایشان نه ابلاغ شده و نه بعد از آن فرمایشات ما خدمتشان رسیده‌ایم که ببینیم منظورشان چیست؟ باید دید منظورشان چه بوده و پس از اطلاع روی آن کار کرد. البته در مرحله اول با خود ایشان صحبت خواهم کرد.

خبرنگار «کایودونیوز» از ژاپن مشی دولت در مورد تاسیسات مشترک پتروشیمی ایران و ژاپن را سؤال کرد.

ج: این مطلبی است که به خود شرکت ملی پتروشیمی ایران مربوط میشود. تا آنجا که من میدانم مشغول صحبت هستند و در هر حال حتماً به نتایج و نظریاتی رسیده‌اند و تا آنجا که جزء اختیارات خودشان است عمل خواهند کرد و آنجائی که مربوط به تصویب هیات وزیران باشد تصمیم گرفته خواهد شد.

س: خبرنگار دیگری پرسید وضع اقتصادی ایران چگونه است و بچه‌نحو مشکلات را حل خواهید کرد؟

ج: وضع اقتصادی ایران یک حالت لاینحل و گره بسته‌ای ندارد و طبیعی است بعد از هر انقلاب مخصوصاً انقلاب ما که با اعتصابهای سه‌ماهه تقریباً توأم بود و هشتاد درصد فعالیت‌های اقتصادی کشور چه در بخش دولتی و چه در بخشهای خصوصی متوقف شده بود ترمیم آن و عبارت دیگر دوباره سر جای خود آوردن آن مساله ساده‌ایی نیست بلکه مساله مشکلی است، هم فعالیت زیاد و هم فکر و تدبیر میخواهد و هم قبول محرومیت و مشکلات از ناحیه مردم. در هر سه زمینه جلورفته‌ایم و من میتوانم اطمینان بدهم که اقتصاد ایران از آن بن‌بستی که در موقع انتقال و یا تغییر رژیم به آن رسیده بود بکلی خارج شده است. بخش خصوصی در شهرها و بازار و خیابانها راه افتاده، صدور نفت که اصل مسئله بود شروع شده و بکار افتاده و هیات اعزامی ما در همین هفته از کنفرانسهای ژنو و وین بازگشته‌اند و در آنجا نیز ترتیباتی در اوپک اتخاذ شده و مشتریها هم مراجعه میکنند.

راه آهن ما راه افتاده است، بخش خصوصی البته مشکلات زیادی داشت: کارگران حقوق نگرفته بودند، به آنها کمک شد و مقدار زیادی از دستمزد کارگران چه در کارخانجات

و صنایع و چه در مقاطعه کاریها پرداخت شده است و بعد از عید باز هم اعتباراتی از طرف وزارت راه و وزارت مسکن و ساختمان در اختیار مقاطعه کارانی که از دولت طلب دارند گذاشته میشود که هم دستمزد کارگران پرداخت شود و هم کارها را دوباره راه بیندازند. یکی دو مورد راه افتاده در مورد بقیه وزیر راه و وزیر مسکن امیدوارند تا آخر فروردین حرکت عمده‌ای صورت بگیرد، از جمله کارهای ساختمانی و راه‌سازی که آن هم بیشتر از دهات و شهرستانها خواهد بود و شاید باین ترتیب اقلاً یک میلیون کارگر چه بطور مستقیم و چه آن دسته از کارگرانی که در صنایع تغذیه کننده کارهای ساختمانی هستند آنها هم بتوانند کار بکنند. کارخانجات هم در زمینه مواد اولیه و نبودن بازار فروش مشکلاتی داشتند زیرا همه جا بسته بود، از طرف دیگر ناگزیر بودند برای ترخیص کالاهای خود از گمرک و همچنین سفارش مواد اولیه پول زیادی یکمربته به گمرک و بانکها بدهند در این موارد هم اقداماتی شده است: مثلاً از پرداخت انبارداری در سه ماه اعتصاب و از پرداخت جریمه ترخیص نیز معاف شدند و بعد برای پرداخت گمرک اجازه داده شده است که قسمتی را با تعهد و تضمین به آنها بدهند و همچنین برای افتتاح اعتبار جهت سفارش مواد دیگر هم کمک‌هائی بانک مرکزی به بانکهای خصوصی خواهد کرد که بازهم تسهیلاتی فراهم بشود این است که کارخانجات و صنایع هم تا اندازه‌ای راه افتاده‌اند و آنهایی که کوچک بودند خیلی زودتر راه افتاده‌اند، برای اینکه دستگاه‌های آنها سنگین نبود و برای بزرگترها نیز تسهیلاتی انجام شده است و از طرف اتاق‌های بازرگانی وام‌هائی در اختیار آنها گذاشته شده است.

ولی چندین موسسه خیلی بزرگ هستند که اینها مستقیم و یا غیرمستقیم متعلق به خاندان سلطنتی بودند یا مالکین آنها در خارج از ایران هستند در حالی که تولیدات آنها مربوط به مملکت است و کارگران و کارمندان آنها را هم نمیشود گرسنه و بی‌کار گذاشت. برای آنها هم هیات‌هائی معین شدند که کار آنها را سروسامان بدهند. در هر حال چرخ‌های عظیم اقتصاد و مدیریت مملکت براه افتاده‌اند و مسئله غامض و لاینحل و وخیمی در اقتصاد نداریم و انشاءالله هم موفق میشویم.

س: خبرنگار وال استریت ژورنال پرسید آیا دولت در باره تولید بیشتر نفت تصمیم

گرفته است؟

ج: آقایانی که به او پک رفتند در آنجا مذاکراتی انجام داده‌اند و بطور کلی فرمول اصلی ما این است که تولید را نه به آن سطح از بین برنده ذخائر برسانیم و نه بی جهت آنرا پائین بیاوریم بلکه میخواهیم به آن حدی برسانیم که احتیاجات ما را برآورده بکند و هم چنین احتیاجات ممالک صنعتی و پیشرفته و یا ممالک غیرصنعتی را تامین بکنیم. ظاهراً بین سه تا چهارمیلیون بشکه در روز خواهد بود که اعضاء او پک هم با آن موافق بودند، بعضی از آنها هم قبول کرده‌اند فروش خودشان را طوری بکنند که ما این قدر بفروشیم و هم نسبت به این موضوع

حرفی نداشتند.

آقای نخست وزیر در زمینه پروژه های مملکتی که مورد سؤال یکی دیگر از خبرنگاران بود گفت: پروژه هایی که بمصلحت مملکت ما نبوده و نیست آنها را مخصوصاً اگر به مراحل نهائی نرسیده باشد متوقف خواهیم کرد. اما پروژه هایی که برای مملکت لازم است و پروژه هایی که بمراحل نهائی نزدیک شده باشند آنها را می خواهیم راه بیاندازیم، جالا این پروژه ها تا آنجائی که بوسیله کارمندان ایرانی انجام می شود چه بهتر و اگر احتیاج به خارجی داشته باشد مخالفت اصولی نداریم و انشالله اگر بیابند از امنیت برخوردار خواهند بود.

س: خبرنگار خبرگزاری یونایتدپرس پرسید دولت موقت تا چه زمان برسر کار خواهد

بود؟

ج: فعلا برسر کار هست و بعد خدا میداند

مهدی بازرگان در ادامه این گفتگو اظهار داشت ما منکر این نیستیم که باید علاج فوری برای بیکاران پیدا کنیم و برنامه هم داریم و امیدواری ما بیشتر این است که ظرف ۶ ماه چرخ های اقتصادی بکار بیافتند که ظاهراً همه آنها راه افتاده اند و اگر کارخانه ای هم بسته باشد و یا روی آن تابلوی توقف زده باشند، بکار افتند. ولی هنوز تعدادی از کارخانجات به آن بازدهی صحیح نیفتاده اند و امیدواریم که بتدریج درست بشود.

توضیح وظائف معاونت نخست وزیر در امور همکاری

(۵۸/۲/۱۴)

پست جدید و وظائف آن اقدام برای یک عمل انقلابی اساسی بمنظور تخریب سنت ۲۵۰۰ ساله استبدادی و اعاده شخصیت و استقلال انسانی و اسلامی به ملت ایران است. لازمه نظام استبدادی، از یکطرف تمرکز امور و منابع و قدرت در دست سلطان و دولت گوش بفرمان بوده است و از طرف دیگر ناتوان و نیازمند شناختن و ساختن مردم. ملتی که بشیوه فوق و با شعار زور و زودخو گرفته باشد دیده و دستش همیشه بسوی پادشاه و دولت می‌رود و هیچگاه تکیه به نیروهای خدادادی خود و توسل بهمکاری دسته جمعی نمی‌نماید و رشد و رفاه نمی‌یابد.

در سراسر مملکت یک شخصیت بنام شاه و یک قدرت بنام دولت شناخته می‌شود، ملت و مردم می‌باید زیر سایه شاه مزدور و محتاج دولت باشند و عامل کار مستقل و منشاء خیر و اثری بسود خود و دیگران نباشند، باینترتیب سلب شخصیت از نسل و ازدیاد قدرت برای حکومت ادامه و توسعه می‌یابد.

یکی از برنامه‌های انقلاب در زمینه انتقال از نظام گذشته به جمهوری اسلامی آینده این است که سعی بشود کارهای مربوط و مخصوص ملت بخود ملت واگذار گردد و بوسیله خود ملت انجام شود، تا با اشتیاق و صلاحیت و بازده بیشتر امور را بعهدہ بگیرند و باردولت نیز سبکتر گردد. دولت نقش ارشاد و راه‌اندازی و احیاناً امدادهای اولیه و ضروری بعدی را خواهد داشت، حتی کارهای خود دولت نیز که جنبه عمومی کشوری و اداره مرکزی دارد بهتر است با اطلاع و علاقه و همکاری مردم صورت گیرد.

در زمینه همکاریهای اجتماعی مردم در امور عمومی البته هسته‌ها و سوابقی از پیش وجود داشته است و در بیست سال اخیر رشد و رواج نسبتاً خوب یافته است. مؤسسات تربیتی، امدادی، آموزشی، بهداری و صندوقهای قرض الحسنه و غیره بوفور در نقاط مختلف

ایران بوجود آمده رونق و آثار چشمگیر داشته است، شاهد اعلای این موج احساس اجتماعی مبارزات داوطلبانه و خدمات فداکارانه افراد و گروههای متشکل فراوان دوران انقلاب، قبل از سقوط رژیم و پس از آن، میباشد. همچنین اعلام آمادگی ها و درخواستهای همکاریهای افتخاری که از هرطرف میرسد.

چنین سابقه و سرمایه دولت را موظف و مطمئن به اجرای برنامه های همکاریهای اجتماعی ملی و اسلامی نموده است.

ذیلاً برای روشن شدن موضوع و تقسیم بندی و تفکیک برنامه ها بذکر چند مورد یا مثال میپردازیم:

۱ - از موارد مختلف احراز شخصیت و اجرای مدیریت محلی مهمتر از همه خودکفائی در سطح استانها و توابع است بطوریکه درپاره ای از امور اختصاصی و محلی استقلال نسبی و استغنای از دولت مرکزی داشته باشند، از قبیل مسائل شهرداری و آب و برق، امور انتظامی، آموزش و پرورش تا حدود ابتدائی و متوسطه، عملیات عمرانی و کشاورزی، بهداشتی، روابط صنعتی و تجاری....

دراین موارد راه حل کلاسیک سابقه دار و قابل توسعه و تکمیل انتخاب انجمنهای ایالتی و ولایتی یا شوراهای استان و شهر و روستا از طرف اهالی برای انتخاب حکومتهای محلی یا هیئت های اجرائی است که قانون و کم و کیف آن تحت بررسی شورای عالی طرحهای انقلاب و صاحب نظران میباشد.

این قسمت نظر به اهمیت و وسعتی که دارد و ارتباطی که با وزارت کشور و دولت پیدا میکند خارج از منطقه عمل پست معاونت در امور همکاری خواهد بود ولی این معاونت در آن ذی نظر میباشد.

۲ - مورد دیگر واگذار کردن یک سلسله مؤسسات امدادی، فرهنگی، دینی، ورزشی و تعاونی و غیره است که در نظام گذشته نیز بصورت ظاهر عنوان ملی و آزاد به آنها داده بودند ولی عملاً زیر قیمومیت انحصاری و بهره برداری تبلیغاتی و انتفاعی دولت و دربار قرار داشته و میخواستند از تجمع و تحرک مردم جلوگیری نمایند. مانند شیر و خورشید سرخ، انجمن آثار ملی، حمایت حیوانات، سازمان ملی تربیت بدنی، پیش آهنگی، اتاقهای بازرگانی و صنایع و اصناف، شرکتها و فروشگاههای تعاونی شهر و روستا، باغهای کودک و پرورشگاهها و کتابخانه ها.

مردم هیچگاه با این مؤسسات نظر بدولتی یا درباری بودن آنها و نفرت و عدم اعتمادی که به گردانندگان داشتند همکاری لازم و موثر نمیکردند. بدیهی است که هر زمان زلزله یا مصیبتی روی میداد مردم از کمک خودداری میکردند یا دولت از قبول هدایا و همکاریهای مردم خودداری و ممانعت داشت.

قهری است که چنین مؤسسات باید تدریجاً و برطبق ضوابط شرعی و دموکراتیک منظم قانونی به ملت و مردم تحویل داده شود تا با انتخابات و ابتکار و فعالیتهای خودشان اداره و تامین مخارج لازمه را بنمایند. دولت مختصر رهبری و نظارتی اعمال نماید و عنداللزوم کمکی برساند یا اجازه عوارض و منابع درآمدی بدهد.

طرح و اجرای این انتقال و تحویل و تحوّلها — البته با همکاری وزارتخانه‌ها و اداراتی که در حال حاضر سرپرستی آنها را دارند — در ابوابجمعی معاونت نخست‌وزیری در امور همکاری خواهد بود.

۳ — مورد سوم خدمات عمومی ملی در سطح کشور یا در شهرها و روستاها است که ممکن است اتفاقی یا دائمی باشد. مثلاً ترمیم خسارات دلخراش و خانمان براندازی که در دوران انقلاب و اعتصابها دامنگیر بعضی از هموطنان و ساکنین و کسبه شهرهایی مانند نجف‌آباد، قزوین، زنجان و غیره گردید.

میزان خسارات در مجموع بقدری بوده است که پرداخت یا جبران آنها تا بحال برای بودجه دولت امکان‌پذیر نشده و بتعویق افتاده است.

حقاً و انصافاً دلیل ندارد که افراد خاصی بتنهائی جورچنین حملات و صدمات طاقت‌فرسا را که اصولاً متوجه تمام ملت و انقلاب بوده است کشیده باشند و درچنین فاجعه ملی تمام مردم مخصوصاً آنها که خانه و دکانشان مصون مانده بوده است مشارکت نمایند، اگر قرار و امکان میبود که دولت پردازد باز از کیسه ملت پرداخت میشد.

برای منظور فوق طرحی در دست تهیه است که هزینه جبران خسارات روی تمام ملت بمیزان ناچیز و قابل تحملی سرشکن شود و خود مردم یعنی شوراها هیئت‌های داوطلب معتمد و منتخب مردم در هر محل مسئول برآورد و پرداخت خسارات و جمع‌آوری وجوه لازم بشوند. از همین قبیل است صندوقهای وام بیکاران و صندوقهای قرض‌الحسنه.

۴ — مورد چهارم همان کمیته‌های امام و سپاه پاسداران انقلاب و نظایر آنها است که برای پیروزی و سپس نگاهداری انقلاب بوجود آمده‌اند و باید انضباط و هماهنگی و همکاری لازم داشته باشند.

در آئین نامه کمیته‌ها و سپاه پاسداران انقلاب پیش‌بینی شده است که با تقویت و خودکفائی نیروهای انتظامی دولتی متدرجاً در آنها ادغام میشوند.

مورد اخیر در ابوابجمعی معاونت در امور انقلاب قرار دارد ولی کمیته‌های دیگری که بمنظور تعاون و تربیت و خدمات غیرانتظامی تشکیل گردیده است شناسائی و همکاری با آنها جزو وظائف این قسمت می‌آید.

۵ — مورد پنجم بسیج نیروهای جوان و خدمتگذاران شهری به محلات توسعه نیافته شهرها و به شهرستانها و روستاها برای انجام برنامه‌های آموزشی، بهداشتی، اجتماعی و فنی،

عمرانی، تعاونی و غیره و بمنظور اختلاط و اثبات برادری و برابری و تحکیم پیوندهای ملی و اسلامی مابین طبقات و طوایف مختلف کشور میباشد.

۶ - مورد ششم تربیت و تنظیم انجمن‌ها و سندیکاها و شوراهای صنفی در داخل واحدهای تولیدی و تجاری و اداری و حتی نظامی میباشد بطوریکه اجتماعات کارگری یا کارمندی ضمن آنکه پیوستگی و همکاری بیشتر در دفاع از حقوق حقه و تامین رفاه و منافع خود را پیدا مینمایند تبدیل به ارگانهای مشورتی مفید برای مؤسسه مربوطه و تسهیل وظائف مدیریت، با رعایت مسئولیتها و سلسله مراتب لازم بشوند.

بسمه تعالی
متن گزارش دولت موقت به رهبر و شورای انقلاب
(۵۸/۲/۱۵)

حضرت آية الله العظمى امام روح الله الموسوى الخمينى مدظله العالى
شورای محترم انقلاب اسلامى

در آستانه سومین ماه عمر دولت موقت با توجه بمشکلات روزافزون و حوادث متواتر مخصوصاً ضربات ترور اخیر وهمچنین نارضاىیهای عمومى، هیئت دولت جلسه فوق العاده ای در روز جمعه ۵۸/۲/۱۴ تشکیل داد تا به بررسی مسائل و چاره جوئی خطرات و ضرورتها پردازند.

قسمتى از موضوعات و نتایج مذاکرات را مربوط به وظائف خود دانست که در باره هر یک اقدام خواهد شد و قسمتهائی را در ارتباط با مقام رهبرى و شورای انقلاب دید بطوریکه بدون توافق نظر و همراهی آن مقامات عالیقدر خروج از بن بست ها و مخاطرات موجود میسر نخواهد بود.

تقاضا داریم این نامه را بعنوان یک هشدار و استمداد که از ناحیه دولت مسئول در جهت ایفای وظائف محوله نوشته شده است تلقى فرمایند و توجه عاجل و کامل به آن مبذول دارند.

ذیلاً فهرست وار به ارائه موضوعات و تجزیه و تحلیل جریانات پرداخته و در پایان درخواستها و پیشنهادهاى تقدیم میداریم.

بدیهی است که غرض نه شکایت و انتقاد از شخص و مقامی است و نه میخواهیم خدمات و فداکاریها و ارزشها را نادیده گرفته و محقر بشماریم. منظور جستجوی راه حلهاى عملی و ضروری برای پیروزی بر دشمن غدار و رسیدن هر چه زودتر و راحت تر به جمهوری اسلامى مطلوب، بحول و قوه الهی و باتوجه به واقعیات و عوامل مؤثر در کار میباشد.

الف) مأموریت و برنامه دولت

در ابلاغ اولیه مورخ ۵۸/۱۱/۱۵، مأموریت اصلی و کلی دولت به شرح زیر تعیین شده بود:

۱- ترتیب اداره مملکت

۲- انجام رفراندوم

۳- تشکیل مجلس مؤسسان برای تصویب قانون اساسی نظام جدید

۴- انتخاب مجلس نمایندگان برای تعیین دولت قطعی جمهوری اسلامی

از این چهار فقره ماده ۲ بحمدالله با حداکثر موفقیت و جمعیت در تاریخ ۵۸/۱/۱۰ انجام گردید. نسبت به ماده ۳ شورای طرح های انقلاب قانون تشکیل مجلس مؤسسان را آماده ساخته است و مشغول تنظیم طرح پیشنهادی قانون اساسی جمهوری اسلامی برای تأیید شورای انقلاب و طرح در مجلس مؤسسان که برای تشکیل آن اقدام لازم صورت خواهد گرفت میباشد. ماده ۴ نیز قهراً موکول به اجرای ماده ۳ خواهد بود. اما ماده ۱ که خود شامله سه مرحله زیر:

خلع ید از دولت غاصب و تصرف دولت

براه انداختن دولت و بگردش درآوردن فعالیتهای مملکت

اداره دولت و جوابگویی به نیازها و پیش آمدها

بود مرحله اول آن بخواست خدا آسانتر از آنچه تصور میشد انجام گرفت ولی بصورت دولتی و دستگامی متلاشی شده.

مرحله دوم نیز بفضل خدا و دستور امام و حسن اجابت مردم در مدت کوتاهی شروع گردید و بتدریج تعمیم و تحرک پیدا میکند.

مرحله سوم در عین اینکه دچار توقف و تعطیل نگردیده است در عمل توأم با مسائل و مصائب فراوان میباشد، مسائل و مصائبی که از یک طرف حاصل میراث گذشته است و از طرف دیگر نتیجه مشکلات و توقعات فوق العاده که در بند «ب» به آنها اشاره خواهد شد.

ب- پدیده های اضافی و بعدی

دولت و مملکت بلافاصله پس از شروع کارها مواجه با دو پیش آمد یا پدیده گردیدند که تقریباً غیرمترقبه بوده و با شدت و وسعت برشتاب خود برنامه اولیه دولت و وظیفه مثبت تدارک و سازندگی را تحت الشعاع قرار داده کسریها و مشکلات فراوان بار میآورد.

این دوپیش آمد یا دومانع بزرگ یکی پدیده ضد انقلاب است که از دشمنان شکست خورده داخل و خارج سرچشمه میگیرد و دیگری پدیده ضد دولت است که از خود دولت و از دوستان و ملت ناشی میشود.

۱- پدیده ضد انقلاب

پدیده ضدانقلاب تحریکاتی است که پایه های داخلی آن عمال و ایادی شاه، احزاب و گروه های منحرف یا مأمور هستند و سرخ های خارجی آن اولاً خود شاه و اطرافیان فراری او را باید بشمار آورد و ثانیاً صهیونیسم و دستگاه های جاسوسی بین المللی ابرقدرتهای شرق و غرب

اولین تظاهر پدیده فوق تبلیغات حساب شده و کارشکنی های گروه های کم جمعیت ولی متحرک و فعال چپ گرا است که در کلیه قیامها و اقدامات حق طلبانه ایران خارراه ملت و خدمتگزاران بوده اند. همچنین برنامه های تصرف اسلحه، انحلال ارتش و نیروهای انتظامی، تحریک دانشجویان و کارگران علیه مدیریت و مسئولیت در مؤسسات مربوطه و بالاخره مقالات و انتقادات مغرضانه در روزنامه های تحت کنترل و بهانه جوئیها و توطئه چینی ها و درگیریهای خونین کردستان و گنبد و نقده توأم با سرازیر شدن سیل اسلحه و خلع سلاح پاسگاهها و تصرف پادگانها که براه افتاد. مزید بر آنها همگی شاهد تجمع و تظاهرهای دستجات مختلف کارگر و کارمند و محصل و خانم ها و تجاوز به زمین شدید و متعاقب آنها تهاجم به ادارت و تحصن ها همراه با توقیف و تهدیدس مدیران صورت میگرفت. ارمغان آخر ترورهای ناجوانمردانه و شایعات تضعیف کننده است که براه افتاده.

۲- پدیده ضد دولت یا عوامل تضعیف دولت

علیرغم عقیده و اعتماد و پشتیبانی اکثریت سنگین ملت نسبت به انقلاب اسلامی و رهبری و دولت منتخب یک سلسله علل و عوامل در ظرف سه ماه گذشته بروز کرده است که انقلاب را مواجه با انحراف ها و دولت را برای انجام وظائف واجب و دشوار ناتوان ساخته است.

علل و عوامل مزبور در درجه اول ناشی از سرعت و عظمت انقلاب و از کثرت فوق العاده مسائل و ابتهلاها است و در درجه دوم مربوط به نقاط ضعف و اختلافات و اشکالاتی میشود که در روش کار و در سیستم مدیریت و برخورد با ملت، با وجود همه حسن نیت ها و قصد خدمت و فداکاریها عرض اندام مینماید، از قبیل موارد زیر:

- ۲-۱) پاره‌ای نارسائی‌ها و کمی صلاحیت و ظرفیت‌ها در هیئت و دستگاه دولت
 ۲-۲) انتظارات عجولانه و همه‌جانبه مردم و مقامات
 ۲-۳) فشارهای طاقت‌فرسا و خواسته‌های نابجا
 ۲-۴) ضعف تبلیغات
 ۲-۵) حالت انتقام و آثار دادگاه‌های انقلاب
 ۲-۶) تعدد مدیریت و تفرقه مسئولیت
- نسبت به شش مورد یا شش عامل فوق‌ذیل مختصر توضیحی داده میشود:

۲-۱) نارسائیها در هیئت دولت

دولت اقرار دارد که به تناسب وسعت و عظمت کار و موقعیت که میبایستی در انتخاب وزراء و متصدیان شرایط ایده‌آلی رعایت گردد نتوانسته‌ایم با وجود حداکثر تلاش و توان عناصر کامل جامع مسلط و جوابگوی خواسته‌ها باشیم.

از طرف دیگر دستگاه دولت که وارث دوران طاغوتی با همه سنگینی‌ها و پیچیدگی‌های درونی و تضعیف یافته در اثر چندین ماه اعتصاب و تعطیل کلی شده است قستهای عمده آن یعنی ارتش و نیروهای انتظامی از هم گسیخته و ناتوان شده است ضمن آنکه چاره و وظیفه‌ای جز بکارانداختن و بکار بردن آن با استفاده از همکاری نیروی عظیم مردم باایمان نداریم، این دستگاه متأسفانه نتوانسته و هنوز نمیتواند از عهده آنچه باید برآید.

۲-۲) انتظارات عجولانه و همه‌جانبه مردم و مقامات

این انتظارات بار ما فوق‌الطاقة‌ای بود که بدوش ما گذارده شد.

مردم به‌وای آنکه استبداد و استعمار از میان رفته و دولت ملی اسلامی روی کار آمده است اولاً انتظار داشته و دارند که انقلاب قاطع کامل مطلوبشان فوراً تحقق یافته هیچگونه ناعدالتی، ناکفائی، ناداری یا ضعف و عیب و ایراد از هیچ بابت نبینند، تمام تبعیض‌ها، محرومیت‌ها، ستم‌ها و فسادها که هزاران سال در پهنه مملکت و در اعماق ملت و دولت ریشه دوانده است در ظرف چند روز و چند ماه رفع شده باشد.

تصور ناپخته دیگر این است که دولت موقت بر سر گنج‌قارون نشسته، برخوردار از معجزه موسی و نفس عیسی بوده همه کمبودها و دردها را می‌تواند بیک کرشمه دوا کند. کارگران و کارمندان میخواهند نه تنها تمام و کمال دستمزد و پادشاهی گذشته را بگیرند بلکه اضافات ناروا و پرداخت‌های بیجائی را که دولت‌های گذشته بقصد کارشکنی در انقلاب تصویب نموده یا اسراف وار میپرداخته‌اند دریافت دارند.

یک عامل نارضایتی و ناراحتیها از همین جا سرچشمه میگیرد و متأسفانه در اظهارات و تبلیغات عمومی و برخوردهای با خواص افراد و اجتماعات تکیه به این قسمت نشده مردم را کمتر متوجه ساخته اند که انقلاب بهیچوجه تمام نشده است و مراحل طولانی دشوار در پیش داریم و لازم است مانند دوران اعتصاب تحمل مشکلات و محرومیت ها و حتی شهادت را کرده و مدتها وجود نقص و عیب و بدی را قبول نمائیم.

بالعکس پاره ای وعده ها و تشویق ها و ایرادگیری ها مردم را تشنه تر و حریص تر برای حصول فوری آرزوهایشان میساخته است و میسازد. گروههای ضدانقلاب و انحرافی و افراطی نیز تحریکات و توطئه های خود را روی همین نارضايتها و انتظارات زودرس متمرکز مینمایند.

۲-۳) فشارهای طاقت فرسا و خواسته های نابجا

بدنبال آن تصورات ناپخته و انتظارات عجولانه همراه با بعضی سوءنیت های مغرضانه سیلی از خواسته ها و فشارهایی که برخلاف حق و اصول بوده در هیچ حال و نظام و در هیچ جای دنیا نیز قابل قبول نمیشد به دولت وارد میگردد.

مثلاً کارگرانی که ماهها قبل کارشان در کارگاه های راهسازی یا نصب شبکه و نیروگاه های برق تمام و حسابشان تصفیه شده است هجوم آورده مطالبه دستمزد و پاداش ماه های عدم احتیاج و عدم اشتغال و تعهد تجدید استخدام را مینمایند و مسئولین کارگاه یا اداره را توقیف و تهدید کرده مانع براه افتادن مجدد طرح ها و حل مسئله بیکاری میشوند، دختران فارغ التحصیل دوره کمک مامائی در وزارت بهداشتی تجمع و تحصن کرده ضمن ایجاد مزاحمت و ممانعت از کار وزیر و کارمندان اصرار به ابطال تعهد خدمت و دریافت اجازه و هزینه تحصیلات بالاتر میورزند، دانشجویان دانشگاه ها میخواهند انتصاب استادان و اداره دانشگاه بحکم شورائی از استادان، کارمندان و دانشجویان باشد که اکثریت آن را دانشجویان تشکیل دهند، دانش آموزان در وزارت آموزش و پرورش جمع شده وزیر را در تنگنا قرار داده لغو کلی امتحانات و قول قبولی مطلق را طلب مینمایند!...

۲-۴) ضعف تبلیغات

پس از شکسته شدن اعتصابات و پدید آمدن آزادی قلم و بیان روزنامه های معتبر و موثر موجود تقریباً بطور در بست در اختیار گروه های چپ یا ساواکی ها و ناراضی ها قرار گرفته پایگاه وسیعی برای تبلیغات مخالف و ستمپاشی های ضدانقلاب و دولت تشکیل شده است، در حالی که موافقین روزنامه و نشریه پرتیراژ جالب که روشن کننده افکار و مدافع ما باشد هنوز بوجود نیآورده اند.

هیئت دولت و همکاران نزدیک نیز با قلت نفرات و کمی وقت و تخصص هنوز فرصت برای پرداختن جدی به تبلیغات را پیدا نکرده از این بابت در موضع بسیار ضعیفی قرار داریم، ضمن آن که از دستگاه گسترده و نیرومند رادیو تلویزیون بهره برداری شایسته متناسب بعمل نیامده و مدیریت آن خود را مستقل و غیرمسئول در برابر رئیس دولت و فارغ از اجرای سیاست و برنامه های تبلیغاتی دولت میدانند.

۵-۲) حالت انتقام و آثار دادگاه های انقلاب

روحیه انتقامجویی از جنایتکاران و خطاکاران گذشته و احساس وظیفه شرعی و وجدانی در تنبیه و تصفیه های دامنه دار بلافاصله بعد از پیروزی اولیه انقلاب، حالتی و شرایطی را در محیط حاضر بوجود آورده است که صرف نظر از اسلامی و انقلابی صحیح بودن و نبودن آن و بموقع و بجابودن با چنین شدت و وسعت، تأثیر بسیار نامساعدی برای پیروزی بعدی انقلاب هم بلحاظ آرامش و امنیت و رضایت عمومی بوجود آورده است و هم سبب تنزل فوق العاده در روحیه کارمندان دولت و مخصوصاً ارتشیان و نظامیان شده است که در شرایط حاضر نهایت احتیاج را به خدمتگزاری و دلگرمی و جانفشانی آنها داریم.

بازداشت ها، سختگیری ها و احیاناً اهانت ها و بیرحمی ها که بدستور یا بنام دادگاه های انقلاب صورت میگیرد علاوه بر گسترش محیط وحشت و ناامنی و نارضایتی در طبقاتی از مردم برنامه انقلاب و دولت را از مجرای ضروری و فوتی آن خارج ساخته و تعارض و تضعیف های فراوان در دستگاه دولت بوجود آورده و می آورد.

از جهات و ملاحظات عدیده ای بنظر می آید ارجح آن باشد که رهبری عالیقدر انقلاب تسکین و تخفیفی در محاکمات حاضر و تبعات آن قائل شده باستثنای جرم ها و موارد حساس خاصی که کماکان مشمول بازداشت و تعقیب و محاکمه در دادگاه انقلاب خواهد بود اعلام عفو عمومی بفرمایند.

۶-۲) تعدد مدیریت و تفرقه مسئولیت

در جریان بعد از پیروزی مرحله اول، اداره انقلاب و حکومت در دست سه مقام رسمی مشخص و چند مقام غیررسمی قرار گرفت. سه مقام رسمی: اول رهبری انقلاب که چه در گذشته و چه در حال الهام دهنده و تصمیم گیرنده و پرسش کننده هستند و طرف مراجعه افراد و قشرهای گوناگون میباشند. دوم شورای انقلاب که جانشین مجلس شوری و ناظر بر دولت میباشند و بالاخره خود دولت که به عنوان مجری تصمیمات و برنامه و مسئول کلی جریان ها و حوادث و جواب دهنده مسائل شناخته شده است.

مقامات غیررسمی ولی حاضر و عامل، کمیته‌ها و پاسداران و گروه‌ها و افراد داوطلب و همچنین مقدار زیادی از رهبران روحانی میباشند. وجود افراد و مقامات مؤمن علاقمند فداکار انقلاب اگر از جهتی سرمایه و افتخار و امتنان محسوب میشود ولی تعدد و کثرت قطب‌های ذی‌نظر و ذی‌اثر عامل تشنگی و کندی کار و مانع مدیریت و مسئولیت و احیاناً غیرقابل تحمل میباشند.

ج) تقاضا یا پیشنهادها

دولت موقت جمهوری اسلامی بمنظور برطرف ساختن یا لااقل تقلیل موانع و مشکلاتی که بر سر راه تفوق بر خطرات و تهدیدها و توفیق در وظائف و اهداف وجود دارد لازم دانست تقاضاها و پیشنهادهای ذیل را با قید فوریت و ضرورت از محضر رهبر عالیقدر و شورای محترم انقلاب اسلامی بنماید:

۱- برای برطرف کردن یا لااقل سبک کردن موانع و محظورات عمده

- ۱-۱) محدود کردن وظائف و دامنه عمل دادگاه انقلاب
- ۱-۲) اعلام عفو عمومی نسبت به کسانی که مرتکب جرم کبیره نشده‌اند و تعریف و تحدید جرم کبیره
- ۱-۳) دادگاه انقلاب به اتهام عناصر ضدانقلاب که حالیت داشته و سرنوشت انقلاب و جمهوری اسلامی را تهدید میکنند با تقاضای دولت جداً رسیدگی نماید و قاطعیت ابراز دارد.
- ۱-۴) رعایت استقلال قضائی دادگاه انقلاب مانع حاکمیت و مسئولیت دولت نشود.
- ۱-۵) برحذر داشتن مقامات غیررسمی و غیرمسئول از هرگونه مزاحمت و دخالت در کار دولت و وادار ساختن آنها به همکاری و تقویت و تبعیت از دولت
- ۱۶) تمرکز مسئولیت و مدیریت در دست مقامات سه گانه رسمی.

۲- تقویت و تحرک بیشتر شورای انقلاب

شورای انقلاب هفته‌ای یک جلسه به لوایح پیشنهادی و به موضوعات طرح شده و مسائل هیئت دولت اختصاص میدهند. نظر باینکه این مدت غیرکافی میباشد تقاضا میشود هفته‌ای دو جلسه کامل یا بیشتر به مراجعات و مسائل دولت پردازند یا اختیارات کافی به کمیسیون‌های منتخب یا به خود دولت بدهند.

۳- تجمع، وحدت و سرعت در تصمیم گیری های مقامات مسئول

نظر باینکه لامحاله بسیاری از مسائل، مورد نظر هر سه مقام فوق الذکر میباشد مصلحت موقعیت ایجاب مینماید که تصمیم ها و راه حل ها مشترکاً بررسی و اتخاذ شود و دستورهائی که احیاناً از ناحیه رهبری عالیقدر انقلاب بدون اطلاع دولت یا شوروی اعلام میشود و مأموریت هائی که رأساً صادر میفرمایند از قدرت عمل دولت نکاهد و مسئولیت ها را لوٹ ننماید. تقاضا میشود:

اولاً آیت الله العظمی از قم به تهران مراجعت فرمایند تا ارتباط و تماس مابین سه مقام فوق الذکر بیشتر و سهلتر صورت گیرد و از دخالت ها و وساطت های مقامات غیرمسئول جلوگیری شود.

ثانیاً هفته ای یک بار جلسه مشترک چند ساعته از شورای انقلاب با مشارکت نخست وزیر و چند نفر از وزرا در محضر امام تشکیل گردد، پیشنهادها و مصوبات به استحضار و تأیید معظم له برسد و مشکلات در آنجا مطرح شود و تصمیمات و انتصابات که شورای انقلاب و امام نظر خاص نسبت به آنها داشته باشند در همان جا — و صرفاً در همان جا — اتخاذ و اعلام گردد.

نخست وزیر

مهدی بازرگان

بمناسبت هفتمین روز شهادت استاد مطهری

(۵۸/۲/۱۶)

انا لله وانا اليه راجعون

شش روز است که از جنایت عظیم و شهادت جانگداز آیت الله مطهری میگذرد. برای او از پروردگار سبحان رحمت میطلبیم و برای کسانی که ملتی را عزادار و انقلابی را لکه دار کردند لعنت و نفرت میفرستم و مجدداً به بازماندگان آن مرحوم و به رهبری انقلاب و به ملت ایران تسلیت عرض مینمایم.

آشنائی و همکاری بنده با آن مرحوم در سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد و ابتدای مبارزات نهضت مقاومت ملی در زمینه انجمن های اسلامی ایران شروع گردید و سال بسال توسعه یافت.

مطهری خود را در خدمت ایدئولوژی اصیل اسلامی روشنفکرانه ضد مادیگری و در رابطه با طبقات درس خوانده قرار داد.

روحانیت ایران که در انقلاب مشروطیت تجدید پیوندی با آزادیخواهی و با سیاست و ملت برقرار ساخته بود یک حالت بی اعتنائی و تا حدودی مخالفت با تمدن و با افکار و علوم که از مغرب زمین سرازیر شده بود اتخاذ نمود. یک حالت جدائی و بیگانگی و احياناً معارضه مابین روشنفکران و درس خوانده ها با روحانیت پدیدار گشت و در روابط تمدن و دین انعکاس یافت.

حکومت پهلوی این جدائی را عمیق تر ساخت، عکس العمل حکومت پهلوی و رواج ظلم و بی دینی این شد که روشنفکران متوجه بدیانت شدند و روحانیت متوجه به تحصیل کردگان. یکی از پیشگامان بنام این کار آقای طالقانی بود و پس از ایشان تا آنجا که بنده شناختم آقای مطهری، کما آنکه در مشهد استاد شریعتی همین طریقت را می پیمود.

این بزرگواران خود را وقف طبقات درس خوانده و اداری و دانشگاهی کرده در هم صحبتی و همکاری و هدایت آنها خود را نیز واردتر و داناتر و والا تر میساختند. با جوانان مسلمان روشنفکر همگام در مبارزات ضد جهل و ظلم و فساد شدند. البته هر کدام به شیوه و سبک خاص خود سعی داشتند جوابگوی مسائل فکری اجتماعی از در چپه اسلام گردند.

آیت الله مطهری با اعتماد و آشنائی که آیت الله العظمی امام خمینی به ایشان داشتند، از ابتدای تاسیس شورای انقلاب عضو رسمی شد و پیش از آنکه آخرین خدمات خود را انجام دهد بتلافی مبارزات صادقانه چندین ساله اش علیه مارکسیسم با گلوله ضد اسلام و ضد انقلاب شهید شد.

بخشنامه درباره تحریکات در کارگاهها و کارخانجات

در تاریخ ۵۸/۲/۳۱

بسمه تعالی

کارگران عزیز کارگاهها و کارخانجات، در پی بازدیدهای روحانیون مبارز و نمایندگان اعزامی وزارت کار و ادارات مسئول و همچنین صحبت‌های اینجانب از صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران لازم است چند نکته را خاطر نشان سازم: بنا به گزارشهایی که میرسد متأسفانه بعضی از کارهای ساختمانی و راهسازی و کارخانه‌های تولیدی در اثر تحریکات پاره‌ای عناصر ضدانقلاب و یا در اثر توقعات نامعقول گروه‌هایی از کارگران هنوز حالت فعال مطلوب را پیدا نکرده است یا دچار کم کاری میباشد. این تحریکات و توقعات سبب شده است برنامه‌های عمرانی دولت و چرخهای اقتصادی کشور آنطور که انتظار و احتیاج است بگرددش درنیاید و بنابراین زندگی مردم و ضروریات مملکت بجریان نیفتاده و پرداخت دستمزدها و سفارش‌ها مواجه با مشکلات گردد.

بدیهی است که راه‌اندازی کارگاهها و کارخانجات بخاطر سودرسانی به کارفرمایان نبوده منظور اصلی رفع بیکاری است که از مهمترین مسائل دولت موقت انقلاب و از خواسته‌های خود شما است.

در این بخشنامه آمده است که کارگران محترم توجه دارند که نه کارفرماها و نه دولت روی گنج‌قارون نخواییده‌اند و تا کارهای عمرانی و تولیدات صنعتی و فعالیت‌های تجاری که منابع مالی بخش خصوصی و بخش دولتی هستند بوضع صحیحی بزرنگردند محلی برای پرداخت هزینه‌ها و دستمزدها و حقوقها وجود نخواهد داشت.

اعتصابها و فشارهایی که برای مطالبات خلاف قانون کار صورت میگیرد و یا دخالت‌هایی که از طرف کمیته‌های اعتصاب یا شوراهای کارکنان و نظایر آن در مدیریت موسسات و انتصابات بعمل می‌آید و بی‌نظمی یا تعطیل در کارگاهها و کارخانجات بوجود

می‌آورد اعمال ضدانقلاب محسوب میشود و اختلال در کار مملکت و دشمنی با ملت است. تکرار چنین تحریکات و عملیات غیرقابل تحمل بوده و دستور داده شده است که در کارگاه‌ها و کارخانجاتی که دچار توقف و تعطیل میشوند پرداخت دستمزدها و دعاوی نیز متوقف گردد و کسانی که عامل دخالت‌های ناروا و توطئه و تحریک‌های ضدانقلاب شناخته شوند یا شکایتی از آنها برسد تحت تعقیب قانونی شدید قرار گیرند.

دولت موقت جمهوری اسلامی از کارگران عزیز و همکاران شریفی که دوشادوش سایر طبقات و محرومین ایران برای نجات خود و آزادی و استقلال و اسلام پیا خاسته در راه خدا و خلق قبول سختی‌ها و فداکاری‌ها کرده گام اول انقلاب را به پیروزی رسانیده‌اند انتظار دارد همبستگی خود با ملت و همکاری با دولت را در دفاع از انقلاب و سعادت مملکت با ایمان و توان تمام به آخر برسانند و اجازه ندهند دشمنان داخلی و خارجی لطمه به پیکر اقتصاد ما و انقلاب اسلامی ایران بزنند.

پیام امام خمینی به مهندس بازرگان در مورد تصویب قانون اساسی جدید

(۵۸/۳/۵)

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان نخست وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی، لازم است ملت مبارز ایران هرچه زودتر سرنوشت آینده مملکت خویش را بدست گیرد و ثمره انقلاب عظیم اسلامی خود را در همه روابط و نظامات اجتماعی بدست آورد و حقوق از دست رفته خود را باز یابد و عدالت اسلامی را در همه شئون جامعه پیاده کند. از اینرو طرح قانون اساسی را که شورای طرحهای انقلاب مشغول تدوین و تکمیل آن هستند با سرعت تکمیل و به تصویب شورای انقلاب رسانده و هرچه زودتر در اختیار افکار عمومی بگذارید تا همه صاحب نظران و تمامی اقشار ملت در مدت محدودی که تعیین مینمائید پیشنهادهای و نظرات خود را درباره آن ابراز نمایند و بنابر تصمیمی که با تبادل نظر با شورای انقلاب و دولت گرفته شد ترتیبی دهند تا مردم هراسان و هریک از اقلیت های مذهبی نمایندگان صاحب نظر خود را بتعدادی که شورای انقلاب اسلامی و دولت تعیین می کنند انتخاب کنند و مجلس متشکل از نمایندگان مردم با توجه به همه پیشنهادهای مفیدی که رسیده است مواد قانون اساسی را به صورت نهائی بررسی و تنظیم نمایند و سعی شود که در آن کلیه حقوق و آزادیها و فرصت های رشد و تعالی و استقلال این ملت بر مبنای موازین اسلامی که ضامن حقوق حقه همه افراد است و اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران بدان رای مثبت داده است پیش بینی گردد. پس از آنکه این قانون اساسی در جمع نمایندگان صاحب نظر مردم مورد بررسی نهائی قرار گرفت به رای گذارده شود و طی یک همه پرسی نهائی همه آحاد ملت قبول و یا رد خود را مستقیم درباره آن ابراز نمایند و سعی شود که تمام این مراحل در اسرع وقت انجام گیرد تا با انتخاب رئیس جمهور و نمایندگان مجلس ارکان حکومت جمهوری اسلامی استقرار یابد.

بمناسبت چهلمین روز شهادت استاد مطهری

(۵۸/۳/۱۹)

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون
چهل روز از قتل ناجوانمردانه استاد مرتضی مطهری و شهادت او در راه خدا میگذرد.
خوشا بسعادتش که اگر جنایتکار ناپاک فرصت میداد شاید فریاد علی را برمی آورد و «فزت و
رب الکعبه» میگفت.
اگر مطهری از میان ما رفته است و ما محروم از فیض وجودش شده ایم ولی او در نزد
خدا زنده و کامروا است.

انقلاب عظیمی که ملت در تاریخ ۲۵۰۰ ساله خود انجام داده است قهراً نمیتوانست
و نمی تواند از حکم ازلی «لن تالوا البرحتى تنفقوا مما تحبون» تبعیت ننماید. مطهری یکی
دیگر از عزیزانی بود که ملت برای نیل به پیروزی نهائی انفاق داد و از فقدانش بسیار غمگین
است.

مطهری انقلابی سریع و سطحی نبود. مبارز متفکر عمیقی بود که از ۲۳ سال پیش
که شرکت انتشار تاسیس میشد پیوسته قلم و قدم در راه انقلاب افکار و همکاریهای اجتماعی
برمیداشت. نه روحانی سنت زده ضد تفکر و تحقیق بشیوه غربی بود و نه روشنفکر خودباخته
مارکسیسم. استقلال رای و شهامت داشت بدون آنکه متکبر و متعصب باشد.
تا آنجا که در جریان بودم این محرم محبوب رهبر انقلاب را، هم پیشنهاد دهنده
هیئت اعزامی برای براه اندازی نفت مصرف داخلی دیدم و هم مامور دعوت اعضای اولین
شورای انقلاب قبل از انتصاب دولت موقت.

اگر چه فقدان خسارت سنگینی برای ما و انقلاب اسلامی ایران میباشد ولی خصم
توطئه گر نیز طرفی نیست و نخواهد بست زیرا که رشد ملت بحدی رسیده است که دیگر
پرستنده و وابسته به فرد نیست و با پیشرفتی که در همکاری اجتماعی و همبستگیها حاصل
شده است حفره ها پرتر و پیوندها محکمتر میگردد.

از تعلیمات و آثارش چنان دل دشمنان بدرد آمده است که شاید تصادف نبود که
هدفگیری به قلب او نشد و بمغزش شد.

از خدای توانای دانا نابودی دشمنان اسلام و ایران و اعتلای خدمات و مقامات مرحوم
استاد مرتضی مطهری را درخواست مینمایم.

پیام درباره ملی شدن بانکها

۵۸/۳/۱۹

بسم الله الرحمن الرحيم

هموطنان عزیز از آنجائی که بانکهای خصوصی وضع نامساعد زیانباری پیدا کرده بودند، دولت لازم دانست برای حفظ حقوق و سرمایه های ملی و بمنظور تضمین پس اندازهای مردم و جلوگیری از اتلاف سپرده ها، مدیریت کلیه بانکهای خصوصی را بعهده بگیرد. بدینوسیله باطلاع عموم میرسانم که با تصویب شورای انقلاب اسلامی کلیه بانکهای کشور از تاریخ ۱۷ خرداد ماه ۱۳۵۸ ملی اعلام گردید.

باین ترتیب کلیه بانکها در اختیار دولت و متعلق بملت بوده، سپرده ها و پس اندازها

تضمین میشود.

دولت موقت جمهوری اسلامی انتظار دارد بدهکاران بانکها در ایفای تعهدات خود

تسریع کنند و کارکنان بانکها در حکم اجرای قانون همکاری لازم را بنمایند.

نظر به اینکه برطبق ماده ۲ قانون ملی شدن بانکها تنها امضاء مدیرانی که از طرف

دولت معین میگردد دارای اعتبار قانونی خواهد بود روزهای شنبه ۱۹ و یکشنبه ۲۰ خردادماه

جاری کلیه بانکها تعطیل میشوند و از روز دوشنبه ۲۱ خرداد فعالیت عادی خود را انشاءاله

بعون اله تعالی و بهمت و همکاری مردم از سر می گیرند.

امیدوارم به یمن روز باسعادت میلاد مظهر عدل و رحمت علی علیه السلام این عمل

دولت موقت موجب بسط عدالت و برکت بشود.

بسمه تعالی

پیام برای جشن خلعید در خوزستان

(۵۸/۳/۲۹)

سلام گرم من بکارکنان عزیز شرکت ملی نفت ایران و بهمه کارگران و کارمندان و بمردم خوزستان. و تبریک همکارانه ام بمناسبت روز فرخنده خلعید. مخصوصاً بآن عده از باقیماندگان و بازنشستگانی که در ۲۹ خرداد ۱۳۳۰ شاهد و شادمان از جریانهای هیجان انگیز و باورنکردنی آن روزگار بودند، کف میزدند یا اشک میریختند.

صد شکر خدای بزرگ را که بارهبری خردمندان مصدق در آن روز توفیق یافتیم و تقریباً براحتی و سلامتی دست شرکت غاصب ولی قانون شناسی را بعد از ۴۰ سال تصرفات مالکانه در ارثیه خدادادی خودمان کوتاه کردیم و هزار شکر که امروز بیاد «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» بعد از کوبیدن استبداد خلعید کاملتر، هم از استیلای خارجی تازه کار و هم از استبداد داخلی کهنه کار بارهبری سرسختانه امام خمینی بزرگ بعمل آمده است. امیدوارم به یمن «ورضیت لکم الاسلام دینا» شایستگی پذیرش و اجراء و بهره برداری از جمهوریت اسلامی واقعی را که خدا از ابتدای خلقت برای بشریت خواسته است و ۹۹٪ از ملت ایران در فراندوم فروردینماه رای بآن داده اند جامه عمل بپوشانیم و برخوردار از آزادی و امنیت و نعمت های آن بشویم.

آرزو داشتم در چنین روز در میان شما میبودم که دفتر خاطرات تلخ و شیرین گذشته را ورق میزدیم و هم نتایج زحمات و انضباط و خدماتتان را که بعد از دوران اعتصابات در همکاری با مدیریت جدید ابراز داشته اید بچشم میدیدم.

تقدیر الهی و میراث ملی شما مردم خوزستان از عرب زبان و فارس زبان و کارکنان شرکت نفت از زن و مرد چنین بوده است که در لحظات حساس نقش اساسی در سرنوشت کشور داشته باشید:

تا قبل از سال ۱۳۲۹ شرکت بیگانه دانای توانائی بارتأسیس و بهره‌برداری بزرگترین دستگاه صنعتی کشور و بزرگترین پالایشگاه جهان را بدوش شما گذارده بود. درملی شدن نفت و خلعید خاک و خانه شما صحنه اصلی نبرد و پیروزی و پذیرائی از مدیران اعزامی گردید. درانقلاب اخیر ضربه قاطع نهائی را شمازدید و با قطع صدور نفت حریف زورمند حیلہ گر را بزانو درآوردید. و حالا بعداز پیروزی انقلاب در وظائف احیای اقتصاد کشور و رساندن ملت به نظام مستقر فروزان جمهوری اسلامی که خونها برای آن ریخته شده است وحدت و هوشیاری و همکاری شما وقبول محرومیتها ضرورت دارد. خداوند شمارا در رساندن این بارامانت بسر منزل مقصود و همه مارا در آنچه رضای او وخیربندگان او است موفق بدارد.

پیام برای سوم شعبان

۵۸/۴/۷

فرزندان، برادران و خواهران عزیزم سلام بر شما

سوم شعبان، ولادت ثمره درخشان پیوند نبوت و ولایت، حسین بن علی علیه السلام را بشما جوانان باایمان کمیته‌ها و پاسداران فداکار انقلاب اسلامی ایران تبریک میگویم.

ستاره‌ای در چنین روز فرخنده از فجر صادق هدایت در آسمان تاریخ جاهلیت سر برآورد و با پیشرفت زمان ازهر جهت سرمشق مسلمانان شد: شیرینی کودکی، فرمانبری فرزندی، رشادت جوانی، فضیلت و عبادت، خدمتگذارامت، سپر مظلومان، پیرو وفادار برادر، دشمن سرفراز ستمگران عهد شکن، روگردان از بیعت باسلطنت، پاسخگوی ملت برای حکومت، جنگجوی استوار در شرافت و حریت و بالاخره سپهسالار شهادت. جان همه ما بقربان او.

شما که امیدوارم پویندگان صادق راه حسین باشید موقعی پادرمیدان انقلاب ایران گذاشتید و دعوت نایب امام را لیبیک اجابت گفتید که پیشینیان شما بااعلام کلمه حق در برابر سلطان جابر زیر پرچم افضل الجهاد رفتند و با دست خالی با استقبال گلوله‌های خصم شتافتند. بهای مظلومیت اثبات حقانیت و قدرت برای انقلاب ایران کردند. پیروزی خونین را تحقق بخشیدند و به سالکان راه حق پیوستند.

شما بلافاصله برخاستید، سنگر ساختید، موضع و سلاح بدست گرفتید، نگذاشتید زحمات گذشتگان و خون شهیدان که انقلاب اسلامی را به اولین پیروزی رسانده بودند واژگون گردد. در نماز و مساجد و معابر گردهم آمدید. کمیته‌ها تشکیل دادید و از انقلاب و ملت پاسداری کردید.

برخلاف پیشینیان دست خالی نبودید. آنان که با خدا پیمان بسته بودند ایستادند، جنگیدند و شهید دادند. من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظرو ما بدلوا تبدیلا.

امیدوارم وعده خدا که در آیه بعدی آمده است تحقق یابد. پاکبازانتان پاداش بزرگ برند و ناپاکان از میانتان رانده شوند: لیجزی الله الصادقین بصدقهم و یعذب المنافقین ان شاء او یتوب علیهم ان الله کان غفوراً رحیماً.

انقلاب اسلامی ما وملت و دولت ایران برای حفظ آنچه بدست آورده و نیل به آنچه باید بدست آورد احتیاج فراوان به خدمت و همت و فداکاریهای شما دارد.

کشتی نوساخته جمهوری اسلامی در این دریای طوفانی نمیتواند بی بادبان، بی سکان، و بی ناخدا در غفلت و دعوا و هوی، خود را به سواحل بعید و بلند سعادت و عافیت برساند. بیش از هر زمان نیازمند صبر و فضل و فداکاری از یکطرف و وفاداری بارهبر آزموده امام خمینی، از طرف دیگر و همبستگی صمیمانه بادستگاه اجرائی منتخب او یعنی دولت میباشد. باید چون کوهی استوار در صف واحد پیش برویم.

الان موقع خودسری و نزاع نیست. سست خواهید شد و نیرو و آبرویتان به باد خواهد رفت. باید بردبار و پایدار و امیدوار بود که خدایار صبر پیشگان است.

اطیعوا الله و رسوله ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم و اصبروا ان الله مع الصابرين.

از درگاه پروردگار عزیز رحیم مسئلت دارم که به برکت این میلاد خجسته و باپرویی از مکتب فروزانش شما مردان و زنان برومند و همه خدمتگذاران و هموطنان را به آنچه رضای او و آرزوی مردم ایران و جهان است برساند.

دعوت همافران به پاسداری از انقلاب و رعایت نظم و قانون

۵۸/۴/۱۶

هموطنان عزیز میدانید که دشمنان جمهوری اسلامی ایران به انواع توطئه‌ها دست زده‌اند. در هر گوشه کشور آتش افروزی میکنند و دولت موقت جمهوری همه مساعی خود را صرف پاسداری از انقلاب و مبارزه علیه توطئه‌گران داخلی و خارجی مینماید. وظیفه هرانسان انقلابی مؤمن حفاظت از این آب و خاک و پاسداری از این انقلاب مقدس است. امروز وقت محاسبه منافع خصوصی یا دسته‌ای نیست. امروز باید مؤمنین به انقلاب آماده جانبازی و فداکاری باشند نه آنکه بخاطر مصالح خصوصی خود ایجاد تشنج کنند و به مشکلات موجود بیفزایند و بدشمنان اسلام و انقلاب فرصت دهند که از این موقعیت سوء استفاده کرده و انقلاب را بیشتر بکوبند. ایمان به انقلاب و التزام به اسلام و وطن در این روزهای بحرانی معیارهایی دارد و مهمترین معیار اینست که هرکسی چقدر میتواند در راه انقلاب بدهد نه اینکه چقدر میتواند بگیرد.

دولت جمهوری اسلامی ایران از همه همافران عزیز میخواهد همچنانکه در روزهای بحرانی انقلاب فداکاری میکردند و همگام با جوانان دیگر ما از انقلاب پاسداری نمودند امروز نیز رشد فکری و انقلابی خود را نشان دهند و نظم و قانون را مراعات کنند و نمونه و مظهري درگذشت و فداکاری و انضباط برای دیگران باشند. همانطوری که میدانید خواست‌ها و پیشنهادات شما ملاحظه شده است و مقامات مسئول مسلماً تا حد امکان برای رسیدگی و تامین آنچه در شرایط حاضر ممکن باشد اقدام مینمایند.

دفتر نخست وزیر

پیام به اجتماع فرمانداران

۵۸/۴/۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم

آقایان فرمانداران همکاران عزیز

ورودتان را به تهران و حضورتان را در وزارت کشور خیر مقدم میگویم. بسیار میل داشتم در اجتماع شما حاضر میبودم و از نزدیک صحبت میکردیم ولی ناچارم اکتفا به سلام و پیام نموده و کالت به آقای وزیر کشور بدهم. تصادف تاریخ بازیک امانت دشوار و سهمی از افتخار را که از حساسترین مراحل بنیان گذاری جمهوری اسلامی ایران است بدوش آقایان گذارده است. یعنی اداره انتخابات مجلس ملی بررسی کننده و قطعی کننده قانون اساسی برای عرضه به آراء ملت. این خدمت، هم فعالیت و زحمت میخواهد، هم دقت و انضباط لازم دارد و هم عشق و صداقت.

شاید شهرت و بهره ای نداشته باشد ولی پیش خدا و نزد وجدان خودتان و در صفحات تاریخ مأجور و محفوظ خواهد ماند.

بر خلاف دوران استبداد، دولت نامزدهای فرمایشی ندارد و آراء ساختگی نمیخواهد. امکان رای برای همگان، آزادی صحیح انتخابات، جلوگیری از هرگونه دخالت و تحمیل و حفاظت صندوقها از اغتشاش و دستبرد، مطلوب بی چون و چرای دولت است. آبروی انقلاب و آینده ایران در این رهگذر حساس بستگی به ایمان و همکاری و فداکاری شما برادران برومند عزیز دارد.

امیدوارم سراپا مہیا و بیاری خدا موفق باشید.

دستان را میفشارم.

پیام سی تیر

۵۸/۴/۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

برای اولین بار پس از ۲۷ سال در محیطی که از آن خودمان و خالی از خفقان است بیاد و تجلیل شهدای ۳۰ تیر ۱۳۳۱ جمع میشویم، بر مزارشان فاتحه میخوانیم و بر مقامشان تعظیم میکنیم. همانگونه که امسال ۱۵ خرداد را بیاد آوردیم، مبعث پیغمبرمان و نیمه شعبان امام منتظرمان را جشن گرفتیم. و قبل از آن خاطره روز ملی شدن نفت و روز خلع ید را در جو استقلال و آزادی و شادی برپا کردیم.

همچنانکه میان واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ و فاجعه ۱۷ شهریور ۵۷ شباهت و ارتباط وجود داشت، میان انقلاب پیروز اخیرمان با قیام ۳۰ تیر سابقمان نیز تشابه و اتصال وجود دارد. همه جا شاهد زنجیر بهم پیوسته‌ای از حلقه‌های عشق و مبارزه و قیام و شهادت و پیروزی هستیم.

در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ مانند سراسر دوران انقلاب سال ۵۷ ملت بپا خواست، فریاد برآورد و قربانی داد، ۲۶ نفرشان در این بابویه مدفون‌اند که بیشتر گمنام مانده‌اند. غیر از تهران مردم کثیری از شهرهای بزرگ چون اهواز، اصفهان، تبریز، کرمانشاه، و جاهای دیگر بکوچه و خیابان ریخته همصدا با آزادیخواهان و استقلال طلبان اعتراض به انتصاب قوام السلطنه بجای دکتر مصدق که از طرف شاه بعمل آمده بود کردند. اعتراض با دست خالی در برابر باتوم و مسلسل و تانک.

چون، خواست ملت حق و هدف عالی بود، وحدت کلمه و آمادگی تا سرحد شهادت داشتند و قیام یکپارچه کردند شاه و قوام السلطنه یا به بیان دیگر استبداد کهن داخلی و استیلای خارجی ناگزیر به تسلیم شدند. ورق برگشت و ملت نخست وزیر مطلوب خود را بکرسی حکومت نشاند.

صد افسوس که در اثر علل و عوامل گوناگون پس از یکسال و یک ماه استبداد و استیلای زخم خورده انتقامجویان بر خاسته با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با قدرت و سلطه بیش از گذشته مدت ۲۵ سال ملت را خانه نشین و خفه ساختند.

اما خاطره پیروزیها و شکستها زنده ماند. شعله های حقپرستی و استقلال و آزادیخواهی در دلها و زبانها افروخته تر میگشت و واقعه ۳۰ تیر ۳۱ در مقیاس بسیار وسیعتر و چهره خونین درخشانتر در ۱۵ خرداد ۴۲ تجدید گردید و هفده سال پس از آن با خلوص و وحدت کاملتر تحت لوای «لا اله الا الله» و بانک «الله اکبر» با استقبال از محرومیت و شهادت و با سلاح برنده اعتصاب برهبری زعیم عالیقدر امام خمینی در نیمه دوم سال ۵۷ انقلاب عظیم اسلامی و جهانی ایران جلوه گر گردید.

پیروزی انقلاب و جهاد عمومی برای استقرار جمهوری اسلامی تماماً میراث و مدیون مبارزات و تلاشها و رنجها و فداکاریهای گذشتگان است. وظیفه انسانی و ایرانی و اسلامی ما حکم میکند درود گرم و پاکی نثارشان کنیم و از خداوند رحمن بخشش و رحمت برای آنها و توفیق و سعادت برای خودمان مسئلت نمائیم.

ملت ایران به خود و بدنیا، چه دوست و چه دشمن، ثابت کرده است که طومار ۲۵۰۰ سال استبداد و قبول اسارت و ننگ و اطاعت را در هم پیچیده است. نه حاضر به بازگشت است و نه در راه استحکام پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی تردیدی دارد و دریغ از فعالیت و فداکاری مینماید.

الحق که در چهل سال اخیر نسل دیگر و ایران نوینی در شرف تکوین بوده است. شاه و وابستگان و مزدوران رنج بیهوده میکشند و خیال خامی برای بازگشت به ایرن در سر میپرورانند. اسرائیل و حامیان امپریالیستی او و کلیه بداندیشان خارجی و داخلی نیز در اشتباه و زیان اند. حاصلی جز بی آبرویی و خستگی نخواهند داشت. افکار عمومی ملت های خودشان و جهان را علیه خویش و به تاسی و تقویت انقلاب ایران بیش از پیش خواهند انگیخت.

نگاه ما، امید ما و اطاعت ما بسوی خدا است،

تکیه و تصمیمان بسوی خودمان است،

خدا با ما است، مادام که با او و با خودمان باشیم.

تشکر از ارتش و پاسداران

(۱۳۵۸/۵/۲۸)

جناب دکتر مصطفی چمران معاون نخست وزیر در امور انقلاب، تیمسار سرتیپ ولی فلاحی فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی، جناب عباس زمانی (شریف) فرمانده عملیاتی سپاه انقلاب، بدنبال عزیمت به کردستان در روز چهارشنبه ۲۴ مرداد ماه ۵۸ و در اثر شهامت و درایتی که در تمشیت و تحرک پاسداران و نیروهای ژاندارمری و ارتش ابراز داشتید توانستید به فضل الهی و به همت و فداکاری افسران و سربازان و پاسداران شهر پاره را از محاصره و تصرف متجاوزین و مزدوران ضدانقلاب در آورده ارتفاعات و مناطق آن حدود را از لوٹ جنایتکاران پاکسازید. بدین وسیله شکر خدا را به جا آورده مراتب از خود گذشتگی و خدمات آقایان را تقدیر می نمایم، به خانواده های شهیدان از دست رفته تسلیت می گویم و برای جمهوری اسلامی ایران استقرار و سر بلندی مسئلت می نماید.

سرکار ستوان سوم حسن یوسفی فرمانده پاسگاه ژاندارمری پاره که در این جریان وظیفه شناسی قابل تمجیدی تا سرحد از دست دادن جان ابراز داشته است بدرجه ستوان دومی نائل میشود.

پیام بمناسبت عید سعید فطر

(۵۸/۶/۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

در طلیعه عید فطر بهمه روزه گیرانی که بقصد طاعت خدا با تحمل گرسنگی و خستگی و گرما ماه مبارک را پایان رسانده اند صمیمانه تبریک می گویم و از خداوند کریم قبولی عبادات و دعاهایشان را مسئلت مینمایم.

علی (ع) میفرمود: روزه را دوشادی در پی است یکی هنگام افطار و دیگری رویارویی با پروردگار. خدا را شکر که ماه رمضانمان با مژده عید فطر و وعده خوشنودی او خاتمه یافت. شکر و شادی دیگرمان تحمل شجاعانه مشکلات و مصائبی است که در این ماه بدنبال و به تناسب انقلاب بزرگ و درس راه استقرار پرافتخار جمهوری اسلامی داشته، سر بلند و سعادت مند بیرون آمده ایم، روزه رشد ایمان و اراده انسان توام با صبر و تزکیه و توسل است که به تقرب آستان حق منتهی میگردد. شرط کمال انقلاب و وصال جمهوری اسلامی نیز همانها است. به برادران و خواهرانی که در هر دو میدان مخلصانه وارد و پیروزمندانه خارج شده اند و بکلیه کسانی که در کار و اندیشه و دل با ما همگامی داشته اند تهنیت میگویم و تشکر میکنم. درود گرم به شهیدان و رنج دیدگان خودمان و همچنین به شیعیان آواره شده جنوب لبنان میفرستم و در موضع استجابت دعا بار دیگر آزادی و محبت و خیر و سعادت برای همگان در این رهگذر پرافتخار تاریخمان را آرزو مینمایم.

پیام در مورد تخصیص درآمد یکروز نفت به استانها

(۵۸/۶/۱۲)

بسم الله الرحمن الرحيم

بدنبال اعلام مورخ سی و یکم مرداد رهبر عالیقدر انقلاب امام خمینی که با نظر دولت عایدی یکروز فروش نفت را به برادران کرد هدیه فرموده بودند (و قبلاً نیز یکروز به خود خوزستان اختصاص داده بودیم)، خوشبخت است به اطلاع هموطنان عزیز برساند که با توجه به همبستگی ملی و دینی و پیوند وحدت و نیازمندی که بحمدالله علیرغم بدخواهان و دشمنان در کشور حکمفرماست دستور داده شد کلیه استانها از این سهمیه ملی برخوردار گردند و عایدی خالص یکروز فروش نفت خام که در شرایط تولیدی حاضر معادل چهارصد میلیون تومان میشود، به مصرف طرحهای عمرانی و خدمات عمومی استان از قبیل راههای روستایی و ناحیه‌ای، کشاورزی، خانه‌سازی، بیمارستان، مدرسه، آب، برق، بهداشت، امداد و غیره برسد و از طریق وزارتخانه‌های دولتی، جهاد سازندگی و شوراهای محلی با حداقل تشریفات و حداکثر امکانات اجرا گردد، بدیهی است که اولویت و جدیت بیشتر در مورد استانهای دورتر و محرومتر خواهد بود.

پیام بمناسبت افتتاح مدارس

(۵۸/۶/۳۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

فرزندان عزیز و نورچشمان ایران— گشوده شدن درهای مدارس بروی شما در صبح فردا و قدم گذاردنتان را به کلاسهای درس و کار تیریک میگویم و از آفریدگار دانای توانا برایتان سلامتی و سودمندی و سعادت میطلبم.

پسدران و مادرانتان، به معلمین، به مسئولین آموزش و پرورش سراسر کشور و به ملت ایران نیز از طرف دولت موقت جمهوری اسلامی اولین سال تحصیلی بعد از انقلاب را تیریک میگویم.

شکر خدا را بجا میآوریم که به این مرحله مبارک رسیدیم. از مهرماه گذشته تا بحال سال پرتلاطم پرافتخار و پرباری را پشت سر گذارده ایم. سالی که چون مفصل تاریخ وارث کوششها و مبارزات و شهادتهای بیش از نیم قرن بود و ضمناً ارث گذار وظایف و خدمات برای آینده نزدیک و دور.

ملت ایران بحول و قوه الهی و برهبری مرد نمونه سرسختی و تصمیم و توکل یعنی امام خمینی نظام جبار ریشه دار تنومندی را از اوج شوکت بزمین نکبت انداخت و سرنوشت خویشتن را بدست خود گرفت.

اینک بار کوه پیکر اداره مملکت در صحنه پهناور مکانی و زمانی آن بدوش خودمان و خودتان افتاده است. باری که اگر با دانائی و توانائی بسرمنزل سعادت نرسانیم زندگی و سرنوشت و انقلابمان را تباه کرده ایم.

شما بفراخور سنین خود شاهد و تاحدودی وارد در معرکه های انقلاب بوده اید. اگر در مرحله منفی و تخریبی انقلاب سهم کوچکی داشته اید در مرحله مثبت و سازنده آن سال بسال سهم بزرگتر و مسئولیت بیشتری دارید. سالهای احتمالاً پرتلاطم (ولی مسلماً) پرتلاش در پیش روی ما است. سالهای دورتر نیز بیکار و بی نیاز نخواهیم بود. کاروان حیات و تکامل

انسان در تقرب بخدا توقف و انتها ندارد. همکاری و همگامی شما نسل جوان با مردم ایران و جهان در این است که آینده دور را بسازید و آینده حاضر و نزدیک را مساعد برای تلاش و جهاد نگاهدارید.

از یکطرف با عشق و نیروی تمام به تعلیم گرفتن سواد و دین و فرهنگ و فن و به تربیت خودتان پردازید (که ماده اولیه و کارگر و سرباز این جامعه هستید) و از طرف دیگر توجه و تلاش فوق العاده برای حفظ نظم مدرسه و کلاس و دفاع از اولین خانه ای که مهمان و میزبان آن هستید بکار برید.

نگذارید که دشمنان ایران و انقلاب و اسلام با فریب دادن بی خبران و بکار گرفتن مزدوران کانونهای تحصیل و تربیت را بتعطیل و فتنه بکشند و وسیله آشوب کشور بنمایند. به آموزگاران و دبیران محترم نیز سلام داده انتظار همت و همکاری کاملشان را در تربیت و خدمت به دانش آموزان و نظم و بهبود مدارس دارم. خداوند نگهدار و یاور و راهنمای همه باشد.

بخشنامه در مورد مسائل مربوط به جهاد سازندگی

(۵۸/۷/۱)

بخشنامه به کلیه وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و موسسات دولتی:

نظر به لزوم بهترین استفاده از امکانات موجود سازمان‌های دولتی در امر جهاد سازندگی کلیه وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها و موسسات دولتی موظفند موارد زیر را به اجرا درآورند:

۱ - در اسرع وقت و حداکثر ظرف ۲۰ روز از تاریخ صدور این بخشنامه گزارشی از وسایل نقلیه خارج از رده خود به نخست‌وزیری، دفتر مرکزی جهاد سازندگی ارسال دارند، تا نسبت به تعمیر و استفاده از آنها اقدام گردد.

۲ - از تاریخ صدور این بخشنامه کلیه وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و موسسات دولتی موظفند قبل از اعلام هرگونه مزایده در تهران با دفتر مرکزی جهاد سازندگی و در استان‌ها با دفتر جهاد سازندگی استان مربوط تماس بگیرند و فهرست کامل اقلام مورد مزایده را در اختیار دفتر جهاد سازندگی قرار دهند.

اعلام هرگونه مزایده از تاریخ صدور این بخشنامه بایستی موکول به امضای مدیر اجرایی جهاد سازندگی در مرکز و یا استانها از نظر بررسی قبلی و اعلام عدم نیاز به اقلام مورد مزایده باشد.

این بخشنامه کلیه مزایده‌هایی را که قبلا اعلام و تاریخ اجرای آنها بعد از تاریخ صدور این بخشنامه میباشد نیز شامل میشود.

۳ - دفاتر جهاد سازندگی در تهران و کلیه استانها موظفند با همکاری داوطلبین و استفاده از امکاناتی که مردم و سازمان‌های دولتی و ارتش در اختیارشان قرار میدهند نسبت به تعمیر و راه‌اندازی ماشین‌آلات و وسایل فرسوده و از کار افتاده اقدام نموده به بهترین نحو ممکن در عمران و سازندگی روستاها استفاده بعمل آورند.

پیام در مورد جهاد سازندگی

(۵۸/۷/۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین. «عنکبوت ۶۹»

درود بر شهدای جهاد سازندگی که در مرحله ی دوم انقلاب با هدف ساختن جامعه توحیدی، جان برکف نهاده شربت شهادت نوشیدند. سلام بر همه خواهران و برادران دانشجو و دانش آموز که با شور و اشتیاق الهی و انقلابی خود، برای خدمت به برادران و خواهران محروم در روستاهای دورافتاده کشور مشغول خدمت گردیدند. سلام بر همه هموطنانی که پیروزی مرحله سازندگی انقلاب را نیز همانند مرحله تخریبی آن ارج نهادند. و بدنبال واژگون ساختن نظام ظلم، برای برپاداشتن نظام عدل جهاد کرده اند. توفیق برای همه گروه های اجتماعی که در این نهضت مقدس با اخلاص و ایثار همکاری و مجاهدت نمودند. تشکر از تمام کارمندان دولت و همکاران عزیزی که داوطلبانه و موقتاً میزهای ادارات را رها کرده اند و بخدمت مستقیم و مفیدتری به هموطنان خود پراخته اند. تسلیت و تهنیت دولت به تمام خانواده هایی که جوانانشان در این جریان شربت شهادت نوشیده اند، و یا خدمات و خسارات مختلفی را متحمل گردیده اند.

اینک که حدود سه ماه از دعوت رهبر عالیقدر انقلاب اسلامی ایران و پنج ماه از آغاز برنامه ریزی برای طرح جهاد سازندگی میگذرد، لازم است گزارش کوتاهی از آنچه در این مدت انجام گرفته است بسمت عزیزان ایران داده شود.

۱- بکلیه ادارات و سازمانهای دولتی ابلاغ شد که همکاری صمیمانه و تامین وسایل مورد نیاز جهاد سازندگی را در حدامکانات خود بنمایند.

۲- بکلیه وزارتخانه ها و سازمانهای دولتی ابلاغ شد که برای انتقال کارمندان داوطلب دولت به جهاد سازندگی موافقت نمایند.

۳- به ارتش جمهوری اسلامی خصوصاً تاکید شد در همکاری و تامین پرسنل و وسائل

و تجهیزات مورد درخواست طرحهای سازندگی علاقمند باشند و همینطور هم شد.

۴- تصویب و ارسال ۲۰ میلیون تومان برای هر استان کلاً مبلغ چهارصد و هشتاد میلیون تومان.

۵- تصویب مبلغ ۵۰۰ میلیون تومان اعتبار برای نیازهای ضروری روستاها از طریق جهاد سازندگی.

۶- در اختیار قرار دادن آنقدر از اعتبار مربوط به درآمد یک روز نفت که جهاد سازندگی میتواند در هر استان جذب کند.

۷- ایجاد شوراها و دفاتر جهاد سازندگی در استانها با کمک و همکاری نمایندگان امام و نمایندگان دولت.

۸- تهیه اساسنامه جدید جهاد سازندگی که اجازه توسعه و سرعت فعالیت‌های برنامه‌ها و طرح‌های آنرا بنحو بهتری ممکن میسازد.

۹- ایجاد سازمان لازم برای چاپ مجله جهاد سازندگی که هدفش پیوند بیشتر دادن مردم شهرها و روستاها توأم با انگیزش و آموزش در جهت هدفهای جهاد سازندگی و آگاه کردن مردم از فعالیت‌های انجام شده است.

۱۰- دریافت حدود ۳ میلیون تومان از طرف مردم برای کمک به امور جهاد سازندگی.

۱۱- اعزام هزاران خواهر و برادر مجاهد دانشجو و غیر دانشجو به روستاها و نقاط

کشور.

حاصل فعالیت‌های فوق بطوریکه بترتیب در شماره‌های مجله جهاد سازندگی و گزارشهای بولتن‌های هفتگی دفاتر جهاد سازندگی استانها آمده است ساختن و تعمیر صدها کیلومتر راه‌های روستائی و پل‌های لازم و صدها محل استفاده عمومی مانند حمام، مدرسه، درمانگاه، مسجد و غسلخانه با اجرای صدها پروژه حفرچاه، نصب مخزن لوله کشی آب و ده‌ها سدخاکی در روستاهای کشور و برق‌رسانی و نصب پایه‌های برق و تاسیسات لازم در نقاط و روستاهای بدون برق بوده است.

علاوه بر اینها لای‌روبی بیش از صدها قنات در نقاط خشک ایران مانند سیستان و بلوچستان و کرمان و سمنان و اصفهان انجام گرفته است. ارسال صدها تن مواد غذایی برای نقاط محروم و یا جنگ‌زده مانند سیستان و بلوچستان و شهرهای پاوه و مهاباد و مریوان نیز از دیگر اقداماتی است که صورت گرفته است. خدمات درمانی، بهداشتی و داروئی و دامپزشکی و حتی جراحی با اعزام گروه‌های پزشکی از تهران پمراکز بعضی از استانها به روستاها مخصوصاً به سیستان و بلوچستان و کردستان و برنامه‌ریزی برای مبارزه با اعتیاد، مداوا و واکسینه کردن گروه‌های عظیمی از روستائیان، بهداشتی کردن آب آشامیدنی

چشمه‌ها و چاه‌ها در روستاها از جمله فعالیت‌های گروه‌های داوطلب جهاد سازندگی بوده است. تشکیل صدها کلاس احداثی اسلام‌شناسی و سوادآموزی، آموزش فنی و حرفه‌ای و حتی کلاسهای تقویتی برای شاگردان تجدیدی برای خواهران و برادران نقاط مختلف کشور و نمایش اسلاید و فیلم‌های آموزنده هنری و اخلاقی و تاسیس کتابخانه‌های کوچک در روستاها و کمک‌های کشاورزی در مقیاس وسیع از همکاری در برداشت محصول بصورت دستی یا با کمباین و همکاری در شخم‌زدن زمین تا توزیع کودشیمیائی و مبارزه با آفات از جمله فعالیت‌های انجام شده است. علاوه بر فعالیت‌های فوق، برنامه گسترده‌ای جهت تحقیق و شناختن نیازهای روستاهای کشور و ایجاد زمینه‌های لازم برای همکاری و مشارکت خود روستائیان در ساختن جامعه و محیط زیست خود را میتوان نام برد.

تعریض کوچه‌های دهات، تبدیل حمام‌های خزینه‌ای به حمام‌های دوش‌دار و ساختن و مرمت منازل روستائی نیز از فعالیت‌های دیگری است که در روستاها انجام گرفته است.

با وجودی که فعالیت‌های فوق انجام گرفته است و هر روز دامنه و توسعه بیشتری پیدا میکنند لیکن خرابی و جدائی روستا از شهر و محرومیت روستاها و نقاط دور افتاده مملکت آنقدر وسیع است که نیازمند توجه و بودجه و تلاش و ابتکار بیشتری است. بدین جهت بودجه مخصوص عمران استانهای مختلف کشور از محل درآمد صادرات یک روز نفت و معادل ۴۰۰ میلیون تومان تخصص داده و تصمیم گرفته شده است که تا هر حدی که جهاد سازندگی هر استان توانائی صرف آنرا در اجرای طرحهای سازندگی مملکت داشته باشد در اختیارش قرار داده شود.

بنابراین امیدوارم که جهاد سازندگی خود را بنحوی سازمان دهد که بتواند موثرتر از هر زمان دیگر با اجرای طرحهای عمرانی پردازد، و قادر به استفاده از کلیه منابع مالی و انسانی موجود گردد. برای این منظور هم از کارمندان محترم و همکارانم در ادارات و هم از داوطلبین و دانشجویان عزیز و فداکار علاوه بر تشکر، دعوت میکنم که برادر وار و واقعینانه یکدیگر را پذیرفته و تحمل نمایند و با همکاری صمیمی و منظم و منضبط و پرتلاش خود، هرگونه عدم تفاهم و عدم ارتباط سازنده را از میان بردارند. و با ایجاد کمیسیونهای مشترک ادارات و جهاد سازندگی در هر سطح کشور از مرکز تا شهرستانها سعی کنند، نقشه اجرائی و استفاده از وسایل و منابع قابل استفاده را مورد ارزشیابی و برنامه ریزی قرار دهند. و بامید خداوند و باوحدت هماهنگی لازم و بدور از هرگونه دخالت مخرب در جهت رفع نیازهای مملکت گام بردارند. بامید ایجاد و استقرار کامل جمهوری اسلامی و جامعه سراسر حرکت و برکت و برادری.

خطابه هیئت دولت به امام بمناسبت روز هجرت از نجف به پاریس

(۵۸/۷/۱۰)

بسم الله الرحمن الرحيم

برای هیئت دولت بسی افتخار و مسرت است که در تقارن شب ولادت با سعادت حضرت ثامن الائمه علیه السلام با سالروز هجرت تاریخی از نجف به پاریس برای عرض سلام و تبریک بحضورتان آمده دوام سلامتی و توفیقتان را از خداوند سبحان تمنا مینمائیم. در آن زمان که دولت همسایه تغییر رأی داده ادامه اقامت آیه الله العظمی و رهبر شیعیان جهان را در عراق مشروط به ترک فعالیت سیاسی و خودداری از ملاقات و ارسال پیام برای ایرانیان مینمود، چه آنها و چه امام نه میدانستید که فردا کجا خواهید رفت و نه میدانستید چه خواهید کرد و چه خواهد شد که «وماتدري نفس ما ذاتکسب غدا»

ماندن در کشوری که خاطر دشمنان را ترجیح به خواسته‌های ملت همکیش و رهبر آنان داده بود نمیتوانست جایز باشد. و آنچه نباید کرد ترک فعالیت سیاسی و دست برداشتن از ارشاد مردم در مبارزه علیه شاه بود.

تن به خروج داده گذاشتید بمرز کویت برای تحویل‌تان به ایران بیزند و چون تقوی و توکل بخدا داشتید تقدیر الهی راه دیگر و روزگاری بهتری را پیش پایتان گذارده سراز پاریس درآوردید. «ومن يتوكل على الله يجعل له مخرجاً و يرزقه من حيث لا يحتسب و من يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره. قد جعل الله لكل شئی قدراً.»

در آن سوی دنیا کشور و مردمی پیدا شدند بیگانه با ملت و مذهب ما و برخوردار از استفاده‌های اقتصادی و سیاسی سرشار از قبل دستگاه شاه جبار. ولی چون جوهر آزادی و آزادگی و انسانیت داشتند قدم شما را بخاک خود دریغ نکردند. سهل است که بزودی اجازه دادند خبرنگاران مصاحبه‌ها کنند و مردم ایران رفت و آمدها، برای کسب فیض و الهام و دستور نمایند.

هجرت از نجف به پاریس انظار دنیا و راه ایرانیان را بسوی شما باز کرد. دیری

نگذشت که اولیها تأیید کننده و تحسین کننده گشتند و دومی ها فدائی و فرمانبردار. دولت افتخار دارد که یکی از همکارانش در آن روزهای تاریک همسفر رنج و راحتی و یار کمک کار مشاور گشت.

از زمان بازداشت در قم و اعزام بزندان تهران در ۱۳۴۲ و سپس تبعید به ترکیه و عراق تا رحل اقامت موقت در دهکده «نوفل لوشاتو» در حومه پاریس مهاجری بودید تسلیم رضای خدا و در راه خدا و سرنوشتتان تحقق درخشان آیه:

ومن یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغماً کثیراً وسعه.

دهم بهمن ماه ۱۳۵۷ شب قدری شد که مبارزات هفتادساله ملت ایران علیه استیلائی خارجی و استبداد داخلی را رقم پیروزی زد و این سیر و سلوک نقطه عطف و برگردان صفحه تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران شد.

دوران پربرکت پاریس بیش از ۴ ماه طول نکشید و وقتی در بحبوحه قدرت و غرور شاه صحبت از مراجعت به ایران کردید ارادتمندان و دوستان غرق در نگرانی و خواستار تأخیر شدند. اما ندای ایمان و اعتقاد راسختان به انجام رسالت الهی گوش به این نگرانی و نصایح نداد.

در ۱۲ بهمن ماه ۵۷ وارد تهران و مواجه با عظیم ترین استقبال و اشتیاق مردم ایران گشتید.

همه ملت، از چپ و راست، اعم از شهادت دیدگان، مبارزین صفوف اول و آخر؛ با شعار اسلامی یا ملی، دلسوختگان و علاقمندان به آزادی و امنیت و هموطنان اهل کتاب، در این شور و شوق و در راه پیمائیهای بی نظیر قبل و بعد از آن مخلصانه شرکت داشتند. اینها بجز آن تعداد ۱/۵ درصد که در فراندوم نقاب از چهره برداشتند دروغ نمیگفتند. زیرا که قاطبه مردم در قشرهای گوناگون از فساد و فشار همه جانبه پنجاه سال سلطنت فرعونى آن پدر و پسر بتنگ آمده بودند. در قیام و هجرت امام هم رانحه عدالت اسلامی را استشمام و طلب میکردند، هم آزادی از استبداد، هم استقلال و رهائی از استیلا و استثمار خارجی و هم انسانیت و امنیت را. اگر چه بعداً سوءتفاهم ها و بی مهری هائی پیش آمد که امید جبران آنرا داریم.

مردم ستمکشیده ایران از بازاری و روحانی، اداری و دهاتی، کشاورز و کارگر، سرباز و افسر در چهره امام و در قیام او مجموعه خواسته های خود را می دیدند و یک زندگی و کشوری که تعلق بخدا و خلق داشته همگی محترم و برخوردار از آزادی و امنیت بوده و حق مشارکت در امور مملکت (بدون اختصاص و انحصار) داشته باشد میخواستند و میخواهند. صمیمانه گروهی بودند، دست بیعت دادند و پیوند ارادت بستند. در این بیعت و اطاعت، هم محرک بدینی وجود داشت، هم محرک ملی و هم فکری.

از ورود باشکوه بتهران و نصرت الهی تا رؤیت «یدخلون فی دین الله افواجا» پنج

روزی نگذشته بود که باز با اعتقاد برسالت الهی و استقبال حوادث نامزد دولت خود را معرفی فرمودید. نظام شاهنشاهی در ۲۱ بهمن سرنگون و دولت منتخب امام در ۲۴ بهمن معرفی گردید.

اعتماد شما بدولت و پذیرش و محبت اکثریت ملت، پیمانها و سرمایه‌های ما برای خدمتگزاری و فداکاری گردید و چیزی از آنچه در توان و امکان داشتیم فروگذار نکرده ایم. با امام و ملت خودمان در پیشگاه وجدان و خدا صادقانه بیعت کردیم و مادام که اعتماد و عنایت امام و مردم و کمک خالصانه ایشان با دولت در اجرای وظائف محوله و احراز قدرت لازمه توأم با طرد دخالت‌ها و نابسامانیها ادامه داشته باشد امیدواریم همان پیمان الهی و وعده پیروزی:

ومن يتق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب ومن يتوكل على الله فهو حسبه
ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شئ قدرأ
شعار و مدار ما و همه مردم ایران باشد.

مصاحبه با خبرنگاری پارس قبل از سفر به الجزائر

۵۸/۸/۱۲

مهندس مهدی بازرگان نخست وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی ایران به هنگام عزیمت به الجزیره برای شرکت در جشنهای بیست و پنجمین سالگرد انقلاب این کشوری گفتگوئی اختصاصی به پرسشهای خبرنگار خبرگزاری پارس درباره این سفر و هدف های آن پاسخ داد.

در پاسخ این سؤال که چرا در نخستین سفر خارجی خود در مقام نخست وزیر دولت موقت انقلاب اسلامی ایران عازم الجزیره هستید و منظور از این سفر چیست؟ آقای بازرگان گفت: اولین سفر خارجی من میبایستی برای شرکت در کنفرانس کشورهای غیرمتعهد جهان به کوبا صورت میگرفت که دعوت هم شده بودم ولی به علت گرفتاری ها و ضرورت حضورم در ایران و نگرانی هایی که متأسفانه در آن زمان موجود بود نتوانستم به هاوانا بروم، ولی خوشبختانه و بحمدالله اوضاع مملکت طوری شده که این سفر برای من امکان پذیر شد و این حسن تصادف است که اولین سفر من به خارج از کشور برای شرکت در یک جشن آنها جشن انقلاب است که ۲۵ سال از شروع و ۱۷ سال از پیروزی آن میگذرد و موفق به استقرار و استحکام خود در مملکت شده است. و خوشوقتی دیگر من این است که این جشن به کشور همکیش و برادر و مسلمان ما یعنی الجزیره مربوط میشود که باهم پیش از انقلاب و بخصوص بعد از آن روابطی در نهایت صمیمیت و علاقمندی و دوستی و تمایل به همکاری و دفاع از انقلاب داشته ایم و من امیدوارم که شرکت در جشن انقلاب یک کشور مسلمان عرب در واقع بمعنای شرکت در تمامی جشنهای ملل مسلمان اعم از عرب و غیرعرب و مردم عدالت خواه و آزادی خواه دنیا تلقی شود. با توجه باینکه مبدا انقلاب الجزیره از ما قدیمتر است، برای اینکه ۱۳۰ سال پیش یعنی درست از زمانیکه فرانسویها قصد مستعمره کردن و تصرف الجزیره را داشتند شروع شده، در حالیکه انقلاب ما اگر به مبدا آن برگردیم فکر نمیکنم بیش از ۷۵ سال

از آن گذشته باشد، زیرا ما معمولاً مبدا انقلاب ایران را همان نهضت تنباکو (زمان ناصرالدینشاه) میدانیم و اتفاقاً نهضت تنباکو هم پدیده ضدخارجی بود، البته ضداستعماری، زیرا انگلیسها و روسها در آن زمان ایران را مستعمره نکرده بودند، نهضت تنباکو نهضت ضداستیلائی خارجی بود، زیرا در آن زمان خارجیها قصد تجاوز نداشتند بلکه قصد تسلط داشتند. بهرحال انقلاب الجزیره نسبت به ما قدیمتر و هیجان‌آورتر است. از انقلاب ایران بیش از یک سال نمیگذرد، بنابراین آنها از ما جلوتر هستند کما اینکه الان ۱۷ سال است که وارد مرحله سازندگی دولت جمهوریشان شده‌اند. دولتی که اسمش را گذاشته‌اند دولت جمهوری دمکراتیک مردم الجزیره.

در مورد وجوه اختلاف انقلابهای الجزیره و ایران میتوان گفت: با اینکه انقلاب هر دو کشور انقلابی است اسلامی ولی یک اختلاف عمده وجود دارد و آن این است که انقلاب ما درعین اینکه ضداستیلائی خارجی بوده، مخصوصاً در مرحله اول (دوران نهضت تنباکو) و همچنین در مرحله ما قبل آخر که به رهبری مرحوم دکتر مصدق صورت گرفت مقاصد و هدف عمده ضداستبدادی هم داشته است.

در ایران استبداد، ریشه ۲۵۰۰ ساله دارد، در حالیکه استعمار اصلاً نداشته‌ایم و استیلائی خارجی نیز ریشه ۲۰۰ ساله دارد و آنچه استعماریا استیلائی خارجی در ایران انجام داده با همکاری و اتکای به استبداد بوده است و بدین ترتیب است که انقلاب ما با انقلاب الجزیره اختلاف دارد. انقلاب ما جور و رنج ضداستبدادی را همیشه داشته و نهضت تنباکو نیز تا حدودی علیه ناصرالدین‌شاه بوده و برای همین هم خیلی از آن متوحش و خشمگین بوده است، زیرا این نهضت در واقع علیه پیوند اقتصادی بوده که ناصرالدین شاه برای تحکیم سلطنت و دولت خودش با یک کمپانی انگلیسی برقرار میکرده است. حتی امروز هم بیشتر صدماتی که ما میخوریم چه در داخل و چه در خارج اثر و بقایای استبداد است که ریشه ۲۵۰۰ ساله در عروق و خون ما دارد.

س — چه تجاربی میتوان از انقلاب الجزیره برای پیشرفت و پیشبرد هدفهای انقلاب اسلامی ایران بدست آورد؟

ج — میتوانم بگویم البته مرحله منفی انقلاب ایران و الجزیره طی شده و مرحله منفی هم در هر کدام نوع خاصی بوده باین ترتیب که انقلاب الجزیره بیش از یک میلیون نفر کشته داده بود و از اول جنگجویانه و مسلحانه عمل میکرده ولی انقلاب ما در مرحله منفی و اولیه اش بیشتر روی شهادت و مقابله غیرمسلحانه علیه نظام تکیه داشته است و به همین جهت انقلاب ما در دنیا بی نظیر بوده است.

پیروزی ما سریع و تلفات ما به نسبت سرعت در پیروزی الحمدلله بسیار کم بود ولی انقلاب الجزیره هفت سال طول کشید. به هر صورت حالا ما در مرحله مثبت و سازندگی

میتوانیم به انقلاب الجزیره توجه و نظر داشته باشیم، چرا که در الجزیره پس از پیروزی انقلاب سعی کردند دشمنیها و حسابهای گذشته را کنار بگذارند و با آنکه اختلافات مابین قطبهای قدرتهایشان در ابتدا بود ولی بسزودی این اختلافات را یک طرفه کردند و تشکیل دولت دادند، آنهم دولت مسلط مقتدر و به اداره مملکتشان پرداختند و دیگر علیه حزبی که دنباله همان جبهه آزادیبخش بود و آزادی را ببار آورده بود مخالفتی نکردند، بعلاوه آنها بلافاصله پس از تشکیل دولت به اقتصادشان و بهبود آن پرداخته‌اند.

س — وجوه مشترک و اختلافات انقلاب اسلامی ایران و انقلاب الجزیره به نظر شما چیست و این وجوه در برنامه حکومتی دو کشور چگونه است؟

ج — این دو انقلاب البته تشابه زیادی باهم دارند، درحالیکه اختلافاتی هم دارند. مورد تشابه این است که مبنای هر دو و مقاصد هر دو تا حدودی میتوان گفت اسلامی است و انقلابی است که کشورهای عقب افتاده و کشورهای شرقی برای خروج از دوران اسارت و عقب افتادگی چندین قرن گذشته شان بعمل آوردند.

در مقایسه با ما به لحاظ مدیریت امور و گرداندن چرخهای اقتصادی و علمی و فنی الجزایر یها خیلی عقب تر و محتاجتر بودند، زیرا فرانسوی ها که رفتند الجزایر یها نسبت به ما در دوران پس از پیروزی در وضع بسیار مشکلی قرار گرفتند، چون مانند ما مالک و صاحب افرادی وارد و با تجربه که از سرمایه های بزرگ هر کشور است نبودند. مادر موقع ملی شدن نفت که انگلیسی ها ایران را تخلیه و ترک کردند با همان متخصصین ایرانی به استثنای یک نفر سری که برای آتش نشانی استخدام شد توانستیم این دستگاه را نگهداریم و به راه بیاندازیم. حالا هم ما نسبت به دولت الجزیره دوره بعد از پیروزیش خیلی جلوتر هستیم و این سرمایه های ملی خودمان را حیف است که از دست بدهیم، برای اینکه آنها سرمایه هایی هستند که هم سهمی در انقلاب ایران داشتند و هم سهم خیلی مفیدتری در حالت فعلی و آینده ایران میتوانند داشته باشند بشرط اینکه مردم نسبت به آنها هم به چشم برادری و ایرانی و هموطن و هم کیش نگاه کنند و هم قدر وجودشان را بدانند و از آنها هم بخواهند که واقعاً مشارکت و فداکاری کنند و حاضر به قبول همه زحمات و مشکلات و تحمل صدمات بشوند که خیلی از آنها شده اند و میشوند. اتفاقاً در وضع دوران پس از انقلاب ایران و الجزیره خیلی جهات تشابه دیگری هم هست و آن اینکه الجزیره بعد از انقلاب برای اینکه استقلال اقتصادی و خود کفائی داشته باشد قسمت اعظم بودجه خود را که از فروش نفت تامین میشد برای صنایع مادر و سنگین مصرف کرد و به همین جهت الان نسبت به ممالک افریقائی همردیف خود پیشرفته تر است ولی مسلماً الجزایر در برنامه های دوم و سوم خود مواجه با این امر بود که عدم توجه به کشاورزی و عدم توجه به اقتصاد و فعالیت های بخش خصوصی و داخلی باعث تورم و ناراحتی و بیکاری فراوان میشود، از اینرو در برنامه های بعدی علاوه بر توجه به پیشرفت صنعت

به کشاورزی و بخش خصوصی هم خیلی توجه کردند. در مورد انقلاب الجزیره این نقطه را هم در ارتباط با سیاست خارجی آن باید گفت: در عین اینکه انقلابشان مبارزه علیه کشورهای ممالک اروپائی و امریکا بوده معذک روابط دشمنی و خصومت و مقابله و فرسوده کردن خودشان را در پیش نگرفتند. الجزایرها در عین اینکه اهداف اسلامی و ملی و سوسیالیستی خود را تعقیب میکنند با کشورهای عرب و مسلمان هم (البته با اختلافات کم و بیش و تفاوتهای کمی). روابط صمیمانه دارند. مخصوصا نسبت به ملت فلسطین و کشورهای غیرعرب و غیرمسلمان هم رو بهمرفته روابط محترمانه و مسالمت آمیز دارند.

ملاقات با برژینسکی

مهندس بازرگان نخست وزیر دیشب در گفتگوی کوتاهی با خبرگزاری پارس اظهار داشت: در مذاکراتیکه صریحا و روشن با برژینسکی مشاور ریاست جمهوری ایالت متحده امریکا در امور امنیت امریکا داشتم اعلام کردم که باید روش خود درباره ایران را نسبت به دوران شاه مخلوع تغییر دهد.

بازرگان که در برابر محل اقامت خود در الجزایر در پایان دیدارهای فشرده و پیاپی با برژینسکی از امریکا، محمد بن احمد عبدالغنی نخست وزیر الجزایر و حضرت حافظ اسد ریاست جمهوری سوریه با خبرنگاران سخن می گفت اظهار داشت که سه شنبه گذشته یعنی دو روز قبل از عزیمت من به الجزایر کاردار سفارت امریکا در تهران به من اطلاع داد که برژینسکی مایل است هنگام اقامت من در الجزایر ملاقات و مذاکراتی انجام دهد و امروز این دیدار و گفت و گو انجام شد. نخست وزیر مذاکرات خود را با مشاور رئیس جمهوری امریکا در امور امنیتی روشن و صادقانه توصیف کرد و اظهار داشت که در این مذاکرات موضوع قراردادهای گذشته ایران با امریکا و نیز چگونگی مناسبات و روابط دو کشور مطرح شده است. نخست وزیر گفت که برژینسکی رئوس مطالب طرح شده را برای مشورت با مقامات واشنگتن یادداشت کرده و قرار است پس از انجام این مشاوره، رئوس موضوع از طریق کاردار سفارت امریکا در تهران دنبال شود.

پیام تبریک بمناسبت جشن سالگرد انقلاب الجزائر

الجزایر— مهندس مهدی بازرگان نخست وزیر عصر دیروز در اجتماعی از نمایندگان خبرگزارها و مطبوعات کشورهای مختلف جهان که به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد انقلاب الجزایر به این کشور آمده اند و همچنین نمایندگان رادیو (جی—تی) پیام تبریک خود به مناسبت این جشن را در اختیار آنان گذاشت.

پیام مهندس بازرگان که به زبان عربی با حضور وزیران امور خارجه و دفاع ایران و نیز آیت اله مجتهد شبستری در تالار هتل «اورازی» الجزایر قرائت شد بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

درود ملت و دولت ایران به ملت برادر و مسلمان الجزایر. خداوند متعال را سپاس میگویم، خوشوقت و مفتخرم که در جشنهای بیست و پنجمین سالگرد انقلاب الجزایر شرکت کرده و حامل پیام امام خمینی رهبر عالیقدر انقلاب اسلامی ایران برای ملت برادر الجزایر هستم.

جشن بیست و پنجمین سالگرد این انقلاب با همه پیروزیها و دستاوردهای آن در دوران سازندگی و شکوفائی را به شما خالصانه تهنیت میگویم. همچنین از خداوند متعال ادامه موفقیت و پیشرفت برای این کشور و برای ملت عزیز الجزایر دوام نیکبختی و رفاه مسلت دارم. ایران در پی پیروزی انقلاب اسلامی است و ما بیش از پیش خود را در میان کشورهای صلح دوست و عدالتخواه جهان احساس میکنیم. اطمینان دارم که برادری و همکاری میان ایران انقلابی و الجزایر انقلابی نقش فعالی در مبارزه علیه صهیونیسم و امپریالیسم و طغیان و نیز در جهت استقرار صلح و آزادی و عدالت در منطقه و در سراسر جهان خواهد داشت.

در این کشور میهمان نواز از استقبال بسیار گرم و حسن ضیافت برخوردار شدیم. از حضرت شازلی بن جدید رئیس جمهوری و آقای محمد بن احمد عبدالغنی نخست وزیر و دیگر مقامات و برادران گرامی صمیمانه تشکر میکنم و چشم به دیدار نزدیک حضرت رئیس جمهور از ایران و همکاری ثمربخش و سازنده میان دو کشور برادر دوخته ام. به خواست خداوند متعال. والسلام علیکم.

متن استعفا نامه

(۵۸/۸/۱۴)

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم حضرت آیت الله العظمی امام روح الله الموسوی الخمينی دامت برکاته. با کمال احترام معروض میدارد پیرو توضیحات مکرر گذشته و نظر باینکه دخالت‌ها، مزاحمت‌ها، مخالفت‌ها و اختلاف نظرها انجام وظائف محوله و ادامه مسئولیت را برای همکاران و اینجانب مدتی است غیرممکن ساخته و در شرایط تاریخی حساس حاضر نجات مملکت و بشمر رساندن انقلاب بدون وحدت کلمه و وحدت مدیریت میسر نمیباشد بدین وسیله استعفای خود را تقدیم میدارد تا بنحوی که مقتضی میدانند کلیه امور را در فرمان رهبری گیرند و یا داوطلبانی را که با آنها هماهنگی وجود داشته باشد مامور تشکیل دولت فرمایند.

با عرض سلام و دعای توفیق

مهدی بازرگان

موافقت رهبر انقلاب با استعفا
و انتقال مأموریت دولت به شورای انقلاب
(۵۸/۸/۱۵)

بسم الله الرحمن الرحيم

شورای انقلاب جمهوری اسلامی، چون جناب آقای مهندس بازرگان با ذکر دلائلی برای معذور بودن از ادامه خدمت در تاریخ ۵۸/۸/۱۴ از مقام نخست وزیری استعفا نمودند ضمن قدردانی از زحمات و خدمات طاقت فرسای ایشان در دوره انتقال و با اعتماد به دیانت و امانت و حسن نیت مشارالیه استعفا را قبول نمودم. شورای انقلاب را مامور نمودم برای رسیدگی و اداره امور کشور در حال انتقال و نیز شورا مأموریت در اجرای امور زیر را بدون مجال دارد.

۱- تهیه مقدمات قانون همه پرسی قانون اساسی

۲- تهیه مقدمات انتخابات مجلس شورای ملی

۳- تهیه مقدمات تعیین رئیس جمهور

لازم به تذکر است که با اتکال به خداوند متعال و اعتماد به قدرت ملت عظیم الشان باید امور محوله را خصوصاً آنچه مربوط است به پاکسازی دستگاههای اداری و رفاه حال طبقات مستضعف بی خانمان بطور انقلابی و قاطع عمل نمایند.

روح اله الموسوی الخمينی

فصل دوم

پیامهای عمومی رادیو تلویزیونی

اولین پیام به ملت ایران

بعد از قبول نخست وزیری در دانشگاه تهران

(۵۷/۱۱/۲۰)

«تو کلت علی الحی الذی لایموت والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبه ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا»

قبل از هر چیز باید سپاسگزاری کنم از خدا و ابراز شادی که بعد از ۱۷ سال دوری و محرومیت و مظلومیت با پا گذاشتن به دانشگاه وارد خانه قدیمی خودم میشوم و در میان شما دانشگاهیان عزیز و ملت شریف، برای ادای صحبت و عرض سلام و ارادت در این مکان مقدس آمده‌ام که نه تنها لانه دانش و فن و علم بلکه خانه مبارزه و افشاندن بذر انقلاب امروز ما بود. دانشگاه، چنین افتخار و حق بزرگی دارد که هیچگاه بعد از ۲۸ مرداد ساکت و آرام نبوده. در آن دورانهای اختناق بعد از ۲۸ مرداد و بعد از جبهه ملی، در اختناق شدیدی که بر سراسر ایران حکمفرما بود، تنها مکانی که در آن اجتماع و اعتراض علیرغم مزاحمت، زندان، شکنجه و محروم شدن از درس و محروم شدن ابدی از شغل و زندگی تعطیل نشد و هر چند ماهه اگر نگوئیم هر چند هفته - فریاد مرگ بر شاه بلند می شد، دانشگاه بود که چشم و چراغ ایران بود. دانشجویانی که آن روز، یعنی در ۱۳۴۰، در برابر اعلام رفراندوم (و انقلاب به قول خودشان شاه و مردم) می گفتند: اصلاحات آری، دیکتاتوری نه، بتدریج تجربه و تکامل یافتند و به زودی فهمیدند که تا دیکتاتوری و استبداد هست اصلاح امکان پذیر نیست. تا اینکه یک دل و یک جان با همه مردم ایران و طبقات و قشرهای مختلف، یک ندا از این مملکت بلند شد و وحدت کاملی بوجود آمد و آن انقلاب ضد سلطنت و ضد نظام طاغوتی و استبدادی بود.

همین طور بسیار خوشحالم و شاکر خدا که در ۱۰ روز قبل وقتی دیدم روحانیت تهران و ایران، پناه به این مکان آورده‌اند و در مسجدی که در قلب دانشگاه برافراشته شده است تحصن اختیار کرده‌اند، بسیار خوشحال شدم و آرزوی دیرینه‌ام را که ۴۰ سال تلاش میکردم

تا بین این دو برادر اصیل و قدیم، یعنی دین و دانش پیوند بزنم محقق یافتم و بزرگترین مژده پیروزی و نجات ایران را در آن روز دیدم. دانشگاه ما صاحب مسجد است و در اینجا جوان و پیر، کلاهی و معمم، روشنفکر و مسلمان و روحانی همه باهم جمع شده‌اند. به این دلیل، این محل را بنده برای اولین سلام و پیام و عرض ارادت و برنامه‌ام انتخاب کردم.

هم‌چنین نمی‌توانم ذکر و سلامی به این همه مجاهدین و فداکاران و کشته‌شدگان و صدمه‌دیدگان و محرومان نکنم. کسانی که بار این مبارزه و انقلاب را بردوش کشیده‌اند و آیه شریفه «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء ولكن لا تشعرون» را عملاً اثبات کرده و نشان داده‌اند کسانی که در راه حق، در راه خلق کشته می‌شوند کشته نیستند، باقی و جاوداند منتهی ممکن است کسانی حس نکنند و نفهمند.

تشکر دوم، باز از خدا و از شما مردم تهران و ایران است در برابر این همه احساسات و محبت و عواطف و تأییدات که در ظرف این چندروز بعد از ابلاغ افتخارآمیز و بسیار سنگین و عظیم رهبر عظیم و عزیز ما آیت الله العظمی خمینی، به صورت راهپیمائیهای عظیم، نامه‌ها، تلگرامها و آگهی‌ها در روزنامه، از مراجع تقلید عظام و روحانیت گرفته تا کارمندان و کارگران و اصناف و جوان و پیرو تمام طبقات رسیده و اعلام وفاداری به دولت انتخابی و ابراز خدمتگزاری در وظایف محوله کرده‌اند. بدیهی است بر هر کسی و از جمله بر این حقیر پوشیده نیست که این همه التفات و عنایت و احساسات، در مرحله اول مربوط به علاقمندی و احترام و پیروی و اطاعتی است که مردم ایران چه در تهران و در شهرستانها از خود جنبش و انقلاب می‌کنند و در مرحله دوم تأیید مکرر و مجدد و ابراز احترام و ادب و اطاعتی است که به تعیین کننده و نصب کننده‌ی بنده ابراز شده است. این احساسات و عواطف و عنایات، بزرگترین بار و بزرگترین وظیفه‌ای است که به دوش ناتوان من در عمر ۷۱ ساله‌ام گذارده شده است. قبل از حرکت به اینجا، سروران عزیز توصیه می‌فرمودند که مانند یک جوان ۴۵ ساله صحبت کنم، از موضع قدرت حرف بزنم، اما چه میشود کرد.

ماموریتی هم که بعد از ظهر دوشنبه ۱۷ بهمن از طرف رهبری انقلاب داده شد، مبالغه نیست و یقیناً قبول دارید سنگین‌ترین بار، پرمخاطره‌ترین، دشوارترین و مشکلترین ماموریتی است که در عمر ۷۱ ساله مشروطیت ایران، به نخست‌وزیران و نامزدهای دیگر داده شده است.

نمی‌خواهم راجع به مخاطرات و مشکلاتی که در پیش است عرضی بکنم و وقتی بگیرم، خودتان می‌دانید و توضیح و تفسیر لازم ندارد.

مملکت در ظرف پنجاه و چند سال سلطنت پهلوی، به غارت و فساد و تباهی کشیده شده که مصداق کامل «واذ اتولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث والنسل» است. یعنی منافقین و بدکاران وقتی ولایت و حکومت در زمین پیدا کنند برنامه‌شان از بین بردن

سرمایه‌های مادی و نسل میشود. و بزرگترین صدمه‌ای که اینها زده‌اند همان تضعیف و تخریب و از بین بردن شخصیتهاست.

ملت ما برای ابراز انزجار و به زانو درآوردن خصم لجوج، دست به اعتصاب و بازاربندیهای مکرر و فراگیر و همه جایی زد. سپس خیل کارمندان و کارگران به میل خود بآن پیوستند، اما این تعطیل کار و اعتصابها، قهراً بر پیکر اقتصادی و رمق حیاتی ما صدمات زیاد وارد کرد و همه چیز را بسته و ضایع نمود. دومرتبه به راه انداختن چنین ماشین کوه‌پیکر همان مثل معروف: «کار هر بز نیست خرمن کوفتن، گاو نر می‌خواهد و مرد کهن.» را تداعی میکند. در برابر چنین مخاطرات و مشکلات، با توجه به بضاعت خودم و ناتوانی شخصی از یکطرف و این وظیفه شرعی و امر و اصراری که از ناحیه مراجع عالیقدر و رهبر ملت و اصرار دوستان میشد، عاجز و درمانده شدم، چاره‌ای نداشتم جز رو آوردن و توکل به خدا. در عالم ناامیدی و احساس حقارت و عجز است که بشر وقتی مضطرب از هرطرف می‌شود رو به خدا می‌آورد و اگر مومن باشد میداند که «فیکشف السوء» بدیها را برطرف می‌کند. کاری که من کردم و تعهدی که قبول کردم برسبیل همان برنامه و عمل بود که ملت ما و مخصوصاً رهبر عالیقدر ما، نصب‌العین خود قرار داده و با ایمان راسخ، اطمینان کامل و قبول محرومیت و فداکاری و توکل و اطمینان به پیروزی، این راه را ادامه دادند و اگر غیر از این بود تا به حال چندین بار شکست خورده بودیم. برعکس، همگی اطلاع دارید و شاهد و ناظر بوده‌اید در جریان این مبارزه بارها آنچه آرزو داشتیم انجام میشد و دشمن به دست خود راه برای ما می‌گشود و درهای پیروزی را باز می‌کرد. بنابراین، باز هم همان برنامه است.

وقتی صحبت از توکل به خدا می‌کنم، مقصودم انجام مستقیم امور نیست، نه ادعا و نه انتظار خرق عادت و خرق سنت و معجزه را دارم. در اعتقاد اسلامی ما به حکم آیات قرآن و به مصداق حدیث «ابى الله ان یجرى الامور الا باسبابها» که خداوند امور و کارها را جز با اسباب و وسایل طبیعی و مادی انجام نمی‌دهد اولاً کار خدا و امداد خدا را بدون اسبابهای طبیعی و مادی نمی‌بینم و ثانیاً خدا و خلق را از هم جدا نمی‌دانم. علاقه خدا به خلق یعنی به شما، شما مردم اسباب کار و رحمت خدا هستید در امداد به ما و اصلاح اجتماع همفکری، همدلی، همکاری و همگامی شما مردم است که در سایه عزم و وحدت الهی اسباب توجه و توسل و توکل من خواهد بود.

نیت بنده و نیت دولتی که از آنها دعوت برای همکاری خواهیم کرد این است که برای مردم ایران و خلق ایران کار کنیم. بنابراین متقابلاً از مردم ایران و خلق ایران انتظار و توکل داریم. شعار همیشگی آقا (امام خمینی) این بوده است که من زبان مردم، الهام از مردم می‌گیرم و برای مردم کار می‌کنم و در میان مردم هستم. اگر ما اسلام و دموکراسی را مترادف و پهلوی هم قرار دهیم، به همین معناست. بیان دیگری است از کلام خدا و خلق یا

خالق و خلق. خواسته خدا، خواسته خلق است و خواسته خلق با تقوی، خواسته خداست. بنابراین، حکومت جمهوری اسلامی ما «جمهوری دمکراتیک» است و جمهوری دمکراتیک واقعی و حقیقی نیز، اسلامی است. وقتی هم از خلق صحبت می‌کنم و این کلمه را ادا می‌نمایم همانطور که سراسر قرآن دلالت دارد توجه خاص و انحصاری به یک طبقه معین، با شغل و درآمد و مقام خاص و وظیفه خاص نیست. حتی در اسلام، وقتی از خلق و ناس صحبت می‌شود. اصرار به پیروان مرام مذهب خاص هم نیست. رحمت خدا واسع است و همه‌جانبه است. یک حکومت اسلامی نیز نظر انحصاری و خاصه خرجی به دسته و جمعیت و طبقه خاص ندارد، همه در سایه دولت هستند، مادام که راه حق را پیش می‌گیرند و قصد ظلم و فساد ندارند تحت حمایت و مورد عنایت هستند، چه اکثریت و چه اقلیت.

من در توجه به خلق، از حدود ایران و هم‌وطنان نیز فراتر رفته، از مردمی که در کشورهای اروپا و آمریکا و آفریقا و آسیا علاقمند و حتی کنجکاو در مبارزه و انقلاب ما شده‌اند تشکر می‌کنم. باید بدانید که ملت ایران انقلاب کرد. انقلاب نه به آن معنای تنها و انحصاری خشم و غضب و توهین و برهم زدن. بلکه انقلاب کامل درونی و دگرگونی خواسته‌ها و روحیات و استعدادها. آنقدر انقلاب ما بزرگ و فراگیر بود که از سرحدات ایران به خارج رفت.

فکر نمی‌کنم هیچ انقلابی در دنیا، این اندازه مثل انقلاب ایران، چشم و نظر و فکر و زبان مردم خارج را به خود جلب کرده و این طور بکرات سیل خبرنگار و عکاسان را به ایران گسیل داشته باشد.

این توجه و علاقمندی افکار عمومی دنیا، یک پا همکاری با مبارزه ایران بوده و تاثیر عملی داشته است. اگر فکر کنید که شاه و دستگاه استبدادی، چه پولها و چه ثروتها برای خریدن افکار و عواطف مردم اروپا و آمریکا خرج میکردند و هدر میدادند. ولی در نتیجه حقیقت و حقانیت مبارزه و انقلاب ما، توجه و همکاری اقشار و مطبوعات خارج چه حد با ما بوده است آن وقت به بنده حق میدید از اینها نیز تشکر کنم زیرا که انقلاب ما، انقلاب دنیایی است و همه با ما شریکند.

در همین زمینه جا دارد یادی و ذکری از دولت و ملت و از مطبوعات فرانسه بکنم و سپاس ملت ایران را از مهمان‌نوازی که نسبت به عزیزترین و عظیم‌ترین پدر این مملکت و رهبر عظیم‌الشانمان کردند ابراز نمایم و فراموش نکنیم که بعد از این ملت فرانسه و دهکده کوچک نوفل‌لوشاتو، در تاریخ ایران ثبت ابدی خواهد گردید.

صحبت از همکاری تمام طبقات و دستجات و افکار و افراد کردم لازم است تامل و توجه بیشتری بکنم. در عین اینکه چیز تازه‌ای نمی‌خواهم بگویم ولی باز شاید تذکرش لازم باشد. در جریان مبارزه، همه ما شاهد نمونه‌های درخشانی از همکاری و همبستگی بودیم.

تشکیل کمیته‌های داوطلب و بی‌نام و نشان که مثلاً در امر توزیع نفت، محله و منطقه‌ای را راحت می‌کردند. یا در خون رساندن به مجروحین و مصدومین و تدارک و توزیع پولها، اثبات انقلاب کردند. پریروز وقتی راجع به همین عرایضم با دوستان مشورت می‌کردم مثالی آوردند؛ یاد از خانمی می‌کردند که سه قرص مسکن در دست گرفته بود و به بیمارستان برای مداوای تیرخوردگان می‌برد. یا دیگری که یک شیشه نفت برای گرم کردن بیمارستان همراه داشت. این اعلامیه‌های وفاداری با دولت را بنده به منزله تعهد انجام خدمت و همکاری با دولت می‌گیرم.

اگر در گذشته کارمندان ما به طور کلی، به دلیل آنکه دولت‌ها را از خود نمی‌دانستند بی‌میلی و بی‌علاقگی و حتی فرار از کار و وظیفه نشان می‌دادند انتظار این است که با دولت منتخب رهبر خودشان و با کلیه دولتهای اسلامی برخلاف گذشته ده برابر فعالیت و ادای وظیفه کنند و انضباط و اطاعت نشان دهند. همین که دولت موقت سر جای خود مستقر شد و فرمان داد، بی‌چون و چرا، همگی به سرکار خود برگردند و کاسه گرمتر از آتش نشوند و چرخها و کارها را به جریان بیاورند.

خیلی علاقه‌مند و شایق بودم که کارمندان دولت و بخش خصوصی و هموطنان عزیز بازاری و کاسب و غیره، به میل و رغبت و انتخاب خودشان روزی را (هرچه زودتر بهتر) انتخاب و اعلام کنند و در آن روز همه سرکار خود بروند و به دولت و دنیا نشان دهند که تا بحال اگر کم‌کاری و بی‌کاری و بازاربندی و غیره بوده است (که متأسفانه مرض ساری و جاری شده) این به خاطر ظلم و ستم و ناحقی و بی‌قانونی است. همانطور که در سابق به عنوان اعتراض، بازار می‌بستیم و یا اعتصاب می‌کردیم و از کار دست می‌کشیدیم حالا برای اثبات موافقت خودمان و استقبال از دولت خودمان، یکروز تمام داکین و مغازه‌ها و ادارات را باز می‌کنیم و چراغ می‌گذاریم و چراغانی می‌کنیم و کار می‌کنیم.

حکومت اسلامی، حکومت برادری است و پیرو دستور. یعنی همه شما رهبرید و همه شما مسئول رعیت. بنابراین همه موظفند. درعین آنکه همه کارمند و ساده‌اند همه دولتند، همه باید کار بکنند، حکم امر به معروف و نهی از منکر که از ستونها و شئون اسلام است دو وجه یا دو پایه دارد. نهی از منکر پایه منفی و احتراز و مبارزه با خطا و نابخاری است که باید همه انجام دهند. اگر دولتهای دموکراتیک و مکتب‌های آزادی خواهی خارجی به این حد از رشد رسیده یا ادعای رسیدن می‌نمایند که می‌گویند باید آزادی بیان و انتقاد باشد، اسلام به آنها نه تنها آزادی بلکه وظیفه انتقاد و بیان را داده است. فرمایشی از پیغمبر است که می‌فرماید آن قوم و ملتی که در آنجا حق ضعیف از قوی بدون لکنت و ترس و واهمه گرفته نشود آن قوم و ملت هیچوقت مقدس و پاک و درست نخواهد شد. امر به معروف جنبه مثبت این مسئله است. یعنی همه باید در این راه همکاری و خدمت کنند و در حفظ و حراست بکوشند. نامه‌ای دو

روز قبل از یکی از سفارتخانه‌های ایران در خارج رسیده بود که اطلاع داده بودند در اینجا مقدار زیادی اسناد مربوط به ساواک و ارتش بوده که آنها را برده‌اند و بازهم ممکن است اسناد و مدارک دیگری را نیز ببرند. برادران و دوستان بانکی و دارائی ما نیز صورتها و لیست‌هایی بیرون داده‌اند. تمام ایرانیان چه آن‌ها که در خارج هستند، چه آنها که در داخل وظیفه‌شان مراقبت و هوشیاری و حفظ و حراست و جلوگیری از دزدی و خروج این اسناد و اموال خواهد بود. این نکته را هم اضافه کنم که البته ادای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، هرج و مرج و خودرئائی و خودکاری نیست، هرج و مرج و خودرئائی، خودخواهی و طغیان و فساد است در دنیا هیچ نظامی، چه نظامهای زنده چه نظامهای غیرزنده بدون ضوابط و روابط و حفظ این ضوابط و روابط که در اصطلاح اداری می‌شود انضباط و اطاعت و هیرآرشی (سلسله مراتب) برقرار نخواهد ماند. یکی از شئون و شقوق امر به معروف و نهی از منکر همین رعایت انضباط و اطاعت است که فرمود:

«اطيعواالله واطيعواالرسول واولى الامر منكم.» تا اینجا آن جنبه مثبت همکاری بود که هردولت ملی و اسلامی از همه انتظار دارد. ولی این همکاری یک جنبه منفی هم دارد که باید هرطور شده از آن احتراز جست وگرنه شالوده به هم خواهد ریخت. چند مورد را در این زمینه اشاره می‌کنم.

انتظار اینکه مملکت یک شبه ره صدساله به پیماید، خواسته‌ها فوراً و بطور کامل و صددرصد تأمین گردد، همه بدها بلافاصله، بدون رسیدگی و محاکمه، مجازات و بلکه اعدام شوند (چیزی که نه ممکن است و نه مصلحت) از بلاها و دردهای هردولت ملی و اسلامی است. خصوصاً در دوران انتقالی و موقت. از حالا باید عرض کنم که از این بنده حقیر سراپا تقصیر انتظار «علی» بودن نداشته باشید. علی نیستم که همان شب اول بگویم: «معاویه از جایت بلند شو». حتی انتظار عمل کردن مثل رهبر و مرجع عالیقدری که بنده را مأمور و مفتخر به این خدمت کرده‌اند و با عزم راسخ و ایمان و قدرت سر بزیر انداخته و بولدوزروار حرکت می‌کند و صخره‌ها و ریشه‌ها و سنگ‌ها را سرجایش خرد کرده و پیش رفته و می‌رود، این انتظار را هم از بنده نداشته باشید. بنده ماشین سواری نازک نارنجی هستم که باید روی جاده‌های اسفالت و راه هموار حرکت کنم و شما هم باید این راه را برایم هموار کنید.

دیگر از بیماریهای از بین برنده پیروزی و مبارزه، تصور اتمام آن و عدم آمادگی برای ادامه راه است. همانطور که ایشان (امام خمینی) هم فرموده‌اند. درست است که بگردنه رسیده‌ایم، آرزوی که شاه از ایران رفت واقعاً روز بزرگ و گردنه عظیم این راه طولانی بود. وقتی من بمنزل رسیدم لیوان آبی خوردم و بخود گفتم:

دمی آب خوردن پس از بدسگال

به از عمر هفتاد و هشتاد سال

اگر همانروز عمرم تمام می شد غصه ای نداشتم. پس بطریق اولی حالا هم غصه ای ندارم. ولی این راه، راهی که ۲۵۰۰ سال طول کشیده تا ساخته شده و از تمام شئون و موارد و مواضع مملکت گذشته، یک گردنه و دوگردنه ندارد، گردنه های دیگر، دره ماهورهای بیشتر در پیش داریم. باید آماده بود، باید جوشن و سلاح به زمین نینداخت، باید از حالا بفکر استراحت و خواب راحت نبود، یادش بخیر یکی از همکاران دانشگاهی در کلاس به شاگردان می گفت چرا درس را یاد نگرفته اید و کم کار کرده اید؟ می گفتند: ما دوساعت روی فلان درس کار کرده ایم، دوساعت فلان کار را کرده ایم، فلان ساعت هم خوابیده ایم و بهر حال جمعش ۲۴ ساعت می شود. اما استاد می گفت زمانی که من درس می خواندم شبانه روز ۴۸ ساعت کار می کردم. (خنده جمعیت).

حالا ملت هم باید در شبانه روز ۴۸۰ ساعت کار کند. یعنی همان مدت با راندمان

۲۰ برابر.

حالا لازم است که تنتان را چرب کنید! آماده باشید و تحمل خیلی سختی ها و بديها را داشته باشید. از همه مشکلترا و ناراحت کننده تر تحمل این وجود نامیمون است!! باید بسوزید و بسازید (خنده حاضران) و همچنین چون هنوز وزراء معرفی نشده اند و نامی برده نشده می توانم ذکری بکنم و بگویم: انتظار اینکه این وزراء مریم بافته و عیسی رشته باشند نداشته باشید. عرض کردم بزرگترین ضربه ای که حکومت استبدادی در طی ۲۵۰۰ سال و مخصوصاً پنجاه و چند سال اخیر به این ملت و مملکت زد از بین بردن شخصیت ها و رجال و یا بقول آن صدراعظم ناصرالدینشاه ایجاد قحط الرجال بود بنابراین هیچیک از این آقایان وزراء از جمیع جهات کامل، بی عیب، مبرا، مصلح، متخصص، کامل نخواهند بود. اینرا از حالا عرض می کنم، گریه را دم حجله باید کشت!! (خنده جمعیت).

آنچه از حالا می خواهم تقاضا کنم، آن عمل بعدی، آنچه که بعد از فوت یا موقع خداحافظی باید بگویم و حلالیت بطلبم، از هم اکنون از همه ملت ایران این حلالیت را علی الحساب روی خبطها، خطاها و اشتباهها می طلبم، منتها آنچه اکنون وعده می دهم و از جانب وزراء آینده هم عرض می کنم داشتن حسن نیت، قصد خدمت و فعالیت است.

اما تضمین اینکه هیچ عیبی، ایرادی، خطائی، نقصی نباشد و از دست ما گناهی و ناحقی سرزنند ندارم. اگر شما دارید فکرتان را عوض کنید (خنده جمعیت).

نمی گویم دولت را عوض کنید می گویم فکرتان را عوض کنید (خنده مجدد جمعیت) در این هنگام خانمی از میان جمعیت فریاد زد: انشاءالله موفق باشید و ایشان تشکر کرد. سپس همه به سلامتی موفقیت دولت بازرگان صلوات فرستادند.

تا اینجا عرایض تشکرات از خدا و خلق و همچنین تقاضاها و توقعات بود و بستن پیمان متقابله ای که بعد از این باید رعایت و اجرا شود.

اما برنامه کلی و ترتیب کار دولت به این شرح است:
همانطور که اطلاع دارید و مقام رهبری انقلاب در انتصاب رئیس دولت، اعلام فرمودند
خطوط اصلی و وظایف دولت موقت به قرار ذیل است:

- ۱ - احراز و انتقال قدرت
- ۲ - ارائه و اثبات حقانیت (همان رفتار دوم)
- ۳ - احیاء و اداره و اصلاح مملکت
- ۴ - انتخابات مجلس موسسان و ارجاع به آراء عمومی برای تدوین و تصویب
قانون اساسی جدید

۵ - انتخابات مجلس شورایی

۶ - استعفا و تحویل کار به رئیس جمهور و به دولت رسمی بعدی.
همانطور که از اسمش برمی آید این دولت، دولت موقت است، موقت کارش در دست
گرفتن، سروسامان دادن و احیاء اوضاع برای تحویل دادن به حالت قطعی و دائمی است، با
حداقل صدمات و خسارات و تلفات نسبت به مواد ۳ تا ۶ که انشاءالله اگر عمری از خدا و
لطفی از شما بود در مواقع بعدی خدمتتان عرض خواهد شد و روی آنها صحبت خواهیم کرد.
فعلاً در زمینه ماده ۱ و ۲ که بیشتر مورد علاقه و پرسش است مختصراً صحبت می کنم.
اولاً هیئت دولت بدنبال مطالعه و مشاوره و مراجعاتی که در جریان است معرفی
خواهد شد و امروز انتظارش را نداشته باشید. دعا می کنیم که هرچه زودتر و بهتر و بیشتر
باشد. دیروز که بعد از نماز جماعت خدمت امام رسیدم. از من یک سؤال کردند و آن اینکه
دولت معین شد یا نه؟ اینست که اینکار انشاءالله به خواست خدا خواهد شد. دولتی که در
جریان است پس از تصویب شورای انقلاب و تائید امام معرفی و اعلام خواهد شد.
ثانیاً چگونگی موانع و طی مراحل اولیه ای که الان در پیش داریم، که همه را
کنجکاو و نگران کرده، ارتش و دستگاه دولت مدعی قانونی است.

راجع به ارتش باید بگویم ما ارتش را از ملت می دانیم و برای ملت و همراه ملت
می خواهیم. بسیاری از سربازان و افسران در سطوح مختلف نیز همین را می خواهند و همین را
می گویند و همین را نیز انجام داده اند. آقایان امراء ارتش نیز ایرادی و مخالفتی ندارند بلکه
همین را اظهار و اصرار می کنند و اضافه می نمایند که ما یک سوگند وفاداری هم به قانون
اساسی خورده ایم. مسلمانیم و باید به سوگند به قرآن عمل کنیم. توضیح می دهند که ارتش
حافظ تمامیت و استقلال ملت و مملکت است. می خواهند که بهیچ وجه وارد در سیاست و
درگیر با انقلاب و جنبش، یعنی مانع جنبش و انقلاب نشوند. ما هم غیر از این نمی خواهیم،
اضافه می کنیم و تصریح می کنیم که ارتش در دل ملت جای دارد. ولی ارتش نباید آلت
دست و زیر فرمان استبداد یا استیلای خارجی باشد و اجراکننده منافع شخصی یا استعماری

کسی غیر از خود ملت گردد.

راهپیمائیهای تاسوعا و عاشورا و همچنین راهپیمائیهای بعدی تجربه و نمونه بسیار خوبی بود که نشان می داد اگر ارتش و نیروهای انتظامی کاری بکار مردم نداشته باشند و سربسرها آنها نگذارند همه چیز با صلح و صفا و امن و امان انجام می شود. برخلاف آنچه می ترساندند و تهدید می کردند که ناامنی، بی نظمی، آشفتگی، از هم پاشیدگی و آتشها برپا خواهد شد و ایادی و افرادی هستند که می زنند و می برند و می کشند و می ریزند، ما می گفتیم اگر از آن طرفها انگشتی و توطئه ای نباشد، از این طرف ما خیالمان جمع است همانطور هم شد. نمونه و تجربه دیگری که آنهم خیلی نگرانی و سروصدا ایجاد کرده بود آن نمونه هم باعث امیدواری است.

قبل از عزیمت هیئت امام خمینی به جنوب و همانطور که به عنوان شرط اول ابلاغ ایشان آمده است ناراحتی و نگرانی از سوءاستفاده و احتکارها و فشارها و بی نظمی هائی بود که ارتشیان برای بردن مواد نفتی (بنزین و غیره) بعمل می آوردند و در تمام مدت مأموریت از این مسئله بسیار صحبت می شد ولی در مرحله اول همینکه فرمان امام ابلاغ شد نیروهای انتظامی از مناطق نفتی و موسسات خارج شدند بعد هم که به تهران بازگشتیم با یک افسر ارشد در اطاق مدیر کل پخش روی حساب منطق مصالحه بعمل آمد و قرار شد ارتشها بهمان نسبت که سال گذشته بنزین و دیگر مواد نفتی تحویل می گرفتند امسال هم همانطور عمل کنند و دیدیم که اینکار صورت گرفت و دیگر کسی در مورد بنزین و نفت شکایتی نکرد که صافه شب می آیند و تانکرهای بنزین را خالی می کنند. بنابراین اشکال اصولی در صورت حسن نیت، وجود ندارد و رهبر عظیم الشانمان که بلندگوی ملت مسلمان ایران هستند چندین بار ابراز علاقمندی و حمایت و محبت نسبت به ارتش و ارتشیان کرده اند. کسی مخالف وحدت و قدرت ارتش نیست ولی البته در حد معقول و همانطور که عرض کردم در خدمت ملت و بفرمان دولتهای منتخب ملت. از این جهت ایرادی نیست. از آن جهت حرف است. «چه خوش بی گرم محبت هر دوسری!» فقط امام و رهبر جنبش و مردم در حال انقلاب نیستند که باید محبت و عطف و علاقه داشته باشند. همین دیروز شنیدیم که چنان فجایع عظیم و وحشیگریهای ناگفتنی و ناشنیدنی و ننگ آمیز در شهرهائی مثل گرگان و اراک پیا می کنند و بانتقام (بقول خودشان) کشته شدن یک پاسبان، دهها و صدها و هزاران نفر از مردم شهر را می کشند و مجروح و مصدوم می کنند و آتش می زنند.... آخر «نرون» اینکارها را می کرد. این چه ارتشی است که شهر را می سوزاند؟! مگر شما از کجا آمده اید؟ مگر مغول یا چنگیز هستید؟ آخر خجالت نمی کشید؟ چرا اینکار را می کنید؟ در شهری مثل سنندج به جرم اینکه (باز بقول خودشان) بناموس یک گروهبانی بی احترامی شده شهری را به آتش و خون کشیده اند. به آن افراد و به آن امرائی که هنوز مرض سادیسیم دارند و هوای دیگری، هوای

انتقام، هوای بازگشت و ترکتازی دارند می گویم: خیالتان راحت باشد «ممه را لولو برد»! نه شاه به این مملکت برمی گردد که شما بهوای او و برای خوش رقصی برای او یا به نقشه و دستور نمایندگان او اینکارها را میکنید. نه شما دیگر آن منصب و مقام و موقعیت و اختیارات را خواهید داشت. (جمعیت فریاد کشیدند صحیح است)، آنچه درانتظار شماست عذاب الهی و انتقام و کینه و خصومت و تلافی مردم است. نفهم نباشید و خلاف مصلحت و خیر خودتان گام برندارید.

دولت آقای بختیار با این قصد و داعیه روی کار آمد که آزادی پس گرفته شده از مطبوعات را مجدداً برگرداند، حکومت های نظامی تهران و شهرستانها را منحل سازد، تعطیل کند (آزادی اجتماعات بدهد) باقیمانده زندانیان سیاسی را تصفیه نماید (البته نه تصفیه بمعنای استالینی! تصفیه به معنای انسانی) شاه را هم روانه خارج کند و وعده های دیگر قسمتهایی از این برنامه ها انجام گرفت که بنده برای رعایت انصاف باید بگویم دولتهای قبلی نکردند و نتوانستند یا نخواستند. ایشان شکایت و گله دارد که چرا از اعمال من تقدیر نمی کنید؟

بحث برسر اینها نیست. اینها بجای خود محفوظ، آنچه مورد اشکال و ایراد و اختلاف است، ایراد قانونی بودن دولت ایشان و نشستشان و گفتنشان سر جای همان غاصبین و دشمنان ملت و تمکین کامل نکردن به خواسته ملت و انقلاب است.

تا تدوین و تصریح قانون اساسی جدید، ما قانون اساسی قدیم را منهای آنچه سلطنت و دنباله ها و آثار سلطنت باشد قبول داریم ولی اتفاقاً ایشان تکیه روی همین می کند. خودش را دولت قانونی می داند به دلیل اینکه او را شاه به این مقام برگزیده است و ثانیاً مجلسین رأی اعتماد به ایشان داده اند. تعجب از این است که آقای دکتر بختیار که تا همین اواخر اعتراف و اعتراض به پایمال شدن قانون اساسی میکرد، حزب رستاخیز و مجلس سنا و مجلس شورا را تحمیلی و فرمایشی و ساواکی می دانست، حالا دودستی به اینها می چسبد. اختلاف اینجاست، اشکال اینجاست. مگر قانون اساسی زائیده انقلاب مشروطیت و معرف اراده ملت و برای ملت نیست ملت آمده و به شاه گفته است که آقا، آنچه ادعا می کنی که سلطنت موهبتی است الهی، که از ناحیه ملت به شاه واگذار می شود. خب، ما این موهبت را و این واگذاری را پس گرفتیم. اگر ما دهنده اش بوده ایم، دیگر دهنده اش نیستیم. چپ از جان ما می خواهی؟ حالا ایشان تکیه می کند به آن مقامی که آنچه داشت از او پس گرفته شده است. آخر این چه جور دکتر در حقوق است و آزادیخواه!! هزار بار مردم این مملکت، این قانون اساسی را با آن زوائدش نفی کردند، لعنت کردند، پاره پاره کردند. طرد کردند حالا ایشان می خواهد آنرا زنده کند؟! یکوقتی بود که ما و شما به پیروی از رهبر بزرگ و عزیزمان مرحوم دکتر مصدق می گفتیم در نظام مشروطیت، شاه سلطنت می کند نه حکومت، بیش از این هم

چیزی نمی‌خواستیم. اما آن طرف قبول نداشت و رهبرمان یعنی آن مرد بزرگ و آن افتخار تاریخ ایران را محکوم کرد و به زندان انداخت. شما و بنده و همکاران و دوستانمان را به زندان انداخت و با حکومت مطلقه‌اش این بلاها را به سرما آورد. بعدها با استیصال و ناچاری که روبرو شد گفت: «پیام انقلاب شما ملت را شنیدم و تعهد می‌کنم که قانون اساسی را رعایت خواهیم کرد». اما باز عمل نکرد و معلوم بود که عمل نخواهد کرد. ملت چه گفت؟ این ضرب‌المثل فارسی قدیمی را گفت که «توبه گرگ، مرگ است!!» این شعارهای مرگ برشاه از اینجا ناشی شد. آخر اگر شاه اینطور که مصدق می‌گفت و مردم می‌گفتند و خود آقای دکتر بختیار می‌خواست سلطنت می‌کرد نه حکومت و به قانون اساسی احترام می‌گذاشت که کار به اینجاها نمی‌رسید.

نکته دیگر، اختلاف بین ما و شما (دولت)، ما که می‌گوییم، منظوم همه ملت است (صحیح است). اتکا می‌کنید به رای تمایل و رای اعتماد مجلسین. چه مجلسینی که خودتان هم می‌دانید اینها منتخب مردم نیستند. این مردم چه می‌گویند؟ می‌گویند آقایان و کلا و سناتورها، شما نماینده ما نیستید، شما را که ما انتخاب نکردیم (صحیح است). خود آن‌ها هم همین را می‌گویند.

راست می‌گویند بیایند اینجا و دست روی قرآن بگذارند و بگویند من منتخب مردم، ده نفر از اهالی محل مرا انتخاب کرده‌اند! آخر وقتی اینطور است این دیگر چه تکیه گاهی، چه اصراری و چه فشاری است؟! ...

با این دستاویز قانون اساسی که اساس و ارکانش از هم ریخته است. پا را کجا می‌گذاری؟ پا روی چه می‌گذاری؟ با چه پایه‌ای و با چه حربه پوسیده‌ای می‌خواهی به جنگ ما بیایی؟ مگر شما افتخار نمی‌کنید و در مصاحبه مطبوعاتی با مطبوعات خارجی، شمائل آن مرد بزرگ (مصدق) را در کنارتان نگذاشتید. آن مرد بزرگ که وقتی در مجلس، مجلس منتخبی که اکثریتش منتخب غیرملی‌ها بودند، او بسترکسیون کردند، آمد در میدان بهارستان، روی چهارپایه‌ای رفت و گفت: «مجلس آنجاست که ملت هست». مگر شما افتخار به وجودش نمی‌کنید؟ آنوقت چطور این قانون اساسی و مجلس را قانون و مجلس می‌دانید ولی این ملت سی و چند میلیونی را که نه یک بار و نه دوبار، بلکه صدها بار خواسته‌اش را، نظریه‌اش را، علاقه‌اش را ابراز کرده مجلس و ملت و صاحب ملک و مملکت نمی‌دانید؟ (صحیح است).

ببینید قضیه روشن است. دو طرف است. این دعوا و جدال دوطرف دارد: یک طرف شاپورخان هنوز عزیز بنده، فقط شاپور از حزبش جدا شده، از جبهه‌اش جدا شده، از ملت جدا شده، از شاه هم جدا شده (خودش او را بیرون کرده) از مجلس و ملت هم جدا شده است. هیچ چیز ندارد. آن وقت به نام ملت صحبت می‌کند، به نام قانون صحبت می‌کند، اگر هم

چیزی دارد آن چیزی است که ما هنوز زور زورکی به او میدهیم. یعنی میگوییم آقا، به این سابقه مبارزه‌ات، به این خدمات گذشته‌ات و به وطن دوستیت فکر کن. این سرمایه را از دست نده. برای خودت نفرین و لعنت نخر! همین یک چیز را توداری! (صحیح است). این طرف سی و پنج میلیون ملت (البته صددرصد نمی‌گویم شاید یکی دو میلیونش همگام و همقدم نباشند) و توجه و سمپاتی و علاقه و تایید دنیای خارج.

یک روز در اوایل این مرحله اخیر بود و دومین خبرنگار خارجی بود که بنده ملاقات میکردم. هنوز این جنبش فوق‌العاده و آن حرکت بعد از مقاله علیه آقا، شروع نشده بود و ابتدای کار بود، خبرنگار پرسید: رهبر این جنبش، آیا فلان آقا است که می‌گویند من چند میلیون پیرو دارم یا شما هستید؟ گفتم: نه من و نه او، این جنبش ما یک رهبر دارد و آن شخص شخص! اعلیحضرت محمدرضا شاه است!! چرا؟ برای اینکه باظلمها، ستمها، سوءمدیریت‌ها، بدررفتاریها، دشمنی‌ها و اهانتها و کارهایی که کرد تمام طبقات و افراد مملکت را علیه خودش برانگیخت و او بود که این وحدت کلمه را در این ملت بوجود آورد، پس رهبر اولیه انقلاب ما از جهت منفی، شاه است و حق گله از کسی ندارد. حالا، جناب شاپورخان او را رهبر خودش انتخاب کرده است. رهبر دوم از جنبه مثبت، معلوم است: کسی که توانست تمام طبقات را درز پرپرچم و درز یرسایه و رهبری خودش بیاورد آیت‌الله خمینی است (جمعیت: الله اکبر - خمینی رهبر).

مساله دیگر، در این جدالی ما با هم، مادام که شما (بختیار) سرکار هستید میدانید که اعتصابها تمام نخواهد شد، بازار بسته می‌ماند و اعتصاب ادامه خواهد داشت (صحیح است) و بهتر از ما می‌دانید که بحران، قحطی، آشفتنگی و گرفتاری به چه پایه رسیده و به چه مراحل دهشتناک و هولناک خواهد رسید. پس اگر مرید و ذره‌ای رحم و انسانیت در وجود شما هست کنار بروید. راضی به مرگ این مملکت نشوید و اگر نرفتید شما مسئول فقر و ناچیزی و رکود و ناتوانی و بیچارگی مملکت هستید (صحیح است).

مسلم این است که شما موفق نخواهید شد (صحیح است). هر قدر (به عقیده خودتان)، حسن نیت و قصد خدمت داشته باشید پا جلوتر از پا نمی‌توانید بگذارید (صحیح است). ما نیستیم که سرچنگ داریم، آیت‌الله العظمی شریعتمداری در همان اوایل گفتند: سلاح ما حق است، سلاح ما منطبق است، سلاح ما انصاف است، ارتش ما هم ملت است و حربه این ارتش اعتصاب است بسیار مسالمت‌آمیز. خواسته ما قرآن و قانون و منطبق است.

شما اخیراً گفته‌اید فرزندم را قبول دارم و انجام می‌دهید، خوب، ممنون. اما، دو اشکال است: اولاً به موجب همان قانون اساسی با اضافات و الحاقات بعدی (که شما دو دستی به آن چسبیده و خود را زیر سایه آن برده‌اید) نمی‌توانید این کار را بکنید. زیرا که ماده الحاقی اصل سی و ششم، اصل الحاقی ترمیم قانون اساسی سال ۱۳۲۸ (که البته ما قبول

نداریم و مصدق هم از آن اول مخالفت داشت و آنرا خلاف می دانست) آن قانون اساسی که شما سپر خودتان و سلاح خودتان قرار داده اید دارای چنین ماده الحاقی است که می گوید: دو چیز غیر قابل تغییر است: ۱- مذهب اسلام ۲- نظام سلطنت. بنابراین شما نمی توانید رفراendum را از نظر قانونی و قضایی حقوقی انجام بدهید. ثانیاً، دولت شما و شما وقتی صندوق رأی بگذارید کسی به پای آن نمی آید. خالی می ماند (صحیح است). علی می ماند و حوضش!! رأی نمی ریزند. اما اگر ما صندوق بگذاریم همه رای می ریزند. (صحیح است) خودتان هم بیایید!! و رای منفی بریزید که میدانم نخواهید آمد! نظارت هم بکنید. (برای رسمیت و برای اینکه با عدد و آمار و بدون تردید، این رای گیری به عمل می آید از موسسات بین المللی تقاضا خواهد شد که ناظرین و کنترل کنندگانی بفرستند). شما و هر کس هم می توانید نظارت کنید. بنده ناتوان ناچیز و ملت عزیز قوی و شرافتمند هم، جز قانون چیزی نمی خواهیم. اما قانون واقعی، قانون حقیقی، قانون ساختگی و یا کاغذی نیست (صحیح است).

می پرسم آیا از حکم خدا که از زبان مراجع تقلید و حکام شرع و از اراده و خواسته اکثریت قریب به اتفاق مملکت در منطق توحیدی اش و دموکراسی اش برون آمده باشد آیا قانونی والا تر هست؟ صحبت از سازش و توافق می کنند. طبیعت بنده و اکثریت ملت، سلم و صفا و صلح و اختراز از دشمنی و خشونت و خونریزی است. اما سازش و صلح روی چه چیزی است؟ اگر بر مبنای حق و حقیقت نباشد، راه درست و صلحی نیست. با این مقدمات که عرض کردم، جز آنکه آقایان و کلا و سناتورها اعتراف کنند، اذعان کنند که منتخب ملت و مردم و بنابراین صاحب حق و قانون نیستند (صحیح است)، آیا حرف دیگری غیر از این می شود زد که با حقیقت و واقعیت وفق بدهد؟ اگر حاضران قسم بخورند بنده حرفی ندارم، خودشان هم می دانند. و بعد هم انقلاب ملت و مملکت را و رهبری او و دولت منتخب او را، آنها بگویند: ما قانونی می دانیم. غیر از این چه میشود گفت؟ این دولت هم، (وقتی وزرای دولت موقت معین شدند) آن ها به استقبال بیایند و دستشان را بگیرند به وزارتخانه ببرند و کرسی وزارت و صدارت را تحویلشان بدهند. غیر از این کاری می شود کرد؟ این صلح و سازش، این صفا.

در آبادان ضمن ماموریت نفت، بکار افتادن مواد داخلی، مثال آوردم. حالا هم برای این وکلا و نمایندگان و دولت «اسماً قانونی» می گویم: در سال ۱۳۳۰، شرکت نفت به آن عظمت که پشتیبانش امپراطوری بزرگ انگلستان بود، وقتی قانون ملی شدن نفت و آن قانون ضد خرابکاری را دید و با آن هیجانها و استقبالات و احساسات مردم خوزستان متوجه شد و فهمید که نفت باید ملی شود مستر «در یک» از صندلی اش بلند شد و وسط اتاق آمد و آنکه از طرف ملت و رهبری ملت یعنی مرحوم دکتر مصدق بود بی سر و صدا جایش نشست. و کشتی

جنگی هم که آورده بودند بدون اینکه توپ و تفنگی در کند عقب گرد کرد و از آبهای شط العرب خارج شد و آنها را هم برد. آخر شما از آن خارجی، از آن شرکت غاصب هم بدتر که نمی خواهید این کار را بکنید.

درباره این شعارها و گفته های مردمی، که می گویند: «شعار ما حسینی است، رهبر ما خمینی است» و «الله اکبر خمینی رهبر»: باید بگویم ۱۴ قرن گذشت و در این مملکت شیعه، به حسین توجه نمی شد. حسینی که امتناع از بیعت با یزید و قبول سلطنت موروثی نمود، اما حسینی امروز هم همین کار را می کند. بعد مردم کوفه از حسین ابن علی دعوت کردند که ما از ظلم و جور معاویه و خلفای ناحق به تنگ آمده ایم بیا و سایه ات را بر سر ما بیفکن و اداره امور ما را به دست بگیر.

مردم کوفه بیوفایی کردند و وقتی سیدالشهدا به آن صحرا رسید خورجین باز کرد و گفت این نامه هائی است که شما فرستاده و مرا دعوت کرده اید. اگر نمی خواهید و خلف عهد کرده اید برمی گردم. دو هفته قبل هم، شبیه به این جریان صورت گرفت. اما خوشبختانه، پس از طی ۱۴ قرن، ملت ایران کار مردم کوفه را نکرد. وفاداری نشان داد. با آغوش باز حسین زمانش را پذیرفت. کشته ها داد.

حالا من می گویم همانطور که ملت ایران کار مردم کوفه را نکرد شما هم کار ابن زیاد را نکنید (صحیح است). ارتش ما و دولت و وزرای ما! عمل ابن سعد را که تمام گذشته صحابی بودن و فداکاری و خدمت و افتخار داشتن را به طمع گندم حکومت ری زیر پا گذاشت نکنند، ابن سعد نباشند (صحیح است). ارتش ما و سربازان و افسران ما! شمر نباشید. این تقاضای بزرگی نیست که جناب دکتر شاپورخان بختیار لر، دکتر بختیار حر بشود!!

اعلام همبستگی ارتش با مردم

پیام رادیو تلویزیونی مورخ ۵۷/۱۱/۲۳

خوشوقتم بدینوسیله بملت مبارز و مسلمان ایران که امروز در راه پرپیچ و خم و پرگردنه انقلاب نجات بخش خود با شنیدن اعلامیه مورخ ۵۷/۱۱/۲۲ شورای عالی ارتش به پیروزی دیگری نائل شده است تبریک بگویم. در این تصمیم امرای ارتش با کمال قدرت اعلام بیطرفی در امور سیاسی و پشتیبانی از تمام خواسته های ملت کردند و تیمسار ریاست ستاد ارتش (تیمسار قره باغی) در ملاقات حضوری همکاری خود را با دولت موقت باینجانب اظهار نمود.

جا دارد از کلیه آقایان افسران و سربازان نیز تشکر کنم، چه آنها که قبلا اعلام همبستگی به جنبش ملی و پیروی از رهبری عالیقدر انقلاب کرده و بصوف ملت پیوسته بودند و سهم بسزائی در این پیروزی داشتند و چه کسانی که با توجه به حقانیت انقلاب ملی و اطاعت از اعلامیه شورای عالی ارتش دست از تعرض مردم برداشته بواحدهای مربوطه برگشتند. از طرف دیگر بکلیه هموطنان عزیز و جوانان پرشور توصیه مینمایم همانطور که امام خمینی ارتشیان را از ملت و ملت را از آنان دانسته اند برادروار با افسران و سربازان رفتار نمایند و نه تنها از هرگونه حمله - خرابکاری - آتش سوزی - آزار - دخالت - تصرف نسبت بموسسات ارتشی و نیروهای نظامی خودداری نمایند و از ساختمان ستاد رفع محاصره کنند بلکه عمارات و تأسیسات و تجهیزات ارتش و کلیه اموال و عمارات دولتی و عمومی را که ملک طلق کشور و متعلق بمردم میباشد حفاظت نموده نگذارند اخلاص لگران و بدخواهان یا بی خردان خسارات و مزاحمتی فراهم آورند.

هموطنان عزیز لازم است حوصله بخرج داده مهلت بدهند تا دولت با فرصت، بصیرت و عدالت امور مملکت و موضع و مقام مسئولین را بجریان صحیح بیاندازد. بدیهی است که در آشفستگی و هرج و مرج و دستپاچگی نه تنها کارها سروسامان پیدا نکرده و صورت مطلوب نخواهد یافت بلکه خدای ناکرده بدتر از گذشته مصیبت بار خواهد شد.

«هردولتی و هرسیستمی.... باید متکی بر اصول و مقرراتی باشد»

پیام رادیوتلوویزیونی ۵۷/۱۱/۲۹

گمان کنم این سومین بار باشد که بعد از مأموریت تشکیل دولت با شما صحبت میکنم. البته ۳ بار در ۱۴ روز زیاد است، پرچانگی و پرحرفی است. ولی چون خود را منتخب و مأمور ملت، منتها بزربان و دستور رهبر ملت آیت الله خمینی میدانم و برای شما میخواهم کار کنم از همه شما میخواهم که فرصت دهید و بگذارید دولت ولولنگ لنگان، ولو با قدم های تک تک و با عیب و کسری کار کند. وقتی افرادی میروند کسانی را که مشغول کار هستند یا از طرف ما منصوب شده اند (یا قبلاً به آنها گفته ایم فعلاً سرکارتان، سرشغل خودتان باشید و کارهای جاری را انجام بدهید تا اطلاع ثانوی یا ابقا میشوید یا تعویض میگردید) میروند اینها را میگیرند، مانع ورود معاونین میشوند. در اداره را به روی رؤسا می بندند در حالیکه دولت بخشنامه صادر کرده بود که معاونین تا زمان تعیین وزیر بامور جاری خواهند پرداخت. یا میروند از سرکار افراد را میگیرند، مزاحم میشوند، زن و بچه شان را تهدید میکنند، امکان عمل باینها نمیدهند، چطور دولت میتواند کار بکند؟ آیا در این شرایط هیچ دولتی در دنیا میتواند عمل بکند؟! وقتی رهبر جنبش آیت الله العظمی خمینی دستور می دهد که متعرض کسی نشوید، ارتش و ارتشیان برادر ما هستند. برادر شما هستند اینها از ملت اند، ملت از آنها هستند، اینها را بپذیرید؛ کسانی که مرتکب این اعمال میشوند یا عالماً عامداً دشمن انقلاب و دشمن ملت و دولت هستند، یا بی توجه هستند و نمیدانند که با این کارها اهانت بر رهبر عالیقدر جنبش میکنند و آبروی ملت را میسوزند. ملتی که خودش در ظرف سالهای سال (بگفته رهبر) میهمان نواز بوده حقوق همه را باید حفظ بکند و بیگانگان را در آغوش مهر و محبت خودش بگیرد. وقتی حمله میکنند و مزاحم بیگانگان میشوند، بیگانگانی که به این مملکت آمده اند و تحت حمایت و لوی قانون هستند اعتبار و حیثیت و قدرت و امکان را از دولت میگیرند. کدام دولت در دنیا میتواند با هرج و مرج و خودسری ادای وظیفه کند؟...

آنقدر در مملکت احتیاجات، کمبودها، کسری‌ها، مشکلات، گره‌ها، بندها وجود دارد که وقتی آدم اینها را می‌شود موبه تنش راست می‌شود. حقوق کارمندان، سفارش خواربار برای زندگی تأمین مواد اولیه این دستگاهها، پرداخت تعهداتی که قبلاً شده و هزاران هزار مخارج دیگر: مدارس، بیمارستانها، کارخانجات، مخابرات، معاملات وسایط نقلیه. همه این مؤسسات و تشکیلات دهان باز کرده‌اند و پول می‌خواهند و زود هم می‌خواهند ولی این ممکن نیست. پول از کجا فراهم می‌شود؟ از مالیات، مالیات از کجا فراهم می‌شود؟ از درآمد مشاغل آزاد و درآمد مردم... باید کاری باشد، درآمدی باشد، فروشی باشد تا این مالیات پرداخت شود. قسمت اعظم این درآمدها از نفت تأمین می‌شود. اگر نفت ما صادر و فروخته نشود یعنی اگر دستگاه شرکت نفت با همه تشکیلات و وسائل خود و مؤسسه‌های وابسته دیگر مثل گمرک - راه‌آهن براه نیفتد ما پول نداریم و انقلاب همانجا از بین می‌رود. بنابراین من هم از تجدید فعالیت‌ها خوشحالم و هم در عین استقبال بازم دست تمنا به هم می‌هاند و مخصوصاً همکاران دراز می‌کنم. توجه عمده صحبت بنده کارمندان دولت هستند و همکاری با دولت.

همه را نباید بیک چشم نگاه کرد. اگر بخواهیم اینطور فکر کنیم اکثریت افرادی که در حال حاضر کار می‌کنند چه در مقامات بالا و چه در مقامات پائین عضو حزب رستاخیز بوده‌اند و کسانی که در مقابل عضویت در حزب مقاومت کرده‌اند خیلی کم هستند ولی عده‌ای که گناهکارند و به این مملکت و ملت خیانت کرده‌اند آنها بایستی به مجازات برسند ولی این کار بعد از چند روز دیگر بصاد گستری محول می‌شود، همه چیز مملکت را ۲۵۰۰ سال استبداد خراب و فاسد کرده است و ما باید دست بدست هم بدهیم و کوشش کنیم تا ارزش‌های تازه‌ای را جانشین نظام طاغوتی شاهنشاهی کنیم.

نظام موجود را به هوای نظامی که هنوز جانشینش نشده و ساخته نشده برهم نزنید هر سیستمی، هر دولتی و روابط بین انسانها باید مبتنی و متکی بر اصول و مقرراتی باشد آیت‌الله خمینی در آن مجلس معرفی بنده و ماموریت باین نکته خیلی مهم و اساسی اشاره کردند که قانون اساسی قدیم ملاک عمل و مبنای کار ما است منهای آنچه به سلطنت مربوط است.

برای دولت موقت هم این قانون اساسی و قوانین و مقررات و نظامات قبلی مادام که تغییر صحیح و مطلوب پیدا نکرده لازم‌الاجرا است. البته هر جا لازم شد پیشنهاد می‌کنیم. یک قسمت پیشنهادها جزئی است و جاری که انجام می‌شود، یک قسمت دیگر که انقلابی است در آن طرحها وارد می‌شود. این شرط اول است.

شرط دوم اینکه همه این کارها را هم انجام می‌دهیم ولی می‌خواهیم منظم و عادلانه باشد، اصولی باشد و منطقی انجام گیرد.

این مسئله واژگونی نظام اداری و مشکلی که عرض کردم با آن مواجه هستیم،

میگویند در ادارات، کارخانجات و مدارس و دستگاهها باید حاکم داروندار همین کمیته‌های اعتصاب باشند. یا شوراهای منتخب کارکنان دور هم جمع بشوند که تکلیف معین بکنند و روسا و معاونین را معین نمایند.

البته این را نگفتند ولی منطقی این طرز فکر تا آنجا میرسد که وقتی روسا را معین کردند روی همان منطق و با همان دلیل روسا باید معاونین را معین کنند. معاونین هم باید وزراء را معین کنند و وزراء هم نخست وزیر را معین کنند و نخست وزیر هم رهبر انقلاب را معین بکند!

این طرز فکر در آخر اینطوری از آب درمی‌آید و جای توقف ندارد. اگر این منطق صحیح باشد یعنی همانطور که عرض کردم نظام معکوس از پائین به بالا، البته فرض هم میکنیم که این کمیته‌های اعتصاب و کسانی که خودشان را بعنوان نمایندگان کمیته معرفی میکنند، یا نمایندگان شوراها بصورت صحیح دمکراتیک واقعی و همگامی انتخاب شده باشند. این طرح انقلاب باید بهمان کمیسیونهای وابسته به وزیر مشاور برای طرحهای انقلابی برود و آنجا مطالعه اساسی بشود. اما فعلا در حال حاضر همانطور که عرض کردم عینا باین ترتیب قابل اجرا نیست و تا آنجا که بنده اطلاع دارم برخلاف موازین و کلیه نظامها و اصول اداری دولتی است. اصول اداری و مدیریت چه در نظامهای استبدادی و فاشیستی و دیکتاتوری و چه در نظامهای شورائی و دمکراتیک و حتی کمونیستی، تا آنجائیکه بنده اطلاع دارم و پرسیده‌ام نظام مدیریت از پائین به بالا وجود ندارد و قابل قبول نیست. چون مدیریت توأم با مسئولیت است و مسئولیت هم باید توأم با اختیار باشد. مسئولیت با تحمیل صورت نمی‌گیرد.

سوم اینست که همان مجلس و همان دستگاهها، نظارت بر اعمال این دولت میکنند پس حق حاکمیت و مدیریت و نظارت و صاحب اختیار بودن و نظارت امت، ملت، خلق، توده (هرچه اسمش را بگذارید) وجود دارد. ولی این یک سیستم همراه با مسئولیت و اختیار و دستور است منتها دستوری که روی آن نظارت و کنترل میشود و در برابر همان مقامات مسئول است.

سومین پیام رادیو تلویزیونی

(۵۷/۱۲/۹)

معرفی بقیه وزرا ، ادامه مرحله تخریب و خشونت و تب انقلاب ، انتقادات و اعتراضات افکار انحرافی انقلابی و انحلال ارتش ، هرج و مرج و ازهم گسیختگی امور ، انتظارات کارشکنی ها و دخالت های کمیته ها و گروه های افراطی عجول .

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام بر خواهران و برادران عزیز هموطن . گمان میکنم این سومین بار باشد که صحبت میکنم و تصدیق میدهم، آخرین دفعه ۲۹ بهمن ماه بود که دومین سری وزرا هم معرفی شدند و بعد از آن در سوم اسفند ماه سری سوم وزرا هم معین شدند که احتیاطاً اسامی آنها را میگویم (آنها که شناخته شده هستند): آقای دکتر شریعتمداری فرهنگ و هنر و علوم، آقای دکتر اسلامی پست و تلگراف، دریادار سید احمد مدنی دفاع ملی، دکتر غلامحسین شکوهی آموزش و پرورش، آقای ناصر میناچی اطلاعات و تبلیغات.

ده روزی از آن دفعه آخر میگذرد، من تعمد داشتم که کمتر در تلویزیون ظاهر شوم و کمتر صحبت کنم تا قدر و قیمت محفوظ بماند یا کمتر صدمه بخورد. از زمان جوانی حکایتی از گلستان سعدی بیاد میآورم که تقریباً این بود؛ ابوهریره هر روز بخدمت سرور آدمیان محمد مصطفی میرسید و ملالتی ایجاد میکرد، حضرت فرمودند: «یا ابا هریره ذرئی قُباً تجد حُباً» کمتر بدیدار من بیا تا بیشتر محبت ببینی. من هم دلم میخواست کمتر مزاحم شوم، کمتر حرف بزنم و دیده شوم تا محبت بیشتری برای خودم نگهدارم. چرا؟ برای اینکه دولت ما بسیار به محبت و پیوندی که بین ملت و دولت باشد احتیاج دارد. یعنی زور و اسباب کار ما همین مهر و محبتی است که بین ما و شما باید وجود داشته باشد. چون از شما چه پنهان زور و وسیله دیگری نداریم، بعد از سقوط رژیم، پلیس و تقریباً ژاندارمری متلاشی شدند. ارتش هم غیر از نیروی هوایی که تا حدودی سرجایش مانده بود بقیه قسمت های دیگر همه دچار آفت زدگی و گسیختگی فوق العاده شدند. بنابراین زور نظامی و اسلحه نداریم — درحالی که مقدار زیادی اسلحه در دست مردم است — مجلسی هم نیست که از طریق قانون از ما حمایت و پشتیبانی کند؛ شاهنشاه هم که خودمان سایه شومش را از سرمان برداشتیم. بنابراین چیزی نمانده جز

سایه و فضل خدا و ایت الله و بعد هم یک عده همکار و دوست. پس به این علاقه و همکاری و پشتیبانی شما خیلی احتیاج داریم. البته، بحمدالله محبت هست و هنوز در خیابان که عبور میکنم در قیافه‌ها و چشمها از بچه‌های دبستانی گرفته تا پیرمردها از زن و مرد تبسم و صمیمیت میبینم. فقط یک اقلیت پر ادعا و پرتوقع، البته نمیگویم آدمهای بدی هستند و سؤنیت دارند، شاید اکثرشان حسن نیت و قصد خدمت هم داشته باشند و اصلاً پیدایش آنها روی ضرورت و فداکاری بوده و حتی خدمات ارزنده هم کرده‌اند. اما یادشان رفته یا توجه ندارند که شرایط و مرحله انقلاب عوض شده، یعنی — همانطور که قبلاً نیز گفته‌ام — مرحله تخریب و خشونت سرآمده و امروز مرحله مثبت و سازندگی و مدیریت است.

اما ناشکری است اگر بستجدید حیات و فعالیتی که از دو هفته قبل آغاز شده اشاره‌ای نکنم؛ بازارها باز شده، ادارات شروع بکار کرده‌اند، راه آهن بگردش درآمده پلیس راهنمایی سرچهار راهها ایستاده، هواپیماهای لشگری و کشوری پرواز درآمده‌اند، مدارس باز شده و در این مدت توانسته‌ایم ۱۸ وزیر و در همین حدود سرپرست و مدیر برای ادارات و واحدهای وابسته مثل پتروشیمی و شرکت نفت و سایر قسمتها (چه آنها که دولتی بودند و چه آنها تیکه برای جلوگیری از فساد دست تملک رویش گذاشتیم مثل بنیاد پهلوی یا املاک و اموال آن خاندان) تعیین و معرفی کنیم.

باید اینرا هم بگویم که همه آن نگرانیها و خواهشها و تمناها که در سخنرانیهای گذشته داشته‌ام بقوت خود باقیست و همچنان تکرار اموری که موجب این نگرانی و خواهشهاست از ناحیه عده‌ای ادامه دارد. اینست که من هم در عرایضم تکرار میکنم. همچنان توقعات زیاد از قبیل اینکه یکشنبه ره صدساله پیمائیم و جهنم استبداد و ویرانه دوران مرحله اول انقلاب را ناگهان به بهشت پرشکوه و پرطراوت و پربرکت و با امنیت تبدیل کنیم، انتقادات، گوشه و کنایه و طعنه‌های فراوان به انتصابات و همچنین مراجعات و دعاوی بسیار زیاد در باره پرداختها و انتظارات وجود دارد. مگر ما گفته بودیم که علی ابن ابی طالبیم! یا مالک اشتر! دولت که ادعای عصمت نکرده بود. کجا گفتیم همه دردها را یکروزه دوا میکنیم؟ و یا آنچه بی عدالتی و ظلم را جبران میکنیم و همه بحقوق رفته میرسند و همه چیز مرتب و منظم میشود؟ ما چنین ادعاهائی نکرده بودیم که چنین توقعات و اینهمه ایراد و اعتراض داشته باشند. نه اینکه بگویم ایراد و انتقاد و پیشنهاد نباشد بهیچوجه هم نمی‌گویم که سیستم گذشته نباید زیرو و در گرگون شود. مشکل وقتی است که ایرادها و اعتراضها روحیه گش و خصمانه باشد، ترمز کننده و فلج کننده و مانع کار باشد و خدای ناخواسته باعث هلاکت و نابودی مملکت و انقلاب شود.

در صحبتهای گذشته گفتگوئی که بین یک پدر بزرگ و نوه‌اش صورت شده بود ذکر کردم اما تلویزیون پیشنهاد کرد که این قسمت را حذف کنند، منم گفتم خوب، ولی میبینم

که ضرورت دارد. چرا که زبان شیرین آن کودک دو ساله عین زبانیست که دولت ما دارد. — پدر بزرگی از نوه اش پرسید که بابا کجا رفته؟ جواب میدهد: رفته بیلیت! پدر بزرگ میپرسد بیلیت یا بلژیک؟ نوه مکشی میکند و به پدر بزرگ میگوید: بگو آهان، که این بگو آهان خیلی معنی دارد — تو که میدونی بلژیک رفته و نه بیلیت چرا میپرسی؟ و تو که میدونی زبون من میگیره و تا چند ماه دیگه میتونم درست حرف بزوم، چرا سربسرم میذاری و بهم میخندی؟

ملت که میداند ما در این فرصت کم و این عظمت دستگاه و مشکلات و مسائل و امکانات ضعیف و توقعات زیاد مثل بچه ها زبانمان میگیرد و درست نمیتوانیم راه برویم، وقتی ما اقرار داریم و ادعائی هم نکرده ایم، باز از ما انقلاب عالی و کلتی و فوری و بی عیب و نقص میخواهید؟ دولت ما دولت موقت است، دولت انتقال است، انتقال از آن وضع اسف بار و نامطلوب بوضع ایده آل، نه اینکه مخالف خواست انقلابی شما باشیم، بلکه تدارک انقلاب را هم میکنیم منتهی با فرصت و مطالعه، با نظم و استحکام و قدرت بیشتر.

اما کارهائیکه باید انجام دهیم یکی تصرف دستگاهها و راه انداختن چرخها که خودش خیلی خیلی کار سنگینی است. دوم انجام اصلاحات، جابجا کردن ها، رفع مفاسد و تغییرات لازم که اینهم بسیار کار سنگینی است. سوم رفراندوم و چهارم تهیه و تدوین قانون اساسی برای تصویب و رسیدن به جمهوری دمکراتیک اسلامی و بعد انجام انتخابات و تحویل کارها به دولت مطلوب نهائی. اما شما به این راضی نیستید، شاید هم حق داشته باشید. قبلاً مثالی زده بودم از آن سرزمین قحطی زده با خشکسالیهای پی در پی و بعد آن باران رحمت که مبدل به سیلی شد که همه چیز را با خود میبرد. این سیل همین تب انقلاب است که متأسفانه توأم با انتقامجویی و کینه و ستیز شده است. آنچه عقل و خدا حکم میکند اینست که این سیل در کانالهای مفید جاری شود تا خرابی بیار نیآورد. مثل شورای عالی طرحهای انقلابی زیر نظر وزیر مشاور طرحهای انقلاب و یا سپاه پاسداران که کمبود نیروهای انتظامی را پر کند همچنین دادگاههای انقلاب.

اما بعضی با دستپاچگی و تند کاری می کنند که جلوی دولت را میگیرند، اینها دو دسته هستند؛ یکی کمیته های مختلف (بنام امام) اعتصاب، انقلاب دوم گروهها و افراد افراطی و عجول. کمیته ها همه جا هستند و هیچ کس هم حساب و کتاب آنها را ندارد، حتی خود امام — با وجودیکه بنام ایشان و یا در بسیاری از موارد با کاغذهای مارکدار نخست وزیری اقدام میکنند — شناخته شده نیستند و هیچ دستوری نه از ایشان و نه از دولت دارند. دوم گروهها و افراد تند بقول خودشان انقلابی ولی افراطی که میخواهند تمام برنامه و خواسته هایشان فوراً و کاملاً پیاده شود.

در مورد کمیته ها باید گفت که در گذشته وجودشان بسیار بجا و بمورد و نجات بخش

برای انقلاب و پیروزی بود؛ جلوی حملات دشمن را گرفتند و حفاظت‌ها کردند. اما در وضعیت فعلی هم کار خوب و بجا وهم بد و بیجا انجام می‌دهند. کار بجا آنها مثل کمک به راهنمایی و رانندگی و یا حفاظت از اماکن، اما کار بیجا که باز هم ممکن است با حسن نیت باشد، عبارتست از بازداشتها، دستورالعملهای صادره، جلوگیری از جریان امور و دخالتهایی که در ادارات و مؤسسات میکنند و یا ممانعتها و مزاحمت‌های بسیار زیاد که غالباً علی‌رغم وظیفه‌شان است. این قسمت اخیر روز ما را شب سیاه و چرخمان را چنبر کرده و اگر ادامه پیدا کند دولت قادر به هیچ کاری نخواهد بود و هیچ چاره و نتیجه‌ای جز کناره‌گیری نخواهد داشت. به ادارات می‌روند، مسئولین را بازداشت و زندانی میکنند و یا با اسلحه تهدید و توقیف و توهین میکنند. بدتر از همه، وحشتناکتر و خطرناکتر، حمله‌هاییست که به سفارتخانه‌ها و اتباع بیگانه میکنند، با این عمل آبروی اسلام و دولت، مملکت و امام و همه را می‌برند و بکلی زبان و دست ما را در دنیا میندند. من از هزار مورد دو سه مورد را عرض میکنم. رئیس بهداری استانی از طرف وزیر بهداری فرستاده شد که در همانجا او را میگیرند و زندانی میکنند که هنوز هم معلوم نیست در کدام زندان و کمیته (همه‌اش بنام کمیته امام است) فرستاده‌اند.

معاون شهربانی را که از افراد بسیار ارزنده و با شرافت و مورد اطمینان است سر راهش را گرفته‌اند و برده‌اند. یا در یکی از شهرها رئیس شهربانی که منتخب دولت است و بسیار مرد خوشنامیست مانع و مزاحمش میشوند و مرتب دیگر افسران شهربانی را تهدید میکنند. و یا سربازان و افسران را از پادگانها تار و مار می‌کنند و مملکت را در بدترین وضع قرار میدهند.

همانطور که میدانید بعد از انقلاب قسمتهای زیادی از کارها و یا مؤسساتی که بوسیله خارجیان اداره میشد میبایستی تصفیه و یا تعطیل میشد و خود دولتهای خارجی هم برای امنیت جانی اتباعشان میخواستند که آنها را بوطن برگردانند، بین ما و آنها توافق شد که از هر جا که هستند آنها را به فرودگاه تهران بیاورند و بعد با رعایت قوانین و مقررات و سوابق با هوایمای خودشان پرواز کنند. چندی پیش گزارش رسید که ۲۷ نفر متخصص که در استخدام یا پیمان وزارت جنگ بوده‌اند موقعی که برای انتقال آنها از مشهد به تهران هوایما فرستاده میشود، طبق معمول افرادی بنام کمیته امام، جلوی حرکت آنها را میگیرند و توقیفشان میکنند. تماس گرفتیم با یکی از آقایان روحانیون مشهد، خواهش کردیم بروند آنها را نصیحت کنند، به این آقا هم جواب میدهند که این اشخاص بما بدهکارند و تا بدهی‌شان را نپردازند نخواهیم گذاشت بروند، جواب دادیم که این اشخاص با شما طرف نیستند و بعلاوه ما ضامن هستیم و طلب شما را میپردازیم، معذک حاضر نمی‌شوند. در تهران هوایمائی تهیه کردیم و بعد با نماینده‌ای از طرف ما و آن سفارتخانه با ۱/۵ میلیون تومان پول آماده میشوند که به مشهد بروند و

آن عده را مرخص کنند که در فرودگاه تهران کمیته امام! جلوی آنها را بگیرید، به این بهانه که فرمانده نیروی هوایی مورد قبول ما نیست! دیگر بقیه اش را نمی گویم. حالا همه قضاوت کنید، افتضاح از این بدتر و ننگینتر میشود؟ مزاحمت و مخالفت و دست بستگی و بی آبرویی از این بیشتر برای دولت نمیتوان تصور کرد؟ چگونه میتواند دولتی که از طرف ملت و بدستور رهبر ملت معین شده در این شرایط کار کند و آبروی مملکت را هم حفظ کند؟

پدیده یا دسته دوم همان افکار افراطی یا احياناً انحرافی یا انقلابی تند و عجول که نظریاتی از این قبیل دارند که اسلحه را نباید زمین گذاشت (علیرغم دستور امام که اصلاً معامله و در دست داشتن و تصرف اسلحه گناه و حرام است) یا ارتش همان ارتش امپریالیستی است و باید تا آخرین نفر و آخرین اسلحه مضمحل و نابود شود. یا ادارات و مؤسسات و کارخانجات و خلاصه همه تشکیلات باید بوسیله شورا و از طریق مدیریت پائین کار کنند. حالت انقلاب و جنگ و ستیز و انتقام استمرار داشته باشد. البته این خلاصه نظریات آنهاست که حتی حاضر هم نیستند آنها را به شورای طرحهای انقلاب بدهند یا به ملت پیشنهاد کنند تا مورد بحث قرار گیرد و در آن شالوده کلی واقع شده و مطالعه و بررسی شود.

در سخنرانی گذشته راجع به سیستم من در آوردی و خراب کننده مدیریت از پائین بقدر کافی صحبت کردم، اما یک مثال کوچک، فرض کنید پس فردا خانه شما را دزد بزند، بمن مراجعه کنید که چرا امنیت نیست، بنده هم به وزیر کشور تلفن میکنم که این چه وضعی است، چرا امنیت در شهر نیست؟ ایشان هم رئیس شهربانی را احضار کند و بازخواست کند. رئیس شهربانی جواب میدهد که تو اصلاً چکاره ای؟! من ترا نمیشناسم و تو مرا انتخاب نکرده ای، پاسبانه مرا انتخاب کرده اند. آیا با این سیستم میتواند امنیتی در شهر باشد؟ رئیس شهربانی اگر در برابر وزیر کشور مسئول نباشد و وزیر کشور در برابر رئیس دولت و رئیس دولت در برابر مجلس و مقامات انتخابی و دموکراتیک ملت مسئول نباشد، میتوان کار درست انجام داد؟

اما راجع به ارتش، به بهانه اینکه این ارتش امپریالیستی است، باید از بین برود. البته این موضوع بقدری حساس و مهم است که مقالات و سخنرانیهای بسیاری لازم دارد ولی آنچه بطور خلاصه میتوانم عرض کنم اینکه، اگر بنا باشد ارتش ما به این دلیل که فرماندهان آن قبلاً در دستگاه استعمار و استبداد ای بوده اند باید از میان برود، بگوئید کدام یک از دستگاهها غیر از این است؟ مگر فرهنگیان ما، از رئیس و وزیر گرفته تا شاگرد دبستانی، در رژه ها راه نمی افتادند و یا در جشنهای کذائی و رستاخیزی و فلان و بهمان احسنتم نمی گفتند و تبلیغات نمی کردند؟ مگر دستگاههای تبلیغاتی و رسانه های گروهی مطبوعات و.... غیر از این بود؟ چرا فقط ارتش را متهم میکنند؟ بعلاوه همانطور که امام فرمودند ارتش به ملت

برگشته و برای ملت است چرا به آنها توهین و تحقیر میکنند؟ آنها از ملت اند و ملت از آنها. ارتش بقدر کافی مجهز و قوی بود که اگر میخواست براحتی میتوانست انقلاب و مبارزه را سرکوب کند، اما نخواست و نکرد برای اینکه در داخل آن چه وظیفه و چه غیر از آن، بخصوص در کادرهای از سرتیپ بپائین کسانی بودند که صمیمانه، مثل سایر کارمندان و یا اساتید که با وجودیکه قبلاً از غربال ساواک گذشته بودند معذک به انقلاب و ملت پیوستند. بعلاوه مگر حفاظت یک مملکت و سرحدات آن؛ آنهم به گل و گشادی مملکت ما که از هر طرف چشمها به آن دوخته شده بدون ارتش ممکن است؟ پاسداران به این زودبها میتوانند کاریک ارتش مجهز و منظم را انجام دهند؟ آیا ترتیب چنین کاری که با میلیاردها دلار انجام شده به این سادگی میسر است؟ آیا هیچ مملکتی در دنیا، چه چپ و چه راست چه قدیم و چه جدید، بدون ارتش میتواند خود را حفظ کند؟ اتفاقاً امپریالیسم اگر نیت سؤ داشته باشد راهش همین است. یا حمله مستقیم که شرایط بین المللی فعلاً اجازه نمیدهد. یا از طریق ستون پنجم در داخل کشور و تضعیف روحیه و همکاری با عناصر و عواملی که تحریر یک میکنند و درصد واژگون کردن انقلاب و بی اثر و بدنام کردن آن هستند تا جلوی دولت و پیشرفت کارها را بگیرند. البته ارتش هم مثل همه قسمتهای دیگر باید پا کساز می شود و خواهد شد؛ گویانکه کار بسیار مشکلی است. اما میبینید که روی همین افکار است که مثلاً کمیته ای بنام کمیته امام پادگان مهاباد را، یعنی یک تیپ را خلع سلاح میکند و وسیله ای میشود برای تحریکات و افکار تجزیه طلبی و جدائی و رخنه خارجی. یا همان رفتار ناهنجاری که با سفارتخانه و اتباع خارجی کردند، ملاحظه کنید چه بهانه قشنگی بدست آنها میدهد که هیچ جوابی نتوانیم در مقابلشان داشته باشیم. وقتی سفارتخانه ای مورد حمله مسلحانه واقع شود تمام دنیا این را قبول خواهند کرد و قوانین بین المللی نیز اجازه میدهد آن دولتی که به سفارتخانه اش تعرض شده در کشور متعرض اسلحه و نیرو و وسائل دفاعی پیاده کند. بحمدالله تا بحال چنین نکرده اند ولی اگر هم میکردند در عرف و حقوق بین المللی جوابی نداشتیم و بعلاوه این خود بهانه ای میشد برای دولتهای دیگر و معلوم نبود بکجا برسد. تا بحال خداوند ما را حفظ کرده اما این که میگویند انقلاب و حالت جنگ استمرار داشته باشد. خوب عقیده و فکریست که مکاتبی هم طرفدار آن هستند. منم نمیخواهم در رد این نظر بحث کنم. ولی آنچه مسلم است اکثریت قاطع ملت موافق این فکر نیستند و نمیخواهند ایران لبنان ثانی شود بلکه میخواهند سروسامانی پیدا کند، صلح و امنیت و فعالیت و رشد باشد. انقلاب را بمعنای مثبت و واقعی، یعنی استقرار حکومت عدل و قانون و رحمت و برکت و ترقی و بزرگی و سعادت میخواهند. باز تکرار میکنم که ما مخالف انقلاب و اقدام در این راه نیستیم، طرحها و فکراهی هم داریم تا کسانی که چنان فکر و نظر دارند از طریق منطقی و اصولی وارد شوند و همراهی کنند. آنچه نباید باشد هرج و مرج است، امنیت را نباید برهم زد، دولت دست بسته نشود و تضاد

پیش نیاید تا مملکت به روز سیاه نه نشیند. ببینید، از یک طرف همین که ما بگوئیم فلان مقدار از عیدی یا پاداش کم شود جنجال و سروصدا از همه طرف بلند میشود. از طرف دیگر باید پول داشته باشیم و نفت صادر شود که کارشکنی و ممانعت میشود. یعنی هم باید بدویم هم دست و پایمان را طناب پیچ میکنند که به این ترتیب هیچ برنامه‌ای نمی‌تواند انجام شود. خلاصه کنم، ایندو پدیده یا عامل، یعنی کمیته‌ها و گروه‌های افراطی عجز و تحمل کننده نه تنها مانع کار دولت اند بلکه برای امنیت و بقای مملکت و انقلاب خطر بزرگی میباشند. این کمیته بازیها و این افراط گریها نه تنها آنها را به مطلوبشان نمی‌رساند بلکه مانع اجرای برنامه‌های مملکتی خواهد بود و بقول آن شاعر: «نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان».

بعقیده بنده اگر این وضع ادامه پیدا کند و دست از این اعمال برداشته نشود بزودی مملکت بسرنوشت و حالتی بحرانی‌تر از قبل از سقوط رژیم خواهد افتاد. برای بشمر رساندن انقلاب و موفقیت در برنامه‌های دولت یعنی تحقق خواسته‌های ملت که تنها با منطق و عقل و محکم کاری و اساسی کار کردن عملی میشود هیچ راه و چاره‌ای جز همکاری و پشتیبانی و اطاعت از دستورات این دولت وجود ندارد. این بمعنای نفی برنامه‌های انقلابی نیست که ما آنها را قبول داریم، منتهی در جریان صحیح، تا زودتر هم بشمر برسد، دولت که دولت دیکتاتوری نیست. شورای انقلاب ناظر بر آن است، افکار عمومی شاهد بر آنست، بعلاوه رهبری بیدار و هشیار هم که داریم.

اما اینها که گفتم از ناحیه بعضی اقلیت‌هاست، اکثریت این فکرها را ندارند، طرفدار و علاقمند و دوست هستند، ولی از آنها هم گله داریم و گله ما اینست که اولاً چرا آنها هم عجله میکنند و فشار می‌آورند و میخواهند همه کارها و اصلاحات و همه خواسته‌ها به سرعت انجام شود و بعد، چرا از دولت خودشان پشتیبانی نمی‌کنند، اگر آن دولتی است که امام گفته است: «مخالفت با آن مخالفت با خداست و معصیت است» چرا جواب این مخالفین و کارشکن‌ها را نمی‌دهند؟ نمی‌گویم جواب با اسلحه، جواب با منطق و اجتماع، جواب با حق‌گوئی.

پنجاه سال مردم این مملکت عادت کرده بودند زیر بار نظام طاغوت باشند صدایشان هم در نیاید؛ تعظیم کنند، دستها را ببوسند و فرمانهای مطاع ببرند، حالا چطور شد که یکمرتبه حداکثر آزادی و اجرای منویاتشان را بصورت آنارشستی میخواهند و حاضر نیستند حتی برای چند روز زیر بار مقام و مسئولی بروند. این چه طرز فکر است؟ آن برادر عزیز که نزدیک به یک قرن حقوق و حیثیت و زبان و مذهب او از طرف حکام و دولتهای استبداد و استعمار پایمال میشده، آیا فرصت و مهلتی از حالا بهتر ندیده که در این گرفتاری و این دوران خطرناک و بحرانی بیاید و ادعای حقوق از دست رفته‌ش را بکند؟ نمی‌تواند صبر کند؟ اینقدر امید و

اعتماد به این انقلاب ندارد؟

در پایان سوره کوتاهی از قرآن میخوانم:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ — وَالْعَصْرَ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِیْ خُسْرٍ اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ .

خداوند بعصر و زمانه و دوران زندگی بشر قسم میخورد که انسان علی الاصول زیان کار است و میبازد. مگر کسانی که ایمان داشته باشند، ایمان بخدا، به حق و هدف اعلی و بعد عمل کنند، مرد کار و اقدام و زحمت باشند نه مرد ادعا و حرف و انتقاد تنها، آنها عمل مفید و شایسته و مثبت و سازنده و علاه بر آن در این امت باید همه بهم سفارش حق و حقیقت را بکنند و مدافع و مبلغ و تعلیم دهنده آن باشند. «و تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» توصیه صبر و مقاومت و پایداری و تحمل و قبول مدت و زمان بهم دیگر بکنیم. در آیه دیگر جای دیگر هست که «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» یعنی این سه چیز باید در داخل ملت، چه اقلیت و چه اکثریت که در هر دو حسن نیت و قصد خدمت میبینم (به استثنای عده معدودی، خدای ناکرده، که در تمام جوامع پیدا میشوند). یکی حق و یکی صبر و دیگر مرحمت و لطف نسبت به خود و دولت، نسبت به معلولین و زیر دستان و بالا دستان، همان مطلبی که از اول اشاره کردم و گفتم مورد احتیاج و ضرورت و ارزش و علاقه فوق العاده است، معذک با همه اینها که گفتم بهیچوجه ناامید و ناراضی از مردم و ملت یعنی از اربابهای خودم و دولت نیستم. باز هم امیدواری و اطمینان به پشتیبانی و همکاری ملت دارم و توکل بخدا.

پیام رادیو تلویزیونی ۵۷/۱۲/۲۴

(مشکلات دولت و توقعات مردم)

من از همه مردم ایران می‌خواهم که عید امسال را بشکرانه نعمت پیروزی و جبران سالیان درازی که یا عزا می‌گرفتیم یا با درد و غصه عید نوروز را می‌گذرانیم هرچه باشکوه‌تر و با شادی و امیدواری و دعای بیشتر برگزار نمایند.

خیلی خوشحال شدم وقتی دیدم مثلاً مجاهدین خلق (حالا یا در اثر حرفهای من بوده یا در اثر خوبی خودشان) سرعقل آمدند و از آن ۸ ماده شداد و غلاظ خیلی تخفیف دادند و فدائیان خلق هم اعلام پشتیبانی و همکاری و دوستی با دولت کرده‌اند. اینها خیلی امیدبخش است.

در مصاحبه‌ای که وزیر دارائی و بعد هم مدیرکل بانک مرکزی کردند، اظهار داشتند که ما الان ۲۰ میلیارد تومان در بانک مرکزی در خزانه داریم. درحالیکه روزیکه بانک باز شد و شروع بکار کردیم ۵ میلیارد تومان بیشتر پول نبود که همان روز اول ۲ میلیارد آن رفت (در برابر چکها بانکها دادیم) و یک میلیاردونیم آن هم روز بعد پرداخت شد و روز سوم دیگر چیزی نمانده بود که ما مجبور شدیم استمداد تزریق مخصوص بکنیم. و حالا بیش از آن اندازه که تزریق اسکناس شد پول برگشته، یعنی اعتماد مردم برگشته و همکاری مردم بیشتر شده است. بنابراین روی فایده و ضرورت است که این صحبت‌ها را من یا همکاران عزیزم، وزرای دیگر می‌کنیم خوشبختانه (چون نباید بدبین بود و نمی‌خواهم مایوس بکنم) خطری از خارج ما را تهدید نمی‌کند. با همه ممالک همسایه روابط دوستانه داریم، بعلاوه خود آنها هم چهارچشمی هم‌دیگر را می‌پایند که هیچکدام بما تجاوزی نکنند! اگر خطر از خارج باشد آنهم از طریق داخل است. یعنی باز نقش خودمان و دست خودمان است. البته افراد معدودی هستند در داخل یا خارج که خواب گذشته را می‌بینند و دیگر طمعشان‌گاه‌گاه بجوش می‌آید و خیال میکنند با تحریکات و عملیاتشان آب رفته را بجوی می‌آورند و تلاش‌های مذبحانه

انجام می‌دهند. مشکلات ما متنوع و فراوان است و راه‌حل هم دارد یک مقداری از آن بدست دولت و مقدار اعظمش بدست شما است. هر یک از مشکلات و مسائل ما حکم «یک داغ دل بس است برای قبیله‌ای» را دارد. اما در عین حال نه مخصوص بما است و نه نوظهور و نه لاینحل. مشکلاتی است که همه داشته‌اند؛ از پیغمبر و علی و امام جعفر صادق گرفته تا انقلابات ممالک دیگر. همه‌روزه تلگرافهای تبریک، تهنیت و تائیدی که از تمام دنیا می‌رسد نه تنها از دولت (که ممکن است حمل بر این بشود که روی تعارف و تشریفات دیپلماتیک است) بلکه ملیت‌ها، چه مسلمان چه مسیحی و غیر مسیحی و چپ و راست می‌آیند خدمت امام می‌رسند، با دولت تماس می‌گیرند و نمیدانید با چه روحی و با چه شادی و با چه اعجاب و تحسینی انقلاب ایران را تأیید میکنند. دل‌مان می‌سوزد از اینکه با این زحمات و فداکاریها این انقلاب پیروزمند و عظیم متزلزل و معیوب بشود و خدای نکرده با مشکلات و دردها و خسارات فراوانی روبرو بشود. حیف است که ما آن پاکی و آن پیروزی را بدست خودمان ضایع کنیم.

در انتقاد بدولت انقلابی ما یکی از سفرای کبار حرفی می‌زد که عیناً خدمت آقا رساندم و این حرف را من صددرصد پذیرفتم و بهیچوجه شائبه ریا و تزویر نداشت. او میگفت انقلاب شما انقلابی معنوی و مذهبی بود حیف است این شهرت و قدرت و حیثیت که دردنیای پیدا کرده لکه‌دار بشود و پائین بیاید و با این محاکمات در بسته، با این کشتارها رنگ غیر معنوی و غیرمذهبی و غیرانسانی پیدا کند. این دلسوزی است که یک خارجی و خیلی از خارجیها برای ما میکردند و میکنند.

مجامع بین‌المللی که یكروزی ما بآنها متوسل میشدیم و بداد ما میرسیدند و عامل مؤثری در سرکوبی و سقوط رژیم سابق بودند، وقتی در زندانها زندانیان ما اعتصاب غذا میکردند و ساواکی‌ها دستور میدادند اینها را بزنید و بکشید و صریحاً میگفتند پدران را درمی‌آوریم، بآنها متوسل میشدیم و آنها از سراسر دنیا اعتراض میکردند، نماینده میفرستادند و اادار میکردند که بداد این اعتصاب کنندگان غذا برسند و نجات بدهند. آنها بودند که حرف ما را وقتی میگفتیم این چه محاکماتی است که هیئت منصفه ندارد؟ چرا با زندانیان سیاسی این کارها را می‌کنید؟ چرا ما را در دادگاههای غیرعلنی محاکمه میکنید؟ آنها حرف ما را دنیا می‌رساندند و پشتیبان ما میشدند و موثر هم بودند. حالا همانها باین دولت انقلاب اعتراض میکنند، از ما می‌پرسند چرا این کارها را می‌کنید؟ به بیند چه بی‌آبرویی برای ما دردنیای بر پا شده؟! ...

تأسف دیگر این اختلافات و اغتشاشات داخلی است. ما در مرحله اول انقلاب چه وحدت کلمه و اتحاد و برادری و همفکری و همدردی داشتیم، حالا هرطرف، چپ با راست — راست با چپ — شهری با دهاتی، سنی با شیعه سرچیزهای کوچک اختلاف و دعوا

دارند.

رسول اکرم هم در تأسیس مدینه النبی و تربیت مسلمین اولیه مشکلات گوناگونی داشت ولی با این تفاوت که او علاج واقعه قبل از وقوع کرد و قبلاً از آن مشکل بزرگ و درد بیدرمانی را که میدانست یا به الهام غیبی باو گفته شده بود جلوگیری کرد. ماهم مشکلات زیادی داریم. کسانی که برآستی یا با ادعا کشته داده اند، زحمت طاقت فرسا کشیده اند، محرومیتها و گرفتاریها را تحمل کرده اند ادعا دارند که صاحبخانه باشند، همه کاره باشند، در همه جا سهم داشته باشند. چون اعتصاب کرده اند پس کارخانه یا آن اداره و وزارتخانه متعلق به آنهاست. آنها باید تکلیف مدیریت کارخانه و همه چیز را معین کنند یا رئیس اداره را انتخاب نمایند و امثالهم.

در مملکتی که قصاب آن، روضه خوانش، کارگر و کاسبش (نمی خواهم به کسی توهین کنم) ماشین بنز سوار میشوند ایراد می گیرند که چرا نخست وزیر با ماشین بنز بیرون می آید! و بعد هم دائماً پشت گوش امام می خوانند که اینها در ظروف طلا و نقره غذا می خوردند و در وزارتخانه ها هنوز زندهای لخت کار میکنند و در کاخهای فرعونى زندگى میکنند!! این گرفتاری همیشه بوده است. در این گیرودار، در این گرفتاریهای مسائل و مصائب چه موضوعات فرعی پیش می کشیم. اولاً این دولت موقت یک دولت ائتلافی کامل است؛ از کسانی که در مبارزه بوده اند، در صف ملیون مسلمان و هم پیمانان رهبر عالیقدر قرار داشته اند. دولت هم آئینه خلاصه ای است از همین دستجات و بشکر خدا این کابینه ائتلافی نهایت همکاری و صمیمیت را باهم دارند و در هر جای دنیا هر حزب اکثریت وقتی روی کار می آید دولت را از خودش تشکیل میدهد اما معذک برای اینکه از همکاری و نظریات و افکار سایرین استفاده کنیم. یک پست وزیر مشاور در طرحهای انقلاب درست شده که کارش تدارک و تهیه معقول و متین منظم و صحیح آن دولت واقعی انقلابی آینده است. و دعوت کردیم و خواستیم هر نظری، عقیده ای و پیشنهادی دارید بدهید. چرا در روزنامه ها داد و بیداد راه می اندازید؟ بیاندازید اشکالی ندارد اما یک نسخه هم برای آنجا بفرستید، اخیراً هم قرار شده (و بزودی عمل خواهد شد) که از نمایندگان گروههای مختلف دعوت بعمل بیاید که در کمیسیونهای وابسته بشورای عالی طرحهای انقلاب صمیمانه و خارج از ریا و سروصدا همکاری کنند.

نه تنها طبقات مختلف بدولت فشار وارد می آورند بلکه «آقا» هم ما را تحت فشار میگذارند، آقا که یکپارچه احساس و عطوفت دل اندو همیشه با قلب و مغز و زبان مدافع و طرفدار طبقه ضعیفان و بینوایان و بقول خودشان پابرهنگان هستند احساسات ایشان را برمی انگیزند آنوقت، «آقا» وادار میشوند، طاقت نمی آورند از بالای سرما بدون مراجعه و مشاوره با دولت، بدون اینکه از ما بپرسند، اعلامیه و دستور صادر میفرمایند. یکدفعه دست و پای ما را

در «پوست گردو» میگذارند؛ برق و آب را مجانی کنید (لااقل برای آنهایی که کم مصرفند)، خانه برای پابره‌ها بسازید، گوشت یخ‌زده داده نشود، اتوبوس مجانی شود و از این حرفها....

شب جمعه اخیر ۸ نفر از هیئت وزراء خدمت ایشان رسیدیم. صاف و پوست‌کنده گفتیم خدا عمر و عزت و توفیق آقا را زیاد کند، شما هم که ما را کلافه کردید! شما هم که مثل سایر مردم عمل میکنید، اقلأ فرمایشاتتان، امرتان را بما بفرمائید تا بگوئیم چه باید کرد. همان شبی که در قم بودیم شنیدیم که سازمان آب قم (چون بیشتر مصرف‌کنندگان قم کمتر از ۱۰ مترمکعب آب مصرف میکنند) ورشکست شده و دولت باید پولش را بدهد. موضوع مصرف برق هم بهمین ترتیب بود.

ایشان گفتند اتوبوس و برق برای افراد کم‌بضاعت مجانی شود. اتفاقاً یکی از سروران عزیز و بسیار عالیقدر که در آنجا تشریف داشتند ایشان هم مثل ما زبانشان باز شد و گفتند اگر اتوبوس را مجانی کنیم ترافیک بدتر میشود. وقتی که اتوبوس مجانی شد همه می‌آیند سوار میشوند.

بنده اول کسی بودم که در ۱۳۲۷ در کانون مهندسین راجع به مسئله ترافیک سخنرانی کردم و متن سخنرانی در مجله صنعت چاپ شد. طرح دادم که راه اساسی آن چیست . بعد از خروج از زندان در سال ۱۳۴۶ رئیس وقت سازمان برنامه که خبر از این طرح داشت گفت پروژه خوبی است در آن تجدیدنظر کن و بیاور ما کاری در این مورد بکنیم. منتها در آنزمان همه چیز را میسبایستی شاه به‌پسندد و او دستور بدهد. حالا آن آقا یا جرئت نکرد و ترسید که بشرف عرض! برساند یا بعرض رساند و او روی آن لجاجت و کینه یا شاید مشارکتی که با کمپانیهای خارجی داشت قبول نکرد. سال بعد طرح دیگری تهیه کردم و به یکی از مهندسین ارائه کردم، گفت صدایش را درنیاور که دوباره تورا بزندان می‌اندازند! برای اینکه این طرح مخالف برنامه اینها است، اینها میخواهند بدنیا بگویند ما وسائل تجمل— اتومبیل ساخته‌ایم مردم راحت باشند حالا تو میخواهی طرح بدهی که مردم از اتومبیل‌هایشان استفاده نکنند، دومرتبه بروند اتوبوس سوار شوند؟! من بنصیحت این مهندس جوان عمل کردم و صدایش را درنیاوردم. و آن شب هم خدمت آقا عرض کردم، خیلی هم ساده است. در ساعاتی از روز مثلاً ۸ صبح تا ۷ شب در محدوده‌ای از شهر تهران (از خیابان شوش تا خیابان تخت جمشید) عبور و مرور تمام اتومبیل‌های شخصی و سواری (که یک‌نفر پشت فرمان می‌نشینند ۱۰ مترمربع جا را اشغال میکند) ممنوع اعلام شود. تمام شهر مخصوص و منحصر به اتوبوس بشود که با ۱۵ مترمربع (اشغال جا) ۷۰ نفر یا ۱۰۰ نفر را می‌برد و بعد تا کسی ها... باین ترتیب با همین اتوبوسهایی که داریم باصافه ۵۰۰ تا که از ارتش میتوانیم بگیریم و تعدادی دیگر که سفارش میدهیم تمام مردم براحتی و بموقع به محل کار و خانه‌شان میرسند. اما اگر

حالا بخواهیم آن پروژه را پیاده کنیم چه مخالفت‌ها، چه دادوپیاده‌ها شروع میشود! ما می‌خواهیم کار انقلابی بکنیم، شهرداری دنبال طرح است ولی اینطورها هم آسان نیست. هرکس در هر جای مملکت است می‌خواهد آنچه سابق زور شنیده، حقش پایمال شده، بطرفه‌العین چون انقلاب شده و حکومت هم ملی و انقلابی است تمام این طلب‌کارها درست بشود. تمام دعوای شیعه و سنی حل بشود. اصلاحات ارضی آمده زمینها را گرفته و بنورچشمی‌ها داده و در کردستان، بلوچستان، گنبد کاووس ظلمها کرده حالا می‌خواهند تمام این جریان‌ها گذشته فوری حل بشود و اگر دولت نکند خودشان بجان هم می‌افتند و آنوقت چه مشکلاتی برای دولت و مملکت ایجاد میکنند! چند روز قبل نامه‌ای از اهل تسنن دریافت کردم با ذکر اینکه بهیچوجه من الوجوه ما تجزیه طلب و دشمن شیعه نیستیم، ما خودمان را جدا از برادران شیعه نمیدانیم. همچنین گفته شده بود که در قانون اساسی جدید نویسد مذهب مملکت شیعه اثنی عشری است، بنویسد مذهب مملکت اسلام است. البته بنده خودم هم موافق نیستم ولی حرف، منطقی است. بآنها جواب دادیم و گفتیم نظریاتتان را بشورایعالی طرحهای انقلاب ارجاع کرده‌ایم تا بررسی نمایند عین این حرفها را باقلیت‌های ارمنی-آشوری-زردشتی و کلیمی گفته‌ایم اگر در قانون اساسی گذشته حقوقتان پایمال شده، آنچه بنظرتان میرسد بگویید تادر قانون اساسی تجدیدنظر بشود.

مسئله دیگر اینست که خیلی از کارگران که در ایام اعتصابات دستمزد نگرفته بودند یا کم گرفته بودند حالا راه افتاده‌اند و دستمزدهای دریافت نکرده را میخواهند. پول می‌خواهند خیلی هم میخواهند، فوری هم می‌خواهند. پاداش عیدی و سهم و سود می‌خواهند و تساوی با کارمندان. این آقایان کارگران عزیز سه‌دسته‌اند: کارگران دستگاههای دولتی، کارگران بخش خصوصی (بخش خصوصی دائر و نیمه دائر که کارخانه سرپاهست). سوم بخش خصوصی که صاحب و سامانی ندارد.

حالا حرف برادران عزیز کارگر ما اینست که میگویند ما اولاً کارگریم. حرفشان هم درست است و مطلب عمده‌شان هم اینست که ما اعتصاب کرده‌ایم بنابراین این دولت هم که دولت انقلاب است باید سهم و سود هر سال را که معادل سه یا چهارماه حقوق است بما بدهد. با آنکه در این مدت کارخانه‌ها تعطیل بوده. سود که نکرده، فروش نکرده هیچ بلکه دستمزد اغلب اینها را هم با تحمل زیان داده‌اند ولی آنها میگویند سهم ما یک گوشه‌اش هم نباید کم بشود! میگوئیم از کجا بدهیم؟ میگویند: از همین کارفرماهای گردن کلفت بگیرید بدهید. میگوئیم آن گردن کلفت‌ها که خوردند و بردند. نه دولا سه‌لا بلکه ده‌لا و بیست‌لا! آنها که گذاشتند فرار کردند و پولها را فرستادند خارج. شما هستید و کارفرماهایی مثل شماها. اینها از کجا بدهند؟ آن بازاری که چندماه مغازه‌اش تعطیل بوده یا کسانی که مغازه‌شان را در شهرستانها آتش زده‌اند و غارت کرده‌اند و خانه‌شان را خراب کرده‌اند از کجا بیاورند

بدهند؟ آخر در دنیا یک قدری هم انصاف خوب چیزی است، ما از آنها خجالت می کشیم. قرار است و از استاندارها هم خواسته ایم در شهرهایی که در نتیجه حمله چماق دارها خانه ها و مغازه هایی آتش زده شده صورتی بدهند که دولت بآنها کمک کند و جبران این خسارات را بکند. اما اینها میگویند مرغ یک پا دارد! بعد هم حربه قوی در دست دارند؛ حربه اعتصاب و اجتماع. میآیند اداره شهرداری را تصرف میکنند و کارمندان و روسا را توقیف میکنند و میگویند تا دینار آخر را ندهید ما اینجا را تخلیه نمیکنیم و نظائر آن.

حفاظت اینهمه سرمایه و اموال، غیر از آنچه که دولتی است مثل ایران ناسیونال، نورد اهواز، نیشکر کارون، مؤسسات عظیم هژبرزدانی با ۶۰ هزار نفر نان خور— ۱۰۰ هزار تن تولید شکر در سال، ۱۲۰ هزار تن گوشت گوسفند در سال، دهها هزار تن غلات، البته مادلان برای آنها نسوخته است. نمی خواهیم مال آنها را حفظ کنیم، بنده مرزی هم ندارم که از مرزم کسی را نجات بدهم! در خانه ام هم نمیتوانم کسی را مخفی کنم، چون بخانه خودم هم نمیروم. اما مسئله اینست که صدها هزار کارگر در این کارخانه ها کار میکنند. اینها هم مثل بچه که هیچ پستانی جز پستان مادرش را نمی شناسد بدولت هجوم میآورند، از ما می خواهند و چرخمان را هم چمبر میکنند و نمیگذارند کار بکنیم. همه اینها ورشکسته هستند، همه اینها اینقدر بدهی ببانکها دارند که خدا میداند! حتی بنیاد پهلوی، حتی املاک و اموال خاندان سلطنتی، اصلا ورشکسته هستند و بدولت مقروض هستند. خیلی ها میآیند و میگویند اسب هایی که هر کدام قیمت شان چند صد هزار تومان است یا گاوهای شیرده دارند از بین میروند. باین اسبها رحم کنید و بعلاوه گوشت مملکت و نیشکر مملکت باید از این مناطق تأمین بشود. باید این دستگاها براه بیفتد. با صد میلیون تومان اینها راه نمی افتد. آنوقت ما باید برای هر کدام از اینها سرپرست و مدیر مسئول معین بکنیم که آنجا هم با هزار مشکلات مواجه می شویم چون قضیه اینست که مدیران آنجا را زبردستی راهشان نمیدهند و اجازه نمیدهند کار بکنند و ما ناچار هستیم مدیریت و حساب و کتاب را به آدمهای جدیدی که تازه وارد هستند بدهیم.

خلاصه آنکه از همه طرف فشار روی دولت است، همه میگویند حکیم باشی بخوابد!! حالا آن بیچاره را شاه روزی یکدفعه میخواباند. اما این حکیم باشی بایستی ساعتی ۱۰ دفعه بخوابد! درحالیکه دولت از همه بیچاره تر و بی پول تر است، از همه جیش خالی تر است. این اعتصاب ها دولت را هم متضرر کرده، یک قلم از کارخانجات دخانیات ۲ میلیارد تومان کسر فروش داشته، در گمرکات بخاطر اعتصاب ۹ میلیارد تومان کسر درآمد دارد. نفت صادر نشده، اعتصاب نفتگران بسیار خوب و حساس بود اما یک واقعیتهی است که ۵۰ میلیارد تومان از این رهگذر خزانه ما خالی شده است.

گوشت لختش را بردند و استخوانهایش را برای ما گذاشتند. حالا از مالیات بردرآمد

صحبت نمیکنم.

ولی باید این را بگویم، کارهای بزرگی کرده‌ایم که بنظر نمیآید. صورت خواسته بودم متأسفانه نرسیدند بمن بدهند. فکر میکنم بیش از ۳۰ مدیر برای ادارات دولتی که سرپرست نداشت معین کرده‌ایم که کار آسانی نیست. ما هر روز بطور متوسط چند تصویب‌نامه و لایحه قانونی در هیئت دولت گذرانیدیم که این لوایح و تصویب‌نامه‌ها در جهت اصلاح و تغییر آن مقدمات انقلاب است.

در این مدت خیلی کارها شده، انحلال دیوان کشور، انحلال تمام هیئت‌های امنای دانشگاهها که فقط وسیله پول رساندن بوده، زیور و کردن دادگستری، صرفه‌جوییهای کلان در وزارتخانه‌ها و ادارات— ادغام کردن آنها— تقلیل نظام وظیفه (که درد بود و خرج) از دوسال به یکسال.

درباره همین مشکل نظام وظیفه خواستیم صواب کنیم کباب کردیم!! گفتیم سه سه بار به ۹ بار غلط کردیم. دیگر از این غلط‌ها نمی‌کنیم، دیگر ما کار انقلابی نمی‌کنیم! یکنفر برای نمونه در این جوانهای مملکت تلگرافی، تلفنی، نامه‌ای نداد که آقای وزیر دفاع ملی دستت درد نکند که یکسال بما عمر دادی. اما همان فردا سربازها و کسانی که خدمت میکردند راه افتادند که چرا بما نمیدهید و دوره ما را یکسال نمی‌کنید؟! جنجال راه انداختند، وزیر دفاع ملی را بیچاره کردند. هنوز خبری نشده در استانهای جنوب، نقاط بد آب و هوا که هیچ دکتری نمیرفته و فقط دکترهای نظام وظیفه آنجا خدمت میکردند همه راهی تهران شدند که ما هم باید معاف بشویم. وزیر دفاع ملی هم آمد در هیئت وزرا و گفت اینها مرا کچل کرده‌اند!! طرح مجددی آورده‌ام. گفتیم نه جایی نیست که عقب نشینی بکنیم، ما خیانت نمی‌کنیم، ما پیشقدم نمیشویم که مملکت بدون سرباز و سربازخانه باشد. ما پادگانها را خالی نمیکنیم، بگذارید آنها بکنند ما عقب نشینی نمیکنیم همان طرحی که دادید کافی است.

می‌بینید اینطوری است. هی میگویند انقلاب— انقلاب— انقلاب!... یک کار انقلابی که می‌خواهیم بکنیم برمیخوریم باین مشکلات. مگر انقلاب را باید دولت بکند، ملت نباید انقلاب بکند؟...

اما منشاء این مشکلات و مسئله اصلی مملکت و چاره آن چیست؟... بنظر بنده منشاء اینست که بعضی‌ها تصور میکنند انقلابی بود و پیروز شدیم و خودشان را مثل فاتحینی میدانند که وارد سرزمین پراز نعمتی شده‌اند و فکر میکنند کاری اصلاً ندارند و باید بریزند سر این غنائم و تقسیم بکنند. و بعد هم راحت بگیرند بخوابند و کیف بکنند! در صورتیکه انقلاب تمام نشده، سرگنده زیرلحاف است!! مرحله مشکل حالا است. مرحله سازندگی بعد از این است که همه ما باید در این راه بکوشیم.

پیام رادیو تلویزیونی ۵۸/۱/۱۴

نتایج رفاندوم

تحریکات عوامل رژیم سابق و عناصر خارجی در نقاط مختلف کشور

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و به نستعين
برگزاری رفاندوم با چنین پیروزی درخشنده و عظمتی که پیدا کرد، با وجودیکه سه روز از آن گذشته، چیزی نیست که من بعنوان رئیس دولت، آنرا تبریک نگویم و در آن زمینه صحبتی با شما ملت عزیز نکنم. علت تأخیر سه روزه این بود که منتظر بودم گزارشات بدستم برسد و روی عدد و رقم حرف بزنم و حالا که از این فرصت استفاده میکنم، اولاً شکر خدا را باید بجا آوریم که چنین توفیقی بما قسمت کرد و آن وحدت کلمه و اتفاق و مخصوصاً علاقمندی و همبستگی و همکاری مردم ایران را نشان داد. یکی از پیروزیها و صفحات درخشان دوران انقلاب ما تا رسیدن به جمهوری اسلامی همین مسئله رفاندوم است که علیرغم کارشکنی های زیاد و نگرانیهایی که پیش آمد بحمدالله این توفیق نصیب هم ملت و هم دولت شد.

جاء دارد که بگویم. الحمد لله الذی هدینا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدینا الله
حالا وارد عدد و رقم میشوم. از ۲۲ میلیون نفر جمعیت ۱۶ سال بالا ۲۰ میلیون و ۲۸۸ هزار نفر طبق ارقامی که امروز ظهر از وزارت کشور دادند، در رفاندوم شرکت کرده اند یعنی ۹۲/۵ درصد مردم ایران که مشمول رأی بودند شرکت کرده اند. همه خبرنگاران خارجی و داخلی و مردم دیدند که کسی برای رأی دادن بزور نیامده بود و کسی آنها را تهدید نکرده بود و با شوق و شغف و خوشحالی شرکت کرده بودند. چنین نسبتی، یعنی ۹۲/۵ درصد، شاید بتوان گفت در دنیا بی نظیر بوده و چنین مشارکتی در هیچ رفاندوم و انتخاباتی که در ممالک دموکراتیک صورت میگیرد وجود نداشته. بعلاوه آن درصد کسری هم همیشه طبیعی است، افرادی هستند که مریض یا در مسافرت هستند و یا در دهات دورافتاده زندگی میکنند و باید گفت که از این ۷/۵ درصد ۶ الی ۷ درصدش کسانی هستند که بطور عادی و طبیعی بدون

اینکه مخالف بوده باشند شرکت نکرده‌اند و اگر این رقم را کنار بگذاریم میبینیم که تمام طبقات ملت ایران و تمام قشرها اعم از روشنفکر و ادازی، دانشجو، سرباز و افسر و درجه‌دار و خانمها، چه با حجاب چه بی حجاب و اقلیت‌های مختلف در این رفتارندوم شرکت کرده بودند. این نسبت ۹۲/۵ درصد خوب نشان میدهد که همه شرکت کردند. از این ۲۰ میلیون و ۱۴۷ هزار نفر که شرکت کردند ۹۹ درصد جواب آری دادند و کمتر از یک درصد مخالفت با جمهوری اسلامی کردند و رأی منفی دادند.

تبریک بنده از طرف دولت موقت، نه تنها به ملت، بلکه بیشتر از همه به رهبر عالیقدر انقلابمان، امام خمینی است که مبتکر و خواهنده این فکر بودند و باید گفت این موفقیت گوارای وجودشان باشد. نه تنها تبریک باید گفت بلکه تشکر هم میخواهم اضافه کنم، تشکر از همه مردم ایران که جواب مثبت دادند. و همچنین اگر اجازه میفرمائید یک تشکری، دست دردنکنه‌ای هم از قول شما ملت و شورای انقلاب و از قول رهبر انقلاب به این دولت بگویم که بابا، دولت، دست درد نکند. (حالا که آنها نگفتند من خودم میگویم) و خود منم بیشتر از وزارت کشور و وزیر کشور، جناب آقای صدر و دستیارانشان و تمام کسانی که در این کار عامل بودند و میدانم که چندین هفته خواب و خوراک راحت نداشتند و چه زحمات و صدمات و اضطرابها و نگرانیها را قبول کردند تا این رفتارندوم را بمرحله عمل رسانند، تشکر میکنم و تبریک میگویم. واقعاً جا دارد به دولتی که یک قسمت مهم و اساسی و مقدماتی مأموریتش را انجام داده تبریک گفته شود و تشکر هم بشود که من خودم از خودمان این تشکر را میکنم! همچنین تشکر نه تنها از مردمی که آمدند رأی مثبت دادند بلکه از آنهاستیکه رأی منفی هم دادند صمیمانه تشکر میکنم، آفرین بر آنها، اقلّاً ثابت کردند ایرانی هستند، تشخیص دادند که وظیفه دارند و باید بیایند و رأیشان را بدهند. خوشحالی دیگر من از بابت اعلام قبلی و عدم مشارکت کسانی است که گفته بودند چون برایشان مبهم است و یا اجازه ندارند به انواع مختلف جمهوری یا نظامها رأی دهند، اصلاً شرکت در رفتارندوم را تحریم کردند. واقعاً به مصداق «الخیر فی ما وقع»، خیلی خوب شد که اینطور شد، ممنون هستیم که قبلاً اعلام کردند، برای اینکه به این ترتیب مچشان را باز کردند که نسبت آنها بیش از یک درصد نیست، واقعیت بسیار ناچیزی هستند و منفک و جدا از صف ملت. همانهایی که تا بحال بیش از دیگران سنگ انقلاب، خلق، آزادی و دموکراسی، ضدیت با امپریالیسم، دفاع از کارگر و طبقات پائین، دفاع از خانمها، دفاع از روشنفکران و دانشجویان را بسینه میزدند و همانها که اتفاقاً قسمت عمده صفحات روزنامه‌ها را بخودشان اختصاص داده بودند. به این ترتیب معلوم شد آنهاستیکه بیش از همه داد و بیداد میکردند و معمولاً معترض دولت هم بودند و ایراد به همه چیز داشتند، با آنها همه ادعا، حداکثر یک درصد بیشتر در این مملکت نیستند. اما اگر این عده یک ذره انصاف و حیا و وجدان داشته باشند باید بعد از این سرجایشان بنشینند و دست از اینهمه هیاو و

اعتراض و مزاحمت بردارند. یادم می‌آید یکی از دوستان که جزء محصلین اعزامی سال ۱۳۰۶ با من بود، در مراجعت مثل همه ما بارتبه ۳ و ماهی ۵۲ تومن در وزارت راه استخدام شد. مهندسی بود جوان و نه خیلی وارد ولی پراز شور و ذوق و دست‌پاچگی، مقداری هم اصلاً فضول باشی. خودش تعریف میکرد در کمیسیونی که افرادی از جمله ناظر هزینه وزارت دارائی و رئیس راه حضور داشتند (که مثلاً رتبه ۸ و ۹ بودند) بالاخره روزی از دستش بتنگ آمدند و گفتند: پسر به اندازه رتبه ات حرف بزن! ... حالا به این آقایان هم میگویم به اندازه رتبه تان حرف بزنید. یعنی بتناسب این یک درصد در کارها دخالت و یا از خود دفاع کنید.

تا اینجا عرایض تبریک و تشکر و شکرگزاری و خوشحالی و یادآوری یک نعمت بود اما یادآوری نعمات و تجلیل و تذکر دوجور میشود. یکی وقتی که اکتفا کنیم به ذکر پیروزیه‌ها و دائماً تفاخر کنیم؛ این در واقع توقف در گذشته و زیانبخش است و غرور و غفلت می‌آورد. نوع دوم تجلیل از افتخارات و پیروزیه‌ها و عبرت‌گیری و پندگیری است. یعنی یک پیروزی، یا واقعه‌ای را بیاد بیاوریم برای تجزیه و تحلیل و توجه به اینکه بدانیم برنامه حال و آینده ما چه باشد؟ یعنی بجای توقف در گذشته، حرکت در حال و آینده داشته باشیم. توجه ما به گذشته باید ملازم این باشد که مرحله تخریبی انقلاب پایان یافته و حالا باید بهره‌برداری کنیم، ببینیم کجا معیوب است و چه چیزهایی باید جبران شود؟ مملکت سراسر عدل و گلستان نشده و باید نواقص و معایب مرتفع شود. اگر به مبارزات ۲۵ سال اخیر ملت ایران توجه کنیم، ببینیم که تا ۱۳۴۲ چهره و حالت اعتراض داشت که البته همراه بود با زندان و شکنجه و از این سال به بعد علاوه بر اعتراض و شکنجه و زندان، یک حرکت مجتمع بارنگ خیلی مذهبی و آماده شهادت بوجود آمد. از ۱۳۵۰ فعالیتهای زیرزمینی مسلحانه پیش آمد و یک جهش خاص مبارزاتی حاد و شدید و با عمق و وسعت زیاد پیدا شد. این مبارزه در ۱۳۵۶ یکمرتبه جهش انقلابی پیدا کرد یعنی از حالت اعتراض بحالت انقلاب درآمد و چنانچه همه میدانیم اواخر ۱۳۵۷ این انقلاب به پیروزی درخشان خود رسید. مرحله بعد انقلاب، با تعیین دولت و وظیفه‌ای که برای جمهوری اسلامی وجود دارد، باید اسمش را مرحله اقدام بگذاریم. اما آنچه در عمل می‌بینیم، بجای انقلاب و اقدام، یک حالت خیلی وسیع و شدید انتقام پیش آمده و برای بسیاری از اشخاص مسئله مهم و اساسی تصفیه حسابهای گذشته است. تلافی و انتقام از کسانی که بنحوی از انحاء در دورانهای گذشته علیه انقلاب و ملت و علیه وظائف عمل کردند. این تلافی و انتقام از گذشته همان توقف در گذشته است. اگر وقتی باشد که همه کارها تمام شده و ما برنامه و وظیفه‌ای نداشته باشیم و خطری ما را تهدید نکند میتوانیم راحت دنبال تسویه حسابها باشیم و یکسره برنامه ما بشود انتقام و باتمام وقت و نیرو و اشکال و خرجی که دارد در این راه برویم و کاری به حال و آینده هم نداشته باشیم. فقط در گذشته باشیم و یکسره روی انتقام. البته بهیچوجه من الوجوه من مخالف این نیستم که آن مقصرین و

کسانی که (همانطور که رهبر عالیقدر فرمودند) ضدانقلاب بوده اند و کشتار کرده اند و غارت اموال نموده اند بمکافات و حتی اعدام سریع ولی صحیح و با رعایت موازین شرعی و حقوقی برسند، من مخالفتی ندارم و بهیچوجه نمی خواهم بگویم اگر کسی دزدی یا خیانتی کرده است، فقط حسابش با کرام الکاتبین باشد. نه، اینطور نیست، اما آنچه مهم است اینست که یک حالت توقف در گذشته حاصل شده و برنامه مملکت، افکار و اعمال رفته است روی انتقام. بطوریکه ما را و ملت را از وضعی که داریم و آنچه باید بکنیم غافل کرده و از کارها بازداشته است. بنابراین باید از این پیروزی که بدست آورده ایم و از این گام مشکلی که برای حال و آینده برداشته ایم استفاده کنیم.

قرارداد با کنسرسیوم

ما کارهای دیگری هم کرده ایم از جمله قرارداد کنسرسیوم نفت را که مدت آنهم سرآمده بود خاتمه دادیم و حتی در آخرین روزهای دولت گذشته آن نامه را بنده دیدم (هم در شرکت نفت و هم در نخست وزیری) که این تصمیم اتخاذ شده بود. شرکت نفت گزارشی فرستاده بود به نخست وزیری که قرارداد کنسرسیوم تمام شده و هیچ موجب و دلیل و نفعی ما نداریم بر اینکه قرارداد را تجدید کنیم، چه میفرمائید. ایشان هم بخط خودش نوشته بود که من هم با این قضیه موافقم، اما در آن اوضاع و جنجال این موضوع به مرحله عمل و ابلاغ نرسید. ما این را که منطبق با خواسته و مصلحت و منافع ملت بود ابلاغ کردیم. بدیهی است سرمایه داران و مقاماتی در دنیا از این اقدامات ناراحت میشوند، خوب، ما نباید تعجب کنیم، غیر از آنها در میان مردم و ملت ما هم هستند کسانی که ما دست بهرکاری میزنیم فوراً مقاومت و مخالفت های عجیبی راه می اندازند.

همه میدانند که این دستگاه های دولت و این ماشین اداری چقدر متورم و بزرگ بود. چندین برابر احتیاج کارمند و کارگر وجود داشت و چه حقوقهای گزاف داده میشد. قدم اول ما باید صاف و تصفیه کردن باشد. اما همینکه میخواستیم دست بزنیم و حکمی را لغو کنیم و صنار از پول کسی کم کنیم و یا کسی را بازنشسته کنیم جنجال برپا میشود. حالا چه کارمند و چه کارگر و چه کشاورزش. فوراً میایند اینجا و ما را مستأصل میکنند. میروند در شهرداری، شهردار را احاطه میکنند، تهدید میکنند، چه شده؟ گویا شهردار میخواهد ده، بیست نفر را کنار بگذارد. چون پول زیادی ندارد باینها بدهد و تازه اینها را بیرون نکرده بلکه بازنشسته شان کرده که میروند با تهدید و زور او را و ادار به استعفا میکنند. این صحنه و جنجالی است که هر عضو و هر کارمند این دولت همینکه میخواهد یک عمل اصلاحی بکند ایجاد میشود. بنابراین وجود مخالف و مدعی و مزاحم و خطر که من میگویم یک امر مسلم و درعین حال

طبیعی است. اما مسئله بعد اینست که در برابر این خطرات و تهدیدات چه باید بکنیم و تکلیف چیست؟ آیا برگردیم و تسلیم شویم! یا اینکه مثل گذشته باز به ایمان، به تصمیم، به اتحاد و تشکل و فداکاری متوسل بشویم؟

با این تفاوت که این بار ملت برخلاف گذشته هم مجهزتر است و هم مصمم تر و امیدوارتر، منتها نباید مغرور بود و البته مایوس هم نباید بود. شعار هر مبارزی باید بین یأس و غرور مسیرش را پیدا کند. باید در برابر این خطرات هم ملت و هم دولت همکاری کنند. برای حفظ انقلاب و جبران این پیروزی زودرس ملت باید بسیج بشود. ملت نباید بخوابد و بگوید کار من تمام شده. باید خود را برای جنگ دومی آماده کند و چه بسا با همین آمادگی ملت حریف حسابش را بکند و فرار کند. وقتی بداند ما آماده هستیم و تا آخرین قطره خونمان ایستاده ایم و مجهز شده ایم شاید که اصلاً از میان هم برود.

اما مملکت طوری نشود مثل زمان احمدشاه و مظفرالدین شاه که در هردهی و گردنه ای و هرشهری و محله ای و گذری یک باباشملی و داروغه ای و سردهای وجود داشت و هرکسی خر خودش را میراند. اینطور نمی شود و باید همه باهم همکاری داشته باشند.

به تبریز که رفته بودم خدمت علمای اعلام عرض کردم بیاید شورائی از خود آقایان یکنفر را معین کند که یک کمیته مرکزی در تمام آذربایجان بنام کمیته امام درست کند تا وحدت و تبعیت متمرکز گردد. پاسداران انقلاب که عده شان هم زیاد است، قبول کنند زیر مرکزیت واحدی باشند. زیر برنامه و خط مشی واحد که هدفمان و پرچمان لاله الاالله و رهبرمان امام خمینی است، ولی محورمان دولت باشد. اگر این دولت منتخب امام است، غیر از این غلط و ضدانقلاب است.

قبل از ادامه صحبت، باید عذرخواهی کنم از این تصدیع، ضمن اینکه باید گفت خود شما در این تصدیع مقصرید که خواسته اید بیایم و صحبت کنم. اوائل من نگران بودم که صحبت های من، چون درد دل و در میان گذاشتن مشکلات و مسائل است بعوض کار مفید و مثبت کار مضری شده باشد. ولی بعد بدفعات زیاد شنیدم و خواندم که این درد دلها دلگرم کننده و امیدوارکننده و روحیه دهنده است و آمادگی بیشتر میدهد. بنابراین روی این حساب است که صحبت میکنم و اگر صداقت و صمیمیت بکار میبرم برای اینست که بتوانم وقتی دعا میکنم «رَبِّ اَذْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ» با صداقت قبول این دعا و وظیفه را کرده باشیم و با صداقت پیش رفته باشیم و مقدمه ای بشود که بند سوم این دعا «وَاَجْعَلْنِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا» مستجاب شود. اگر صراحت بکار میبرم و خیلی چیزهایی که نباید بزعم بعضی ها گفت، میگویم، برای اینست که بالاخره بعد از خدا خلق ایران اند که مسئول و علاقمندان و همینطور که در فراندوم و انقلاب ثابت کردند این ملت

است که باید این بار را بدوش بکشد و بمنزل برساند. بنابراین باید متوجه باشید و برنامه‌ها با مردم درمیان گذاشته شود. صمیمیت هم برای اینکه وقتی محبت و صمیمیت نباشد هیچ کاری در دنیا پیش نمیرود. خود منم از این دردلها نتایج گرفته‌ام. یک نمونه آن اجابتی بود که کارگران جزیره خارک کردند و از دریافت عیدی خودداری نمودند و بدنالش دیگران و اخیراً هم اشخاصی مقادیری پول برای صندوق دولت و کارهای دولت داده‌اند، امیدوارم این کار ادامه یابد و حسابی هم باز خواهیم کرد برای کمک بدولت بمنظور ایفای وظایف انقلاب اسلامی و رسیدن به اهداف جمهوری اسلامی.

این رفتارندوم از حلقه‌های برجسته این پیروزی است و هم تأییدی برای راه اتخاذ شده و هم اینکه امیدی برای آینده. اما بهیچوجه به این معنی نیست که وضع ما نورعلی نوراست و میتوانیم راحت و بی دغدغه باشیم، برعکس بسیاری از مسائل و مشکلات اقتصادی، کارگری، امنیت و تسلط دولت کامل نیست و آنطور که لازم است وجود ندارد. نواقص و کسری زیاد است و تقاضاها و توقعات هم کمرشکن.

تحریکات عوامل داخلی و عناصر داخلی

بعلاوه همانطور که در روزنامه‌ها خوانده‌اید و می‌بینید، هر روز یا هر هفته از یک گوشه مملکت نمنه‌های بسیار دلخراش و ناراحت کننده بلند میشود. یکرور کردستان، یکرور گنبد کاووس، و خدا میداند فردا خوزستان باشد یا جای دیگر و تحت بهانه‌های پوچ و بهانه‌هایی که همه میدانیم و خود اهالی محل هم میدانند. مثل سنی و شیعه، عرب و فارس و ترکمن و غیره و یا بهانه فلان انتصاب... البته ظاهرش اینست و در باطن چیز دیگری است. در حقیقت و در عمل طبق نقشه‌های پیش ساخته شده و خیلی منظم و برنامه‌هایی از همان دستجات (که حالا طرفدار تروتسکی باشد یا مائوئیست و یا مارکسیست)، از شهرهای مختلف با تدارکات قبلی و بار و بنه تسلیحاتی فراوان، چه آنهاییکه از خارج میرسند و چه آنهاییکه از داخل. متأسفانه ما هم آن نیروی مرزبانی و انتظامی قوی و لازم را نداریم که جلوی آنها را بگیریم. این را مردم باید بدانند و اینها همینطور این سلاحها را می‌آورند و می‌روند در منطقه و تحت این عناوین شروع میکنند به پاسگاه ژاندارمری و پادگانها حمله کردن و بعد خلع سلاح میکنند و بساط جنگ و کشتار راه می‌اندازند. آنوقت باید چقدر زحمت کشیده شود، افراد مختلف بروند وساطت کنند و بالاخره لزوماً و حتماً باید ارتش بوسط بیاید تا بنحوی از این مسئله خلاص بشویم.

البته این دسته‌ها و افراد تنها نیستند و پشتیبانی و ارتباط هم دارند که آنرا من نمیگویم. اینها اتحاد عمل دارند یا افراد زیادی از همان باقیمانده‌های ساواک و سرسپرده‌ها

و کسانی که در دستگاه گذشته پاسداران رژیم طاغوتی بودند. حالا یا اینطرف مرز و یا آنطرف مرز ستاد عملیاتی دارند و پول و وسائل می‌رسانند. حالا بنده نمی‌خواهم بگویم که تا چه اندازه از خارج ایران هم با اینها همکاری و فرماندهی دارند، فرض بفرمائید در گنبد فرماندهی اخلا لگران و ضدانقلابیون با برادریکی از مبارزین سیاهکل بود. درست که نگاه کنیم می‌بینیم تاریخ تکرار میشود و دوباره ناظر همان توده نفتی زمان مرحوم دکتر مصدق شده‌ایم. همان اتحادی که در تمام آن دوران اختناق وجود داشت و همه میدانند که چگونه همه مراکز حساس تبلیغاتی و اطلاعاتی و حتی برخی از قسمتهای دولت متعلق به همان ظاهراً توبه کرده‌ها و بازگشته‌ها و یا گروههای انحرافی و افراطی گذشته بود. و هر زمانی که کار مثبت و ملی، کار خلقی یا مردمی باید در این مملکت بشود، همیشه اینها سبز شده‌اند. حتی اخیراً در مأموریتی که برای راه‌اندازی صنعت نفت برای مصارف داخلی داده شده بود، باز همینطور شد و هنوز از تهران حرکت نکرده بودیم که سروکله آقایان پیدا شد. در هر شهر و منطقه‌ای که رفتیم آنها بودند. منتها کاسه‌های خیلی خیلی داغ‌تر از آش، طرفداران پرحرارت اعتصاب، خواستاران اخراج کارشناسان بیگانه، همه جا سبز میشدند و کارشکنی میکردند. حال این سؤال مطرح است، مقصود چیست؟ مقصود کسانی که این صحنه‌ها و مزاحمتها را بوجود می‌آورند چیست؟ چه هدفی دارند؟ البته بسیار طبیعی است که چنین باشد و هیچ جای تعجب نیست چرا که خلاف انتظار نیست. بقول سعدی:

چو کردی بسا کلوخ انداز پیکار حذر کن کساندر اما جش نشستی

ملت ایران بعد از ۲۵۰۰ سال علیه نظام شاهنشاهی کهن قوی وسیع و عمیق و زورمند که پشتیبان خارجی هم داشت پیروز شد. ولی قبل از اینکه او را از پای درآوریم و آخرین رمقش را بگیریم و نعش او را بگورستان ببرند صحنه را ترک کرد. یعنی این انقلاب ما و پیروزی ما موقعی حادث شد که حریف تمام نیروها و قوایش را از دست نداده بود، این ضربه مهلک اگر یک مقدار مادی و نظامی بود قسمت اعظمش ضربه روحی و روانی بود. او را بیچاره و گیج و مستأصل و مجبور کرد و کسانی که آن ماههای آخر اطلاعاتی از روحیه و وضع شاه داشتند می‌گفتند اصلاً حواسش جمع نیست و نمیداند چه کار کند. این بود که فرار کرد ولی در حالیکه پلها از بین نرفته بود، مقامات، ارتش، ادارات، پول، اقتصاد، دارائی، تبلیغات، روزنامه‌ها، مدارس و تعلیمات، تمام شئون مملکت هنوز در دست ما نیامده بود و چیزی بعنوان وسیله تبلیغات و تسلط بر افکار مردم، و مطبوعاتی جز مطبوعات قاچاق و بعد کم کم علنی آنها بصورت یکی دو صفحه زیراکس چیزی نداشتیم.

دادگستری اصلاً در اختیار ملت و مملکت نبود تا از طریق آن دزدها و خائنین تعقیب شوند. تعلیمات هم همینطور، و تشکیلات هم نداشتیم یکدفعه وارث همه مملکت شدیم.

بهیچوجه این نیروها و این قوا در پیکر ما ملتی که انقلاب کردیم نیامده بود. پول فراوانی همراه خودش برد. عده زیادی فرار کردند. صرفنظر از آنهاییکه در اینجا اعدام شدند و اغلبشان هم بحق اعدام شدند (و غیر از این هم نمیتوانست باشد و بی خود خارجی ها اینقدر سروصدا راه میاندازند). آنموقعی که اینها هزاران هزار از ما میکشند کسی نبود بیاید (به استثنای یکی دومی) و بشاه اعتراض کند که چرا اینطور میکند، اما در هیچ انقلابی در دنیا تعداد کشته هایشان به کمی ما نبوده است. اینست که این هیاهو و این جنجال و کارشکنی ها و آبروریزی هائی که در خارج میشود - البته نمی خواهم به آنها حق بدهم - حرف ما اینست که باید ترتیبی باشد که اقلأً دلیل و مدارکی جمع آوری گردد تا اگر کسی بررسی کند بداند که بله، حق هم این بوده است که این آدم را اعدام یا مثلاً زندانی کرده اند.

در هر حال عده ای فرار کردند و اینطرف و آنطرف داخل مملکت هم عده ای وجود دارند که یواش یواش بعد از آن ضربه اول که بر طرف شده دوباره جان میگیرند در واقع اگر ما بخواهیم این مشکلات و خطراتی که با آن روبرو هستیم توجیه کنیم باید بگوئیم تاوان آن سرعت پیروزی است که داریم میدهیم، و چون این عمل بسرعت انجام شد قبل از اینکه ملت متشکل و مجهز بشود و یکی بعد از دیگری سنگرها را بگیرد و آنموقع دشمن را بیرون کند. ما یک پیروزی زردرسی پیدا کردیم (الحمدلله خوب شد ولی تاوان آنرا هم باید بدهیم که میدهیم، اشکالی هم ندارد).

اما این سنوال که منظور و هدف این دشمن مزاحم و سنگ انداز چیست و چه میخواهد؟ ممکنست این باشد که نقشه بازگشت شاه و استبداد و پشت سرش استیلای خارجی مطرح باشد. که خیالشان راحت باشد که حسرت بگسور میبرند و همانطور که در صحبت دانشگاه گفتم اون ممه را لولو برد. محال است که شاه و رژیمش برگردد و نه اینکه کودتا امکان پذیر است. این ملتی که در آن زمان بدون هیچ زور و وسیله و بدون این امید و اتحاد و همبستگی که امروز دارد و بدون اینکه خود را شناخته باشد آنچنان ایستادگی و فداکاری نمود تا دشمن را بیرون کرد، مسلم اگر (بفرض محال) هم حالتی آنچنان پیش بیاید، این ملت صدر درجه قویتر و مقاومتر خواهد بود. ولی آنچه معقولتر بنظر میاید اینست که پشتیبانان و عوامل استعمار بین الملل این انقلاب و این جمهوری اسلامی ما را ضعیف کند و نگذارند به مرحله پیروزی برسند. علت هم واضح است میخواهند ما را مشوب و مستأصل و گرفتار کنند و خدای نا کرده ما را تکه تکه کنند. چرا؟ برای اینکه این انقلاب خواب و خیال راحت را از بسیاری نظامها نه در وضع مشابه قبل انقلاب ایران ما، چه بلحاظ ملت و چه بلحاظ دولت میباشند گرفته است و اصلاً تعادل خاورمیانه را بهم زده و معلوم است که صهیونیسم و اسرائیل

تمام قوا و وسائل و تدابیر را فراهم میکنند. چرا که آن حمایت و پشتیبانی و امکانات و جاسوس‌بازی و نفت و غیره را که از دست داده‌اند نمیتوانند تحمل کنند و درصدد از میان بردن ما هستند.

پیام رادیو تلویزیونی ۵۸/۱/۲۴

مسئله بیکاری و مشکل صنایع، بخش خصوصی و ادارات

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام عليكم، سلام به کسانی که مرا می بینند و من آنها را نمی بینم و نمیشناسم. شکر خدا و تشکر از شما ملت. مثل اینکه اوضاع خوبست و رو بخوبی می رود، حول حالنا الی احسن الحال که در روز عید گفتم همانقدر بطرف خوبی است - خوب بهیچوجه نشده هنوز هم خیلی بدی دارد، خیلی عیب دارد اما در همین جهت می رود. دلیل نیز اینست که جمعه گذشته توانستم بعد از دوسه ماه یکساعت بخوابم و خوابم برد. البته این دلیل کمی ملانصرالدینی است! میگویند از ملانصرالدین سؤال شد مرکز زمین کجاست جواب داد همانجائی که میخ طویله الاغم کوبیده شده، اگر قبول ندارید بروید ذرع کنید! یعنی ملانصرالدین الاغش را محور زمین می دانست و خودش را هم ملاک همه تشخیص ها، دراین جا هم این طور است. ولی در هر حال از اینکه آدم بتواند و حواسش جمع باشد حکایت از این میکند که اوضاع تا حدودی قابل کنترل و آرامش شده و از آن هیجان بیرون آمده است خیلی هم باید ممنون باشیم از کسانی که میتوانند مشکلات و درگیری فراهم بکنند و فراهم نکردند! چون پس از کردستان و گنبد خیلی انتظار داشتیم، گزارشهایی رسیده بود که نوبت به بلوچستان بعد هم خوزستان میرسد. بنابراین چون بعقب انداختند یا انشاءالله منصرف شده باشند خیلی ممنون هستیم، امیدواریم که همه گروهها و همه آنهایی که دفعه قبل عرض کردم بیش از تناسشان سنگ خلق را بسینه میزنند و کاسه گرمتر از آتش هستند آنها هم سرعقل آمده باشند و برای اثبات حسن نیت که در هر حال من عقیده دارم امیدوار هم هستم و میدانم که در آنها هم و در همه حسن نیت و امید به تفاهم و همکاری و خدمت به مملکت و رفع مشکلات و خطرات وجود دارد.

البته میشود انسان حکایت همان کبک را که میگویند سرش را زیر برف میکند

داشته باشد آدم وقتی مسئولیت و وظایف سنگینی دارد مصلحت ایجاب میکند که خیلی چیزها را نشنود یا خودش را بنشیندن بزند. برای اینکه کنترل اعصاب داشته باشد، ممکن است از این هم باشد. یا اینکه حوادث و مشکلات و واردات آدم را کرخت کرده باشد، یکنوع بیحسی داده باشد. اما غیر از این دلیل دیگر هم هست که در طرف مقابل است. این سیل مراجعات، اعتراضات، ایرادات، توقع‌ها و تقاضاها حالا یا بصورت شفاهی و تلفنی و ملاقات یا بصورت پاکتهائی که میرسد طوری شده که هر جا در هر خیابان یا در هر شهر که همکاران عزیزم و زرا و یا خود بنده میرویم، مثل اینکه مردم عادت کرده‌اند پاکت توی جیبشان باشد در خیابان که مرا می‌بینند فوری یک پاکت از جیبشان بیرون می‌آورند و فکر نمی‌کنند که این پاکتها و این ملاقاتها و این مراجعات، اگر آدم بخواهد فقط آنها را بخواند، بدون اینکه بخواهد اقدامی بکند تمام بیست و چهار ساعت را خواهد گرفت ولی معذک باید اینها را بخوانیم و ببینیم.

این بار که به قم رفته بودیم کسیکه ده سال قبل بقول خودش در رژیم طاغوتی بازنشسته شده بود، حالا میخواست که این دولت چون دولت ملی و اسلامی و انقلابی است تمام آن گذشته‌ها را جبران کند! نه تنها حالا او را استخدام کند، بلکه دهسال گذشته را هم پولش را بدهند! دیگری صورتحساب مفصلی داده بود از زن و بچه و مخارج که صدوسی هزار تومان کمبود دارد و این صدوسی هزار تومان را از این دولت انقلابی، دولت اسلامی، دولت ملی میخواهد! یا دیگری حقوقی را که سابقا باو داده بودند، بعد از تحصیلات کم بوده حالا باید برایش جبران این پنجاه سال را بکنیم و پشت سر بعضی‌ها میگویند و بعضی نمیگویند که آن استدلال هم ملانصرالدینی است! میگویند ملانصرالدین در زمان پیری گفته بود من زورم حالا که پیر و هفتاد و پنج ساله شده‌ام با موقع چلچلی و موقع بچگی ام یکسان است گفتند چطور؟ گفت: برای اینکه سنگ بزرگی آنطرف خانه است که آنرا من موقعی که بچه بودم میخواستم بلند کنم نمی‌توانستم در جوانی هم نتوانستم حالا هم نمی‌توانم! حالا این استدلالی هم که بعضی‌ها می‌کنند، حالا چه به زبان، چه در دل و چه در روزنامه‌ها و مقالات که میگویند این درخواستهای ما را دولت‌های طاغوتی، دولت شاهنشاهی، دولت‌های رژیم استبدادی انجام نمی‌دادند، شما هم انجام نمیدهید، پس شما مساوی با آنها هستید! در هر حال همین مراجعات زیاد و همین اعتراضات و همین خواسته‌ها را من دلیل بر قضاوت مردم و شهامت مردم برای اینکه اوضاع خوب شده و یا رو به خوبی میرود میگیرم. برای اینکه ماههای اول یا دومه اول قبول نداشتند و متوجه نبودند که دولت از خودشان باشد، متزلزل و مردد بودند. حالا فکر میکنند دولت اسلامی یا جمهوری اسلامی ایده‌آل و کامل مستقر شده و قوی هم هست و تمام وسائل را هم در اختیار دارد و دولت حضرت عباسی است که

باب الحوائج است یا حضرت مسیحی است که بانگاه کردن میتواند که همه نیازها را برطرف کند و همه دردها را معالجه بکند. البته این بسیار باعث خوشحالی است ضمن اینکه برای ما علاوه بر اینکه امکانات نیست این عدم توانائی برآوردن این همه مسائل و مشکلات یکنوع شرمندگی هم پیش می‌آورد و این شرمندگی هم آدم را ناراحت میکند.

هنگامیکه در دوران مرحوم دکتر مصدق برای خلع ید اعزام شده بودم آنجا هم مواجه با مشکلاتی بودیم؛ پول نداشتیم، وسائل بهیچوجه نبود، نه اتومبیل داشتیم نه کولر. حتی لامپی که در پالایشگاه میسوخت و از بین میرفت دیگر جایش نداشتیم که بگذاریم. انگلیسی‌ها یک بایکوت عمومی کرده بودند و کلیه تحویل دهندگان اجناس و شرکت سابق نفت تصمیم گرفته بودند چیزی به دولت ایران ندهند. ولی از آن طرف توقعات همینطور زیاد بود. از کارگر گرفته تا حتی روسای ادارات. یک روز که از آبادان به خرمشهر میرفتم (معمولاً چون صبح زود میرفتم)، هوا خیلی باصفا و خوب بود. می‌گفتم ماشین را تقریباً در دو کیلومتری بعد از منزل نگه میداشت و پیاده میرفتم و آنجا سوار میشدم نزدیک ماشین که رسیدم راننده جلو آمد و گفت یک آقائی با شما کار دارد، من یکدفعه دلم هری ریخت گفتم این لابد یا کولر میخواهد یا اتومبیل یا شغل و یا مقام و چیزی که بالاخره ما نمیتوانیم بدهیم. گفت این آقا میگوید حالا که شما میروید خرمشهر مرا هم ببرید. من اینقدر خوشحال شدم که دویدم طرف او و بازوها را باز کردم که او را ببوسم که اقلاً تقاضائی میکند که ما میتوانیم انجام بدهیم. حالا هم همین آرزو را دارم که این تقاضاها و این خواسته‌ها طوری باشد که ما هم بتوانیم و هم خلاف نباشد، چون خیلی از خواسته‌ها خلاف قوانین و خلاف حق است چیزهائی است که ما نباید بکنیم. در هر حال باز ما ممنون هستیم و ضمناً در این دو ماه هر قدر جلو میرویم بیشتر به سنگینی کار و عظمت دستگاه برمیخوریم و می‌بینیم که چه مشکلات و چه مسائلی و چه معضلاتی هست که باید حل کرد.

از طرف دیگر تهنیت‌ها، تبریک‌ها بصورت شفاهی، بصورت کتبی، بصورت تلگراف بصورت نامه که همینطور (مخصوصاً بعد از فراندوم هم تشدید شده) میرسد همه ما بیشتر متوجه ارزش و عظمت و درخشندگی این انقلاب میشویم، کار خیلی بزرگی انجام شده و وحشت آدم و نگرانی اش اینست که امتیازات بدست آمده خدای نکرده خراب شود، بدنام بشود، چهره درخشانی که برای ایران، برای انقلاب ایران و برای اسلام در دنیا پیدا شده بود ما نگران این هستیم و غصه میخوریم که در این دوره (که اسمش را من در برابر دوره انقلاب دوره انتقام گذاشته‌ام) این چهره درخشان تبدیل به یک چهره تیره و تار بدنامی و بی‌آبرویی برای آن سه چیز، یعنی ایران و انقلاب و اسلام شود. باز اینجا قصه‌ای یادم آمد که وحشتی را که ما در برابر مشکلات از یکطرف و در برابر ارزش و عظمت انقلابمان و مرحله فراندوم پیدا

کرده‌ایم بخوبی تصویر و تداعی میکند. میگویند یک رشتی در جنگلی جانور قوی هیکلی را شکار کرده بود و لاشه حیوان را نزدیک قهوه‌خانه‌ای بکناری انداخته و مشغول نوشیدن چای بود. (در اینجا من صحبت از رشتی‌ها میکنم باز این موضوع مانند کرد و فارس و ترک بصورت مسئله درنیاید و در رشت و گیلان قیامی علیه دولت نکنند! این داستان برسبیل مزاح و شوخی است همه شهرها و همه مردم برای یکدیگر مضمون‌هایی باصطلاح کوک میکنند و اینها کاملاً دوستانه و برادرانه است و اتفاقاً خود مردم رشت در ساختن و پرداختن اینگونه داستانها بیشتر از دیگران استاد هستند و خودشان برای خودشان جوک درست میکنند). بهرحال این مرد در کنار قهوه‌خانه نشسته بود چپق میکشید چندتن از دوستان و آشنایان او رسیدند و چون شکار را دیدند به آن مرد رشتی تبریک گفتند که بارک الله - احسنت عجب شیری شکار کردی! آن مرد اول خیال کرد با او شوخی میکنند بعد پرسید راست میگوئید؟ گفتند آره راست میگوئیم. مرد رشتی جلورفت و نگاه کرد و از دیدن شکار خودش ترسید و افتاد!! حالا انقلاب هرچه میگذرد بیشتر ما متوجه عظمت و ارزش آن می‌شویم ولی بهرحال کاری است که کرده‌ایم، خودمان هم باید از عهده مشکلات بعد از پیروزی مرحله اول برآئیم.

دفعه پیش در یک سخنرانی تلویزیونی من این مشکلات و مصائب را نتیجه سرعت پیروزی ذکر کرده بودم ایندفعه عظمت راهم بر سرعت اضافه می‌کنم ولی موفق هم می‌شویم بدلیل اینکه تابحال موفق شده‌ایم، منتها با همان وسایل و با همان شرایطی که مرحله اول بود یعنی وحدت کلمه، همکاری و همگامی تمام ملت. با این تفاوت که اینبار این همگامی در محور و در مسیر واحدی باشد و همانطور که بار قبل گفتم پرچم لا اله الا الله و رهبری آیت الله و بعد در محور و مسیر فرماندهی دولت باید صورت بگیرد. اگر کار به خودسری و هرج و مرج و تکروی بکشد دولت مسلم موفق نخواهد شد.

البته تا آنجائی که اعتراض و درخواست و توقع و تقاضا است همه دولت را قبول دارند هیچکس منکر وجود دولت و مسئولیت دولت نمیشود اما وقتی پای اجرا و عمل میشود آنوقت آنجاست که بعضی خودسری‌ها چه متاسفانه از ناحیه بعضی از مقامات روحانیت و چه از ناحیه کمیته‌ها، گروهها و پاسداران و دستجاتی که اکثراً با حسن نیت و نهایت فداکاری و قصد خدمت هم هستند صورت میگیرد اما خوب رعایت این نکته را نمیکنند که لازمه تمام این اعمال اینست که در جهت بی‌اطلاعی یا مزاحمت و مداخله دولت نباشد بلکه باید بدستور دولت صورت بگیرد. اگر دولت، دولتی است که مورد انتخاب آنهاست و مورد قبول آنها و مورد تایید و تاکید و دستور رهبری عالیقدر انقلاب و جمهوری اسلامی میباشد.

اینکه هر بار من در این صحبت‌ها پای مشکلات را وسط می‌آوردم نباید باعث تعجب باشد، طبیعی است مشکلات، مشکلات مردم است، مشکلات دولت است، مشکلات ملت است، مشکلات انقلاب است، مشکلات

آینده مان است، اینرا باید با شما، با مردم درمیان گذاشت و هر بار تکرار کرد. مشکلات ما یک مشکل بیشتر نیست ولی اگر چهل بار هم همکاران و بنده از تلویزیون بگوئیم باز هم آنقدر مشکلات متنوع است که تمام نمیشود.

امروز میخواهم فقط درباره یک قسمت از این مشکلات صحبت بکنم و آن مشکل کارگران و مساله بیکاری است. البته از روز اول انتصاب یا انتخاب دولت شاید یکی از اولین مسائل که مورد توجه بود و پی گیری میکردیم، قبل از آنکه هیچگونه اعتصابی بشود، هیچگونه فشار یا تهدیدی بعمل بیاید مسئله بیکاری در سینه و دل و مغز دولت بود و میدانستیم که یکی از مسائل اصلی است که باید آنرا حل کنیم.

البته تابحال لااقل در صحبت های بنده این کلمه که خیلی مد روز انقلاب و مد زمان است «مساله مستضعفین» کمتر آمده است اما این به آن معنی نیست که بفکر مستضعفین نیستیم. بودیم و هستیم منتها مستضعف هم کارگران را میدانیم، هم کشاورزان را، هم قسمت عمده ای از کارمندان را و همچنین کاسبکارها و بازاریها و آن طبقه مولد (طبقه بخش خصوصی و مشاغل آزاد) که شاید سهم خیلی مهمی، سهم اساسی در تمام دوران مبارزات ایران از انقلاب مشروطیت گرفته تا حالا داشته اند و بیش از همه هم صدمه خورده اند و کمتر مدافع دارند. آنها مورد نظر ما هستند. همچنین دانشجویان و دانش آموزان درباره همه اینها ما صحبت میکنیم و دولت اگر دولت واقعی و ملی باشد بهیچوجه نباید به یک طبقه خاص توجه داشته باشد.

باید همه ملت را در نظر گرفت. برای ما همه ملت و مردم مشمول وظیفه انجام دادن عدالت و خدمت هستند و دولت اگر بخواهد وارد کارهای خصوصی و شخصی بشود و جواب مراجعات را بدهد، غرق میشود و باید واقعا بگذارند در سطح عمومی و کلی مسائل را حل بکند، آنها با دادن فرصت و فراغت و امکانات و دولت را گنج و غرق درخواست های خصوصی، ولو حق باشد، نکنند و اگر امروز میخواهم از بیکاری و بیکاران در بخش کارگران و کارمندان و فارغ التحصیلان صحبت کنم، باز هم این به آن معنی نیست که کشاورزان و کشاورزی از نظر رفته، شاید انشالله دفعه دیگر و یا دفعات بعد راجع به کشاورزان صحبت کنیم و گرنه نه آنها خارج از نظر هستند و نه اینکه روی کشاورزان کار و فکر نشده و نه آنکه خدای نکرده دولت طرفدار زمینداران، مخصوصا زمین داران وابسته به دربار و بهره مندشدگان از دربار است و مخالف حتی گرفتن زمینهایی که آنها تصرف کرده اند و با پول ملت و با پول های غارت شده از بیت المال ملت بدست آورده اند، تصور نشود که دولت طرفدار و حافظ این قبیل اراضی است و مخالف تقسیم و توزیع صحیح و عادلانه اش بین صاحبان حق میباشد. حالا برمیگردیم به بیکاری، در ابتدای روی کار آمدن دولت در حدود دوونیم میلیون

نفر طبق آمار تقریبی بیشتر ما بیکار نداشتیم. وقتی می‌خواهیم مسئله بیکاری را حل کنیم، باید مسئله کار را حل بکنیم، یعنی اول باید کار درست بشود تا خودبخود بیکاری از بین برود. یعنی کار باید پیدا کرد، کاری که تعطیل شده است والا قبلاً مسئله بیکاری مسئله حاد و مهمی در ایران نبود، باید کاری که وجود داشته ولی خوابیده و از حرکت افتاده، آنرا باید بگردش درآورد و موسسات و محل‌های کار را یعنی آنجائیکه کارگر را بکار می‌گیرند می‌بایست مجدداً افتتاح و زنده و احیاء کرد. صاحب کارها را باید از افتادگی درآورد و دوباره سر پا کرد تا چرخهای کار بگردش درآید. بنابراین توجه اول ما بخاطر کارگران بود برای اینکه بیشتر از هر چیز دیگر ما را مشغول و ناراحت کرده بود. توجه ما ظاهراً معطوف به صاحب کارها شد. البته چنین نیست که صاحب کار را صاحب حق ندانیم و مخالف آن باشیم، صاحب کاران و کارفرمایان هم تا آنجائیکه وظایف و خدماتی به مملکت انجام میدهند و بطور مشروع و قانونی بدون استثمار و بدون سوءاستفاده انجام وظیفه میکنند هم محترمند و هم عزیزاند و هم حق حمایت دارند.

مسئله بیکاری

حضرت امیر صنف سپاهی، صنف قاضی، صنف کشاورز و از جمله صنف تاجر و کاسب را اینطور وصف میکنند که خدمات و وظائفی اینها در قبال امت و جامعه انجام میدهند و احتیاج و استحقاق به حمایت و پشتیبانی دارند ولی بعد اینرا اضافه میکنند که یک عیب در این دسته هست و آن اینست که اگر بحال خودشان واگذاشته شوند قدری زیادی ب فکر سودبردن و احتکار و سوءاستفاده می‌افتند. قدم اول و نظر اول ما برای رفع مسئله بیکاری به آن بخش خیلی خصوصی یعنی بازاری‌ها و خیابانی‌ها بودند و اولین کسانی که اجابت کردند و کار و فعالیت را از سر گرفتند و ما هنوز هم ممنونشان هستیم صاحبان مغازه‌ها و دکاکین و تجارت‌خانه‌های داخل شهرها بودند که زود راه افتادند و منظره شهرها و منظره مملکت را عوض کردند.

قدم دوم این بود که بطرف ادارات و مدارس و پرداخت حقوق‌ها برویم که ادارات و مدارس باز بشود، راه آهن راه بیافتد، قسمت‌های دیگر هم راه بیافتد و حقوقهایشان را ما برسانیم. بنابراین بانکها هم باید راه بیافتد، قسمت‌های وزارت دارائی، بانک مرکزی و دستگاه‌های حسابداری و اینها راه بیافتد. ادارات دولتی هم دو نوع هستند، یکی ادارات عادی و جاری که فعال بودند و حالا هم هستند، و ادارات دیگری که در شرایط حاضر فعالیت عمده‌ای ندارند و شاید هیچوقت هم نداشته باشند. ولی در هر حال عده‌ای کارمند دارد که به آن کارمندان نمی‌شود گفت چون شما مثلاً کارمند وزارت دربار بوده‌اید، وزارت دربار هم

منفوترین موسسه است، پس شما باید گرسنه بمانید. بنابراین حتی این نوع ادارات، اداراتی که در گذشته هیچ مورد نظر و علاقه نبودند و حالا باید فکری کرد، آنها هم حقتشان بهیچ وجه فراموش نشده است.

صاحبان سرمایه ها رفته اند

قدم سوم کارخانجات است قسمت عمده ای از کارگران ما در داخل کارخانجات هستند کارخانجات هم سه دسته است: کارخانجات دولتی، کارخانجات بخش خصوصی — بخش خصوصی متوسط و کوچک — و بعد کارخانجات بخش خصوصی بمقیاس بزرگ که یک بار دیگر هم در یک سخنرانی به آن اشاره کردم. این دسته سوم، اولاً مالکین و صاحب سرمایه ها رفته اند و پول ها را هم برده اند و برای ما ارث بدهکاری و زحمت گذاشته اند. اینها را البته بدو دلیل نمیتوان نادیده گرفت، اولاً دستگاه های تولیدی مملکت هستند که اقتصاد کشاورزی، صنعت و تجارت مملکت وابسته به آنهاست. نمیشود این سرمایه بزرگ را (که حالا از هر راهی جمع شده) چون در داخل مملکت هستند خوابانید.

اولین مسئله این بود که سروسامانی باین دستگاهها بدهیم و سرپرستی سرچایشان بگذاریم که این البته در عرض یکماه انجام شده و خیلی از آنها راه افتاده و حتی الآن هم از ایران ناسیونال اتومبیل بیرون میاید و هم از آن مجتمع بزرگ اهواز. کارخانجات رضائیه هم وارد کار تولیدی شده است.

وضع اسفناک صنایع کوچک

اما آن صنایع کوچک و متوسط بخش خصوصی، اینها در وضع بسیار اسفناک و اسفباری (نه تنها به لحاظ کارگران، بلکه بلحاظ خود کارخانجات) قرار داشته اند. اولاً بازار نبود و فروشی نداشتیم (بازاری نبود که مصرف کند) ثانیاً بسیاری از آنها پولی را که باید بکارگران بدهند نداشتند، مخصوصاً با آن توقع فوق العاده و بی لطفی کارگران که حتی سهم سود و پاداش را هم تمام و کمال میخواستند! در صورتیکه خودشان میدانستند و میدیدند که سودی نبوده بلکه زیان هم بوده. در مورد اینها مبلغ نسبتاً معتناهی وام با بهره بسیار نازل در اختیار اطاقهای بازرگانی گذاشته شد که با نظارت آنها در مرحله اول حقوق و دستمزد کارگران داده شود. بعد مواد اولیه نداشتند و جنسهایشان در گمرکات بود، گمرک هم جنسها را تحویل نمیداد (برای اینکه باید پول گمرک و جریمه دیرکرد و انبارداری بدهند) لذا اقداماتی شد که چون در نتیجه دوران اعتصاب اینها مقصر نبوده اند، گمرک بخاطر انبارداری آن مدت از گرفتن جریمه و همچنین سخت گیری های ضمانت نامه صرف نظر کند، معذک کار اینها باز راه نیافتاد و آن مسئله مدیریت بود که متاسفانه در بعضی از کارخانجات با آنکه کارگران میدیدند تمام تلاش ما نه برای اینست که کارفرما به پول و سودی برسد — برای اینکه

حالا حالا پول و سود خیری نیست - و برای بردن خارج هم نیست، بلکه برای اینست که در مرحله اول تولید بشود. اقتصاد مملکت درست بشود و بعد مخصوصا کارگران بدستمزدشان برسند، در بعضی از کارخانجات (که البته خیلی کمتر شده ولی باز هست) عوض اینکه کارگران همکاری بکنند و بگذارند این دستگاه راه بیافتد کارشکنی و آن ادعاها و توقعاتی که اسمش را در صحبت سابق گذاشته بودم «مدیریت از پائین به بالا» که در هیچ جای دنیا معمول نیست و هنوز هم متأسفانه در بعضی از کارخانجات این قضیه هست و من امیدوارم بکلی کنار گذاشته بشود، و کارگران بنفع خودشان و بخاطر خودشان بگذارند این دستگاه اقتصادی کار بکند و مدیر و کسانی که مسئولیت دارند بتوانند از عهده وظایفشان بنفع کارگران و بنفع مملکت بر بیایند، معذک باز هم دچار مشکلاتی هستند. حتی صنایع خیلی خیلی کوچک مثل قالیبافی های تبریز و غیره که بدهکاری بیانک ها دارند، سفته هایی دارند و از عهده پرداخت اینها برنمیایند (چون فروش و تولیدی نکرده اند و درآمدی ندارند) و همینطور نزول جریمه دیرکرد هم روی اینها افزوده شده است، در این زمینه هم شاید ده روز است که روی این قضیه مشغول کار هستیم و امیدوارم تسهیلات و امکاناتی بزودی فراهم شود که این کارخانجات بتوانند هرچه بیشتر کار کنند.

بخش خصوصی

در وضع حاضر طبق یک آمار تقریبی که وزیر بازرگانی و وزیر صنایع و معادن داده اند مثل اینکه پنجاه درصد این بخش خصوصی و صنایع متوسط و کوچک خوشبختانه براه افتاده اند. قرار چهارم کارگاههای راهسازی و ساختمانی دولتی و خصوصی است که بلحاظ تجمع و اشتغال کارگران از همه مهمتر است و اگر انشاءالله آنطور بیکه با همکاری سازمان برنامه و وزارت راه و وزارت مسکن و شهرسازی صورت گرفته در حدود یک میلیون کارگر (که البته در بعضی راهها بکار افتاده) بسرکارشان برگردند و با اقداماتی که پیش از عید نوروز صورت گرفته و بیش از ۶۰۰ میلیون تومان زیر نظارت وزارت راه و وزارت خانه های مربوط به پیمانسکاران پرداخت شده مشکل بزرگی حل شده است. البته به پیمانکاران مفت هم ندادیم همه آنها طلبکار بودند، مدت ها بود که صورت وضعیتشان پرداخت نشده بود. در حدود ۶۰۰ میلیون تومان فقط به کارگران پیمانکاران داده شد. برای بعد از عید یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان در حسابهای سازمان برنامه پیش بینی شده است که باز به پیمانکاران کمک شود برای آنکه دستمزدها را بپردازند. البته آنها دچار مشکلات خیلی زیادی هستند: مشکلات بانکی، حقوقی، اداری و مشکلات کارگری. متأسفانه کارگاههای خیلی زیادی هستند که آماده اند آنها را راه بیاندازند ولی باز خود این آقایان کارگران عزیز مزاحم آن

چیزی که مورد احتیاج و خواسته‌شان هست میشوند. مثلاً می‌آیند رئیس کارخانه را توقیف میکنند، فشار می‌آورند، خواسته‌های خلاف و بیش از قانون کار و بیش از حق خود دارند و مانع میشوند که اصولاً کار راه بیفتد. یعنی بعضی آنکه کمک کنند برای پیشرفت کار بعضی جاها کارشکنی میکنند. پر یروز حدود ۳۰۰ نفر از پیمانکارانیکه در کارهای راه‌سازی و خانه‌سازی و غیره پیمان با وزارتخانه‌های مختلف دارند به نخست‌وزیری دعوت شدند. آنان این مژده را دادند که خودشان شرکتی با ۱۰۰ میلیون تومان سرمایه در شرف تأسیس دارند که خانه‌های ارزان قیمت و خانه‌هایی که بدرد طبقات پائین بخورد بسازند و به تجمل و تجمع شهرها اضافه نکنند. مسائل و مشکلاتشان را باهم بررسی کردیم یک قسمت مربوط ببانک‌ها و یک قسمت مربوط بوزارتخانه‌ها میشود.

بیکاران بیمه‌ای

قدم پنجم بیکاران رسمی هستند. یعنی بیکارانیکه بیمه رسمی هستند، مشغول بکار بوده‌اند و اکنون دستگاهی که آنها را بکار میگرفته خوابیده است. برای آنها همانطور که میدانید و قبلاً هم گفته شده یک صندوق وام موقت تأسیس شده (برای شش ماه که مختصری به آنها کمک شود تا بتوانند اقلاً زندگی خود را ادامه دهند تا انشاءالله چرخهای اقتصادی همانگونه که کارها یکی بعد از دیگری دارد رو براه میشود کاملاً براه بیفتد و بسرکارشان برگردند) و اولین وجهی هم که در این صندوق ریخته شد همان یک میلیارد تومانی بود که از فروش اولین محموله نفت بدست آمد.

قدم ششم که امروز صحبت من بیشتر روی آن مسئله است منتظرکاران یا آماده بکاران یعنی فارغ‌التحصیلان هستند و همچنین بیکاران غیررسمی، بیکارانیکه بیمه‌نبوده‌اند باید باینها هم کمک بشود. در برابر این دسته مخصوصاً فارغ‌التحصیلان، دولت قانوناً و از نظر رسمی و اصولی هیچگونه الزام و تعهدی ندارد. محلی هم ما در بودجه نداریم. دولت جزء فقیرترین و بیچاره‌ترین طبقاتست! برای اینکه معلوم است درآمد ما محدود و معین است و همانگونه که ارقامی هم داده بودم، بواسطه صدماتی که بدولت وارد آمده و محرومیت‌هایی که در این مدت کشیده، خزانه خالی شده است. (چه آنهائیکه پرداخت نشده و چه آنهائیکه خورده و برده‌اند و از مملکت خارج کرده‌اند) این وضع دولت است که نمیتواند کاری انجام دهد. اینجاست که حالا میخواهیم رو بشما بیاوریم. در برابر ما یکعده فارغ‌التحصیلند. این‌ها راه افتاده‌اند (که خیلی کار بدی هم کرده‌اند، هیچ لزومی ندارد که هیچ دسته‌ای اعم از تحصیل کرده یا نکرده، چه کارمند و چه آزاد باهمان روال بخواهند با تهدید و تعرض از ما کار بگیرند. این عمل بسیار غلطی است که متأسفانه رایج شده و ما هیچ توقع نداریم و احتیاجی

هم نیست که تجمع و تظاهر و تهدید بشود و بیایند وزیر یا شهردار یا مسئولین را توقیف کنند. این کاری است که بهیچوجه من الوجوه این دولت ملی از ملت خودش توقع ندارد و میدانم که اکثریت نمی کنند و تحریکاتی هست و از نقشه های ضدانقلاب هم همین است.

نمی توانیم بیطرف باشیم

در هر حال ما نمیتوانیم علاقمند و دلسوز به خواسته شان نباشیم. جوانی است درسی خوانده، سرمایه مملکت شده، پیش ما عزیز است و مخصوصا این طبقه تحصیل کرده چه در ایران و چه در خارج سهم بزرگی در مبارزات و انقلاب داشته اند. بنابراین ما نمیتوانیم بیطرف باشیم، باید مشکل آنها را حل کرد. البته چند راه حل است؛ یکی آنکه همه آنها را استخدام کنیم، دوم آنکه اینها را همینطوری پول مفت بدهیم، سوم آنکه کار پیدا کنیم، کار بسازیم بعد آنها را استخدام بکنیم یا بکنند و چهارم آنکه وامی بدهیم.

اولین راه حل مردود است، استخدام کردن، همانطور که میدانید از زمان احمدشاه، از زمان مشروطیت باین طرف، هر دولتی که روی کار آمده مسابقه باهم بوده که این خیک دولت! وسیعتر و باد کرده تر شود. حداقل وظیفه و مسئولیت و تصمیمی که این دولت ملی دارد، اینست که ما در این راه دیگر قدم نگذاریم. دستگاه دولتی، هم به لحاظ مبلغ پولهای که به بعضی از مقامات داده میشود و هم به لحاظ تعداد کارمندان که بطور تقریب می توان گفت اگر خوب کار بکنند، سه یا چهار برابر احتیاج است، این دستگاه را ما دیگر گنده تر و وسیعتر نکنیم. بنابراین استخدام جدید برای ما امری است گناه، امری است خلاف انقلاب، خلاف اسلام، خلاف ملت و خلاف مملکت. پس این توقع که از ما دارند بدلیل اینکه ما درس خوانده ایم و بمدارج و مقامات عالی رسیده ایم پس بیایید ما را استخدام بکنید صحیح نیست، چون احتیاج نیست، مگر آنکه عده ای را بیرون بریزیم و جایشان کسانی که تازه نفس تر و متخصص ترند، بگذاریم که مسلما اگر بکنیم، اعتراض و مخالفت و ناراحتی آن صدچندان میشود.

دوم اینکه همینطور پول مفت بدهیم، این هم از نظر اخلاقی، روانی و اجتماعی غلط است. پس باید سعی کنیم که کار پیدا بکنیم. این مسئله هم در وزارت کار و هم در هیئت وزیران مطرح شده و عده ای از وزراء مسئول و مشغولند و یک مقدار هم راهنمایی و همکاری خود این آقایان لازم است تا مطالعه کنند و نظر بدهند و کارهای واقعی نه کارهای ساختگی و دروغی که بهانه ای باشد برای پول دادن، پیشنهاد نمایند. البته اینکار بزودی وصلت نمیدهد اما باید وام هم داد. وام البته حداقل و مختصر که باصطلاح فارسی و معمولی یک کروکری بتوانند بکنند. وام را چه کسی بدهد وام را دیگر دولت ندارد که بدهد، اینجاست که ملت و مردم همکاری خودشان را ثابت بکنند و نشان بدهند که آنها خودشان را واقعا مسئول میدانند و

آنها هم شریک هستند و این دستگاه و این مملکت و این انقلاب و جمهوری آینده را از خودشان میدانند. منتها نه بصورت اوراق قرضه، فکری بنظر آمد که در جلسه ماقبل هیات وزیران تصویب شد و بعداً طرحی که تهیه شده بود در شورای اقتصاد و هیات وزیران مطرح شد. این راه حل بنظر ما آمد که دولت نقش رابط و باصطلاح پل همکاری داشته باشد و بیاید از آنهاییکه کار دارند و حقوقی می گیرند بشکرانه این نعمت و موهبت الهی تقاضا کند و وام بگیرد، وام شرافتی برای اینکه به خواهران و برادران جوانشان که هنوز دستشان بکار نرسیده و آماده بکار هستند بدهد. این ترتیب خیلی ساده است، هر حقوق بگیری بشکرانه این نعمت (البته نمیگویم یکماه حقوقشان را خودشان بگیرند و یکماه را بدهند، یعنی پنجاه درصد یا اینکه صرفنظر کنند، نه) سهم بسیار ناچیزی از حقوق و یا دستمزد خودش (چون اسم این طرح را گذاشته ایم وام شرافتی، کار این صندوق اعم است، بهیچ وجه اختصاص به بخش دولتی ندارد و کارمند هم ندارد. چه بخش دولتی چه بخش خصوصی، چه کارگران و چه کارمندان و حتی شاگرد فلان تجارتخانه، هر که کار دارد و دستمزد یا حقوق میگیرد) باندازه فقط یک درصد از حقوق و دستمزدش را وام شرافتی میدهد، برای کمک و نگهداری برادران یا خواهران آماده بکار خود. مثلاً آنکسی که پنج هزار تومان حقوق یا دستمزد ماهیانه اش است، در ماه فقط پنجاه تومان می دهد و برای این منظور یا تمبرهای قرضه چاپ خواهد شد و یا بصورت کتابچه هائی درمیآید. اساسش این است و بهیچوجه من الوجوه هم اجباری و الزامی نیست. صددرصد آزاد، صددرصد اختیاری، صددرصد حلال و صددرصد انسانی و اسلامی است. کسانی که مایل باشند نامه خصوصی به حسابداری اداره مربوطه می دهند و میگویند ما اجازه می دهیم و داوطلب هستیم که یک درصد حقوق ما را به آن صندوق وام شرافتی کار که در آینده در وزارت کار تشکیل میشود پردازید. ملاحظه می کنید که چون (خوشبختانه) تعداد فارغ التحصیلان یا آن بیکارشدگان غیررسمی تعدادشان خوشبختانه اینطور زیاد نیست که احتیاج بگذشت پنجاه درصد یا چهل درصد باشد، با همین مقدار میتوانند تأمین نمایند. آنوقت این وامی که کارمندان یعنی کار و صاحبان مشاغل می دهند، بعد از پنج سال عیناً به آنها مسترد خواهد شد. بفرض هم که وام برگشت نشود، دولت یا از بودجه اش یا از کسکول گدائی میگیرد و میپردازد. یعنی بعد از پنج سال بتدریج پرداخت خواهد شد. آنها که وام میگیرند هیچگونه ضمانتنامه، هیچ گونه گروئی و هیچ گونه رهنی از آنها نمیگیریم. فقط شرافت آنها در گروی این مسئله است و تعهد اینکه هر وقت سرکار رفتند و انشاءاله وضع بازار کار و عرضه کار در مملکت زیاد شد ماهی پنج درصد از آنچه میگیرند مسترد کنند و مبلغی هم که فکر شده و تصویب شده پرداخت خواهد شد. برحسب وضع عائله و سن و تخصص و امکانات و همچنین موجودی صندوق از هزار تا سه هزار تومان خواهد بود. البته باین ترتیب نه تنها دردی دوا میشود و کسانی که عزیز و آبرومند هستند و استحقاق کامل دارند

خودشان را تنها و بی یار و یاور و بی دلسوز نخواهند دید، بلکه اثبات عملی و اقتصادی آن پیوندی است که مابین دولت و طبقات مردم باید باشد که خودشان بدرد همدیگر برسند این تقاضائی است که بنده بنمایندگی از طرف هیات وزیران میکنم و یقین دارم اجابت خواهد شد و همه حقوق بگیران و دستمزدبگیران دردی از دردها و باری از بارهای ما را دوا خواهند کرد و برخواهند داشت و هم اثبات همکاری خواهند کرد. ضمنا این را اضافه کنم که قبلا صحبت از کمک بدولت کرده بودند که چکهائی و مبالغی رسیده و وعده داده بودند که حسابی باز خواهد شد. شماره آن حساب هشتاد و هشت هزار در بانک ملی ایران شعبه مرکزی است. عده ای چک داده اند که چکهها را به آن حساب واریز میکنیم و عده ای هم میتوانند مستقیما بدهند ولی طوری باشد که بی نام و نشان هم نباشد و اسم و مشخصاتشان در اختیار ما گذاشته شود. در هر حال دولت آنچه امکانش و وظیفه اش باشد دارد انجام میدهد. البته این صندوق کمک بدولت ربطی به صندوق کار شرافتی ندارد. آن محل خودش هست، هم دریافتش و هم پرداختش مخصوص است. این یک کمک عمومی است که بزخم هزاران هزار احتیاج درآمد و مشکلاتی که پیش بیاید زده خواهد شد. مثلا برای خانه سازی، برای مداوا و برای گرفتاریهای دیگری که بموقع آنهم به اطلاع همه خواهد رسید. این شمه ای بود گزارش وار از تقاضاها و چشمه خیلی کوچکی از مسائل و مشکلاتی که با آن مواجه و روبرو هستیم و باز هم تکرار می کنم که در برابرش نه تنها اجری و مزدی نمیخواهیم، بلکه همین لطف و محبت و ابراز اعتماد و علاقه ای که از اکثریت تقریبا قریب باتفاق ملت ظاهر میشود، حوز بزرگترین اجر است و میخواهیم در این زمینه دائما لیاقت داشته باشیم. و بعد هم بعضی ها یک کمی دست از دلسرد کردن و اشاعه اتهامات و حرفهائی که اثر روحی بد دارد بردارند. فوق العاده مضر است و حتما هم از منشاء و ناحیه دشمنان است. از کسانی که میگویند و مقاله مینویسند خواهش کنیم که کمتر پیرامون این قضایا بگردند. حتما بخاطراتان هست یکماه یا یکماه ونیم قبل چه جنجال، چه بساطی علیه سرهنگ توکلی براه انداخته بودند. در صورتیکه از افسران بسیار شرافتمند، درس خوانده و مسلمان و پاک مملکت بود. مطبوعات ما و مسموعات ما اسباب کار و آلت دست یک مامور و جاسوس بین المللی شده بود. بعد چه چیزها و چه تهمت ها و چه مزخرفاتی علیه تیمسار قره نی براه انداختند. حالا مدتی است که مطالبی درباره آقایان همکاران مستقیم و درجه اول من آقایان معاونین نخست وزیر راه انداخته اند. من بطور صریح میگویم افراد شناخته شده ای مطمئن تر و مناسبتر و پاکتر از این سه نفر یعنی دکتر یزدی، مهندس صباغیان و مهندس امیرانتظام، من اگر پیدا کرده بودم، آنها را بعنوان معاونت در نخست وزیری می آوردم. بسیار هم فداکاری میکنند و با دوتا از آنها از زمان نهضت مقاومت همکاری داشته ایم و با سومی (یعنی یکی دیگر از سران جبهه ملی) هم در زندان بوده ایم، هم زندگی کرده ایم. خدمات شایسته کرده اند، خود من عرق شرمم می نشیند وقتی به اینها اتهام

امریکائی بودن میزنند، اینست که خواستم در پایان عرض کنم و بگویم اینکارها، (چه نسبت به این آقایانی که اسم بردم و چه نسبت به سایر همکاران و منصوب شدگان، آقایان و وزیران یعنی دوستان دیگر)، بسیار مضر است و باید بهرنحوی شده جلوگیری شود. یعنی خود مردم اینکار را بکنند و این داستان چیزی است که در قرآن هم تقبیح میشود:

«ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم...». آنها که دوست دارند کارهای زشت در مورد مؤمنین شایع گردد برای آنها عذاب دردناکی است.

شهادت تیمسار قره‌نی، ویژگیهای انقلاب، لزوم توسعه،
تقویت و تنظیم کمیته‌ها، هرج و مرج و از هم گسیختگی،
روحیه دشمنی و انتقام، برادری و حسن ظنّ اسلامی.

(پیام رادیو تلویزیونی ۵۸/۲/۴)

سلام و خطابم مثل همیشه بهمه هموطنان، منتها این بار خیلی میل داشتم که پاسداران انقلاب - کمیته‌ها - مجاهدین و کلیه جوانان و افراد فداکار داوطلب از جان گذشته که زحمات و خدمات طاقت فرسا و حتی شهادت‌هائی را پذیرفته تحمل نموده‌اند و انقلاب ما را در مرحله اول به ثمر پیروزی رسانده و در مرحله دوم هم در حفاظت و مراقبت و خدمت خیلی کوشا هستند و همچنین سروران عظام و روحانیون گرام، آنهائی که در مقام رهبری دینی ما هستند توجه خاصی به عرائض مبدول دارند.

ضمناً نمیتوانم تاثر و انزجار دولت و خودم را از این واقعه دلخراش و ضربت وحشتناکی که روز گذشته برای همکار عزیزمان، مرد فداکار و وارسته صدیق، محمدولی قره‌نی رخ داد فراموش کنم. بخانواده‌اش، بخانم ایشان و فرزندان و برادرانشان تسلیت عرض میکنم. بسربازان و افسران و بهمه ارتش ایران تسلیت میگویم. بملت ایران، بانقلاب ایران و همچنین برهبر عظیم‌الشان انقلابمان تسلیت میگویم.

این حادثه نشان داد که ما هنوز چقدر تا مرحله پیروزی نهائی آینده و کامل فاصله داریم و چقدر باید صبر و تحمل و امید و پایداری در قبول زحمات و صدمات و محرومیتها داشته باشیم و برتصمیم وامیدمان افزوده بشود.

همچنین وظیفه خودم میدانم (ولو با اشاره و اجمال) از کسانی که تقاضای دولت و دعوت ما را در پرداخت بصندوق مخصوص کمک بدولت اجابت کردند. و همچنین کارمندان و مزدبگیران و حقوق‌بگیرانی که مرتب بصندوق وام شرافتی پول میریزند و یا تعهد میکنند و وعده میدهند تشکر نمایم.

هفته قبل سفیر کبیر جمهوری خلق چین مثل تمام سفرای ممالک دوست که در ایران سفارتخانه دارند (و مرتب بعنوان روی کارآمدن دولت یا پیروزی انقلاب و اعلام جمهوری اسلامی و نتیجه رفراندوم می‌آیند و تبریک می‌گویند و قول خدمت و همکاری می‌دهند)، ایشان هم آمده بود. ضمن صحبت از سوابق تاریخی و روابط مختلف فرهنگی، اقتصادی و هنری و دوستی که در دورانهای گذشته مابین چین و ایران وجود داشته و شباهت‌هایی که بلحاظ جغرافیائی و ملی و معنوی مابین دو ملت بوده اشاره کرد باینکه انقلاب شما و انقلاب ما از جهات مختلفی باهم شباهت دارند. درباره انقلاب خودشان می‌گفت ما در ابتدا به تبعیت و پیروی از یک الگوی خارجی انقلاب‌ساز را شروع کردیم ولی بزودی ملت چین فهمید انقلابی که متکی و تقلید از خارجی باشد فایده ندارد، باید برگردیم بآنچه متعلق بخودمان و در درون خودمان و مربوط بخودمان باشد و از خودمان استمداد بگیریم. این بازگشت همراه با تعصب و افراطی شد که هرچه رنگ خارجی و غربی دارد، باید دور ریخت و یکسره ملت چین باید بخودش بگردد و روی پای خودش بایستد و دروازه‌های شهر و زندگی را به خارج ببندد. ولی اخیراً تجدید نظری بعمل آمده و فهمیده‌ایم که درعین انکاء و علاقه و استفاده از سرمایه‌های ملی و معنوی و تاریخی و ریشه‌های گذشته خودمان، تعصب هم نسبت به آنچه تکنولوژی یا اصول علمی و حقایق طبیعی دنیا است نباید داشته باشیم. این مطلب برای من خیلی خوشآیند بود. بخاطرآنکه توجه به خود کردن و از خود خواستن و درخود دیدن یعنی خودجوشی و اتفاقاً انقلاب هندوستان و نهضت آزادی هندوستان هم از آنروزی شروع شد و نضج گرفت که ملت هندوستان فهمید باید بمعنویات و باصول و ریشه‌های ملی و تاریخی خودش برگردد.

انقلاب ما وارداتی نیست

انقلاب ما و این جمهوری اسلامی، این خصوصیت بزرگ را دارد که کالای وارداتی نیست. کالائی است که از داخل ملت و از معتقدات و معنویات و خواسته‌های خودمان جوشیده و مبانی تاریخی ۱۴۰۰ ساله بلکه از جهانی ۲۵۰۰ ساله منتها نه ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بلکه ۲۵۰۰ ساله ایرانی و تزادی ما را دارد. انقلاب ما تعلق بطبقات مختلف دارد بنابراین بعهد ملت است و مراحل بعدی انهم بعهد ملت خواهد بود و بهمین دلیل است که من هر دفعه در این پیامها مشکلات و مسائل را با شما درمیان می‌گذارم، برای اینکه شما مالک و صاحب این انقلاب بوده‌اید و شما هم صاحب و چاره کننده و انجام دهنده و رساننده ما به آن جمهوری اسلامی مطلوب و مرحله عالی باید باشید. اینست که سعی می‌کنم بد و خوب و نکات ضعف آنرا بگویم و برای اینکه مسائل روشن شود، وقتی خوب روشن شد ضرب المثلی است که می‌گویند مسئله‌ای که درست طرح بشود نصفش حل شده است. فرمایشی از حضرت امیر نقل شده که خیلی با این معنا تطبیق می‌کند، می‌فرماید تو هر دردی داری از خودت است و دوائی هم که باید رفع این درد را بکند آنهم در خودت است.

ریشه اشکالات و سختی‌ها را انسان باید در خودش جستجو کند و چاره‌جویی و رفع دردها و حل مشکلات را هم باید بامید و بوسیله خودش بنماید.

همه شما و همه ما هفته گذشته هفته ناراحت و ناگواری را گذرانیدیم، واقعه‌ای که با دستگیری فرزندان آیت‌الله طالقانی شروع شد و با اعتراض و قهرایشان و همدردی و اعتراضات مردم منتهی شد و چندروزی همه را ناراحت کرد. همچنین واقعه دیروز هم نهایت شدت و خشونت و تآثر را ایجاد کرد. یک حالت ناراحتی و نگرانی در همه وجود دارد، این بگیر و به‌بندها، این بزن و بکش‌ها، این سلب امنیت و اطمینانی که از مردم شده و هرروز در روزنامه‌هایمان نمونه‌ها و نشانه‌های اعدام‌ها و کشتارها و سخت‌گیریهای شدید را میخوانیم یک حالت ترلز و وحشت و ناراحتی و نگرانی بوجود آورده و ملت ایران یک حالت عدم تعادل پیدا کرده است. همه میپرسند و می‌ترسند اگر کمیته‌ها و پاسداران و افرادی که بنام کمیته و پاسدار یا با نهایت بی‌حیائی و ناجوانمردی بنام امام عمل میکنند و اسلحه هم دارند، این وضع اگر ادامه پیدا کند عاقبت این ملک و ملت و مردم و از جمله دولت چه خواهد شد؟ وقتی افراد با گناه و بیگناه روی حساب عدالت‌خواهی یا خصوصی و غرض‌ورزی دستگیر بشوند اصلاً زندگی دیگر وجود نخواهد داشت، چه برسد به ترقی و رسیدن به محیط عدالت و وضع مطلوب.

از خصوصیات و ویژگیهای انقلاب اسلامی ما همین پدیده کمیته‌ها است. در کمتر سخنرانی تلویزیونی بود که یادی از کمیته‌ها و پاسدارها و این افراد نکنم. البته قسمت اعظم آنها حق خدمت و ارزش و فداکاری‌هایشان را ادا کردند. اما تنها این نبوده، مضار و صدماتی هم بر آنها مترتب بوده که آنها هم باید ذکر کرد و البته در جنب خدمات و زحماتشان خیلی کمتر است.

در سخنان گذشته ضمن بررسی انقلاب خودمان اشاره به دو خصوصیت کردم و گفتم ما اولاً چوب سرعت انقلابمان را می‌خوریم، اگر انقلاب ما در مدت طولانی تری با سازندگی و تشکل و تدارکات بیشتری صورت میگرفت (بطوریکه حریف بتدریج رقمش را از دست میداد و ما رقم پیدا میکردیم، بطوریکه وقتی واژگون میشد و پشتش بزمین میافتاد دیگر جانی نمیداشت و ما تمام اقتصاد و رونق و قدرت و همه چیز میداشتیم)، وضع دیگر بود ولی انقلاب ما اینطور شد، نمی‌خواهم ایراد بگیرم، با سرعت فوق‌العاده بیسابقه‌ای در دنیا به پیروزی رسیدیم و نتیجه آن سرعت، یک سلسله مشکلات و مصائبی است که باید تحمل کنیم و خیلی هم طبیعی و بجاست و نباید ما را ناامید کند.

در یک بیان دیگری از عظمت این انقلاب صحبت کردم که این انقلاب عظمت جهانی و بی‌سابقه‌اش طوری است که با سنگینی بار و صدمات و زحمات و مشکلاتی که

بعد از آن است ملازمه دارد. کار بسیار عظیمی نصیب ما شده و باید تحمل عواقب و لوازم بعدی اش را هم بکنیم تا لیاقت و شایستگی و صلاحیت بهره‌برداری پیدا کنیم.

کیفیت سوم انقلاب

امروز میخواهم به کیفیت سوم آن اشاره کنم و آثاری که مترتب بر این کیفیت انقلابی است، اگر انقلاب ایران مثل انقلابهای گذشته دنیا با یک حمله نظامی و یا با یک کودتا صورت میگرفت، وضع بکلی دگرگون بود. مثلاً حمله اسکندر بر ایران انقلابی بود که ۲۰۰ سال تاریخ و وضع ایران و تمدن و جریان زندگی ایران را عوض کرد. حمله چنگیز و تیمور و همینطور در دوران اخیر کودتای عبدالناصر در مصر— یا حتی حمله لنین، وقتی انقلابی بصورت کودتای نظامی انجام میگردد، البته برای خودش مشکلاتی دارد ولی از یک جهت خیلی راحت است، یک فرد یا عده‌ای صاحب قدرت و صاحب نیروی نظامی می‌آیند و مواضع دشمن را از رادیو و تلویزیون گرفته تا پادگانها و استحکامات و دربار، همگی را میگیرند و مستقر میشوند و آن نظامی را که در نظر داشته و برای آن این عمل را کرده‌اند برقرار میکنند و چون قدرت و ثروت و امکانات را در دست دارند مرحله سازندگی را آنطور که دلشان میخواهد، بانجام میرسانند. انقلاب ما بهیچوجه این حالت را نداشت و برخلاف آنها که احتیاج چندانی بدخالت مردم ندارند مردمی بود، انقلاب ما کودتای نظامی نبود و تا حدودی ضدنظامی بود و ملی، تا آن اندازه ملی بود و ضد نظامی که حتی سربازان و افسران ما هم در داخل ارتش بزبان و حرکت یا دردل به نهضت پیوسته بودند و در داخل آنها هم همین حرکت بود، بعضی‌ها تصور میکنند که فقط افراد سیویل انقلاب کردند و در داخل ارتش هیچ تحولی نبوده، در صورتیکه در ۵۰ سال سلطنت پهلوی اول و دوم بطور منظم و مرتب از طریق فساد و ظلم و جور و اختناق نارضایتی ایجاد شده بود و تأثیر آن روی تمام طبقات بوده منتها بعضی طبقات میتوانستند ابراز و ظاهر بکنند و بعضی‌ها دردل میریختند. اخیراً اسنادی در ساواک پیدا کردیم و برخوردیم باینکه در آن دستگاه هم نمونه‌های نارضایتی و اعتراض و اعلامیه‌هایی وجود داشته و آنها هم کاملاً از این پیش‌آمد متأثر بودند و انقلابی حتی در اعماق ساواک (آن قسمت‌هایی که کارشکنجه و بازجوئی و تماس مستقیم با مردم نداشتند) پیدا شده بود. انقلاب ما انقلاب عمیق طبیعی و ملی بوده و در ظرف پنجاه و چندسال مقدمات و شرائط و عوامل آن پیدا شده و کار شده و بهمه جا نفوذ پیدا کرده است. همه معتقد و وارد در انقلاب شدند. عده زیادی شهید دادند و محرومیتها کشیدند و درآمدها و زندگیشان را از دست دادند، بنابراین تمام قشرهای مملکت اعم از کارگر— کارمند— روحانی— بازاری— دانشجو و کاسب— شهرستانی— تهرانی و افسر— سرباز و غیره همه حق دارند که خودشان را یک پا مالک این انقلاب و مدافع و مسئول و دلسوز بشناسند. چریکها— مجاهدین— کمیته‌ها و پاسداران و این

افراد هم از همین جا پیدا شدند و مسلم حق بزرگی بگردن انقلاب و وظیفه بزرگی نسبت به آینده انقلاب و پیروزی نهائی دارند.

انقلاب ما شباهت به ساختمان مسجد دارد. مساجد را یکنفر طرحش را میدهد، یکنفر پول میدهد و نفر دیگر کار میکند. یکنفر ۱۰ تومان میدهد و یکنفر ۱۰ هزار تومان میدهد. همه خودشان را مالک و شریک میدانند. چون مسجد مالکی ندارد، مال خدا است. همه اینها خودشان را یکپا صاحبنظر و صاحب حق آب و گل میدانند و دخالت نمیکنند. بهمین دلیل مساجد ما خیلی دیرتر از ساختمانهای شخصی انجام میشود. انقلاب ما هم همینطور است یکنفر و دونفر صاحب و مالک ندارد. این حالت درعین اینکه حسن کار است ولی منشاء مشکلات هم میشود. مالکین و صاحبان و دخالت کنندگان متعدد بلحاظ مدیریت منشاء مشکلات فراوان میشوند.

شاه تنها توجه به دوروبری های خودش نداشت بلکه دستگاه خیلی وسیعی بنام دولت (و غیردولت، حتی داخل بخش خصوصی) در اختیار و زیر نگیں و حکومت خودش داشت، یعنی افراد زیادی مهر سلطنت و مهر شاهنشاهی بر پیشانی شان خورده بود. اینها جزو ملت و مردم بودند و انقلابی که برخاسته از مردم بود، فقط منتهی و منحصر بمبارزه و واژگون و بیرون کردن شاه و دربارش نشد، بلکه توجهش به محیط کارمندان و همه کسانی که بنحوی از انحاء عهده دار وظیفه ای در این مملکت بودند کشیده شد. فراموش نکنید که دستگاه شاهنشاهی و مخصوصا دستگاه استبدادی قدیم رضاشاه و زمان محمدرضا شاه طوری بود که باصطلاح خارجی «توتالیترا» بود، یعنی همه چیز را در کف اختیار و دو دستش گرفته بود، بنابراین تمام افراد مملکت و تمام مردم بنحوی از انحاء فهمیده و نفهمیده خدمتگزار و کارگذار این دستگاه استبدادی بودند. یکعده خیلی بالاتر و مستقیمتر و یکعده غیرمستقیمتر و جزئی تر. بنابراین بعد از رفتن شاه و عده ای از فرماندهان وابسته و وفادار باو، جبهه خیلی وسیعتری در داخل مملکت و در دستگاه دولت پیدا شد و این احساس و اعتقاد پدیدار گشت که باید ما انقلابمان را ادامه بدهیم و پاک سازی را از درون و بطور وسیع انجام بدهیم. اینکار قهرا حالت دشمنی - کینه و عداوتی بین افراد علیه دولتی ها بوجود آورد، جز آنهایی که مستقیما وارد اعتصاب شده بودند. بدنبال حالت انقلاب، حالت خاصی بنام انتقام پیدا شد که روز بروز موج آن و حرکاتش شدیدتر مملکت را فرا می گیرد. این حالت و روحیه یا جو دشمنی، بدبینی، پاکسازی، نفرت و انتقام مشکل و مسئله بزرگ دوران سازندگی است که تاثیر در بخش دولتی و خصوصی دارد.

اول مشکل کمیته‌ها و پاسدارها و سایر خدمتگزاران آزاد: این مشارکت و ورود همگان در انقلاب طبعاً بدنبال خودش چه چیزی آورده؟ دلسوزی و مسئولیت و دخالت همگان. یعنی دخالت در مدیریت و تعدد در حاکمیت، یعنی عدم تمرکز و لوٹ شدن مسئولیت، یعنی بجای قدرت هرج و مرج — خودسری و خودرانی. عوام میگویند «ماما وقتی دوتا بشود، سرپچه کج درمیآید». حالا وای بحال آنکه ماما بعوض دوتا ده‌تا و صدتا باشد، خدا بداد برسد که این مملکت و این دولت و این انقلاب و جمهوری اسلامی چه خواهد کرد و خدا ما را از این ماماها که همه بحق هستند نجات بدهد (که یکی از آن ماماها خود بنده هستم!). فلان عالم عالیقدر عظیم‌الشان روحانی چون رهبری داشته، چون دلسوزی کرده، چون خدمت کرده، چون علاقه داشته شرعاً و سیاستاً خودش را مسئول میداند که ملت را رها نکند و بلکه سردر هر چیزی بکند و همه جا دستور بدهد و احساس وظیفه دارد و دخالت و امرونهی میکند، امرونهی و وظیفه شرعی، کارگری که در راه پیمائی‌ها شرکت کرده طبعاً او هم خودش را ذینفع و صاحب کارخانه و کارگاه میداند: و میگوید اختیار و مدیریتش باید با من باشد. هرکارمندی چون اعتصاب کرده خودش را مالک لااقل آن اداره میداند و میگوید مدیران و مسئولان این اداره را من باید معین کنم تا بتوانم زیر بار فرمانش بروم. هر جوان فداکار که جراحت دیده — زنج دیده — وارد میدانهای شهادت شده (حالا یا زخمی شده یا شهید را درپهلوش دیده)، او هم دیگر نهایت علاقه را پیدا میکند، هر حزب و جمعیت ولو در اقلیت چون وارث نام شهدائی بوده خودش را موظف بدفاع از خلق می‌داند و دفاع از دموکراسی! و کاری هم باین ندارد که آیا این خلق احتیاجی و درخواستی بدفاع او دارند؟ و دموکراسی هم آیا لازمه‌اش این نیست که رعایت اکثریت را بکند و آنچه خلاف میل اکثریت و عموم است اینقدر روی آن پافشاری و مزاحمت و کارشکنی فراهم نیآورد؟ خلاصه این اوضاع که ممکن است با صددرصد حسن نیت و قصد خدمت درپیش دادگاه عدالت حق باشد، در عمل یکنوع از هم گسیختگی و ناتوانی و منازعه پیش آورده و دولت ما و جمهوری اسلامی را مواجه با خطرات و مشکلات زیادی کرده تا آنجا که بما فرصت نمیدهد بمسائل اساسی پردازیم و آینده‌سازی بکنیم. حالا چاره‌اش چیست؟ در برابر مسئله کمیته‌ها — پاسدارها و افراد و گروههایی که بیشتر آنها هم مسلح هستند و فداکارانه و با حسن نیت خدمت میکنند. ولی ضمناً ایجاد هرج و مرج و ازهم گسیختگی هم پیدا شده است چه باید کرد؟ آیا باید اینها را از بین برد؟ بهیچوجه من الوجوه. بلکه باتوجه به شرائط روز و اینکه می‌بینید ضدانقلاب چه طور روزبروز دندانش را تیزتر میکند و نقشه‌هایش را ظریف‌تر و خطرناک‌تر میکند، باید دراین جهت آنها تقویت بشوند. ولی تنظیم شوند و از حالت بی‌نظمی خارج بشوند.

چندی قبل کمیته‌ها درعین اینکه باهم همکاری داشتند و از یک ریشه بوجود آمده بودند ولی هرکدام بطرفی می‌رفتند، بدستور حضرت آیت‌اله امام خمینی کمیته مرکزی امام در تهران تشکیل شد که الان بیش از ۱۴ شعبه دارد و در تمام شهرستانها هم ریشه و شاخه پیدا کرده و امید می‌رود و حق اینست که تمام کمیته‌های ایران اولاً یک اسم روی خودشان بگذارند و ثانیاً ارتباط و اطاعت و هماهنگی با کمیته مرکزی امام داشته باشند.

آنچه که بدولت مربوط می‌شود بگردش درآوردن چرخهای اقتصاد و جواب دادن به هزاران مسائل بیکاری و ارتزاق و بهداری است. مخصوصاً تدارک صحیح مجلس موسسان و قانون اساسی و دولت آینده قطعی جمهوری اسلامی و امام هم همان روز اول انتصاب دولت فرمودند اطاعت این دولت فریضه الهی و اسلامی و دینی هم است پس حتماً (مخصوصاً آنجا که جنبه انتظامی و نظامی دارد یعنی پاسدارها و کمیته‌ها نباید هیچ کار و عملی را برخلاف دولت و برخلاف سیاست عمومی مملکت انجام دهند)، سیاستی که با تصویب شورای انقلاب و تایید رهبری انقلاب معین می‌شود، چه برسد باینکه ممانعت و مزاحمت بکنند و دستور بدهند کارمند و مسئولی را که از طرف دولت معین شده یا موقتاً سرچایش مانده بردارند و کس دیگری را بفرستند. تویخ‌نامه برای روسا و مسئولین بفرستند و دخالت دراین کارها بکنند.

نتیجه این مزاحمت‌ها و دستورالعمل‌ها اینست که دولت نمیتواند کارش را بکند و اصل و اساس همه چیز از بین می‌رود. آنچه قابل تحمل و قابل قبول نیست و مخالف روح انقلاب است ممانعت و مزاحمت و دستورالعمل دادن و خودسری و خودرانی است. آنچه مربوط به ملت است و دریک نظام اسلامی و دموکراسی در جهت خودکفائی و همکاری باید وجود داشته باشد اینست که کمیته‌ها و شوراها و انجمنها با نهایت علاقه و قدرت توسعه پیدا کنند و همانطور که در تیریز هم گفتم لازمه استبداد و نتیجه استبداد و موجب و موجد شرائط استبداد اینست که در یک مملکت همه چیز از دولت خواسته شود و همه کار بدست دولت انجام شود. وقتی قرار شد دولت جواب‌دهنده تمام احتیاجات و دردست گیرنده همه قدرتها باشد، خواه ناخواه دولت می‌شود استبدادی. حالا هراسمی روی آن باشد و هر قانون اساسی وجود داشته باشد. برعکس لازمه دموکراسی و لازمه ایمان بحق و قانون خدا و خلق اینست که خود مردم کارها را بدست گیرند. البته با مشورت و مخصوصاً با همکاری یکدیگر. دولت در اینجا باید نقش رابط و ناظر را داشته باشد و حداکثر سرمشق و رهبری کند. خوشبختانه در این زمینه پیشرفت زیادی حاصل شده؛ پیدایش همین کمیته‌ها پیش از انقلاب و بعد از انقلاب روی همین خودجوشی و از درون همکاریها بوده و این ضرورت را احساس شده و امیدوارم بزودی علاوه بر معاونینی که همکاری و نهایت لطف و خدمت را در این هدف عالی به بنده و دولت میکنند، یک معاون در امور همکاری هم انتخاب کنم که باین همکاریها وسعت و نظام بدهد و تا آنجا که ممکن است همکاری مابین دولت و ملت را در جهت بهبود و خودکفائی و

مدیریت از طریق جمعیت‌ها زیاده‌تر کند. برای این کار طبیعی بود که بنده باید کسی را انتخاب کنم که بخودم نزدیکتر باشد و بیشتر او را بشناسم و ایرادی نباشد. شخصی را که بنده انتخاب کردم آقای مهندس حسین بنی‌اسدی، از نزدیکان و منسوبین خودم میباشد. ولی همین جا برای بریدن زبان بدگوها اضافه میکنم که ایشان حقوق تازه‌ای نخواهد گرفت و بار جدیدی هم نمیشود، بلکه از یکدستگاه دیگر دولت باینجا انتقال پیدا میکند و شاید حقوقش هم کمتر بشود.

مشکلات اختلاف و انتقام

مسئله دوم مشکلات حاصله از اختلاف و انتقام است که هم دولت دچار آنست هم بخش خصوصی و هم ملت. هرکجا که مافردی را انتخاب میکنیم و میفرستیم یا عضو قبلی را سرچایش می‌گذاریم، بلافاصله تیرهای اتهام و اعتراض و ایراد و انتقاد بلند میشود. اوایل ما فکر میکردیم در سطح وزرا اگر ما آنها را کنار بگذاریم (یا حداکثر معاونین)، مسئله حل میشود؛ بعد دیدیم خیر، نسبت بمدیرکل‌ها و استاندارها و روسا هم باز همین حرف است. آنها هم یا خودشان کنار رفتند و یا ما کنار زدیم، دیدیم همینطور سلسله مراتب تا پائین‌ترین سطح دولت حالت اعتراض و ناراحتی وجود دارد. ایراد می‌گیرند که مثلا این آقا فرمانش را از دستگاه طاغوتی گرفته و این آقا یا این خانم عکسش را نشان میدهند که دست بسینه بدنبال مثلا شاه یا ملکه بوده. یا سرسپرده بوده و از ساواک حقوق میگرفته یا با یک ساواکی شیرقهوه خورده! یا فلان سفری که کرده مخارجش را فلان دستگاه درباری پرداخت کرده.

البته بسیاری از این نظریات و اتهامات تا آنجائی که ما رسیدگی کردیم، نادرست و ناشی از اغراض بوده اما گاهی هم صددرصد حقیقت داشته و نمیتوان نفی کرد که خوشخدمتی در سابق بوده است. در هر حال این حالت پیدا شده و کار مملکت رفته روی حالت بدبینی و قهر و اعتراض و انتقام و دودستگی و دشمنی، یعنی بازهم همان روح تخریب بنام پاکسازی و از بین بردن و پس گرفتن سوءاستفاده‌ها و پولهایی که اینها مثلا بلند کرده‌اند. یعنی حالت انقلاب به گذشته که حالت تعرض و تخریب است (و اسمش را میگذاریم حالت منفی) ادامه دارد. در حالیکه برنامه دولت برنامه مثبت است. الان حالت انقلاب گذشته است و دوران سازندگی مثبت شروع شده است. جمع مثبت و منفی گاهی اوقات اگر مساوی باشند میشود صفر. یعنی مادامی که حالت دشمنی - دودستگی - انتقام - قهر و اعتراض وجود داشته باشد سازندگی نمیتوان کرد، کار مثبت محتاج بدوستی و اعتماد و اطمینان است. این دو باهم جور در نمی‌آید و یکی اثر دیگری را خنثی میکند.

ما اگر بخواهیم تصفیه و پاکسازی بکنیم مثل دوره قبل از رفتن شاه باید کارسازندگی و انجام وظایف مربوط باین دوران و جواب دادن بخواسته‌ها و احتیاجات را کنار بگذاریم و

از همه کسانی که ناراحتی داریم، سوءظن داریم، آنها را تصفیه بکنیم. آنهایی را که می‌خواهیم بکشیم، بکشیم. آنهایی را که می‌خواهیم از مملکت بیرون کنیم، بیرون کنیم. آنهایی را که می‌خواهیم اموالشان را بگیریم، بگیریم. آنهایی را که می‌خواهیم محروم از خدمت بکنیم، بکنیم، بعد به کار پردازیم. البته طبیعی است که چنین چیزی را نه شما می‌خواهید و نه امکان‌پذیر است و این کاری است که هم ملت را فلج میکند و هم دولت را. چون عین این قضایا در بخش خصوصی هم هست. نظیر این مساله را دولت و ملت فرانسه هم داشته‌اند. ولی آنها، هم گذشته را فراموش کردند و هم ملت واحد شدند و اصلاً حرفش را هم نزدند و برهبری دوگل خیلی از وضع گذشته (فرانسه قبل از جنگ) هم جلوتر آمدند و اگر قبلاً قدرت سوم و چهارم هم حساب نمیشدند جزو قدرتهای درجه اول دنیا شدند.

مرحوم دکتر شریعتی در کتاب اسلام‌شناسی مینویسد: «شهری که ۲۰ سال مرد را آزار کرده، اکنون در اوج پیروزی آزاد گشته است. محمد انتقام نگرفت، اسیر نگرفت، غارت نکرد، رفتار پیغمبر دل‌های سخت‌ترین دشمنان خویش را به هیجان آورد، کینه‌های کهنه را شست و جای آنرا محبت وی پر کرد. پیغمبر پس از اعلام عفو و آزادی عمومی غالب کسانی را که بعلت خیانت‌های نابخشودنی استثنا کرده بود بخشید. حتی هند جگرخوار دختر ابوسفیان، آن کسی که وحشی را تربیت کرده و ماموریت داده بود حمزه را بکشد. و بعد نشسته بود جگر حمزه را خورده بود، چون تسلیم شد پیغمبر او را هم بخشید. پیغمبر و مهاجران چنان با قریش درهم آمیخته بودند و دوستی زلال و شدید پس از دشمنی آنان را بهم نزدیک ساخته بود و دل‌هایی که در کینه‌های کهن نهفته شده بود چنان سرشار از محبت و خلوص گشته بود که گوئی فرزندان پس از ۸ سال فرار به آغوش خانواده چشم براهشان بازگشته‌اند».

انقلاب ما انقلاب اسلامی است. ادعای ما هم اسلامی است. جمهوری ما هم جمهوری اسلامی است. قرآن کتاب ما است ولی برخلاف سنت پیغمبر عمل کرده و میکنیم. مگر قرآن نگفته است سود شما در اینست و وظیفه شما در اینست که تاسی بعمل پیغمبر بکنید، ما برخلاف پیغمبر و اسلام عمل میکنیم و خیانت با اسلام میکنیم. البته کسانی ابراز نگرانی میکنند که ما اگر از خطاها و خیانت‌های این افراد چشم‌پوشی کنیم اینها کار را از سر می‌گیرند، خدعه میکنند و حساب ما را میرسند و آنچه رشته بودیم پنبه میشود. بنده جواب اینها را نمیدهم قرآن جواب اینها را داده و گفته است «نیکی و بدی مساوی نیستند تا میتوانی دفع بدی را با خوبی بکن. آنوقت خواهی دید که آن کسیکه بین تو و او دشمنی وجود دارد دوست صمیمی تو خواهد شد». ولی قرآن در اینجا واقع‌بین است و می‌گوید: درک و تصور و قبول این معنا را نمیکند، مگر کسانی که اهل صبر هستند و امید به خدا دارند. و باز هم درک این را نمیکند مگر کسانی که از بهره عظیمی برخوردار هستند.

این عمل پیغمبر را همیشه ناشی از آن کرامت و رحمت و عاطفه‌ای که در ایشان وجود داشت میدیدم و آنرا یک نمونه اخلاقی تصور میکردم، البته همینطور هم است ولی این یک عمل روانشناسی است، عمل سیاسی و جامعه‌شناسی است. اگر پیغمبر این کار را نمیکرد آن اختلافات و انتقام‌گیریهای دوجانبه و متقابلی که حاصل میشد تا ابد امت اسلام را گرفتار میکرد و نمیگذاشت امت عظیمی در ظرف یک قرن بوجود بیاید که شرق و غرب عالم را بگیرد و هنوز هم ما برخوردار باشیم و افتخار کنیم. دستورات پیغمبر دائما به سردارانش این بود که دشمنی که بطرف شما نیزه زده همینقدر که فرار کرد عقبش نروید. آیه قرآن است: اگر باز ایستادند و دست برداشتند بدانید که خدا غفور و رحیم است.

بسم الله الرحمن الرحيم که از رحم خداوندی حکایت میکند، یکصد و سیزده بار در قرآن آمده است، اما هیچ جای قرآن کلمه «منتقم» نیامده و یکبار هم خداوند با این صفت در قرآن خودش را معرفی نکرده است.

علی ابن ابیطالب (ع) به فرزند گرانقدرش امام حسن فرمود: به ابن ملجم، بخاطر این که یک ضربت به من زده است بیشتر از یک ضربت وارد نکنید. رفتار ائمه ما با کسی که تسلیم میشود، غیر از این است. دل آدم بدر می‌آید که در روز فرمانم، پیرمردی که برای دادن رای مثبت به جمهوری اسلامی به پای صندوق رفته بود بعلت تشابه اسمی با یک سپهبد، او را دستگیر کردند و با خود بردند.

برقراری برادری و حسن ظن

من این پیشنهاد و خواهش را تنها باعتبار سنت پیغمبر و آیه قرآن و رفتار ائمه نمیکنم بلکه اجازه و توصیه‌ای از ناحیه رهبر عالیقدرمان در این زمینه دارم. اجازه دادند همانطور که ایشان در آن پیامشان قبل از روز ارتش اعلام عفو و بخشودگی برای ارتشیان کردند «الاکرام بالاتمام» در تمام صحنه مملکت و ملت این حالت برادری، دوستی و اعتماد و حسن ظن برقرار بشود، از گذشته صرفنظر بکنیم. خداوند آنچه را که گذشت عفو کرد، ما هم بدستور خدا و پیغمبر عمل بکنیم. خلاصه کلام بعد از خدا، از شما ملت امداد می‌طلبم و امیدوارم بتوانیم این راه طولانی دشوار پرخطر و این بار سنگین را به نتیجه نهائی برسانیم. امیدوارم که رهبران عظیم‌الشان دینی و سیاسی ما، کمیته‌ها و پاسداران و کلیه گروه‌ها و افرادی که ذی‌علاقه و حتی ذیحق و ذیحساب در این انقلاب هستند، صمیمانه از جان و دل با دولت همکاری و تبعیت نمایند. وظیفه دارم بگویم، خودخواهی نیست. این مسئولیت بدولت داده شده و دولت هم وظیفه دارد اطاعت و تبعیت بخواهد. اگر طرف ضد انقلاب نیستند، علاقمند بانقلاب هستند باید از دولت تبعیت کنند.

امیدوارم و یقین دارم که انشاءالله ممانعت و مزاحمت و دخالت و اعمال ضدانقلاب انجام نخواهد گرفت بلکه با نهایت همکاری و صمیمیت و دوشادوش هم حرکت خواهند کرد.

دوم، امیدوارم که این روحیه گذشت و اغماض و برادری در محیط ما برقرار شود و بتوانیم از تعطیل کارها و تسویه حسابها و انتقامها که سکه‌های رایج مملکت هستند دست برداریم و برادروار در راه مثبت و عاشقانه خدمت و سازندگی پیش برویم.

تأسیس صندوق ترمیم خسارات انقلاب
طرحهای دولت در استانها و شهرستانها
تشکیل کمیته‌ها و شوراهای بسیج جوانان

(۵۸/۲/۱۸)

بسم الله الرحمن الرحيم

هموطنان عزیز و بینندگان محبوب، سلام. سلام ایندفعه سلام روستائیست که میگویند بی طمع نیست. مقصود اینکه ایندفعه پای تلویزیون نیامده‌اید و یا من جلوی دوربین ننشسته‌ام که چیزی بدهم، بلکه میخواهم از شما چیزی بگیرم. در یکی از سخنرانیهای تلویزیونی گفته بودم که وظیفه و برنامه دولت که جزو واجبات است، در مرحله اول این خواهد بود که هموطنان و کسانی که در آن دوران با حملات مغول‌وار استبداد خانه‌هایشان را خراب کردند و دکانهایشان را آتش زدند و صدمات مالی و مادی فراوان دیدند وظیفه اینست که ما حداقل، ترمیم این خسارات را بکنیم و در همین راه هم فکر شد و همکار عزیزمان آقای صدر وزیر کشورپرسی از استانداریه‌ها و بعضی نقاط مثل نجف‌آباد اصفهان، زنجان و قزوین و جاهای دیگر کرده بودند. بلافاصله معلوم شد که یک خانه و دومغازه و اینها نیست صحبت از صدهزار تومان یا یک میلیون تومان هم نیست بلکه میلیاردها تومان است. این بود که وقتی من مواجه با این خرج و عظمت کار شدم صدایش را درنیاوردم.

ولی این حرف زده شده و کاری است که باید انجام بشود و چیزی نیست که کسی بتواند بگوید چون نداریم نمیشود. باید انجام داد. راه حل ساده‌ای که هرکسی ارائه میدهد اینست که باشد چه یک میلیون تومان چه صد میلیون تومان، دولت باید پردازد. دولت صورت‌برداری بکند و بعد هم افراد را صدا کند و بگوید بفرمائید این پول خساراتی که بشما وارد شده است! خیلی‌ها اینطوری فکر میکنند. آیا تصور میکنند که دولت روی گنج قارون نشسته و این کار را میتواند انجام بدهد. یا هر لحظه میتواند اسکناس چاپ کند؟

در یکی از سخنرانیها گفته بودم خرج‌ها و زیانهای که ما از سال گذشته داریم دولت باین آسانی‌ها کمرش راست نخواهد شد. بحمدالله اقتصاد مملکت برای افتاده و عایدات

هم بخزانه آمده و بازهم می‌آید و انشاءالله زیاد هم می‌آید. اما میگویند خانه قاضی گردد و زیاد است ولی حساب دارد. دوست و همکار عزیزم آقای مهندس معین فر که سرپرست سازمان برنامه هستند قرار است وضع بودجه‌ی مملکت را تشریح بکنند. من زیاد وارد این مسئله نمی‌شوم ولی خواهید دید اقتصادی که دستگاه طاغوتی برای ما میراث گذاشته چه مخارج کمرشکن و چه هزینه‌هایی دارد. دولت گذشته یعنی دولت استبدادی نه تنها آنچه توانست برد و خورد و از بین برد بلکه آنچه هم که برای ما گذاشته بازهم مصیبت است، الان دولت ما مواجه است با مقدار زیادی دستگاهها و موسسات ظاهرا بنام دستگاههای مفید و درآمدها مثل ذوب آهن اصفهان- مس سرچشمه- مجتمع پتروشیمی شاهپور و هزاران صنایع کشاورزی و غیرکشاورزی و تجارتي که در مملکت است. اما همه اینها وقتی جلو میرویم و بحسابشان وارد می‌شویم در همان وهله اول می‌بینیم که هر کدام دریائی هستند از خرج و زیان. یعنی از صدماتی که دولت گذشته بما وارد آورده ریختن سرمایه مملکت در یک سلسله کارهایی است که ظاهرا برای آبادی و عمران بوده اما در عمل بصورت پرخارج مثل نیروگاههای اتمی و حرارتی درآمده و بعد هم اینها وضعی دارند که مثل لنگه در مسجد است. نه میشود گذاشت و نه میشود آنرا کند. وقتی میلیاردها خرج شده مثلا به ۸۰ الی ۹۰ درصد رسیده این را که نمیشود دور انداخت و بعد هم تعدادی کارمند و کارگر دارد مانند ذوب آهن اصفهان که ۶۰ الی ۷۰ هزار کارگر است. آیا میشود به بهانه اینکه این دستگاه برای ما ضرر دارد و میلیونها تومان باید در هر ماه روی آن بگذاریم کارگرها و کارمندا را اخراج کنیم. بعلاوه در هر حال مملکت احتیاج به ذوب آهن دارد. مس سرچشمه ثروت بزرگی است. اینها را نمیشود از بین برد. نیشکر اهواز و جاهای دیگر را نمیشود از بین برد و هیچ قانونی اجازه نمیدهد. اما تا دومرتبه پاکسازی بشود و ترتیب صحیح داده بشود. مثلا در ذوب آهن اصفهان تولید را ببرند به آن مقداری که در برنامه طرح بوده تا زیانبخش نباشد و جاهای دیگر، یا مجتمع پتروشیمی غول پیکر بندر شاهپور راه بیفتد و بشمر برسد و سودبخش باشد این کار سالها طول میکشد، تمام اینها خرج است. ظاهرا دولت درآمد دارد ولی این درآمد کجاها میرود. تازه اگر هم دولت بپردازد از ارث بابای نخست وزیر یا وزرا که نیست، بالاخره باید از درآمد ملت بدهیم و از دریافت هائی که از مردم می‌کنیم. و اگر دولت بخواهد از جیب خودش بدهد باز هم از جیب ملت داده است.

بنابراین فکری که بنظر آمد این بود که ما از یک سرمایه سرشار و از یک چیزی که ارزنده‌تر و اساسی‌تر از نفت و درآمد گمرک است استفاده کنیم اما سرمایه سرشار زنده تمام نشدنی مملکت و ملت همان همکاری و علاقه و میل مردم به معاضدت با همدیگر است بنابراین وقتی چنین گنجی داریم که از گنج قارون هم وسیعتر است چرا از آن استفاده نکنیم.

مسئله همکاری مردم چیزی نیست که از مقوله تعارف و تملق باشد که من بخواهم بگویم. همین روح همبستگی و همکاری بود که انقلاب ما را به پیروزی رساند و در حد اعلا هم که شهادت و کشته شدن بود نشان داده شد. در حال حاضر هم مرتب مراجعاتی بما و بسایرین میشود (از جوانان و مردم) که همه می خواهند و میگویند ما را هم به کاری وادارید، ما می خواهیم خدمت کنیم و دیسمنان را ادا کنیم.

نمونه اش همین استقبال فوق العاده ای است که از دعوت و طلب رهبر عالیقدر انقلاب برای پروژه و طرحهای خانه سازی بعمل آمد. احتیاج و ضرورتی که مملکت و انقلاب ما و جمهوری اسلامی ما بهمکاری مردم دارد مسئله ای بود که بنده را وادار کرد در سخنرانی چهارم اردیبهشت گذشته موضوع معاونت در امور همکاری و پست جدید را مطرح کنم.

یک میلیون و ۶۰۰ هزار کارمند دولت

در صحبت استادیوم تبریز بضرورت و فلسفه همکاری و خود کفائی مردم برای واگذاری امور مردم به مردم اشاره کردم. اگر درست فکر کنیم شاید این عمل از اساسی ترین اعمال انقلابی است. تخریب سنت ۲۵۰۰ ساله استبدادی در ایران و جانشین کردن آن با اعاده شخصیت و اعطای استقلال و قدرت و سعادت بمردم مهمترین کار است. در یک نظام استبدادی تمام هم و غم دولت اینست که همه چیز را در اختیار خودش بگیرد قدرت مطلقه و مالکیت مطلقه باشد و در برابرش ملت همیشه محتاج و گدا و خواهنده باشد بنابراین همیشه توسری خور و ضعیف بماند. این ۲۵۰۰ سالی که از عمر استبداد ایران میگذرد دائماً همینطور بوده و دولت پشت دولت یا سلسله پشت سلسله تا توانستند مسابقه گذاشتند تعداد کارمندان را زیادتر کردند یعنی نان خور دولت، یعنی اسیر دولت، یعنی مزدور دولت، یعنی کمک کار استبداد برای توسری زدن به مردم و وسیله قدرت طاغوت رافراهم کردند و اکنون ما ۸۰۰ هزار کارمند رسمی دولت داریم که اگر ۴۰۰ هزار پرسنل ارتش را هم به آن اضافه کنیم میشود یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر و این عده با کسانی که در شرکتها و موسسات اسماً غیردولتی ولی عملاً دولتی کار میکنند سربه یک میلیون و ۶۰۰ هزار نفر میزنند. آنوقت حقوقی که در بودجه سال ۱۳۵۷ برای فقط کارمندان دولت پیش بینی شده و پرداخت شده است ۱۰۰ میلیارد تومان میباشد که حدود ۵۰ درصد درآمد دولت است.

این کار روی حساب و تعددی بوده است، البته خیلی از موسسات ظاهراً با اسم ملی و با هدف ملی با هیئت امناء و هیئت مدیره و مشاورین و مجمع عمومی درست میشده مانند شیروخورشید سرخ - سازمان تربیت بدنی - مبارزه با سرطان - شرکتهای تعاونی زراعی پشاهنگی و اتاقهای اصناف. اینها ظاهراً دستگاههای پرطمطراق ملی بوده ولی در عمل همه اینها زیر قیمومیت و با بودجه دولت و تحت تصرف و تسلط دولت بوده است و

دولت‌های استبداد از زمان پهلوی با اینطرف تمام هم و غمشان این بوده که هی باد در توپ خودشان بکنند و از آنطرف یکدستگاه هواکشی که مرتب از ملت و مردم بگیرد و بریزد در این دستگاه دولت، وقتی داور وزیر دارائی رضاشاه بود از کارهای او که در آن منطق و آن سیاست شاهکار حساب میشد ولی برای سرکوبی ملت بزرگترین خیانت بود این بود که کارهایی که بدست مردم انجام میشد مانند شرکت‌های پنبه، شرکت‌های پشم و رمه، شرکت حمل و نقل و ساختمان و غیره را تا توانست از بخش خصوصی گرفت و در بخش دولتی وارد کرد. برای اینکه مردم همه تبدیل بشوند به کارمند. عین این سیاست یعنی سرکوب کردن بازاری و کسانی که دارای مشاغل آزاد هستند و گرفتن کارهای آزاد از دست ملت و در انحصار دولت قرار دادن، در تمام دوران پنجاه و چند ساله پهلوی ادامه داشت که آخرین شاهکار آن موقعی بود که شاه اعلام کرد ما می‌خواهیم همه مردم یکنوع تعلیم و تربیت داشته باشند و برخوردار از یک سیستم، تحصیلات و تعلیمات هم مجانی باشد، اما با این نیت که در مرحله اول مدارس و موسسات مذهبی - که خیلی هم رونق پیدا کرده بودند - و دوم مدارس ملی را بگیرند و تمام اینها بیابند زیر کنترل و تحت سیطره دولت. یعنی کار استبداد همین است، هرچه ممکن است کار و اختیار را از مردم بگیرد و در انحصار خودش در بیاورد.

قریب ۲۰ سال پیش یک هیئت تحقیقاتی امریکائی برای تحقیق در مورد وضع حاضر و آینده کشور بایران آمده بود. در مورد شهرسازی تهران گزارش این هیئت این بود که عنقریب شهر تهران را ازدیاد و توسعه دستگاه دولتی و ساختمان‌هایی که متعلق بدولت است اسلا خفه و منفجر خواهد کرد و اتفاقاً یکی از عوامل سقوط رژیم گذشته هم همین رشد بی حد و حساب و گنده شدن بی معنی و از داخل خالی شدن همین دستگاهی بود که برای حفظ و صیانت و قدرت و تسلط خودش بوجود آورده بود. حالا اگر ما انقلاب ضد استبداد کردیم نباید عملمان یک عمل استبدادی باشد. بلکه باید درست در جهت عکس آن باشد، یعنی ما باید حاکمیت و امور و اختیار و مسئولیت را تا آنجا که میتوانیم برگردانیم بخود ملت، کار ملت را بدست ملت بدهیم.

طرح خود کفائی استانها و ولایات

اولین مورد احراز شخصیت و اجرای مدیریت از طرف مردم که خواهان زیادی هم دارد خود کفائی استانها و ولایات و قسمت‌های مختلف مملکت است. بطوریکه هردستور وامری لازم نباشد حتماً از مرکز صادر شود بلکه مثلاً مردم کاشان در سطحی که جنبه محلی دارد خودشان کارشان را انجام بدهند. هر استانی مثلاً آذربایجان، کردستان، بلوچستان و فارس لااقل امور مربوط بخودشان از قبیل امور عمرانی، آب و برق و فرهنگ و امور انتظامی در اختیار خودشان باشد، خودشان بهتر این مسائل را تشخیص میدهند. پس خودشان اینها را اداره

کنند. این طرحی است که در شورای طرحهای انقلاب مورد بحث است، امیدواریم زودتر بتوانیم قبل از مجلس مؤسسان این انجمن‌ها یا شوراهای محلی در سطح استان را تشکیل بدهیم. و مسلم وقتی اینطور باشد هم ارزان‌تر میشود و هم این کار بهتر صورت می‌گیرد.

مورد دوم واگذار کردن همین موسسات اسماً ملی است که عملاً خاصه خرجی دولت و برای تسلیغات و قدرت دربار تأسیس شده است مثل موسسات امدادی، خیریه، فرهنگی، دینی، ورزشی، تعاونی و غیره.

مردم چون در گذشته هیچ علاقه‌ای به این موسسات نداشتند بلکه عدم اعتماد و نفرت هم نسبت به مدیران و گردانندگان آنها داشتند و میدانستند که اینها دستگاههای خرج‌ساز و دزدی است، مثلاً وقتی زلزله یا سیلی روی میداد خودشان را کنار می‌کشیدند، پولی نمیدادند. برای اینکه میدانستند اگر بدهند پتوها یا خوارباری که میدهند در بازار برمیگردد و فروخته میشود. بعدهم موقعی که عرق ملی و مذهبی جوش می‌آمد مانند زلزله بوئین‌زهرها یا در طبس اگر مردم میخواستند خودشان کمک‌رسانی کنند، شیروخورشید سرخ و دستگاههای انتظامی دولت جلوشان را میگرفتند. یعنی اثرش صفر بود. درحالیکه اگر این شیروخورشید سرخ جنبه ملی داشت و مردم میدانستند چه افرادی آن را اداره میکنند و اعتماد داشتند، مسلماً با خرج یکدهم ولی کمک‌رسانی ده‌برابر صورت می‌گرفت و همه میتوانستند در کوچکترین حادثه کمک بکنند. یکی از وظایف پست معاونت در امور همکاری بتدریج و با رعایت اصول، ملی کردن موسسات و تشکیلات اسماً ملی ولی باطناً استبدادی گذشته است. اگر این کار بدست خود مردم داده شود مردم خودشان انتخاب کنند کار خیلی هم بهتر و هم راحت‌تر انجام میشود.

تاسیس صندوق وام شرافتی

مورد سوم کارها و طرحهایی از نوع صندوق ترمیم خسارات انقلاب یا صندوق وام شرافتی برای وام‌دوران بیکاری به فارغ‌التحصیلان است که وزارت کار روی این طرح مشغول فعالیت است و امیدواریم از همین ماه کارمندان دولت، اصلاً کلیه حقوق‌بگیران حتی در بخش خصوصی، حتی کارگران، یک درصد از دستمزد یا حقوقشان را به میل خودشان (اگر مایل و داوطلب بودند) اجازه بدهند یا حواله بدهند به صندوق یا به حسابداری که نگاهدارد و کنار بگذارد تا آن شماره حساب را وزارت کار اعلام بکند. این صندوق ترمیم خسارات انقلاب هم باین ترتیب عمل میکند که استانداریها و فرمانداريها از خانه‌ها و مستغلات و مغازه‌هایی که خسارت دیده‌اند با همکاری معتمدین محل صورت‌برداری میکنند و به تهران میفرستند. اما هزینه جبران از کجا دربیاید؟ همانطور که اینها در یک عمل خصوصی و شخصی وارد نشده بودند که خانه و زندگیشان دچار آسیب و خسارت شده باشد بلکه یک عمل

انقلابی و ملی کرده‌اند. فرض کنید بازار نجف‌آباد اصفهان را یک حریق بزرگ از بین برده یا در زنجان و سنندج، قاعدتاً هیچ ایرانی نمیتواند راحت و آسوده باشد برای اینکه می‌بیند هموطنش در جای دیگر خانه و زندگی ندارد. اینها قربانی یک عمل ملی و عمومی شده‌اند بنابراین جبرانش را هم باید ملت بکند، باید همه ما در این کار شرکت بکنیم خوشبختانه در جمع، تعداد کل خانه‌ها، مستغلات و فروشگاههایی که صدمه دیده‌اند از یکهزارم بلکه یکصد هزارم هم کمتر است یعنی اگر با تقریب و با احتیاط یکهزارم بگیریم و همه شریک بشوند یعنی بنده که خانه‌ام صدمه ندیده یکهزارم قیمت خانه‌ام را بریزم در این صندوق، مثلاً آن کسیکه خانه‌اش ۲۰۰ هزار تومان ارزش دارد ۲۰۰ تومان بدهد. یا آن صاحب مغازه یا صاحب فروشگاه که یک میلیون تومان جنس دارد هزار تومان به صندوق بریزد (۳۳۳ تومان آنرا نقد بدهد دوتا سفته یکساله و دوساله ۳۳۳ تومان هم بدهد) ملاحظه می‌کنید صدمه‌ای از این راه نمی‌بیند و تکلیف شاق و مشکلی هم نیست.

ترتیب کار باین نحو خواهد بود که هیئت‌هایی محلی بنام هیئت‌های ترمیم خسارات انقلاب با انتخاب خود مردم یا با دعوت استاندار از معتمدین تشکیل میشود. اینها میروند تمام مستغلات و خانه‌ها و فروشگاهها را ارزیابی میکنند و بهر کدام یک ورقه میدهند که این خانه را ارزیابی کردیم مثلاً ۵۰۰ هزار تومان می‌ارزد. یا فلان صاحب دکان خرازی کل اجناسش ۸۰ هزار تومان است یکهزارم آنرا اگر دلش خواست بما بدهد. بعد افرادی را میفرستند این پولها را جمع میکنند در صندوق مرکزی که زیر نظر هیئت مرکزی همین اداره ترمیم است و از همه طبقات در آن شرکت دارند و این طبقات هیئت مدیره و هیئت اجرائیه را تشکیل میدهند. بعد بدست خود اینها و همان هیئت‌هایی که مردم محل انتخاب کرده‌اند، بدست خود آنها این پولها داده میشود. حالا خواهید پرسید که دولت در این جا چه کار میکند؟ دولت این فکر را تهیه کرده بعد هم آن گام اول را دولت بر میدارد. تشکیلات و اصول و نظامات و آئین‌نامه‌اش هم نوشته شده و بتصویب وزرا خواهد رسید. بعد آن دعوت‌های اولیه را هم میکند. بعد از آنکه این هیئت ملی ترمیم خسارات انقلاب تشکیل شد و به ثبت رسید و شروع بفعالیت کرد و اطمینان پیدا شد که میتواند این وجوه را جمع‌آوری کند و بپردازد، دولت در آنوقت وام میدهد. یعنی بوسیله بانک وام میدهد که عمل ترمیم خسارات شروع شود و بتدریج آن پولهای نقد که ریخته شده و سفته‌ها وصول شود.

از این قبیل کارها یکی هم بسیج نیروهای جوان است که الان دارند می‌جوشند و فشار می‌آورند و خواهش میکنند که بروند در سطح روستاها و شهرهای کوچک و بزرگ دستها را بالا بزنند (داوطلبانه بدون دریافت حقوق ولی بشرط اینکه خرج زندگیشان تامین شود) و برای مردم کارهای عمرانی و درمانی کنند. در واقع بشوند کمک خود دولت در انجام امور عمرانی، فرهنگی، درمانی و بهداشتی که باید در دهات و شهرهای دور افتاده انجام شود.

یک قسمت از همین معاونت در امور همکاری به این کار اختصاص داده شده، مسئولینی معین شده و از حالا هم شروع بصورت برداری داوطلبان کرده‌اند که بدانند برای کجا و چه کاری باید گروه‌هایی از دانشجویان و دانش‌آموزان و فارغ‌التحصیلان متوسطه که بیکار هستند تشکیل شود و بروند آن برادری- همکاری و هم سطحی را که باید در سراسر کشور حکومت کند عملاً اثبات کنند و هموطنان مصیبت دیده ما به بینند که از پایتخت و شهرهای دیگر آمده‌اند با آنها کار کنند و زندگی نمایند. این نوع کارها آن حس ملیت، مسلمانی و برادری و مساوات را هم در مردم ایجاد میکند و یک نیرو و قدرت ملی پیدا میشود که از مملکت دژ میسازد تا همیشه از خودش دفاع کند. درست برخلاف زمان استبداد که هر وقت مغول یا اسکندر یا افغان حمله می‌کردند همه فرار می‌کردند. برای اینکه همبستگی و روح ملی و احساس اینکه همه متعلق به ایران هستیم و همه موظف به حفظ مملکت هستیم وجود نداشت.

نوع دیگر همکاری که شروع شد تشکیل کمیته‌ها و شوراها بود. در دوران اعتصاب، کمیته‌ها و شوراهایی بوجود آمد برای اعلام همبستگی در امر اعتصاب که وظیفه‌شان تعطیل کردن کار بود. پس از پیروزی و سقوط دستگاه همین کمیته‌ها صورت دیگری پیدا کردند یا دومرتبه کسانی آمدند بنام شورا. آنموقع وظیفه و هدف این بود که این دستگاهی که گردانندگان آن رفته‌اند، مثل ارتش یا کارخانجات یا صنایع عظیمی که متعلق به سرمایه‌داران وابسته به دربار فراری بود حفظ و حراست شود. بعد از سروسامان یافتن تدریجی کارها دیگر اعتصاب معنی ندارد، دیگر در افتادن و خراب کردن و تعطیل کردن (که متأسفانه هنوز هم در بعضی جاها دیده میشود) معنا ندارد. و این کارگران عزیز ما درست آن داستان سعدی که میگوید یکی بر سر شاخ و بن میسیرید را بیاد می‌آورند. مثل بعضی از دستجات- که البته همه اینها تحریک شده‌اند و کارگر واقعی نیستند- ماههاست کارشان تمام شده، مثلاً کارگران یک طرح راه‌سازی ۸ ماه قبل که پولشان را تمام و کمال گرفته بودند و تسویه حساب هم کرده بودند. حالا کارهای دیگری پیش آمده، مثلاً اسفالت کاری، اینها قبل از عید و بعد از عید جمع میشوند- خوشبختانه تعداد اینها کمتر شده- بعنوان اینکه پول تمام این مدت را باید بپردازید. مدتی که اصلاً کاری نداشته‌اند و تسویه حساب هم کرده‌اند! تازه عیدی و پاداش هم باید بدهیم و برای بدهم تعهد کنیم. آنوقت جلوی مقاطعه کار را میگیرند و بعد کارگاه را تعطیل میکنند و ماشین‌آلات را از کار می‌اندازند و مانع میشوند از اینکه اصلاً طرح انجام شود. طرحی که دوهزار یا ده هزار نفر کارگر باید کار کنند. یکی از نیروگاههای بزرگ جنوب که قرار بود دوماه تحویل داده شود و اگر واحد اول آن تحویل بشود ما مطمئن هستیم که تابستان امسال خاموشی برق نخواهیم داشت. بهانه و حرفهایی زدند که با قانون کار هم تطبیق نمی‌کرد. هفته قبل زمزمه‌های عجیبی براه انداختند که تک‌تک مان باید با اتوموبیل شخصی بیایم سرکار بجای ده روز تعطیل باید ۲۰ روز تعطیلی داشته باشیم. تمام هم تحریک شده، نتیجه این

میشود که این نیروگاه سرمعدت تحویل داده نشود. حالا این وسط چه کسی سود میبرد؟ خدا میداند. امر مسلم اینست که خود کارگرها سودی نخواهند برد. برای اینکه کارگاه تعطیل میشود، این پول را هم سرمایه‌دار نمیدهد این دولت است که پرداخت میکند. ملاحظه کنید این شوراها هرزمان یک وظیفه دارند، الان که کارها راه افتاده است شورا باید وجود داشته باشد ولی نه برای تعطیل و تخریب و ممانعت، بلکه برعکس برای کمک باینکه دستگاه بهتر کار کند و بهره‌برداری بیشتر بشود. برای آنکه آنموقع دستگاه متعلق بدشمن و خارجی بود و نتیجه‌اش در جیب خارجی میرفت، حالا مال ملت و مملکت است. اما حالا شوراها باید همکاری و حفظ حقوق صنفی خودشان را بکنند، در مرحله اول و بعد همکاری با دستگاه که آنهم در واقع متعلق بخودشان است ولی دخالت در امر مدیریت و متلاشی کردن دستگاه بهیچوجه کار این شوراها نباید باشد. در هیچ کجای دنیا هم معمول نیست مدیریت از پائین بالا باشد. در هر حال امیدوارم بخاطر این تصدیع و صحبت‌های خشک توأم با خواستن خسته نشده باشید و از خدا می‌خواهم این امور همکاری طلبه‌ای و گامی برای شخصیت یافتن و صاحب کار شدن مردم و همبستگی‌شان شود. مادامیکه همه چیز در اختیار دولت باشد و مردم دست و دل و دیدشان دنبال دولت باشد همان آتش و کاسه سابق است. بنابراین تضمین اینکه اوضاع بگذشته برنگردد و استبداد با همه معایب حکومت نکند اینست که ملت خود کمر همت ببندد و وارد گود شود و بار خود را بدوش خود بگیرد.

بنابراین فعلاً این زمینه فراهم شده و گودکنده شده، از ملت و از مردم می‌خواهیم که در عالم همکاری و دردست گرفتن سرنوشت و وظائف خود بمصداق شعر: بیار آنچه داری زمردی و زور. که دشمن پهای خود آمد بگور. مردانگی و همت خود را نشان دهند.

امیدوارم خداوند یارو یاور همه باشد که «ان الله مع الجماعة» وقتی جماعت باشد و تفرقه نباشد، خداوند و رحمت او با ماست و استقلال و قدرت سرکوبی دشمنان ممکن میشود.

پیام بکارمندان دولت

(۵۸/۲/۲۸)

بسم الله الرحمن الرحيم

هموطنان گرامی و همکاران عزیز.

الایا ایها الباقی ادر کأساً و ناولها — که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها. بعضی ها ممکن است بگویند بازهم آیه قرآن آورد و عربی خواند! ولی آیه قرآن نیست شعر حافظ است. منتها نصفش را به عربی گفته و نصفش را به فارسی. تقصیر من نیست صحبت از ساقی است و جام و می و معشوق. منتها، شراب عشق و جامی که بسلامتی این عشق — عشق عرفانی — نوشیده میشود. صحبت از عشق است که آسان میکند اول. یعنی ابتدا خیلی ساده و سهل و راحت جلوه داده میشود و بعد اشکالات و دردسرهایی فراهم می آورد. همه عشقها همینطور است، با علاقه و شادی و با سهولت انسان با استقبالش می رود ولی بعد در چاله و چوله می افتد.

ملت ایران از سالهای سال ب فکر استقلال، آزادی، حیثیت، سعادت، رفاه و امثال اینها بود و دست آخر انقلاب کرد. یعنی عشق انقلاب در سر همه مردم ایران به جوشش آمد و مرحله اولش، گوا اینکه کشته ها و صدمات و محرومیت ها و زحمت های فوق العاده داشت ولی براحتی گذشت. فکر این مشکلات را نکرده بود. البته حافظ در این شعر نخواست عشق را نفی بکند یا بد بگوید یا عاشقها را از این راه برکنار دارد، بلکه برعکس سراسر اشعار حافظ و شعرای مثل او وصف و توصیه و تمجید و توصیف عشق است و عاشقی. امت و ملت هم بدون عشق آزادی و عشق انقلاب حیاتش معنی ندارد. بیشتر تذکر اینست که در عاشقی چنین مراحل هم هست و باید آنها را هم تحمل کرد و از آنها هم لذت برد تا به شربت وصال و به سعادت رسید.

در ایران عده زیادی بودند و هستند که تحمل چنین ملالت را از جان و دل میکنند ولی تعدادی هم هستند که خیال میکنند تمام شد! مصرع دوم شعر حافظ را قبول ندارند، حالا خودشان را انداخته اند در مرحله درخواست و مطالبه و جبران چیزهای گذشته و تامین چیزهایی که سال های گذشته و قرن ها از آن محروم بوده اند.

تصادفاً در مصاحبه و سخنرانی که رهبر عالیقدر انقلاب پرریوز با دانشجویان داشتند، ایشان هم در همین زمینه فرمایشات خیلی موثر و بجائی فرمودند. سلام من، هم به هموطنان گرامی بود و هم به همکاران عزیز و این دفعه میخواهم بیشتر طرف سختم و خطابم با همکاران عزیز یعنی کارمندان دولت باشد و با آنها درد دل گفته و برای آنها سخنرانی بکنم. البته شأن و معمول نخست وزیرها در دنیا اینطور نیست که روضه خانی یا سخنرانی بکنند. اما ما در دوران انقلاب هستیم. انقلاب خیلی رسوم را دگرگون میکند و تغییر میدهد و از آن جمله این است. همانطور که بارها هم عرض کردم، این انقلاب را ملت ایران با تمام قشرهایش انجام داد و ملت ایران است که باید به آخر برساند. بنابراین چاره ای نیست، شاید وظیفه اول رهبری انقلاب و دولت این باشد که مسائل و مشکلات را با ملت در میان بگذارد و از خود مردم بخواهد. برخلاف آنچه که بعضی توقع و انتظار دارند این دولت نیست که باید گرفتاریها و مشکلات و مسائل مردم را برطرف کند. بلکه برعکس مردم هستند که باید دردها و مشکلات و خواسته های دولت را برآورده کنند تا نتیجه اش بخود ملت برگردد. وقتی بشما برگشت آنوقت موارد جزئی و کوچک هم خود بخود حل میشود.

در هر حال من از توجهی که بشما هموطنان و همکاران میدهم خیلی شرمند هستم، ولی در عین حال برای من نهایت شرف و افتخار است و خوشحالم که می بینم بقول باباطاهر عریان، چه خوش بی گرمحبت هر دوسری. از آن طرف هم حسن استقبال هست و تا بحال از صمیم دل پذیرفته شده. امیدوارم که بعد از این هم آنچه در خواست یا درد دل میکنم مورد پذیرش قرار بگیرد. اگر روبرو به کارمندان و کارگران آوردم برای اینست که اینها یک جمعیت و یک طبقه کوچک نیستند. در سخنرانی گذشته گفتم که جمعاً ۱,۶۰۰,۰۰۰ نفر کارمند حقوق بگیر از دولت وجود دارد. و اگر شرکت های دولتی و کارگرانی که در دستگاههای دولت هستند بر اینها اضافه کنیم و همچنین بسیاری از بخش خصوصی و یا پیمانکاران که یا صد درصد مشتری دولت هستند و یا فروشنده و تحویل دهنده بدولت، قسمت اعظم کارهای این مملکت کارهای دولتی میشود و پیمانکارها با اینکه جزء بخش خصوصی مشاغل آزاد هستند ولی آنها هم عملاً یک پا کارمندان دولت هستند، یعنی جیره خوار دولت اند. همچنین بسیاری از تولید کنندگان، آنهایی که شیر تولید میکنند و به کارخانجات پاستوریزه میدهند یا کارخانجاتی که قند و شکر تهیه میکنند، کشت کارانی که چغندر قند میکارند و به کارخانجات قند میفروشند و کارخانجات قند هم شکر و یا قندشان را به دولت میدهند.

همچنین آنهایی که گوشت تولید میکنند. اگر اینطور حساب کنیم و تعداد متوسط عائله هر کس را ۵ نفر بگیریم می‌رسیم باینکه بیش از نصف این سی و چند میلیون جمعیت ایران مستقیم یا غیر مستقیم کارمند یا کارگر و در هر حال وابسته بسدولت هستند. طرف عرایض و صحبت بنده هم این دسته هستند. با آنها می‌خواستم صحبت کنم. خود بنده هم همانطور که میدانید اولش محصل اعزامی دولتی بوده‌ام از سال ۱۳۰۶ و بعد هم کارمند دستگاههای دولتی بوده‌ام، منتها در کنارش هیچوقت کار خصوصی را ترک نکرده‌ام. کار خصوصی و شغل آزاد را هم داشته‌ام، بدون آنکه آن وظیفه دولتی‌ام را سنگ تمام نگذاشته باشم، بلکه برعکس بوظایف دولتی‌ام به چشم کار خصوصی و شخصی نگاه میکردم. بنابراین حق دارم که شما را همکاران عزیز بخوانم. فقط در این مأموریت نخست‌وزیری است که آنچه اشتغالات و علایق و گرفتاریهای مشاغل خصوصی و آزاد داشتم بطور کلی بناچار کنار گذاشته‌ام. کاملاً هم می‌دانید که من تنها همکار شما نیستم بلکه دولت (همکاران بنده و خود من) همیشه مدافع و علاقه‌مند طبقه کارمندان بوده‌ایم. نه از جهت اینکه ممنوع و هم نفع هستیم بلکه این طبقه را طبقه ارزنده‌ای می‌شماریم. هم از جهت مخارجی که مملکت برای تربیت این صنف بزرگ و کارمندان کرده و سرمایه‌گذاری عظیمی که ملت روی این کار کرده و هم اینکه میبینیم من حیث المجموع درس خواننده‌ترین، باسوادترین، با استعدادترین و شاید مبارزترین و علاقه‌مندترین افراد در این طبقه هستند. این هم از جهت خرجی است که مملکت برای شما کرده و هم از جهت ارزشی که کار شما دارد و استفاده‌ای که ملت میتواند و باید از شما بکند. به همکاران دولتی ما و به بنده این ایراد را می‌گیرند که شما تعصب دارید و از دولت و دولتیان زیادی دفاع میکنید، درحالیکه کارمندان دولت و دستگاه دولتی دستگاه پوسیده و فاسدی است که از زمان طاغوت مانده و خیلی باید پاک‌سازی شود. علاوه بر پاک‌سازی، اصلاً بواسطه این اشکالات و پیچ و خمها و مقررات و تشریفات که مثل تار عنکبوت یا پيله ابریشم دورتادور دستگاه و دولتیان را گرفته منشأ هیچ کاری نمیتواند باشد و اصلاً باید آنها را کنار بگذارید. درحالیکه بعقیده ما به دلایل مختلفی چنین چیزی نیست و کار مملکت خواه ناخواه و خوشبختانه باید بدست همین کارمندان دولت و این مجموعه و سیستم صورت بگیرد. امنیت مملکت، اقتصاد مملکت و عمران مملکت باید بوسیله و بدست این دستگاه صورت بگیرد. بفرض هم که بعدها بتوانیم این سیستم را عوض کنیم، چون فعلاً مملکت سالهای سال است باین ترتیب درست شده و تمام امور باین جهت آمده، به مصداق ضرب‌المثلی هم که درباره امپراطوری ایتالیا گفته‌اند که تمام راهها به روم ختم میشود، درایران حاضر هم به این زودی زود به غیر از این نمیتواند باشد، چون تمام کارها بسدولت ختم میشود. بنابراین اگر ما این راه را نگیریم به منظورمان نخواهیم رسید. ولی قبول داریم و شما خودتان هم قبول دارید و همه مملکت قبول دارند که اشکالات

و نواقصی و معایبی وجود دارد، باید رفت چاره و اصلاح آنرا کرد. این اصلاح و چاره هم در مرحله اول و اساساً بدست خود شما صورت میگیرد. بهمین دلیل من امروز بنمایندگی از طرف دولت و ملت بشما کارمندان عزیز و آورده‌ام و از شما میخواهم که خودتان رفع این نقیصه را بکنید. یک ارزش مهم دیگری هم که شما کارمندان و کارگران دارید اینست که شما بودید که آن ضربه قاطع را به دشمن و به رژیم طاغوتی و استبدادی کهن شاهنشاهی زدید. اعتصابی که کارمندان و کارگران انجام دادند پشت حریف را به زمین زد. درست است که در مقایسه با بازارها و کاسب کارها و صاحبان مشاغل آزاد سهم محرومیت و قبول صدمات و مشکلات شما کارمندان و کارگران خیلی کوچکتر بوده، یعنی در برابر اینکه آنها ضرر و زیان کردند و خیلی‌ها اصلاً کسب و سرمایه و زندگیشان را از دست دادند، شما رو بهمرفته و بطور متوسط حقوق و پاداش و حتی سهم سود غیر موجودی را که در دوران اعتصاب تعلق می‌گرفت آنرا هم دریافت کردید. البته باز باید فوری تصحیح بکنم ارزش شما و اثر عمل و حسن نیت‌تان هم بهیچ وجه قابل انکار نیست. برای آنکه آن موقعی که وارد اعتصاب شدید مرد و مردانه وارد شدید و بهیچ وجه نمی‌دانستید و امیدهم نداشتید که حقوق و مزایا و پاداش را دریافت خواهید کرد. با نیت اینکه این از دست رفته است وارد عمل شدید ولی در عمل ضرر و زیان شما در مقایسه با صاحبان مشاغل آزاد خیلی کمتر بود.

گمان میکنم که یکبار قبل هم تذکر داده بودم و آن ۱۵ خرداد سال گذشته بود که احزاب و جنبش‌های اسلامی تصمیم گرفته بودند و تمام مردم ایران را دعوت کرده بودند که آنروز خانه بنشینند و به دولت و ملت ایران و مردم جهان نشان بدهند که ملت موافق با این دولت نیست. بنده هم همان روز مشغول شدم و اعلامیه‌ای نوشتم بنام «کارمندان دولت نوبت شماست». شاید این اعلامیه بعداً در روزنامه هم درآمده باشد و در انتشارات نهضت آزادی هم باشد، این اعلامیه هنوز زنده است و خیلی نکات و مسائل حساس و اساسی در آن گفته شده پیش‌بینی شده بود— و درست بود— که تا شما کارمندان وارد میدان نشوید و جبران گذشته بعمل نیاید انقلاب ما در مرحله تعرضی و مبارزه با رژیم شاهنشاهی به پیروزی نخواهد رسید. خوشبختانه شما وارد شدید و این عمل انجام شد. البته من نمیخواهم بگویم که اثر آن اعلامیه بود. نه، آن اعلامیه به یک دهم کارمندان هم نرسید. ولی چون یک طوفان و جوش و خروش و یک خودجوشی بود اصلاً خود شما وارد شدید و این انقلاب را کردید. حالا حرفی که آنروز بشما زده شد و گفتیم که کارمندان دولت نوبت شماست و اگر اعتصاب نکنید انقلاب به پیروزی نخواهد رسید (البته مرحله اول و سرنگونی رژیم) حالا هم من همان حرف را میزنم و میگویم که کارمندان و کارگران اگر انقلاب نکنید این مرحله دوم که مرحله سازندگی است به پیروزی نمیرسد و نوبت شماست. بدیهی است که در جمع شما چه کارمندان و چه گارگران عده زیادی هستند که الان هم مبارزه میکنند، قبلاً هم مبارزه میکردند و حالا هم

خدمت میکنند و اگر نبودند الان آنچه داریم و بحمدالله روبه بهبودی و پیشرفت و ترقی هم هست بدست نمی‌آوردیم. اینکه می‌گوییم انقلاب کنید منظورم این نیست که ریش و پشم فیدل کاستروئی بگذارید، یا لباس ژنده بپوشید، یا حتی اسلحه ۳ بدست بگیرید. نه انقلاب درونی عمقی و اساسی بکنید. یعنی انقلابی بشوید و وضع خودتان را از آن حالت و روحیه و سنت و سیستم کارمندی استبدادی بیرون بیاورید. برگردید به یک آدم دیگر، همان آدمها ولی با یک روحیه و وضع و سیستم و سنت و هدف دیگر. کارمندان نظام جمهوری اسلامی بشوید. حالا برای اینکه مطلب خوب رسانده شود اول ببینیم کارمندی دستگاه دولتی در دوران استبداد چگونه بوده بعد برسیم به اینکه آن کارمند انقلاب کرده متعلق به سیستم جمهوری اسلامی چگونه است.

اگر بخواهیم تاریخچه کارمندی و دولت را در ایران، یعنی سیر تحولی را که دولت و کارمندی در ایران پیدا کرده مطالعه کنیم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود، ولی خوب باختصار و فهرست وار بررسی میکنیم.

در تاریخ گذشته ایران مفهومی دولت، ملت، حکومت و ملیت تمام تازه است و سابقاً وجود نداشته. تشکیل یک دولت و یک حکومت بیشتر بصورت هجومی بوده که قبائل خارجی مغول، تاتار یا اسکندر مقدونی یا دولتهای خارجی بطرف ایران راه میافتادند و یا قبایل و ایلات کوه نشین و بیابانگردی بودند که به دهات و شهرها حمله میکردند. برای چه میآمدند؟ برای اینکه جا کم داشتند زاد و ولد زیاد کرده بودند و گرسنه بودند و بعلاوه رنگ و روغن و نعمت و رفاه شهرها و مملکت آنها را جذب کرده بود. میآمدند که اینها را تصرف بکنند. قصدشان صرفاً تصرف بود و تمتع. و وقتی هم که میآمدند پست و مواضع را به همان فرزندان و برادران و پسر عموهایشان که آمده بودند میدادند. یک رئیس ایلی بود که راه میافتاد و همه جا را بین آنها تقسیم میکرد. وقتی هم که تقسیم میشد، دو وظیفه و برنامه داشتند. یکی ثابت نگه داشتن متصرفات یعنی دفاع از خانیشان که حالا پادشاه شده اند و بعد هم تمتع و چپاول چیزی هم نداشتند. ایل و تبار بود و یک عده غلام زرخزید که میآمدند شهری را یا مملکتی و یا ایالتی را میگرفتند. مسئله، مسئله غلامی بود، اگر سعدی درباره انوشیروان میگوید:

اگر زبایغ مسلک خوردسیبی
برآورد غلامان او درخت از بیخ

مقصود همین است که سیستم کارمندی و دولت در آن زمان سیستم غلامی بود. لشکرش غلامها بوده اند و کارگزاران و پیش خدمتها و کارکنانش هم همین غلامها یا رئیس غلامها بوده اند. و می بینید که این مسئله اختصاص به قدیم ندارد، در زمان شاه سابق هم بی جهت نبود که دکتر اقبال افتخار میکرد و غلام خانه زاد امضاء میکرد. علم هم که حزب فرمایشی دیگری را اداره میکرد، او هم چاکر جان نثار بود.

این باصطلاح اساس و بنیان اولیه دولت و دستگاه دولت و سیستم کارمندی بود! البته بعد از اسلام در سلسله‌های بعدی تحول پیدا کرد. وقتی در دوره دیالمه بالقابی مثل عضدالدوله بر میخوریم میبینیم که مفهوم دولت تکامل پیدا کرده و القاب دیگری شبیه سیف‌الدوله یمن‌المالک، مشیرالملک، حسام‌السلطان پیدا شده، میبینید دولت، مملکت و ملک هست اما منتهی میشود به سلطنت و سلطان، عالترین لقب، لقبی بوده که سلطنت و سلطان در آن باشد. یعنی بالاخره همه اینها آخر سر در خدمت و در حفظ و دفاع از منافع پادشاه کار میکردند. در آنزمان نظام، نظام ارباب و نوکری بود، نه تنها در دستگاه دولتی و سلطنتی بلکه حتی در شئون پائین‌تر. این گفتگورا حتماً شنیده‌اید که میگویند آقای یکرورز سرماخورده بود و ناراحت بود نوکرش میپرسد: خدا بد نده قربان، بلا دوره، چه شده؟ میگوید بله دیشب خورش بادمجان خوردیم و مثل اینکه از آن است. نوکر شروع به بدگویی از بادمجان میکند که بادمجان اصلاً رطوبی است، سردی است و لرزه میآورد. خلاصه مطالب زیادی از مضار و معایب بادمجان میگوید. چند ماهی میگذرد... شاید اواخر تابستان بود یکرورز ارباب خیلی سرحال و خوشحال بود. میگوید بله دیشب ما مهمان بودیم، غذای خیلی لذیذی خوردیم و این غذا مرا اینطور سر کیف آورده و کمر درد و پهلو دردی هم که داشتم از بین رفته نوکر میپرسد قربان چه میل فرمودید؟ میگوید چلوخورشست مسمی بادمجان. نوکر بلافاصله میگوید: بله بله بهترین چیز را خورده‌اید، بادمجان مانده بهشتی است! و یک سلسله مزایا و محاسن بادمجان را ذکر میکند. ارباب پیش خودش میگوید نکنه این داره منو دست میاندازه؟ تو مگه همانی نبودی که سه ماه پیش از عیبهای بادمجان میگفتی؟ نوکر پاسخ میدهد قربان منکه نوکر بادمجان نیستم! من نوکر اربابم! شما میفرمائید بادمجان بد بود، منم میگویم بد بود. میفرمائید خوب بود، منم میگویم خوب بود!!

با انقلاب مشروطیت و حتی قبل از آن با تماسی که ایران خواه ناخواه با اروپا پیدا کرد، که میشود گفت از زمان ناصرالدین شاه شروع شد. همانطوریکه خود مشروطیت و آزادیخواهی و قانون اساسی، تا حدود زیادی ارمغان مغرب زمین و اروپا بود (و هرچه از آنجا میآید نباید بگوئیم بد است، همانطوریکه تعصب غربی غلط است، تعصب ضدغربی هم غلط است) به تبع آن مقداری هم افکار و سیستم حکومت و دولت غربی به ایران آمد، مستشارهای بلژیکی آمدند که پستخانه و گمرک ما را ترتیب و تنظیم دادند. از سوئد برای نظمی‌مان آمدند، از جاهای دیگر، فرانسویها قبلاً و بعداً نظام و ارتش ما را، فرهنگ ما را، دارالفنون و غیره را ترتیب داده بودند. با تعلیمات و دخالت و ترتیبات این مستشاران مفهومهای جدیدی پیش آمد. اصلاً وظیفه، شغل، مسئولیت، که یک کارمند پست و تلگراف چگونه باید باشد؟ یا گمرک چه وظایف و چه مسئولیتها و چه ارزشی دارد؟ من البته آن زمان نبودم ولی بعدها با کارمندان باقیمانده آن زمان و پیرمردها که برمیخوردیم میدیدیم که اصلاً اینها به شغلشان و

وظیفه‌شان عشق میورزند و برای آن کار اصلاً ارزش قائل هستند و یک نوع وسواسی دارند و به آن کار و وظیفه آنطوریکه تعلیمشان داده بودند علاقه داشتند. مساله انضباط وارد شد و این وظایف پیش آمد. مفهوم خدمت، مفهوم وظیفه، مفهوم شغل و مسئولیت بوجود آمد که خود آن مسئولیت و وظیفه هدف بود، دیگر مسئله نوکر و ارباب و در خدمت پادشاه کار کردن نبود.

شاید بشود گفت برای کارمندان دولت دوره احمدشاه بدترین دوران بود. برای اینکه نه احمد شاه و دربار کلاهشان پشم داشت نه دولت. آن زمان من کلاسهای پائین ابتدایی را میگذراندم، خوب یادم هست که معلمین ما سر کلاس شکایت میکردند که دو ماه یا سه ماه و تا هفت ماه هم یادم هست که حقوق نگرفته بودند و بعد وزارت معارف آن زمان به بعضی از معلمین گفته بود که ما مقداری آجر و کاه و یونجه داریم، عوض حقوق اینها را بگیرید و خودتان بفروشید!! این وضع مملکت و وضع کارمندان بود. با روی کار آمدن سلسله پهلوی وضع عوض شد. دو مرتبه پهلوی برای احتیاجی که داشت، برای احراز قدرت و برای تمتع و استفاده از مملکت دو مرتبه دستگاه دولتی و کارمندی را زنده کرد و دکتر «میلیسپو» مستشار آمریکایی را بایران آورد. گمان می‌کنم زمان او بود که برای اولین دفعه قانون استخدام خیلی منظم محکم با مقرراتی نوشته شد بطوریکه هر وزیری، هر رئیسی بمعیل خودش نتواند کارمند را بیرون بکند و به میل خودش رتبه بدهد یا ندهد. تمام اشل حقوق، افزایش، ارتقا، محاکمه، اخراج و تمام اینها تحت مقرراتی درآمد و قانون استخدامی نوشته شد. دو مرتبه این سیستم کارمندی دولت سروصورت خیلی آبرومندانه و منظمی پیدا کرد اما در سه جهت و سه هدف صددرصد برای شاه و برای خدمت به دولت، و اگر هم عمرانی و آبادانی و خدماتی به مملکت و ملت میشد عیناً مثل همان رویه‌ای بود که یک ارباب ملک هم بخاطر انتفاع بیشتر و بهره‌برداری مسلم از ملک و دهش در جهت آبادی انجام میداد. ارباب هم میخواست قناتش لایروبی شود و قنات خوب داشته باشد، باغ جدید بگیرند، درختکاری بکنند، حتی در قسمت قلعه و مسکونی ده حمام و مسجد باشد و رعیت باصطلاح پایدار باشد. این خدمات به ملت و مملکت میشد ولی در جهت اینکه بالمآل بهره و نتیجه‌اش را شاه و قطب اصلی مملکت ببرد.

این بود آن روال و سنتی که این سیستم کارمندی و دولتی را تا اینجا در جهت خدمت به پادشاه یا طاغوت یا استبداد بوجود آورده. من اگر این عرایض را میکنم منظوم اهانته نیست، بلکه ارائه حقیقت و واقعیت بینی است که روی چه هدفی و برای چه کاری کارمند دولت در عرض این مدت بوجود آمده و ساخته و تربیت شده

قدیم اصلاً معمول بود. من از مادرم اغلب میشنیدم که میگفت مثلاً فلانی داماد خاله‌اش «درخانه است»، «نوکر باب است»، من نمیفهمیدم «درخونه» یعنی چه؟ ولی واقعاً همینطور بود. یعنی کارمندان دولت واقعاً کارشان این بود که صبح در خانه

«حاجب الدوله» یا دیگری بروند تا بعد هر وقت اجازه بدهند به اندرون و یا در بیرونی بیایند... در خانه او کار میکردند. وزارت و غیره وجود نداشت. وزارتخانه و اداره در ابتدای مشروطیت بوجود آمد و بعداً در زمان شاه سابق توسعه پیدا کرد.

اما این یک طرف مسئله یعنی خواسته سلاطین و استبداد بود. آنطرف قضیه هم که خود کارمندان هستند بهیچوجه خالی از ارزش و وجدان و شرافت نیستند، طبیعی است که در برابر آن عمل، عکس‌العملی بوجود می‌آید، استبداد می‌خواست که همه خدمتگزار باشند و غلامان حلقه بگوش بی‌جیره و مواجب و حتی هستی و نیستی و وجدان و شرافتشان را هم نثار شاه بکنند که هر امری کرد انجام بدهند، خوب طبیعی است که اینها زیر بار نمی‌رفتند و این عکس‌العمل دو جهت خیلی شاخص و بارز پیدا کرد. اول کارمندان آن زمان کارمندی دولت را بصورت یک معامله یعنی بصورت کاسبی پذیرفتند و گفتند ما می‌آئیم، در این دستگاه کار می‌کنیم، زحمت میکشیم — مخصوصاً بعد از آن قانون استخدام دکتر «میلیسپو» و بعد از دوران انقلاب مشروطیت — می‌آئیم برای آنکه اعاشه بکنیم. معاشمان تأمین بشود. یعنی خوبهایشان، حلال زاده‌هایشان و سر راست‌هایشان کارمندی دولت را مثل فلان کاسبی که سبزی فروشی دارد یا بزازی و یا صراف‌ی دارد پذیرفتند. باداره می‌آمدند تا زحمت بکشند، صبح تا غروب کارهای اداری و غیر اداری و خدمات انجام بدهند برای اینکه دستشان به حقوقی برسد و معاششان تأمین شود. بنابراین اگر هدف دولت و استبداد این بود که اینها در خدمت شاه باشند، هدف اینها این بود که زندگیشان را تأمین بکنند و نانی در بیاورند. البته آنهایی که اهل سوءاستفاده بودند، این را تا مرحلهٔ مداخل و سوءاستفاده و رشوه هم بالا می‌بردند.

این باصطلاح عکس‌العمل آن جنبه مادی و بشری مساله بود. یعنی در کارمندان دولت بطور کلی این روحیه و این فکر، این ایده‌آل و این هدف پیدا شد که دستگاه دولت را به چشم یک دکان، به شکل یک محل معاش و درآمد حقوق نگاه میکردند، اصل برای آنها این بود که فلانقدر مواجب بگیرند. مواجیشان امسال از سال گذشته بیشتر شود، از چه راهی میتوانند بیشتر رشوه بگیرند! با چه تبصره‌ای اضافه کار خواهند گرفت؟ با چه ترتیبی میتوانند فوق‌العاده‌ای دریافت کنند که خانه‌ای بخرند و چیزی را صاحب بشوند. نمی‌خواهم بگویم که این فکر، فکر غلط و خلاف شرعی بوده است، نه آنرا کاری ندارم ولی میخواهم بگویم که در برابر سلطنت و شاه که برنامه خودش را داشت، کارمند هم فکرش بطرف مواجب و حقوق و رتبه و پاداش و غیره میرفت. این از جنبه مادی مسئله بود اما از جنبه معنوی هم طبیعی است که کارمندان دولت مردم حیوان صفتی نبودند. انسانیت داشتند، دین داشتند، وجدان داشتند و عکس‌العمل نشان میدادند. عده‌ای اصلاً حقوق دولت را از نظر شرعی حرام میدانستند، یا بعضی ادارات مثل پست و تلگراف، فرهنگ و عدلیه را حلال میدانستند، منتهی میدانستند که

خیلی از وظایف و تکالیفشان خلاف شرع و خلاف انسانیت و وجدان است. بنابراین درصد این برمی آمدند که بعضی وظایف و کارها را از خودشان دور بکنند. یا هنگامیکه مثلاً وزیر یا بالا دست از طریق اینها میخواست دزدی بکند. قراردادهای خلاف امضاء شود، بعنوان عکس العمل انسانی و دینی و شرافتی یک سلسله مقررات و تشریفات برای سد کردن تحمیلات خلاف و جلوگیری از سوءاستفاده ها پیش میکشیدند. این بود که ما اشخاصی را در دستگاه دولتی میدیدیم که بسیار با شرافت، متشرع، متدین و پاکدامن بودند. اما وقتی وارد کارشان میشدیم میدیدیم مجسمه منفی بافی و مظهر اشکال تراشی هستند. و بالتبلیحه هیچ کار مثبتی نمیکردند که مبادا در لابلای این کارهای مثبت، کارهای منفی و خلاف وجود داشته باشد. این حالت و روحیه دوم که اینهم باز مورد سوءاستفاده قرار گرفت.

دو نوع اشکالتراشی و مقررات وجود داشت: یکی از ناحیه خوبها، پاکدامن ها و یکی هم از ناحیه همان دغلها، دزدها و کلاه گذارها. آنها هم در لباس آدمهای شرافتمند و در پناه مقررات و قوانین و اصول میرفتند برای آنکه نرخ رشوه و دزدیشان را زیاد کنند و بالاخره طرف مجبور بشود که برای فرار از این مقررات و بندهائی که جلوی پایش گذاشته اند به اینها چیزی بدهد. پس ببینید، بطور خلاصه روحیه، سنت و صفت تحول یافته کارمندی در نظام شاهنشاهی دو خصلت بارز بود. یکی مطالبه هر چه بیشتر حقوق و مزایا و رتبه و پاداش و غیره، دوم، لنگ کردن کارها و اشکالتراشی ها. اینها جزو سنن «سنیه» دستگاه دولت و کارمندان ما بود (چه خوبهایشان و چه بدهایشان). در اروپا هم این مسئله البته وجود داشته آنجا هم در این اواخر طبقه و صنفی بوجود آمد که این سیستم را بوروکراسی میگویند. بوروکراتها یعنی مدیران و متخصصین دستگاههای گرداننده کشورها (چه در بلوک غرب و چه در بلوک شرق) طبقه جدیدی بوجود آورده اند که خیلی مورد احترام و صاحب اختیار است، قدرت فوق العاده دارد، همه از آن ملاحظه میکنند و در عین حال خودش هم اسیر است. این طبقه با آن افکار و روحیات در مملکت ما هم آمد و حالا ما وارث این دستگاه شده ایم و با این روحیه (مخصوصاً بعد از روی کار آمدن دولت جدید و یکی دو ماه که کمی چرخها بکار افتاد) دائماً در سراسر کشور (چه از ناحیه کارمندان و چه از ناحیه کارگران) در معرض و گرفتار این دو روحیه هستیم، یکی روحیه فشار و اصرار و حتی حالت مطالبه حق موروثی است که میگویند باید تا دینار آخر را وصول بکنند دیگر کارهائیکه در سراسر کشور باید انجام شود ولی گرفتار بیج و خم های اداری شده.

یکدفعه صحبت از این کرده بودم که در آن چند ماه اعتصاب که عده ای از صاحبان مشاغل آزاد محروم از درآمد شدند و چرخهای مملکت خوابید (چرخهای دولت هم بیش از آن ها خوابیده بود) چگونه دولت موقت وقتی روی کار آمد مجبور بود در برابر دریافت های بدست نیامده مخارج را بکند، و رو بهم رفته در قسمت اعظم مملکت و همچنین صاحبان مشاغل آزاد

و دستگاه‌های تولیدی دستمزدها و حقوق‌ها و مخارج و تعهدات را پرداخت. اما یک ارثیه بسیار بد دیگری هم دولتهای قبل از انقلاب، دولت آموزگار و مخصوصاً دولت شریف‌امامی و بعد از او برای ما گذاشتند که در همان موقعیکه زمزمه و امکان اعتصاب کارمندان و کارگران میرفت و دستگاه استبداد حس کرده بود که این ضربه قتاله بسر و گردنش خواهد خورد عکس‌العملی نشان داد و با سرعت و بدون حساب و کتاب شریف‌امامی یکمرتبه دستور داد که به همه حقوقها از پائین تا بالا برای کارمندان ۷۵۰ تومان اضافه کنند. فکر نکرده بود (و شاید هم فکر کرده بود و سوءنیت داشت) که این فقط ۷۵۰ تومان که بنظر هیچ می‌آید، روی بودجه ۱۰ میلیارد تومان در سال میشود، به این هم اکتفا نکردند. برای تعدیل جبران افزایش هزینه زندگی هم ضریب ۸۰ به ۹۰ و ۹۰ به ۱۰۰ را همانطور درست کردند. احکامش هم صادر شد اما نپرداختند (شاید یک قسمت کوچکی را پرداختند). آنهم به تنهایی روی بودجه سالیانه ۱۱/۵ میلیارد تومان اضافه کرد، این رقمها شوخی نیست. کمکهای غیر نقدی را هم که معادل ۲۰۰ ریال در سال بود یک مرتبه به ۵۰۰ ریال آوردند که اینهم شد ۵۰۰ میلیون تومان یعنی جمعاً یک بار سنگین طاقت‌فرسای سالیانه ۲۲ میلیارد تومان روی دوش دولت موقت گذاشتند که هیچ چاره‌ای هم جز پرداخت نداشتیم. برای اینکه شما پدر ما را در می‌آوردید! شما کارمندان چیزی را که حاضر نبودید صرف‌نظر کردن از این بود و حتماً دولت انقلاب و انقلاب را مستأصل می‌کردید و میگفتید چطور دولت استبداد بما خدمت بکند ولی دولت ملی و دولت انقلاب این حق را از ما بگیرد؟ بودجه‌ایکه تنظیم کرده بودند ۳۳۰ میلیارد برمان بود با ۱۱۰ میلیارد تومان کسر موجودی. اینهم ارث دوم ما. شما کارمندا و کارگرها هم که حاضر نیستید یک گوشه‌پولتان سوهان بخورد. برای کارگران کمک هزینه مسکن بمأخذ ۱۵۰ تومان در ماه، برقراری عائله‌مندی بمأخذ ۸۰ تومان، افزایش دستمزد (آنکه وزارت کار سابق گفته بود ولی هیچ کارفرمایی به آن عمل نمی‌کرد) ۳ درصد بعلاوه ۲۵٪. حالا در روزنامه و مقالات یا در گفتگوها مینویسند و میگویند قانونی که نظام طاغوتی وضع کرده و مثلاً اینقدر عوارض میگرفته، شما هم که همان دستور نظام طاغوتی را میدهید! یکنفر نیست که از ما این حرف را بپذیرد که آقا چطور یک بام و دو هوا؟ آنجائیکه پولی مردم باید بدهند مقررات وضع شده باید لغو شود و دولت حق ندارد وصول کند ولی آنجایی که بنفع شماست، آنرا مجبور است بکند؟ چطور اینرا نمی‌گوئید که آقا این ۷۵۰ تومان را شریف‌امامی کذا و کذا وضع کرده بود و احکامش را دکتر بختیار داده بود. اگر کارهای او بد است و دولت ملی نباید بکند خوب اینها را هم نباید بکند. ولی این حرف بهیچ‌وجه قابل قبول نبوده و نیست.

نامه‌ای دو روز پیش از استانداری یکی از استانهای جنوب داشتیم با امضای معاون استانداری که بله کارمندان و کارگران زیادی آمده و تجمع و تحصن کرده‌اند و فشار می‌آورند

که حق مسکن که شما نداده‌اید در استان مجاور داده‌اند و یا الله و بالله یا بما هم باید بدهید و یا از آنها بگیری! ببینید همان روحیه‌ایست که بنده عرض کردم. آنوقت حسادت و حرص و آرزو هم بآن اضافه شده که اگر بما نمیدهید بآنها هم ندهید. آنها هم نباید بگیرند! ما آمدیم و اضافه کاریها را لغو کردیم و گفتیم کارمندی که واقعاً اضافه کاری کرده نوش جانش ولی برای ترمیم حقوق دیگر نباید اضافه کاری غیرواقعی داد. ولی خوب چه وضعی در وزارت کار و وزارت راه و آموزش و پرورش بوجود آمد که البته ما تسلیم نشدیم. بعد یک فرمول تعدیل کننده بنفع آن طبقات پائین‌تر و مستضعفین بوجود آوردیم. البته خیلیها میگویند که حرف شما درست است ولی زندگی هم سخت است. مثلاً گوشت و یا روغن چقدر گران شده، خوب، درست است اما اگر حساب بکنید مستضعف‌تر از همه در این مملکت دولت است! در فقه میگویند که مشمولین و مستحقین به زکوة تنها آنهایی نیستند که نان شب نداشته باشند، بلکه هر کس که درآمدش کفاف خرجش را ندهد مستحق به زکوة است. درست است خیلی از مخارج گذشته را، مثلاً خرید اسلحه، در خیلی (اقلام که گویا همکاران گفته بودند و بعد هم ممکن است صورت بدهیم) ما صرفه‌جویی کرده‌ایم، آنها صرفه‌جویی فوق‌العاده. اما در اثر اینکه آن بودجه گذشته خود یک ثلث کسری داشت و این بار سنگین به دوش ما گذاشته شده بود و بعد هم توقعات و درخواستها زیاد است (همانطور که امام هم فرمودند) و انتظار دارند به صرف اینکه این دولت ملی است پس باید به یک کرشمه همه دردها را دوا بکنند! و حرف هم حالیشان نمیشود، این دولت از هر مستضعفی مستضعف‌تر و گرفتارتر است، معذک ما آمده‌ایم به کارمندان و به دولتی‌ها کمکهای خیلی محسوسی کرده‌ایم، کمکهای بودجه‌ای خیلی سنگین در حدود ۷ میلیارد تومان برای ثابت نگه داشتن بهای مواد غذایی اصلی مثل گندم، نان، روغن نباتی، گوشت، علوفه، شیر، چای و غیره. اقدامات و تدابیری برای مبارزه با گرانی‌فروشی که دنبال خواهد شد و انشاءالله موفقیت خواهد داشت. بالا بردن حداقل حقوق به ۲۵۰۰ تومان که این کمک به طبقات مستضعف کارمندان است و حداقل حقوق بازنشستگی به ۳۰۰۰ تومان. معافیت مالیات سابقاً از ۱۲۰۰ تومان به پائین بود، این را دولت موقت برای کمک به کارمندان کم درآمد به ۳۰۰۰ تومان رساند و جمع این اقلام در کل بودجه با گذشته‌ها ۳۰ میلیارد تومان میشود. ملاحظه کنید این وضعی است که ما داریم و میدانید که مشکل است ولی اگر مقایسه کنید، ببینید کسانی هستند که اصلاً کار ندارند، کسانی هستند که اصلاً درآمد ندارند، کسانی هستند که مجروحند، کسانی هستند که واقعاً کار میکنند خوب اگر بنابراین است، چرا به ما فشار می‌آورید که حقوقها را مساوی کنید؟ خوب پس شما هم باید مساوی بشوید با آنها که هیچ چیز ندارند و خرج معالجه سنگین را هم باید بدهند و باز از موارد دیگری که شما ضدانقلابی فکر میکنید و کمک به پیشرفت انقلاب نمیکند، موقعی است که دستگاه دولت از شما میخواهد که به مأموریت خارج از تهران بروید. انواع و

اقسام اشکال تراشی ها، انواع ناله ها، انواع بهانه ها و انواع خدای نا کرده تهدیدها که نه، من باید در تهران باشم، پیش زن و بچه ام باید باشم، اینجا پسر من به مدرسه می رود و... و اصلاً یک مانع بزرگی که در اجرا و انجام برنامه های حکومت ملی و دولت انقلابی یا جمهوری اسلامی وجود دارد، این عدم همکاری کارمندان است برای قبول مسئولیتها و بارها و وظایفی که مثلاً ممکن است خارج از مرکز یا جای دیگری باشد. و دائماً از این تقاضاها می رسد. در هر حال ببینید، دولت انقلابی، دولت ملی در یک در یک دور و در یک دور و تسلسل قرار گرفته از یک طرف همه کارگران می خواهند کار داشته باشند، کارمندان می خواهند نه تنها حقوق گذشته را دریافت کنند، بلکه اضافه و دو برابر هم بشود، از همه طرف بسوی دولت دست دراز می شود، چشمها و فریادها همه بسوی دولت است. در شهرستانهایی که میدانیم در نهایت فقر و عسرت زندگی میکنند احتیاج به ترمیم و کارهای عمرانی دارند، آب مشروب ندارند، حمام ندارند، زراعتشان گرفتاری دارد، باید این کارها بشود از همه طرف می خواهند. خوب، دولت از کجا باید مخارج این کارها را تأمین بکند؟ از درآمدهایش. آنچه مالیات است، مالیات را از کی باید بگیرد؟ از بخش خصوصی. بخش خصوصی یعنی تاجرها، کارخانه دارها، پیمانکارها، اینها هستند که میدهند و شما دوستان و برادران عزیز کارگر (البته نه اکثریت، بلکه عده ای) نمیگذارید پیمانکارها راه بیفتند، این شوراهایی که درست کرده اید، این کمیته های اعتصاب که درست میکنید، این ادعای اینکه مثلاً این کارفرما قبلاً فلان مبلغ برده، فلان جا کار کرده (همانطور یک دفعه گذشته هم گفتم توقیفشان میکنید) نمیگذارید رشان را بکنند. و در کارخانجات هم همینطور، این کمیته ها حق ندارند مدیرت کارخانه را در اختیار بگیرند. شما اصلاً عمل ضدانقلابی میکنید. دارید مملکت را فلج میکنید. نمیگذارید کارخانه کار کند، محصول به بازار بیاید. نمیگذارید چرخهای مملکت به جریان بیفتند. خوب وقتی کارخانه کار نکرد. وقتی تاجر نتوانست تجارت کند، وقتی پیمانکار را جلویش را میگیرید کاری انجام نمیشود. ما منت اینها را کشیدیم، اصرار کردیم و گفتیم با آنکه طلبکار از دولت هستید، با آنکه هنوز صورت وضعیت هایتان پرداخت نشده، صحبت تعدیل نکنید، صحبت اضافه نکنید، راهها را ساختمانها را، خانه ها را تمام کنید. کارهای آبیاری بکنید، کارهای عمرانی بکنید. یا قراردادهایی که برای برق مملکت داریم با تمام برسانید و همچنین سیلوا و کارهای دیگر.

همه میگویند بدهید و شما هم میگوئید بدهید و نمیگذارید ما بدهیم و این پیچ و خمها را بوجود میآورید. البته نمیخواهم مأیوس بکنم، حق را نمیخواهم پایمال کنم، همه اینطور نیستند. در مملکت چه در بین کارگران و کارمندان و چه در بخش خصوصی کسانی هستند که دست سخاوت و کمک به دولت دراز میکنند.

همین دیشب نامه‌ای از یکی از آقایان بازاری تهران برایم رسید که پیشنهاد کرده بود من دیناری کمک از دولت نمیخواهم، زمین‌هائی در راه کرج دارم و ۲۰ میلیون تومان هم پول میگذارم فقط برای اینکه شما اجازه بدهید و تصویب کنید که در آنجا آموزشگاه حرفه‌ای درست شود، برای اینکه مملکت احتیاج به صاحبان حرفه دارد. و همچنین کسانی که به آن صندوقهای وام شرافتی، وام کار و ترمیم و کمک یا صندوق بنیاد مسکن امام کمک میکنند و الحمدلله هستند کسان زیادی که اکثریت هم هستند میدهند و میرسانند و دولت و دستگاه را زنده نگه داشته‌اند و ما هم از شما همین را میخواهیم.

حالا برمیگردم به اینکه وقتی میگوئیم انقلاب کنید و انقلابی بشوید مقصود چیست؟ کارمند انقلاب کرده و کارمند نظام جدید جمهوری اسلامی چگونه باید باشد؟ خیلی ساده است. در آن نظام هدف از یک طرف شاه و استبداد بود، از طرف دیگر خود شخص، معاش و منافعش و خدای ناکرده سوءاستفاده‌هایش، هر دو از چه کسی مایه میگذاشتند؟ از ملت. حالا این باید منقلب بشود.

هدف چه باشد و سیر بسوی که باشد؟ بسوی خدا — تقرب بسوی خدا...

راهش کدام است؟ خلق، از راه خدمت به خلق....

چه کسی مایه بگذارد؟ بنده و شما — کارمندان دولت و کارگران

مایه بگذاریم و واقعاً هم مایه بگذاریم برای رسیدن به خدا و تقرب به خدا و در خدمت خلق. بعد خودمان هم چون جزو خلق هستیم، به اضعاف مضاعف بما بر خواهد گشت. خودت را بده، تا خدا و مجدداً خودت را بدست بیاوری. منتها خود خدایی شده، خود با ارزش، خود ابدی، خود سعادت‌مند.

میگویند شخصی خدمت بزرگی (حالا یادم نیست) به خلیفه وقت کرده بود. گویا یکی از خلفای عباسی بود. خلیفه خیلی خوشحال شد — حالا خلیفه‌ها بد بودند کاری نداریم — بقدری خوشحال و ممنون شده بود که گفت هر چه از من بخواهی میدهم و میدانید که خلفا واقعاً همه چیز را داشتند. این طرف حرفی زد که خلیفه خیلی ناراحت شد، گفت: قربان من فقط میخواهم که شما مرا دوست داشته باشید. گفت همین؟ گفت بله، برای اینکه اگر شما مرا دوست داشته باشید من همه چیز دارم. حالا ما هم به همکاران عزیز، به کارمندان و به کارگران میگوئیم که بیائید و عوض خودتان ملت را دوست داشته باشید. همانقدر که ملت و مردم را دوست داشته باشید، همه چیز درست میشود. البته قبلاً هم میدانیم و شاه در آن لحظات آخر میگفت که همه به من خیانت کردند و فهمیده بود که توی این مملکت عده بسیار قلیل و ضعیفی بودند که واقعاً شاه را دوست داشتند و آنها هم او را دوست نداشتند بلکه خودشان را دوست داشتند، همه اینها برای خودشان بود. خوب اسلام اینست. گویا حدیثی

قدسی است که خداوند به پیغمبر میفرماید که: «التاس عیالی انفعهم الیهم آجبههم الی» مردم عیالات و خانواده من هستند. من خدا خانواده ام مردم هستند. هر کس بیشتر فایده و سود ب مردم برساند پیش من عزیزتر است. پس شما اگر ملت و مردم را دوست داشته باشید، خدا هم شما را دوست دارد، پیش خدا عزیزید و بنابراین همه چیز را خواهید داشت. نظام استبدادی، نظام ارباب و رعیتی بود. همانطور یکه گفتم، گفت من نوکر بادمجان نیستم، نوکر اربابم! پهلوی هم که آمد بقول خودش نظام ارباب و رعیتی را بهم زد، دروغ میگفت، بجای آنهمه ارباب، یک ارباب درست کرد که آنهم خودش بود. حالا این ارباب از بین رفته، اسلام، دین دشمنی، کینه، عداوت و آزار، نیست، دین مسئولیت است، دین علاقه است. میفرماید: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت»، همه تان اربابید، ارباب مسئول، مسئول از رعیت. رعیت شما کیست؟ مردم. بنابراین چه باید کرد؟ قصدتان باید عوض بشود. تشریفات، پیچ و خمها، مشکلات، اشکال تراشی ها باید بکلی کنار گذاشته شود، در جهت عکس بشود و میشود. همانطور یکه سابق در دستگاههای دولتی، آنموقع که منافع و مصالح استبداد و کارمندان اقتضا میکرد، همه این پیچ و خمها و همه این اشکال تراشی ها به یک طرفه العینی آب میشد و از بین میرفت. اینها را بوجود نیآورده بودند که کار خوب بشود. برای این بود که آنجا که میخواهند نشود، نشود. شما برعکس بخواهید بشود. داوطلبانی هستند در شهرستانها، در تهران که میآیند و میخواهند با شما همکاری کنند. باینها روی خوش نشان بدهید، از اینها استفاده کنید، اینها برادر، خواهر و همکار شما هستند. اشکالات را از پیش پایشان بردارید، و بگذارید آنها و شما با هم کار کنید و به مملکت خدمت بشود. لازم است فکر کنیم چگونه برنامه هایی برای تعلیم و تربیت در حین خدمت لازم است که اصلاً این روحیه و روش و سیستم عوض بشود. لازمه انقلاب و عقل اینست که بجای کارشکنی و اشکال تراشی و مقررات — تشریفات، کارساز و کار راه انداز شوید و بجای فشار آوردن و مطالبه دائمی حقوق یا پاداشها و اضافات دریافت نشده که حق خودتان میدانید و خود را با سایرین مقایسه میکنید و دائماً اضافات میخواهید حق اینست که از خودتان همه مایه بگذارید. و مثل آن داستانی که همکاران وزیر نیرو میگفتند که عده ای از کارمندان و کارگران آمده بودند مطالبه دریافت اضافه کار پایشان را میکردند، برای اینها بحثی کردند که انقلاب لازمه اش اینست که شما هم قبول مسئولیت کنید. بسازید و مطالبه اینهمه تحمیل خرج سنگین نکنید. دولت نمیتواند و مصلحت هم نیست کار انجام نیافته را اضافه پردازد. اینها ظاهراً متقاعد شده بودند ولی آخر سرباز گفته بودند که آقا پس این اضافه کاری های ما چه میشود؟! ایشان برای آنها مثالی آورده بودند که یک دهاتی آمده بود شهر، به حمام بردنش، گفت اینجا خانه کیست؟ گفتند اینجا خانه نیست، حمام است. گفت: ها، بعد از اینکه کیسه کشید و صابون زد و تروتمیزش کردند و آوردنش سر بینه، دومرتبه پرسید اینجا خانه کیست؟ گفتند: گفتیم که اینجا حمام

است گفت مُدُنَم که حمامه ولی خانه کیه؟

خلاصه آنکه بنده از شما میخواهم، ملت از شما میخواهد، امام از شما میخواهد، جمهوری اسلامی از شما میخواهد، انقلاب از شما میخواهد، خدا از شما میخواهد، خودتان هم (من میدانم) از خودتان میخواهید که انقلاب بکنید. آن زمان گفتیم، خواهش کردیم، کارمند دولت، نوبت توست، اعتصاب کن، کردید و خواست خودتان هم بود حالا هم همه میگویند که انقلاب بکنید بدون انقلاب شما، انقلاب ما وملت و مملکت پیروز نخواهد شد و یقین دارم که خواهید کرد.

«همکاران عزیز حالا نوبت شماست.»

ولا حول ولا قوة الا بالله العزیز العلیم.

مصاحبه رادیو تلویزیونی (بجای پیام) ۵۸/۳/۷
(بی انضباطی ها و تعدد مراکز تصمیم گیری)

س: آقای مهندس بازرگان در این زمان که صحبت از قانون اساسی جمهوری اسلامی است، آیا شما تمایلی برای داوطلب شدن در ریاست جمهوری دارید یا نه و شخص دیگری را کاندید میکنید؟

ج: بنام خدا و به شکر خدا. اینبار که باین صورت درآمده از زحمتی که شما قبول میفرمائید متشکرم و امیدوارم که بیشتر مطابق آنچه سئوالات و منظور نظر مردم است انجام شود.

موضوع کاندید بودن ریاست جمهوری برای بنده چندان مطرح نیست. برای اینکه شخص باید بداند که رئیس جمهور چه وظایفی و چه اختیاراتی دارد و آیا میتواند خدمت کند یا نه؟ مادامی که قانون اساسی معین نشده و بتصویب نهایی نرسیده باشد تعیین آن خیلی مشکل است. بعلاوه بنظر بنده علاوه بر اینکه رئیس جمهور شدن آتش دهن سوزی نیست، اصولاً بصرف تعیین و انتخاب رئیس جمهور مشکلات و مسائل و دردهای ما دوا نمیشود.

س: آقای مهندس بازرگان چطور رئیس جمهور شدن درد مملکت را دوا نمیکند؟ آیا دولت از این حالت موقت بودن بیرون نیاید و استقراری پیدا نمیکند؟

ج: البته صحیح است وقتی ما قانون اساسی پیدا کردیم و رئیس جمهوری معین شد تکلیف روشن میشود، لاقلاً مردم حس میکنند که از حالت موقت و بلا تکلیفی بیرون آمده اند و هرکسی وظیفه و کارش چه باید باشد. اما متأسفانه این یک مسئله نیست، ما در این دوران پرمخاطره مسائل و مشکلاتی داریم که باید بفکر آنها بود. همانقدر که قانون اساسی معین شد معلوم میشود که یک مجرائی وجود دارد و از آن مجرا همه چیز باید منبعث و ناشی بشود و حالا متأسفانه در مملکت هم تفرقه وجود دارد و هم تعدد مراکز قدرت. یعنی قطب و مراکز تشخیص و تصمیم اینقدر در مملکت زیاد است که خیلی کارها را فلج میکند و در افکار و آراء هم

تفرقه است. باتصویب قانون اساسی و با تعیین رئیس جمهور و انتخاب دولت البته امید است و قاعدتا باید تعدد مراکز قدرت و تفرقه در افکار و آراء ازین برود اما بشرط اینکه چنین بخواهند، چنین نکنند و چنین هم بشود و این چیزی نیست که یکدفعه و به محض اینکه دولتی معین شد یا رئیس جمهوری انتخاب شد، این کار بشود، این وضعی است که ارتباط با کیفیت و طبیعت این انقلاب ما دارد و همچنین با خواسته ها و قبول و پذیرش مردم. بنابراین باید روی این حالت و این روحیه کار بشود تا عوض شود.

س: منظورتان دقیقاً از تفرقه و تعدد مراکز فرماندهی که فرمودید چیست؟

ج: همانطور که گفتم قطب ها و مراکز تشخیص و تصمیم گیری زیادی در مملکت است و کسانی که دست اندر کار هستند یک حالت استقلال و استنباط شخصی بخودشان میدهند. همانطور که در سخنرانیهای گذشته بیان کردم چون همه ملت و مردم در این انقلاب شرکت کردند و همه دلسوز و علاقمند بودند و همه این پیروزی را متعلق بخودشان میدانند و منبع و منشاء این انقلاب هم نه تحمیل و فشار خارجی بوده و نه تبعیت و دخالت یک عامل داخلی بلکه منبعث از خودشان بوده. بنابراین همه یک حالت استقلال و استنباط شخصی دارند که دنبال آن میروند و بنظر بنده مادامی که چنین روحیه و چنین تفرقه وجود داشته باشد مملکت در معرض خطر بسیار بزرگی است.

س: اگر باز در این مورد بازتر صحبت بفرمائید و توضیح بیشتری بدهید خیلی متشکر

میشویم.

ج: این انقلاب بطوریکه همه قبول دارند و درجه نوع و جرئت و توکل و پیروزی زبانه زد است، در راس آن رهبری دارد که همه در مقابلش احترام و اطاعت میکنند و بوجود آن افتخار مینمایند. دوم همانطور که میدانید با نبودن مجلس، شورای انقلابی است که او جانشین مجلس است. این میشود دو قطب، و بعد هم دولت که مسئول و مجری است و منتخب امام است و همه کارها باید از مجرای دولت و با نظر و دستور او صورت بگیرد. اما در عمل یک سلسله نهادها و مراکز قدرتی است که میان برزده اند؛ درست است بصورت ظاهر اینها منبعث و ناشی از این سه قطب هستند و ضرورت انقلاب هم اینها را ایجاب کرده و میبایستی باشند، معذک یک ارتباطهای میان بری از بالای سر و خارج دولت صورت می گیرد. مثل کمیته های امام - سپاه پاسداران انقلاب - دادگاههای انقلاب و خیلی چیزهای دیگر. اینها از ضرورت انقلاب بوجود آمدند و اصولاً منتهی بشورای انقلاب و شخص امام میشوند ولی آنوقت یک میان برهای دیگری هم وجود دارد، همه کمیته ها تابع کمیته مرکزی که امام معین کرده نیستند و بعد برای خودشان استقلالهای داخلی قائل هستند. و در شهرستانها کمیته ها و پاسداران زیادی و مراجعی وجود دارد که آنها بدون اینکه از مرکز تمکین نکنند مستقلاً و

بمیل خود و گاهی با تشخیص نادرست، (در هر حال کمتر با سوءنیت بیشتر با حسن نیت) اعمالی انجام میدهند. یعنی مراکز و قطب‌های قدرت به آن سه‌تای اصلی منتهی نمیشود بلکه شاخه‌ها و فروعی دارد که این شاخه‌ها از همان ریشه است ولی معذک راههای متعدد میشود و بعد هم یک سلسله مراکزی که ممکن است جنبه محلی داشته باشند و آن مراکز بصورت ظاهر و اسماً ممکن است متصل باشند ولی در عمل متصل نیستند.

س: آقای مهندس بازرگان، پاسداران و کمیته‌ها از چه شخصی یا از چه مقامی تمکین میکنند؟

ج: غالباً اینها نام امام روی خودشان میگذارند و اسماً از امام و یا از شورای انقلاب تمکین میکنند ولی بیشتر تابع کمیته‌ها و مراجع و رهبرهای محلی و روحانی و یا سیاسی هستند که از آنها تبعیت میکنند و تاسف‌آورتر اینست که تازه در شهرستانها و در خارج هم وحدت قدرت و مرکز قدرت ندارد و آنجا هم تعدد و اختلافات و اشکالاتی پیش می‌آید. خلاصه مملکت ما بصورت یک شهر صد کلانتر درآمده که ممکن است از صدتا هم بیشتر باشد. این آن مسئله اساسی و درد مهم و مشکلی است که باید حل بشود و اگر حل و درست نشود صرف انتخاب رئیس جمهوری و انتخاب و کلا کافی نخواهد بود.

س: آیا این شاخه‌ها یا مراکز فرعی قدرت، با دولت هم در حال حاضر مخالفت میکنند؟

ج: البته رسماً و اسماً مخالفتی نمیکنند اما در عمل چرا. عدم تمکین است. در تهران شاید کمتر ولی هر قدر از تهران دور بشویم این عدم تمکین و دخالت‌ها و دستورهائی که میدهند، گاهی وقت‌ها عزل و نصب میکنند، گاهی وقتها استانداری که بتهران آمده و در سمیناری شرکت کرده و حالا که برگشته بمحل کارش جلوی او رامیگیرند. با فرماندار مخالفت میشود و رئیس شهربانی را توقیف میکنند و از این قبیل کارها پیدا میشود بطوریکه بعضی از این کمیته‌های محل یک حالت استقلال و مالک‌الرقابی و اگر بدشان نیاید خودمختاری دارند. البته این وضع نباید ادامه پیدا کند و باید تعطیل شود.

در جمهوری اسلامی حاکمیت مطلق و مالکیت البته با خدا است ولی بعد از خدا در ذیل دستورات و فرامین خدا با ملت است و ملت هم حاکمیت و مالکیتش را از طریق مجلس شورای که انتخاب خواهد کرد و قوه مقننه باید اعمال کند و مجلس هم قوانین وضع میکند و هم در کار دولت نظارت میکند ولی معذک همانطور که در کشورهای دموکراسی معمول است. مابین این سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه باید تفکیک باشد و هیچکدام در کار دیگری دخالت نکنند و تا اینطور نشود و این را همه نپذیرند و اجرا نشود باز بار ما بار نخواهد شد.

س: آقای مهندس بازرگان، این کسانی که دخالت یا ممانعت میکنند، دلایلی دارند و میگویند خلفاها و خطراتی که مبینم و نمیتوانیم تحمل بکنیم، بهمین خاطر در بعضی از

مسائل دخالت میکنیم. نظر شما در این مورد چیست؟

ج: کسانی که در کار دولت دخالت میکنند و گاهی وقتها مخالفت بعمل می آورند البته بی جهت این کار را نمیکنند. میگویند ما خلاف هائی می بینیم و نمیتوانیم تحمل کنیم باید جلوی آنها بگیریم. این کار البته از جهتی درست است. دولت هم بهیچوجه نمیگوید که تمام افرادی که در ماموریتها و در مراکز کار و فعالیت هستند بی عیب و نقص هستند. ما اینرا قبول داریم. اما باید آنطرف قضیه را هم دید که اگر بنا شود در کار هرمدیری یا هر مسئولی از هرطرف دخالت کنند آیا نتیجه نهائی از آنچه بوده بدتر میشود یا بهتر؟ بنظر بنده مسلماً بدتر میشود. آنها میتوانند راهنمایی و مشورت کنند. و اگر عیبی یا نقصی بنظرشان میآید به صرف اینکه دور هم جمع شوند و گزارش بدهند اکتفا نکنند. یا اگر تشخیص دادند و مدارکی هم داشتند روانه به مقامات مسئول بکنند تا آنها تصمیم بگیرند. تا اگر بناست این شخص عوض شود بجای او فکری بکنند و شخصی را بگذارند. وجود عیب و ایراد را دلیل نگیرند که فوری جلوی او را بخواهند بگیرند و عمل بکنند. سالهای سال عیب و اشکال بوده، حالا چند روز هم بیشتر، این بجایی برنمیخورد و بهتر از آنست که اصلاً سیستم مدیریت و کار و مسئولیت را فلج کنند. این را من فقط برای این دولت نمیگویم. این مطلبی است که هم حالا نباید باشد و هم مخصوصاً در دولت جمهوری. بسکلی باید این وضع از بین رود و الا هیچ دولت یا رئیس جمهوری نمیتواند وظایفی که از او میخواهند انجام دهد.

س: آقای مهندس بازرگان، آیا فکر نمیکنید مشکلات دیگری هم هستند؟

ج: چرا مشکل دیگری هم هست که شاید از همه مهمتر باشد و آن عدم وحدت در آراء و عقاید و در اصولی است که مردم، چه آنهایی که در سطوح جلور در مسئولیتهای جلوی انقلاب و اداره مملکت هستند و چه آنهایی که عقبتر هستند وجود دارد. یعنی انتظارات و عقاید و آراء در نزد مجریان و داوطلبان خدمت مختلف است یعنی هم یکجور فکر نمی کنند و هم یکجور عمل نمیکنند. حالا من چند مثال میزنم تا مسئله روشن شود. فرض کنید مثلاً به یکدسته از پاسداران انقلاب گفته میشود کارخانه ای را نمیگذارند کار کند و یا اداره ای را مانع میشوند و یا محصول مزرعه ای را تاراج میکنند و یا مردمی در خطر هستند باید بکمک آنها بشتابید، خیلی اتفاق افتاده که دستوری داده میشود یا خواهشی میشود که فوراً تعدادی را اعزام کنید، یکساعت میگذرد هشدار و خطر می آید امداد می خواهند. پرسیده میشود چه شد؟ دوساعت میگذرد خبری نمیشود!!...

بعد بمسئولین بالاتر مراجعه میشود که چرا نفرستاده اید؟! می گویند ما باید بدانیم این جائی که میخواهید ما را بفرستید درست است ما برویم یا نه؟ این عمل کار بجائی است یا نه؟ کسانی که ما می خواهیم برویم مانع شان بشویم یا بازداشت کنیم اینها مقصرند، ضد انقلابند؟ یا انقلابیند؟

فرض کنید در کارخانه‌ای عده‌ای از کارکنان که شورایی دارند، مدیران و مسئولین یا مهندس و حسابدار را توقیف میکنند و حتی با تهدید از حسابدار چک میگیرند و به میل خودشان کاری انجام میدهند و حتی مثلاً فروش را میخواهند دردست بگیرند یا ترتیبات داخل کارخانه را بعهدہ بگیرند.

یا از همه خطرناکتر در سربازخانه‌هاست؛ گاهی وقتها دیده و شنیده میشود که سربازان و درجه‌دارانی اصلاً تمکین و تبعیت از دستور و فرمان افسران نمیکند. میگویند شما مثل ما هستید، چرا ما از شما تبعیت بکنیم؟ شما بدستور ما عمل کنید!! یا اگر فرمانی داده میشود که هواپیمائی پرواز کند بفلان نقطه مرزی برود، عقیده دارند و مدعی هستند که باید موضوع را بما بگوئید، ما بنشینیم در شورا یا جای دیگری مشورت کنیم و بینیم اعزام چنین هواپیمائی صحیح است یا صحیح نیست! اگر ما تشخیص دادیم این کار را میکنیم و اصلاً افسر و سرباز و درجه‌دار یعنی چه، همه ما مساوی هستیم!!....

س: آقای مهندس بازرگان بنظر شما این طرز فکر آیا ناشی از رشد، احساس مسئولیت و دلیل همکاری نیست و دقیقاً بکجا ضرر میزند؟

ج: صرفنظر از اینکه این طرز فکر ناشی از رشد اجتماعی و رشد اخلاقی و روحی باشد و اصلاً درست یا نادرست باشد، یک امر مسلم است و آن اینکه با چنین تفرقه و تشتت و خودسری و اینکه هرشخصی یا هر مقامی یا هر واحدی به میل خودش عمل کند بار مملکت بار نخواهد شد.

آن پلیس و یا آن پاسدار انقلابی که انجام دستور را موکول به قبول خودش، پذیرش و بحث و مشورت بکند، نه برای مملکت پاسدار میشود و نه انقلاب. و در هیچ جای دنیا هم این نوع خودرائی یعنی عدم انضباط وجود نداشته است، چه زمانی که استبدادهای مطلق در گذشته بوده یا حتی در مجامع و امت‌های الهی و دینی که بعد روی آنها هم صحبت خواهم کرد و یا در دنیای جدید، چه در کشورهای سرمایه‌داری و چه سوسیالیستی، هیچ جا زیر بار چنین چیزی نرفته‌اند. حتی در کشورهای سوسیالیستی و کمونیستی بطوریکه میدانید درجه انضباط و اطاعت از مافوق، فوق‌العاده شدیدتر است تا در ممالک دموکراسی غربی و سرمایه‌داری. این وضع هیچ کجا نبوده و نمیتواند قابل قبول باشد.

س: خوب این سؤال را من باز دارم که مردم واقعاً و یقیناً پیش خودشان و برای شما دلایلی دارند. آیا این دلایل برای شما قانع کننده نیست؟

ج: این سؤال خیلی بموردی است و شاید اساس مطلب و بحث همینجا باشد، دلایلی دارند و دلاییشان هم پیش خودشان درست و منطقی است — البته من از کسانی صحبت میکنم که حسن نیت دارند و متاسفانه افرادی هم هستند که سوءنیت دارند و اخلاص میکنند ولی آنها

همیشه مثبت به باطل خودشان نمیشوند بلکه دلایل خیلی ظاهر پسند و منطقی پسند می‌آورند. این مسائل ناشی از آنست که در دوران قبل از انقلاب و بعد از انقلاب افکاری پیدا شده که البته بعضی درست و صحیح است ولی متأسفانه بعضی یا در اصل غلط بوده یا تعبیر و تفسیر غلطی بر آنها شده و خیلی ضرورت دارد که این مسائل روشن و مشخص بشود.

من روی آن سه مثالی که زدم برمیگردم. مثال اول این بود که یک گروه پاسدار یا پلیس بر مبنای بطور مثال حدیثی از پیامبر اکرم که فرموده اطاعت از مخلوق آنجا که معصیت خالق است نباید کرد یا اطاعت مافوق ضرورت ندارد و شخص مسئول است و همچنین فرمایش حضرت امیر به مالک اشتر که نباید گفت «المأمور معذور» می‌خواهند عمل کنند. خوب، منشاء این طرز فکر اینجاست که ما سابقاً در برابر فرماندهان و یا شاه مأموریت داشتیم و اجرا میکردیم ولی حالا در برابر وجدان خودمان و خدا مسئول هستیم و به همین دلیل وجدانمان باید تشخیص بدهد که دستوری که به ما داده میشود انجام بدهیم یا انجام ندهیم. این استدلال درست است ولی توجه ندارند که آیه‌ای هم در قرآن آمده است که «اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم» یعنی اطاعت از خدا و رسول و صاحبان و صلاحیت دارندگان امر ونهی، بکنید. پس در قرآن اصل اطاعت هست عدم اطاعت هم شدیداً نفی شده است. آنجا که میفرماید: «ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم واصبروا ان الله مع الصابرين» یعنی برسر قدرت و اختیارات و انجام اوامر باهم منازعه نکنید. ریاست و قدرت و حق امر ونهی را از هم نگیرید که اگر چنین بکنید پراکنده و متفرق و ضعیف خواهید شد. نیرو و انرژی و عنوان و حیثیتتان از بین خواهد رفت و بلکه برعکس «واصبروا ان الله مع الصابرين». در برابر این خواسته‌های درونی‌تان مقاومت و پایداری کنید و در برابر مشکلاتی که پیش می‌آید بدانید که خداوند با کسانیست که استقامت و پایداری دارند. در قرآن از پیاده شدن آن دستورات چه در زمان خود پیامبر و چه در زمان حضرت علی توجیهاً بیشتری می‌بینیم در نهج البلاغه حضرت امیر اشاره به حقوقی که مردم (رعیت) به گردن حکومت (والی) دارند (و برعکس) میکنند: فاما حقکم علی فالنصیحة لکم. نصیحت کردن شما - بنده هم بدون اینکه داعیه علی بودن داشته باشم، به همین دلیل است که این صحبتها را میکنم و این وظیفه‌ایست که برگردنم است، دولت و همکاران و بنده وظیفه داریم که بسمردم دلالت کنیم و از راههای کج که خدای ناخواسته میروند سعی کنیم برگردانیمشان. «وتوفیر فیکم علیکم» یعنی با سعی تمام آن وجوهات و درآمدها را به شما بدهیم. در اینجا پراختیاری باز میکنم، چون بعد از مخصوصاً سخنرانی اخیر که خطاب به کارمندان بود و معمولاً بعد از این سخنرانیها نامه‌ها و اظهارنظرها زیاد می‌آید. برای بعضی از آقایان کارمندان گران آمده بود که چرا صحبت در صرفه‌جویی یا زبانی مخارج یا عدم آمادگی ما برای قبول هرخرجی میشود. البته باید گفت که دولت نه آن خسیس و ممسک است که خرج نکند و نه آن دزد و دغل که بخواد درجیب

خودش برود.

پس اگر میگوئیم که نمیتوانیم از پس خیلی از مخارج برآئیم برای آنست که نداریم. مردم استدلال میکنند، میگویند دولت های گذشته مخارج زاید و فوق العاده میکردند، یک قلم تسلیحات سفارش میدادند که شما نمیدهد، یک قلم خیلی هنگفت دزدیها و خاصه خرجیها و سوءاستفاده ها بود که شما نمی کنید. بعدهم آنها تشکیلات و خرج تراشیهائی میکردند که شما نمی کنید. و دیگر حق ندارید که از ما کسر بگذارید و درآمد هم که الحمدلله دارید. من در دفعات گذشته هم اشاره کردم که این استدلال همینطوری درست است ولی اما و ولی دارد. یکی اینکه دولت های گذشته بودجه شان کسری داشت و بودجه سال گذشته هم ۱۰۰ میلیارد تومان کسری داشت. و این کسر بودجه ها از پنج سال پیش شروع شده بود و بطور تصاعدی بالا میرفت. آنها چکار می کردند؟ از خارج وام میگرفتند که این وام بگردن ما مانده است. یا اسکناس چاپ میکردند یا وام های داخلی میگرفتند که الان دولت مبالغ هنگفتی ببانک مرکزی و ببانکهای داخلی بدهکار است. دیگر اینکه در دوران اعتصاب که مدت ۶ ماه ادامه داشت سرمایه ها بکار نیفتاد و مخارج بجای خودش بود، ما در خیلی از مخارج زائد صرفه جوئی کرده ایم و بازهم می کنیم اما در برابرش ۳۰ میلیارد تومان وارث آن مقررات و قوانین و حاتم بخشیهائی بودیم که دولت گذشته حکمش را صادر کرده بود ولی پرداخت آن بدوره ما افتاد. ما وارث کارها و قراردادهای و سفارشات هستیم که نه میتوانیم اینها را نادیده بگیریم و لغو کنیم و نه از آنطرف براحتی و بسادگی میتوانیم انجام بدهیم.

قراردادی برای امور عمرانی بسته شده طرف هم همیشه از ما زرنکتر بوده است خصوصاً که در داخل مجری و نوکرش بوده اند و به استقبال حفظ منافع آنها میرفته اند. تمام این قراردادها طور یست که هیچوقت آنها دست عقب ندارند و دست پیش را دارند و اغلب این قراردادها را اگر لغو کنیم به نفع طرف است و بنفع ما نیست. مثلاً ۱۰۰ میلیارد ریال قرارداد بسته شده است، به مرحله ای رسیده که ۸۰٪ کار انجام شده است و پولی که داده شده ۹۰٪ است. ما دوره داریم. یکی اینکه بگوئیم این ۸۰٪ که انجام شده هیچی و نمیخواهیم. یا اینکه خیر ۲۰٪ خرج کنیم و ۱۰۰٪ بدست بیاوریم. خصوصاً آنهایی که مورد احتیاج است. برای آب و برق و نان و غیره. احتیاجات دیگر ما که البته گران بوده و درست مطالعه نشده ولی بالاخره اینطوری هست. چنین چاههای گودی دستگاہ گذشته کنده که یا باید درونش بیفتیم و خفه بشویم و یا ناچار آنها را پر نمائیم و درست کنیم. از آن طرف هم خوب، درآمد مثل سابق نیست و کسری هم داریم. و اگر خرج زیاد بکنیم باید برویم بزیسر قرض. همچنین یک مساله مهم دیگر اینست که پول نفت و درآمد آن نباید دود بشود. مخارج جاری دود شدن این عایدات است. از ابتدای ملی شدن نفت که خدا روح مصدق و این خدمت فوق العاده عظیمی که به مملکت و بخاورمیانه و بدنیا کرد جاوید و شاد بدارد از آن زمان

تصمیم براین بود که دیناری از عایدات نفت صرف پرداخت حقوق و امور جاری نشود. تمام اینها صرف امور عمرانی بشود بطوریکه ما اگر ثروت خدادادی را بخارج میفرستیم جای آن ثروت دیگری بیاید. آنچه تابحال از محل عایدات نفت خرج مسائل جاری شده این دود هوا شده و از بین رفته است. ما باید سعی کنیم و وظیفه دولت اینست که آنچه میتواند این درآمدها را صرف امور عمرانی که بحال کشور مفید باشد بکند نه اینکه صرف خوراک و چیزهای دیگر نماید.

سومین حقی که مردم (رعیت) بروالی دارند:

«وتعلیمکم کیلا تجهلوا» وظیفه دولت اینست که مردم را از جهل بیرون بیاورد و آنها را آگاه کند.

«وتأدیبکم کیما تعلموا» آموزش تنها نباشد، پرورش هم باشد. این وظیفه دولت است که ادب و تربیت کند، که ملت فقط دانا نباشد بلکه دانشش را در راه عمل و در راه صحیح و خدمت بکاربرد.

«واما حقی علیکم» در برابر حقی که شما بروالی دارید یک حقی هم او بر شما دارد. شما هم مسئولید، آزاد نیستید هرکاری دلتان خواست بکنید. چطور دولت همه این مسئولیتها را داشته باشد، بیکارها را پول دهد، بیماران را معالجه کند، مرزها و سرحدات را حفظ کند، راه بسازد، آبرسانی کند، اما شما پاسدار یا شما سرباز یا افسر اگر دلت خواست بروی و اگر نه نیروی! و یا هواپیما را به آن طرف سوق بدهی یا ندهی. نخیر آن طرف هم مسئول است.

«فالوفاء بالبیعة» یعنی بیعتی که با والی کرده‌اید باید وفادار باشید. وسط کار نگوئید من نفهمیدم. آن راه‌پیمائی‌هایی که به پشتیبانی از دولت شد و امام گفت انجام دستورات و احکام این دولت فریضه مذهبی است چه شد؟

«والنصیحة فی المشهد والمغیب» البته انتقاد وظیفه شماست. امر به معروف و نهی از منکر هست ولی بصورت نصیحت و به صورت دلالت. نمیگوئیم خطاها را نگوئید. ولی به صورت دوستانه و انسانی باشد. خیرخواهانه باشد. نه بصورت دخالت.

«والاجابة حین اذعوکم» وقتی شما را احضار میکنم و برای کاری میخواهم، دعوت مرا بپذیرید و نگوئید حالا موقعش نیست.

«والطاعة حین امرکم»، آنجایی که والی امر میکند حق چون و چرا ندارد. این نهج البلاغه و فرمایش علی است. همینقدر که با او بیعت کردید و شناختید باید اطاعت کنید. این حرف که باید انتخاب فرماندهان و مدیران با مشورت ما باشد بهیچوجه نه پیامبر و نه علی چنین نکرده‌اند. تمام فرماندهان جنگی و حتی قضات و مأموران جمع‌آوری زکوة را خودشان انتخاب میکردند و هیچکدام را مردم برنمیگزیدند. مالک اشتر و کمیل بن زیاد را

علی معین میکرد. تمام فرماندهان را پیغمبر معین میکرد. در یکمورد که سربازان و افراد دخالت نموده و در کار علی فضولی کردند، جنگ صفین آن داستان قرآن سرنیزه کردن، آن خدعه و فریبی که معاویه و ابن زیاد راه انداخته بودند (که البته ایادی زیادی هم در قشون علی داشتند). به حضرت علی فشار آوردند که ما با قرآن نباید بجنگیم و اینها میگویند: «الحکم لله». انقدر فشار آوردند و او را تهدید کردند تا مجبور شد به مالک اشتر پیغام فرستاد که اگر میخواهی در بازگشت من زنده باشم برگرد. و بعد آن پی آمدها و خسارات که به اسلام وارد شد. این یک مورد بود که دخالت کردند. البته باز تکرار میکنم که مشورت و نصیحت هست. در جنگ خندق، پیشنهاد از سلمان فارسی بود و پیغمبر هم تکبری نداشت. باز دستور قرآن است به پیامبر که «شاورهم فی الامر» که با این مردم مشورت بکن. اما، «فاذا عزم فتوکل علی الله» تو باید تصمیم بگیری، نظرات را جمع بکن، مشورت بکن. ولی وقتی تصمیم گرفتی دیگر برنگرد و توکل به خدا کن. الان آرتش ما بیش از هر چیز احتیاج به روحیه دارد. سربازها روی همان افکار غلط به افسران صریح میگویند چه فرقی بین من سرباز و توی فرمانده وجود دارد؟ چرا همیشه تو دستور بدهی و من زحمت بکشم؟!...

از خارج هم انواع توهین ها میشود و خوشبختانه خیلی ممنون از آقای دادستان انقلاب هستیم که اخیراً بخشنامه ای صادر کرده اند دایر بر اینکه هیچ پاسدار و کمیته ای حق بازداشت افسران و درجه داران و سربازا نرا ندارد، اما متأسفانه باز هم امکانش است چون تبعیت و انضباط وجود ندارد. حتی از خود دادستان دادگاه انقلاب هم کسانی که زبردست او هستند و باید از او دستور بگیرند اطاعت ندارند. فکر کنید وقتی در محلی بروند افسری را که موقعیت و حیثیتی داشته بوضع فجیعی بازداشت کنند چه روحیه ای برای او میماند و آنوقت چه انتظاری (مخصوصاً در این موقع و امان که بیش از همیشه بارتش و نیروهای انتظامی احتیاج داریم) ملت از نیروهای مسلح خود میتواند داشته باشد؟

باز هم استدلال میکنند ما جامعه توحیدی را می خواهیم پیاده کنیم و اسلام طبقات ندارد، میخواهم در اینجا بگویم تاریخ ایران هم هیچوقت طبقه نشناخته است. در تاریخ ایران بسیاری از وزرا یا مقامات و دانشمندان بزرگ دهاتی زاده بوده اند، نوکرزاده بوده اند. وضع ایران بعد از اسلام بکلی با گذشته تفاوت داشته است. مثلاً فرمانده و فاتح جبل الطارق یک غلام بوده، در ایران هم همینطور، حاج میرزا آغاسی (کاری ندارم که بد یا خوب بود) او که به صدراعظمی ناصرالدین شاه رسید جلودار قاطر زن ناصرالدین شاه بود. مسئله اینست که در ایران به آن معنی که تو قاطرچی بودی یا پدرت مسگر بوده نباید سواد پیدا کنی، نباید مقام پیدا کنی این طور نبوده است. قرآن هم همینطور است. بدلیل اینکه در کجا زائیده شده و از چه رنگی است این را اسلام صددرصد رد میکند.

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم.

پیش خدا کرامت، بزرگواری و مقام و موقعیت شما هیچ ربطی به این حرفها ندارد و فقط تقوی، آن اراده، آن تملک نفس، آن پاکی و صفاست که به شما پیش خدا ارزش میدهد.

ولی چنین نیست که (صریح میگویم) قرآن نفی درجات و فضیلتها و اختلاف و برتری را کرده باشد. «ولکل درجات مما عملوا» پس مبینید درجه را قرآن قبول دارد. هرکس درجه اش برحسب عملی است که میکند. یکی اعمال زیاد و خدمت زیاد میکند. مسلماً درجه اش از آن فرد بیکاره و بی حاصل تنبل بی عرضه بیشتر است.

«للرجال نصیب مما کسبوا وللنساء نصیب مما کتسبن» چه مرد چه زن بهره دارند و حق بهره برداری دارند و مالک آنچه کسب کرده اند. میباشند.

«و فضل الله المجاهدین علی القاعدین» خداوند آنها را که مجاهدت و فداکاری میکنند فضیلت و برتری داده بر آنها که در خانه خودشان نمی نشینند.

«هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون» آیا آنکه میدانند و دانش و آگاهی و تخصص دارد، آنکه اسلحه میشناسد، مدیریت یا حسابداری میداند، فرماندهی و اصول جنگی میدانند با آنکه دوماه است آمده مساوی است؟ البته. ماهمه برادریم. حق نداریم همینطوری خودمان را برتر ازهم بدانیم. ولی علم، خدمت، کار، تقوی، تلاش و کوشش برتری میدهد. مسهی برتری به آنکه این کار را کرده.

اجازه دهید که این توصیه را باز تکرار کنم که باید همه امیدوار و متوکل باشیم. همانطور که امام هم اخیراً اشاره کرده اند فکر نکنید که انقلاب تمام شده و کار پهبایان رسیده، نه، جنگ ادامه دارد، انقلاب و تلاش ادامه دارد و بنابراین محرومیت و قبول و مشکلات ادامه دارد. اگر چنانچه اشخاص تصور کنند که حالا حکومت اسلامی آمده و هیچ عیبی و نقصی در هیچ کجا نیاید باشد، این بزرگترین خطر برای انقلاب و مملکت است. اگر آنچه که باید ضمن سالهای سال انجام شود الان از این دولت بخواهیم و هی قربزیم و ایراد گرفته شود و دستور داده شود این دولت نمیمانند. حالا مردم مختارند. ایکاش این ملت و مقاماتی که روی انتقام رفته اند برگردند به انضباط. و انضباط را همه پیشه کنند و با این دولت در آنچه وظیفه و ماموریت دارد همکاری نمایند. آخر آن مأموریتی که امام بسدولت داد چه بود؟ تصرف دولت و استقرار در وزارتخانه ها و مقامات و بعد هم فرزندوم که به بهترین وجه انجام شد. همچنین قانون اساسی که شورای طرحهای انقلاب و هیئت دولت روی آن کار کرده است و حالا امر کرده اند تصویب بشود و شورای انقلاب هم دارد کار میکند. انشاء الله این هم به مردم عرضه خواهد شد. بعد هم انتخابات شورای بررسی قانون اساسی

است تا فراندوم برای تصویب آن و بعد هم انتخابات مجلس و ریاست جمهوری. اقلّاً تا اینجا با ما راه بیایند و بگذارند این کارها انجام شود. هر قدر هم که توانستیم از خواسته‌ها و کارها را پیش ببریم خوب پیش می‌بریم.

انتظار دولت اینست که باز هم قبول مشکلات و محرومیتها را بکنید تا انشاءالله کم بشود. شعار همه «ان الله مع الصابرين» باشد. خداوند همراه و رهبر و پشتیبان کسانی است که صبر دارند. صبر هم به معنای مثبتش، مقاومت، تحمل، امیدواری، پایداری و پیروزی است.

بزرگداشت ۱۵ خرداد ۴۲

بسم الله الرحمن الرحيم

خدا را شکر می کنیم که بعد از ۱۶ سال، برای اولین بار در یک محیط آزاد خالی از وحشت می توانیم خاطره ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را زنده کنیم و درود و رحمت به شهدای آن روز بفرستیم و درباره پیدایش و نتایجش تأملی و بحثی، و نتیجه گیری و عبرت گیری کنیم. بدیهی است که وقتی تذکر و تجدید خاطره ای میشود تکرارهایی هم پیش می آید. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود که شهر تهران و بسیاری از دهات و راههایی که به تهران و شهرهای دیگر ختم میشد قیافه ای کاملاً تازه پیدا کردند و توده های متوسط مردم از همه طبقات که در میان آنها عده ای کفن پوش نیز بودند، به کوچه و بازار و خیابان و حتی بیابانها ریختند. آن روز ۱۲ محرم بود و عزاداری عاشورا رو به اتمام می رفت که مجدداً شهر خونین شد. مردم به استقبال گلوله های مسلسل و حتی توپ و تانک می رفتند و قشون شاهنشاهی و قشون استبداد بی دریغ و بی حساب و بی مهابا، هزاران نفر از مردم مسلمان و عدالت خواه و آزادیخواه و حق طلب ایران را به خاک و خون می انداخت. البته ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تاریخ مبارزات ایران نه تازگی و نه مخالفت و منافاتی با گذشته داشت، بلکه مبارزه ای بود که تقریباً از ۷۰ سال قبل شروع گردیده بود. ۱۵ خرداد حلقه ای بود از حلقه های زنجیر به هم پیوسته و محکم عروة الوثقی ای که در ایران به وجود آمده و ادامه خواهد داشت. به زبان عام تر و انسانی تر باید بگویم که تعلق داشت به یک زنجیر پیوسته و خیلی قدیمی تر و طولانی تری که از زمان خلقت بشر، از زمان آدم شروع شده و شاخه های بزرگش به دست نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم الانبیاء گذاشته شده بود، ۱۵ خرداد هم به لحاظ ملی هم مذهبی نه تازه بوده مخالف مبارزات گذشته. اصولاً در ایران مابین مذهب و ملیت پیوندی طبیعی و دائمی وجود داشته و خواهد داشت. از قضا و تصادف روزگار، در ایجاد و استحکام این پیوند، سیاستهای خارجی، و یا به عبارتی استعمار

علیرغم مقاصد اصلی اش نقش بسیار حساسی داشته است. توضیح مختصر اینکه تا پیش از ورود سیاستهای خارجی و تماس ایران با غرب روح ملیت و استقلال طلبی و آزادی، به این معنای امروزی وجود نداشت. به این دلیل که سلسله‌ها و سلاطینی که بر ایران حکومت می‌کردند غالباً غیر ملی و مخالف مردم بودند، مردم دل خوشی از آنها نداشتند. این بود که وقتی از داخل یا خارج در معرض تجاوز و هجوم قرار می‌گرفتند، کسی دلش برای آنها نمی‌سوخت و مردم بی تفاوت بودند. و آنها حتی به مصداق ضرب‌المثلی که می‌گویند «از این ستون به آن ستون فرج است» خیلی‌ها شاید خوشحال هم می‌شدند. کما اینکه وقتی افغانه در زمان شاه سلطان حسین به ایران حمله کردند حتی مردم اصفهان و دیگران هم چندان در صدد دفاع و حفظ شهر و مملکتشان بر نیامدند و اگر در جایی مقاومتی میکردند به قصد خودشان بودند نه مقاومت‌های ملی و در مقیاس مملکتی. ضمناً مهاجمین آن زمان از نظر فرهنگ و مذهب و تمدن، غالباً از ایرانی‌ها در سطح خیلی پائین‌تر قرار داشتند و تسلیم فرهنگ و دین و تمدن ما می‌شدند. بنابراین برای مردم ایران، چه عوام چه خواص از این بابت نگرانی وجود نداشت اما در مواجهه با اروپا عکس این بود، آنها حامل تمدن و فرهنگ بودند و مذهبشان نیز توحیدی بود. نمی‌گویم بالاتر از اسلام و لسی مذهب توحیدی بود— و بعد در آن زمان با شناخت و برداشتی که ایرانیان از مذهب داشتند، آنها می‌توانستند خیلی مزاحم و مضر و مخرب معتقدات مردم باشند و از این جهت دشمن ایمان و تقوای مردم بودند. بیشتر نگرانیهای مردم و روحانیت آن زمان و مراجع تقلید از ورود و تسلط خارجیها بخاطر از بین رفتن معتقدات مذهبی و دینی بود. از طرف دیگر چون اکثریت مردم مسلمان بودند بنابراین یک نوع همبستگی و همفکری داشتند و از همینجا بود که وحدت و ملیت در سایه اسلام و دین بوجود آمد و نضج و شکل گرفت، و برای دفاع از دین و ایمان خودشان بود که علاقمند به استقلال مملکت می‌شدند. بنابراین هم ملیت هم استقلال در سایه مذهب و در تکیه به مذهب اسلام قوام و استحکام و معنا پیدا کرده بود. همینطور مسئله آزادی، در اسلام و قرآن به حکم «لا اکراه فی الدین» و همچنین این حدیث «الاعمال بالنیات» ایمان و اعتقاد یا عملی که اجباری باشد و شخص از صمیم قلب و آزادانه و مختارانه اتخاذ نکرده باشد و یا هر عملی هر چند حق و صواب که اجباراً شخص بکند و نیتش آن نباشد، همانطور که می‌دانید مقبول نیست. در اسلام و در ایران انکیزیسیون یعنی الزام مردم و تفتیش عقاید هیچ وقت وجود نداشته. بالعکس هر زمان که آزادی در قلمرو اسلام و در ممالک اسلامی از بین می‌رفته، (مثل زمان خلفای اموی، عباسی)، همراه رفتن آزادی و استقرار ظلم و ستم و فشار و اجبار، معتقدات و اساس و ریشه اسلام هم از بین می‌رفته. و یکی از علل مواجهه و رویارویی و ستیز و مبارزه بین تشیع و خلفای اموی و عباسی روی همین اصل بود که وقتی آزادی نباشد آن اسلام واقعی، اسلامی که پیغمبر آورده بود، آنها هم وجود نخواهد داشت. در قبال آزادی و اختیار

است که استعدادها و ارزش‌ها نشو و نما می‌کند. اما ۱۵ خرداد از جهات دیگر هم خصوصیتی داشت که کاملاً در تاریخ مبارزات ایران و در تاریخ خود ایران بی سابقه بود. اولاً یک حرکت جمعی و به صورت آشکار و علنی از انبوه مردم، بدون اینکه اختصاص به روشن فکر یا دانشگاهی، یا سیاستهای خاص یا حزب معین داشته باشد بود که بصورت آشکار، بدون سلاح و وسائل دفاعی به استقبال شهادت می‌رفتند. دوم اینکه حرکتی که انجام شد به عنوان و به صورت یک فریضه دینی بود و بنا به دعوت و به خاطر یک مرجع دینی و از ناحیه متدینین صورت گرفت.

قبلاً چه در نهضت تنباکو، چه در انقلاب مشروطیت، چه در نهضت ملی و چه در ملی شدن نفت، اگر حرکت به صورت دسته جمعی و بزرگ انجام میشده، یا مانند انقلاب مشروطیت مسلحانه بوده یا مخفی بوده و به صورتهائی که ظاهراً ایراد نگیرند و حتی المقدور خودشان را از زندان و شکنجه و محکومیت حفظ بکنند ملازم با کشتارهای چند صد نفری هم نبوده است. ایمان و عامل دینی همانطور که گفتم همیشه وجود داشته و هیچ وقت خالی از آن نبوده است. روحانیت هم همیشه در مبارزات و انقلابهای ایران سهم اساسی داشته ولی اینطور خالص از هر دو طرف به این رو یارویی نبوده است.

علاوه بر این، مرحله بالاتر و خصوصیت دیگر انقلاب اسلامی ایران این بود که محدود به مرزهای ما نشد و از طریق انعکاس در مطبوعات دنیا و توجه به آن، در دنیای خارج و حتی سیاستهای مسلط و کشورهای ابرقدرت و مخصوصاً در ملل مسلمان خیلی بیشتر نفوذ کرد، به طوری که نمایندگان و گروههای مختلفی که در این مدت می آمدند و تبریک می گفتند خیلی هایشان این مسئله را تکرار می کردند که انقلاب و پیروزی شما به هیچ وجه من الوجوه متعلق به ایران نیست و به همه دنیا و جهان اسلام تعلق دارد و ما از این جهت خوشحالیم و به شما تبریک می گوئیم و خودمان را پشتیبان و علاقه مند شما می دانیم و می خواهیم این انقلاب حفظ بشود، برای اینکه آزادی شما و پیروزی شما پیروزی ما و همه ملت‌های ستمزده دنیا و مخصوصاً مسلمانان است. پر پیروز هم هیأتی از فیلیپین آمده بودند و همین مطلب را باز تکرار می کردند. در جوابشان گفتم: همین طور است که شما می فرمائید. اسلام اصولاً مانند همه مذاهب توحیدی— ولی خیلی وسیع تر و صریح تر و بلندتر از آنها— اصلاً دین جهانی است. به حکم خیلی از آیات و سنت‌ها و از جمله آیه «کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر» هر مسلمانی این ماموریت و رسالت را دارد که حق را در تمام دنیا پراکنده کند، بشناساند و پیروز کند. بنابراین متعلق به همه است. پس ما مردم ایران، به این نکته و به انعکاس و اعتقاد و توجهی که افکار عمومی دنیا چه مسلمان— اعم از شیعیان و برادران اهل سنت— و چه غیر مسلمان نسبت به انقلاب

علیرغم مقاصد اصلی اش نقش بسیار حساسی داشته است. توضیح مختصر اینکه تا پیش از ورود سیاستهای خارجی و تماس ایران با غرب روح ملیت و استقلال طلبی و آزادی، به این معنای امروزی وجود نداشت. به این دلیل که سلسله‌ها و سلاطینی که بر ایران حکومت می‌کردند غالباً غیر ملی و مخالف مردم بودند، مردم دل خوشی از آنها نداشتند. این بود که وقتی از داخل یا خارج در معرض تجاوز و هجوم قرار می‌گرفتند، کسی دلش برای آنها نمی‌سوخت و مردم بی تفاوت بودند. و آنها حتی به مصداق ضرب‌المثلی که می‌گویند «از این ستون به آن ستون فرج است» خیلی‌ها شاید خوشحال هم می‌شدند. کما اینکه وقتی افغانه در زمان شاه سلطان حسین به ایران حمله کردند حتی مردم اصفهان و دیگران هم چندان در صدد دفاع و حفظ شهر و مملکتشان بر نیامدند و اگر در جایی مقاومتی میکردند به قصد خودشان بودند نه مقاومت‌های ملی و در مقیاس مملکتی. ضمناً مهاجمین آن زمان از نظر فرهنگ و مذهب و تمدن، غالباً از ایرانی‌ها در سطح خیلی پائین تر قرار داشتند و تسلیم فرهنگ و دین و تمدن ما می‌شدند. بنابراین برای مردم ایران، چه عوام چه خواص از این بابت نگرانی وجود نداشت اما در مواجهه با اروپا عکس این بود، آنها حامل تمدن و فرهنگ بودند و مذهبشان نیز توحیدی بود. نمی‌گویم بالاتر از اسلام ولسی مذهب توحیدی بود. و بعد در آن زمان با شناخت و برداشتی که ایرانیان از مذهب داشتند، آنها می‌توانستند خیلی مزاحم و مضر و مخرب معتقدات مردم باشند و از این جهت دشمن ایمان و تقوای مردم بودند. بیشتر نگرانیهای مردم و روحانیت آن زمان و مراجع تقلید از ورود و تسلط خارجیها بخاطر از بین رفتن معتقدات مذهبی و دینی بود. از طرف دیگر چون اکثریت مردم مسلمان بودند بنابراین یک نوع همبستگی و همفکری داشتند و از همینجا بود که وحدت و ملیت در سایه اسلام و دین بوجود آمد و نضج و شکل گرفت، و برای دفاع از دین و ایمان خودشان بود که علاقمند به استقلال مملکت می‌شدند. بنابراین هم ملیت هم استقلال در سایه مذهب و در تکیه به مذهب اسلام قوام و استحکام و معنا پیدا کرده بود. همینطور مسئله آزادی، در اسلام و قرآن به حکم «لا اکراه فی الدین» و همچنین این حدیث «الاعمال بالنیات» ایمان و اعتقاد یا عملی که اجباری باشد و شخص از صمیم قلب و آزادانه و مختارانه اتخاذ نکرده باشد و یا هر عملی هرچند حق و صواب که اجباراً شخص بکند و نیتش آن نباشد، همانطور که می‌دانید مقبول نیست. در اسلام و در ایران انگیزه‌یسیون یعنی الزام مردم و تفتیش عقاید هیچ وقت وجود نداشته. بالعکس هر زمان که آزادی در قلمرو اسلام و در ممالک اسلامی از بین می‌رفته، (مثل زمان خلفای اموی، عباسی)، همراه رفتن آزادی و استقرار ظلم و ستم و فشار و اجبار، معتقدات و اساس و ریشه اسلام هم از بین می‌رفته. و یکی از علل مواجهه و رویارویی و ستیز و مبارزه بین تشیع و خلفای اموی و عباسی روی همین اصل بود که وقتی آزادی نباشد آن اسلام واقعی، اسلامی که پیغمبر آورده بود، آنها وجود نخواهد داشت. در قبال آزادی و اختیار

بزرگداشت ۱۵ خرداد ۴۲

بسم الله الرحمن الرحيم

خدا را شکر می کنیم که بعد از ۱۶ سال، برای اولین بار در یک محیط آزاد خالی از وحشت می توانیم خاطره ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را زنده کنیم و درود و رحمت به شهدای آن روز بفرستیم و درباره پیدایش و نتایجش تأملی و بحثی، و نتیجه گیری و عبرت گیری کنیم. بدیهی است که وقتی تذکر و تجدید خاطره ای میشود تکرارهایی هم پیش می آید. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود که شهر تهران و بسیاری از دهات و راههایی که به تهران و شهرهای دیگر ختم میشد قیافه ای کاملاً تازه پیدا کردند و توده های متوسط مردم از همه طبقات که در میان آنها عده ای کفن پوش نیز بودند، به کوچه و بازار و خیابان و حتی بیابانها ریختند. آن روز ۱۲ محرم بود و عزاداری عاشورا رو به اتمام می رفت که مجدداً شهر خونین شد. مردم به استقبال گلوله های مسلسل و حتی توپ و تانک می رفتند و قشون شاهنشاهی و قشون استبداد بی دریغ و بی حساب و بی مهابا، هزاران نفر از مردم مسلمان و عدالت خواه و آزادیخواه و حق طلب ایران را به خاک و خون می انداخت. البته ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تاریخ مبارزات ایران نه تازگی و نه مخالفت و منافاتی با گذشته داشت، بلکه مبارزه ای بود که تقریباً از ۷۰ سال قبل شروع گردیده بود. ۱۵ خرداد حلقه ای بود از حلقه های زنجیر به هم پیوسته و محکم عروة الوثقی ای که در ایران به وجود آمده و ادامه خواهد داشت. به زبان عام تر و انسانی تر باید بگویم که تعلق داشت به یک زنجیر پیوسته و خیلی قدیمی تر و طولانی تری که از زمان خلقت بشر، از زمان آدم شروع شده و شاخصهای بزرگش به دست نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم الانبیاء گذاشته شده بود، ۱۵ خرداد هم به لحاظ ملی هم مذهبی نه تازه بودنه مخالف مبارزات گذشته. اصولاً در ایران مابین مذهب و ملیت پیوندی طبیعی و دائمی وجود داشته و خواهد داشت. از قضا و تصادف روزگار، در ایجاد و استحکام این پیوند، سیاستهای خارجی، و یا به عبارتی استعمار

علیرغم مقاصد اصلی اش نقش بسیار حساسی داشته است. توضیح مختصر اینکه تا پیش از ورود سیاستهای خارجی و تماس ایران با غرب روح ملیت و استقلال طلبی و آزادی، به این معنای امروزی وجود نداشت. به این دلیل که سلسله‌ها و سلاطینی که بر ایران حکومت می‌کردند غالباً غیر ملی و مخالف مردم بودند، مردم دل خوشی از آنها نداشتند. این بود که وقتی از داخل یا خارج در معرض تجاوز و هجوم قرار می‌گرفتند، کسی دلش برای آنها نمی‌سوخت و مردم بی تفاوت بودند. و آنها حتی به مصداق ضرب‌المثلی که می‌گویند «از این ستون به آن ستون فرج است» خیلی‌ها شاید خوشحال هم می‌شدند. کما اینکه وقتی افغانه در زمان شاه سلطان حسین به ایران حمله کردند حتی مردم اصفهان و دیگران هم چندان در صدد دفاع و حفظ شهر و مملکتشان برنیامدند و اگر در جایی مقاومتی میکردند به قصد خودشان بودند نه مقاومت‌های ملی و در مقیاس مملکتی. ضمناً مهاجمین آن زمان از نظر فرهنگ و مذهب و تمدن، غالباً از ایرانی‌ها در سطح خیلی پائین‌تر قرار داشتند و تسلیم فرهنگ و دین و تمدن ما می‌شدند. بنابراین برای مردم ایران، چه عوام چه خواص از این بابت نگرانی وجود نداشت اما در مواجهه با اروپا عکس این بود، آنها حامل تمدن و فرهنگ بودند و مذهبشان نیز توحیدی بود. نمی‌گویم بالاتر از اسلام ولی مذهب توحیدی بود. و بعد در آن زمان با شناخت و برداشتی که ایرانیان از مذهب داشتند، آنها می‌توانستند خیلی مزاحم و مضر و مخرب معتقدات مردم باشند و از این جهت دشمن ایمان و تقوای مردم بودند. بیشتر نگرانیهای مردم و روحانیت آن زمان و مراجع تقلید از ورود و تسلط خارجیها بخاطر از بین رفتن معتقدات مذهبی و دینی بود. از طرف دیگر چون اکثریت مردم مسلمان بودند بنابراین یک نوع همبستگی و همفکری داشتند و از همینجا بود که وحدت و ملیت در سایه اسلام و دین بوجود آمد و نضج و شکل گرفت، و برای دفاع از دین و ایمان خودشان بود که علاقمند به استقلال مملکت می‌شدند. بنابراین هم ملیت هم استقلال در سایه مذهب و در تکیه به مذهب اسلام قوام و استحکام و معنا پیدا کرده بود. همینطور مسئله آزادی، در اسلام و قرآن به حکم «لا اکراه فی الدین» و همچنین این حدیث «الاعمال بالنیات» ایمان و اعتقاد یا عملی که اجباری باشد و شخص از صمیم قلب و آزادانه و مختارانه اتخاذ نکرده باشد و یا هر عملی هر چند حق و صواب که اجباراً شخص بکند و نیتش آن نباشد، همانطور که می‌دانید مقبول نیست. در اسلام و در ایران انکیزسیون یعنی الزام مردم و تفتیش عقاید هیچ وقت وجود نداشته. بالعکس هر زمان که آزادی در قلمرو اسلام و در ممالک اسلامی از بین می‌رفته، (مثل زمان خلفای اموی، عباسی)، همراه رفتن آزادی و استقرار ظلم و ستم و فشار و اجبار، معتقدات و اساس و ریشه اسلام هم از بین می‌رفته. و یکی از علل مواجهه و رویارویی و ستیز و مبارزه بین تشیع و خلفای اموی و عباسی روی همین اصل بود که وقتی آزادی نباشد آن اسلام واقعی، اسلامی که پیغمبر آورده بود، آنها وجود نخواهد داشت. در قبال آزادی و اختیار

است که استعدادها و ارزش‌ها نشو و نما می‌کند. اما ۱۵ خرداد از جهات دیگر هم خصوصیتی داشت که کاملاً در تاریخ مبارزات ایران و در تاریخ خود ایران بی سابقه بود. اولاً یک حرکت جمعی و به صورت آشکار و علنی از انبوه مردم، بدون اینکه اختصاص به روشن فکر یا دانشگاهی، یا سیاستهای خاص یا حزب معین داشته باشد بود که بصورت آشکار، بدون سلاح و وسائل دفاعی به استقبال شهادت می‌رفتند. دوم اینکه حرکتی که انجام شد به عنوان و به صورت یک فریضه دینی بود و بنا به دعوت و به خاطر یک مرجع دینی و از ناحیه متدینین صورت گرفت.

قبلاً چه در نهضت تنباکو، چه در انقلاب مشروطیت، چه در نهضت ملی و چه در ملی شدن نفت، اگر حرکت به صورت دسته جمعی و بزرگ انجام میشده، یا مانند انقلاب مشروطیت مسلحانه بوده یا مخفی بوده و به صورت‌هایی که ظاهراً ایراد نگیرند و حتی المقدور خودشان را از زندان و شکنجه و محکومیت حفظ بکنند ملازم با کشتارهای چند صد نفری هم نبوده است. ایمان و عامل دینی همانطور که گفتم همیشه وجود داشته و هیچ وقت خالی از آن نبوده است. روحانیت هم همیشه در مبارزات و انقلابهای ایران سهم اساسی داشته ولی اینطور خالص از هر دو طرف به این رو یارویی نبوده است.

علاوه بر این، مرحله بالاتر و خصوصیت دیگر انقلاب اسلامی ایران این بود که محدود به مرزهای ما نشد و از طریق انعکاس در مطبوعات دنیا و توجه به آن، در دنیای خارج و حتی سیاستهای مسلط و کشورهای ابرقدرت و مخصوصاً در ملل مسلمان خیلی بیشتر نفوذ کرد، به طوری که نمایندگان و گروههای مختلفی که در این مدت می‌آمدند و تبریک می‌گفتند خیلی‌هایشان این مسئله را تکرار می‌کردند که انقلاب و پیروزی شما به هیچ وجه من الوجوه متعلق به ایران نیست و به همه دنیا و جهان اسلام تعلق دارد و ما از این جهت خوشحالیم و به شما تبریک می‌گوئیم و خودمان را پشتیبان و علاقه‌مند شما می‌دانیم و می‌خواهیم این انقلاب حفظ بشود، برای اینکه آزادی شما و پیروزی شما پیروزی ما و همه ملت‌های ستمزده دنیا و مخصوصاً مسلمانان است. پر یروز هم هیأتی از فیلیپین آمده بودند و همین مطلب را باز تکرار می‌کردند. در جوابشان گفتم: همین طور است که شما می‌فرمائید. اسلام اصولاً مانند همه مذاهب توحیدی— ولی خیلی وسیع‌تر و صریح‌تر و بلندتر از آنها— اصلاً دین جهانی است. به حکم خیلی از آیات و سنت‌ها و از جمله آیه «کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر» هر مسلمانی این مأموریت و رسالت را دارد که حق را در تمام دنیا پراکنده کند، بشناساند و پیروز کند. بنابراین متعلق به همه است. پس ما مردم ایران، به این نکته و به انعکاس و اعتقاد و توجهی که افکار عمومی دنیا چه مسلمان— اعم از شیعیان و برادران اهل سنت— و چه غیر مسلمان نسبت به انقلاب

اسلامی ایران دارند و اهمیت و ارزشی که به آن میدهند باید خیلی حساس و علاقمند باشیم، و این را چیز کوچکی ندانیم. این امانت و رسالت بزرگی است که بردوش ما گذاشته شده و باید در دنیا اشاعه پیدا کند تا طرفدار و موافق با مکتب ما، و هم ملیت ما پیدا شود. این نکته اهمیت بسیار دارد که متاسفانه با کارهایی که بعد از مرحله پیروزی شد در خارج برای ایران و انقلاب و اسلام برداشته و نظریات نامطلوبی بوجود آورد که البته تقصیر دشمنان است ولی خود ما هم بی اثر و بی تقصیر نبوده ایم.

به این ترتیب با وسعت جهانی که این انقلاب پیدا کرد و حقانیتی که داشت، ابرقدرتها هم نفع خودشان را در این دیدند که آنرا به رسمیت بشناسند. آن کسی که قبلاً از ایران شاهنشاهی متمتع تر و وسعت جهانی که این انقلاب پیدا کرد و حقانیتی که داشت، ابرقدرتها هم نفع خودشان را در این دیدند که آنرا به رسمیت بشناسند. آن کسی که قبلاً از ایران شاهنشاهی متمتع تر و مسلط تر از همه بود و بعداً بیش از همه متضرر شد اسرائیل بود، بنابراین بسیار طبیعی و منطقی است که در راس دشمنان ما و اخلاص گران در کار ما قرار بگیرد. این مسلم است و می دانیم که جناحهای تبلیغاتی و اقتصادی و سیاسی و بین المللی اش در همه جا کار می کند. غیر از اسرائیل سیاستها و گروههایی هستند چه در داخل و چه در خارج، که بعضی از وحشت سرایت این انقلاب به داخل جمعیت، یا ملت خودشان — چون جنبه عمومی و جهانی دارد — قهراً باید موضع مخالف در برابر ما بگیرند. یا به طمع استفاده از پیروزی انقلاب و میدان وسیعی که برای فعالیتها و عملیات به نفع برنامه ها و هدفهای خودشان پیدا کرده اند، آنها هم بعد از شاه روبرو ایران آوردند و توطئه و تشنج هایی ایجاد می کنند، در حالی که تضعیف این دولت جمهوری اسلامی به نفع آنها نیست. چرا که هم از جنبه تبلیغاتی وایدئولوژیک رسواترشان میکند و بیشتر دستشان را پیش خلق ایران و خلق جهان باز می کند، و هم ملت ما را بیشتر مصمم و مخالف و منجز خواهد کرد. ملتی که با روح ایمان، استقبال از شهادت، و وحدت کلمه و توسل به حق درزیر پرچم لا اله الا الله والله اکبر دیواستبداد ۲۵۰۰ ساله را به زمین انداخته، با امید و توکل به خدا ضمن حفظ وحدت و ادامه قبول رهبری مرجعیت مطلع مصمم متوکل و مؤمن باز هم جلو خواهد رفت و موفق خواهد شد و به امید خدا پرچم اسلامی را هر چه بلندتر بر فراز ایران و بر فراز جهان به اهتزاز در خواهد آورد.

خصوصیت سومی که حائز اهمیت است و باید توجه داشت. و هر سه خصوصیت ۱۴ سال بعد دومرتبه تکرار شد. این است که برای اولین بار در تاریخ ایران روحانیت با صراحت و قاطعیت، رودر رو با استبداد شد. البته در تشیع و در ایران شیعه به استثنای بعضی موارد هیچ گاه مذهب و روحانیت و سلطنت حاکم آبشان در یک جوی نمیرفته و همکاری نداشته اند. ولی ستیزگی و مقابله رویناروی شدید و قاطعانه هم وجود نداشته است. مذهب

تشیع و روحانیت یک حالت یسینازی، بی اعتنائی و بی طرفی و حداکثر یک نفرت درونی نسبت به سلاطین و حکومت و دولت داشته است. البته از ناحیه دولت‌ها احترامی به روحانیت به عمل می‌آمده و آنها هم مقابله رودررو خیلی کم داشتند و احترام را هم نگه می‌داشتند، اما این احترام مصلحتی بود. از طرف دیگر قیام‌های گذشته در وهله اول علیه استیلاي خارجی بوده، یعنی مثلاً نهضت تنباکو که بدستور مرحوم میرزای شیرازی صورت گرفت بهیچوجه علیه ناصرالدین شاه و قاجاریه نبود. ایراد و اعتراض به ناصرالدین شاه داشت که چرا امتیاز تنباکو را بیک نفر خارجی و یک نفر احياناً ضد اسلام و غیر مسلمان داده است، و تحریم تنباکو قیامی بود علیه نفوذ و استیلاي خارجی. انقلاب مشروطیت هم باز همینطور انقلابی بود که هم رنگ مذهبی داشت و هم رنگ سیاسی و ملی که علیه ظلم و ستم و بیدادگری قاجاریه مخصوصاً سلاطین و وزیر دربارش عین الدوله بود، ولی بهیچوجه همانطور که در قانون اساسی آن زمان آمده بود سلطنت قاجاریه و سلسله قاجاریه را از بین نمی‌برد و فقط می‌خواست آن را محدود و مشروط کند. یعنی قانون اساسی همانطور که ضامن و طرفدار و حافظ اسلام و طرفدار آزادی و استقلال بود، طرفدار سلسله قاجاریه هم بود، منتهی به صورتی که تحت قانون و مقرراتی درآید. همچنین قیام مصدق برای ملی کردن نفت همانطور که می‌سدانید برمبنا و روی این عقیده و این تجربه بود که مادامی که انگلیسیها روی شرکت نفت انگلیس و ایران دست دارند و از طریق این شرکت در تمام شئون مملکت دخالت می‌کنند و از طرف دیگر منافع شرکت نفت انگلیس - ایران اقتضاء می‌کند که از صدر تا ذیل حکومت را در دست داشته باشند، ایران روی خوش نخواهد دید. پس باید این نفت ملی شود و دست شرکت انگلیس - ایران و سیاست استعماری انگلستان از ایران کوتاه شود. مرحوم دکتر مصدق مخالفت که نداشت هیچ، بلکه طرفدار هم بود منتهی با این شعار که شاه باید در رژیم مشروطیت سلطنت کند نه حکومت و غرض اصلی کوتاه کردن دست آنها بود و باینترتیب خواستار استقلال و آزادی ایران از طریق خلع پیداستیلاي خارجی بود. البته وقتی که ما می‌گوئیم مصدق لبه تیز حمله اش به سلطنت و به استبداد نبود چیزی از خدمات و عظمت و ارزش فعالیت و عمل مصدق، نمی‌گاهیم، عظمت و ارزش شخص مصدق و خدمات او در تاریخ ثبت شده و هیچ وقت زدوده نخواهد شد. در زمان و مکان و شرایطی که برافکار عمومی ایران حاکم بود، همان اندازه هم که مصدق می‌گفت: شاه باید سلطنت کند نه حکومت، این شعار بسیار متهورانه و مترقیانه بود. مردم آن زمان حقیقتاً انگلستان را مقصر و اساس بدبختی و بیچارگی می‌دانستند، یعنی تصور می‌کردند یگانه دشمن ما استعمار خارجی است، نسبت به شاه اگر هم می‌خواستند نظر بدی داشته باشند، این بود که او را یک آدم بی ارزش و بی عرضه و دست نشانده و ساخته و پرداخته استعمار خارجی می‌دانستند. ولی در جریان خلع ید پرده برداشته شد و حقیقت آن خبیث طینت و باطن استبداد عملاً ظاهر شد و رفته رفته افکار و

نظریات نسبت به شاه برگشت. یعنی می‌توانیم مصدق را هم قهرمان مبارزه با استعمار یا استیلای خارجی بدانیم و هم پیش‌آهنگ و گذارنده اولین سنگ بنای مبارزه با استبداد. برای اینکه عمل او باعث شد که شاه و استبداد، ماهیت و حقیقت خود را نشان دهند. مصدق هم قهرمان مبارزه با استیلای خارجی و هم پیش‌آهنگ مبارزه با استبداد بود، و هم پرچمدار و پایه‌گذار مبارزه‌ای جهانی شد. یعنی چنانکه میدانید ملی شدن نفت از مرزهای ایران خارج شد و به ممالک تحت فشار و تحت استعمار سرایت کرد. به دنبال ملی شدن نفت در ایران خیلی چیزهای دیگر در ممالک زیر استعمار ملی شد، اما استبداد و استعمار شکست خورده با هم متحد شدند و حکومت ملی مصدق را سرنگون کردند.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد (چون من مجبورم با اشاره و به سرعت رد بشوم برای اینکه این زنجیر حلقه‌های مختلفش روشن بشود فقط اشاره می‌کنم، قضیه روشن است) بلافاصله نهضت مقاومت ملی بمنظور نشان دادن وفاداری ملت به مصدق و نهضت او که یک نهضت ملی و عمومی بود تشکیل شد، تا هم به دنیا بگوید که کودتای ۲۸ مرداد بر خلاف آنچه که نشان دادند به هیچ وجه کودتای طبیعی و از ناحیه مردم و پابرنه‌ها و بیچاره‌ها وضعفا نبوده و حکومت مصدق در نظر همه مردم ملی و متعلق به مملکت ایران بوده است و بعد هم ایجاد تشکیلات بکند و شعار اصلی و لبه تیز حمله را علیه استبداد قرار بدهد. بعدها در ۱۳۳۹ که دولت بنا به مصلحت خود و توصیه دستور اربابان خارجی اعلام آزادی انتخابات کرد، جبهه ملی تشکیل شد که شعارش وفاداری به حکومت قانون بود. از درون جبهه ملی نهضت آزادی بوجود آمد که هم وارث نهضت مقاومت ملی بود و هم فرزنده و بلند کننده شعار شاه سلطنت کند نه حکومت، (که در آن زمان شعار بسیار خطرناک و موجب زندان افتادن و شکنجه دیدن بود) و لبه تیز حمله‌اش خیلی شدیدتر از گذشته و زمان نهضت مقاومت علیه استبداد شد. در اینموقع استبداد بعلاوه استیلای خارجی، برای مات کردن حریفان مسلمان و ملی و دستجات و جمعیت‌های چپ و یا مارکسیست و یا غیر مارکسیست. که حتی زودتر متشکل شده و تقریباً همه در جبهه مخالفت با استعمار یا استبداد بودند، آن برگ بخیال خود برنده را بزمین زد و انقلاب شش ماده‌ای به اصطلاح شاه و ملت و رفراوندوم کذائی را بوجود آورد. یعنی تزویر و تجاوزی که برای تحکیم تسلط خودش لازم میدید. والا همه می‌دانستیم که اینها دروغ است و دنباله همان برنامه‌ها و سیاستها است. در این موقع بود که روحانیت با صراحت و تشکل بیشتر وارد معرکه شد. البته قبلاً نیز چه در مشروطیت و چه در ملی کردن نفت و چه در نهضت حضور و وجود داشتند. در کمیته اجرائی نهضت مقاومت ملی سه روحانی (از همان کسانی که در دوره مصدق هم همکاری داشتند و حتی وکیل مجلس هم بودند) وجود داشتند که از مؤسین و گردانندگان نهضت

مقاومت ملی بودند. اما این بار بصورت دسته جمعی وارد شدند. در حوزه قم، روحانیت در برابر این تزویر و تجاوز و تسلطی که شاه انجام می داد قیام کردند و بطور علنی و آشکار وارد معرکه شدند. در این میان فرد شاخص و مرجع عالی مقام و عالی قدری که با صراحت و قاطعیت و امید و توکل و اطمینان بیشتر، اساس حمله را، علیه شخص شاه و استبداد و سلطنت قرار داد، همانطور که می دانیم و افتخار می کنیم آیه الله العظمی خمینی بود، ندای ایشان مورد اجابت غالب مردم مخصوصاً قشرهای متدین قرار گرفت و دستگاه هم بزودی دید که هیچ گونه راه سازشی وجود ندارد، بنابراین اقدام به زندان و تبعید ایشان نمود. با تبعید این مرجع تقلید سرسخت متوکل و مومن مسئله که تمام نشد هیچ، بلکه وارد مرحله خیلی جدی تر و اساسی تر گردید. ابتدا بصورت ملایم و تقریباً زیرزمینی و خفیف، ولی دیری نگذشت که ۱۴ سال بعد به اوج خود رسید. در ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، ۱۵ خرداد در صحنه وسیعتری از ایران تجدید حیات کرد و ورق تازه ای در تاریخ ایران و جهان باز شد، با همان خصوصیات که ۱۵ خرداد ۴۲ داشت. یعنی رودررویی قاطعانه با استبداد، با دست خالی و قبول شهادت و محرومیت، با رنگ کاملاً اسلامی، به صورت انقلابی، و سرهبری مرجع دینی. این انقلاب بشکر خدا و به همت مردم ایران به پیروزی رسید. در حالی که تمام دستجات و صفوف مبارز زیر پرچم واحدی خواهان و رای دهنده به جمهوری اسلامی شدند.

باز هم اگر راجع به این انقلاب و وسعتش بخواهیم صحبت کنیم باید بگوئیم این انقلاب تنها علیه استبداد عمل نکرد، شاه مجبور شد فرار کند و تخت و تاجش واژگون شد و آن نظام از بین رفت. چرا؟ یکی از دلایل و موجباتش این بود که قبل از فرار شاه و قبل از رها کردن تخت و تاج و فرار از ایران افکار عمومی دنیا، دنیای غرب و شرق (به اصلاح خودشان) هم عوض شده بود و تحت تأثیر حقانیت و مظلومیت انقلاب که دوحربه و دو پایه اساسی تشیع است قرار گرفته بودند. از چیزهایی که تشیع را در دنیا حفظ کرده و نضج و وسعت داده و به پیروزی جهانی هم خواهد رساند

کارمندان و دستگاه دولت

(۵۸/۴/۱۴)

خواهران و برادران، بزرگترها و کوچکترها، کارمندان دولت در داخل یا خارج، همه را گفتم که دیگر گله گذاری نباشد! درجه دارش را هم بگویم، همافرش را هم بگویم، نیروی زمینی اش را هم بگویم. نیروی هوایش را هم بگویم، نیروی زیرزمینی اش را هم بگویم، روی زمینی اش را هم بگویم. از دفعه گذشته که راجع به جهاد سازندگی گزارش دادم تابحال بیش از دوهفته گذشته است. خوب— شخصا خیلی میل داشتم و دلم میخواست که زودتر خدمت شما برسم و صحبت بکنم.

کار بسیار مشکل است، برای این که اگر از مسائل و مشکلات درددل کنم میگویند چرا نق میزند! اگر حقایق را پوست کنده بگویم— میگویند چرا دیکتاتور شده! ولی معذک ضرورت دارد و باید با مردم و با ملت صحبت کرد و مسایل را درمیان گذاشت. برای این که بارها گفته شده همین ملت و همین مردم و تمام طبقات و قشرها بودند که انقلاب کردند. شهید دادند و زحمت و محرومیت کشیدند و همین ها هستند که باید آنرا به مرحله نهائی و مطلوب برسانند. پس باید با اینها صحبت کنیم، با اینها درمیان بگذاریم، برای این که بپذیرند و کمک و همکاری کنند.

مطلب امروز نه زیاد تازگی دارد نه زیاد جالب است، اما ضرورت دارد. برای این که از مسائل و مشکلات روز ما شده و باید گفته شود، و آن رابطه بین مردم و ملت از یکطرف و کارمندان دولت و دستگاه دولت از طرف دیگر است که متاسفانه آنطور یکه باید و شاید این رابطه جانیاftاده، سهل است در دسر و اشکالاتش بیشتر هم شده است.

علیرغم آن سخنرانی دو دفعه پیش که گفتم: «کارمندان دولت حالا نوبت شما است و باید انقلاب کنید». آن انقلاب مورد انتظار را نکردند و در دستگاه های دولتی کار خوب

پیش نمی‌رود. حتی در بعضی دوائر و قسمت‌ها بازده کار و پیشرفت نسبت به دوازده ماه قبل یعنی زمانی که دولت ملی و اسلامی و انقلابی هم روی کار نیامده بود کمتر است. پرحرفی هست، توقع زیاد با پیچ‌پیچ کردن‌ها و احیانا و خدای نکرده توطئه. از طرف دیگر از ناحیه مردم و ملت (بخشید که می‌گویم مردم و ملت، قسمت عمده‌ای از کارمندان هم از ملت هستند. خیلی از کارمندان دولت وقتی حرف می‌زنند یا اینطرف می‌زنند در سطح ملت و بزبان ملت حرف می‌زنند و از ملت خودشان را حساب می‌کنند. حالا کارمند پائین، وسط یا بالا فرق نمی‌کند، همه جور هست. ابراز محبت که نسبت به کارمندان دولت نمی‌شود هیچ، یک نوع بی‌اعتنایی و دل‌سردی و ابروترش کردن هم می‌کنند و به ما خرده می‌گیرند. از اینجا من وارد مشکل می‌شوم که چرا دولت باز همان افراد و همان کسانی را که قبلا هم در این پست‌ها بوده‌اند و اسباب کار و آلت‌دست، یعنی وسیله فشار و ضرر و فساد بوده‌اند همانها را گذاشته و اینها را بیرون نمی‌کند، پدرشان را درنمی‌آورد، اخراجشان نمی‌کند؟ و پاکسازی نمی‌کند؟ خلاصه از یکطرف بی‌لطفی، از یکطرف هم بی‌مهری! و هردو دولت بیچاره را می‌کوبند! یعنی آخر سر دعاها معلوم می‌شود سرلحاف ملا نصرالدین است.

و دودسته، چه مردم و انقلابیون و مبارزین و چه دولتی و کارمند و کارگر سردولت را میکوبند! هردولت و هر دستگاهی که روی کار بیاید با این مسئله مواجه است و آن تعیین تکلیف تشکیلات دولتی است که هم ذی‌روح دارد (کارمندان) و هم غیر ذی‌روح یعنی تشکیلات و تاسیسات و وسائل.

حالا از کجا این مشکل پیش می‌آید؟ دستگاه دولتی ساخته و پرداخته نظام کهن است (۲۵۰۰ سال استبداد و مخصوصا این پنجاه و چند سال اخیر). رضاشاه و محمدرضا شاه هر ظلمی، ستمی، دزدی، فجایعی، فشاری، فسادی که داشتند بوسیله دستگاه دولت بود که انجام می‌دادند. بنابراین همینطوری بطور طبیعی و موروثی یک حالت وحشت و نفرت و بی‌میلی در مردم نسبت به دولت پیدا شده. دولت و دولتیان. طبیعی است ایرادی هم نیست و آنقدر هم شدید است که نسبت به خود ما یعنی وزراء و کسانی که هیات دولت را تشکیل می‌دهند هم وجود دارد. با اینکه همه می‌دانند که ماها اگر نگوئیم همه ولی غالب مطرودین دستگاه گذشته بوده‌ایم. ما به زندان افتاده‌ها — بیکاره شده‌ها — اخراج شده‌ها — کتک خورده‌ها و بعضی از وزراء — شکنجه دیده‌های همین دستگاه دولت و نظام گذشته بوده‌ایم. ولی چون در راس دولت قرار گرفته‌ایم نظرها و چشمها و دلها و دیده‌ها با ما الان یک جور دیگر است. ولی از طرف دیگر ماموریتی که بما داده شده، بلحاظ ماموریتان نمی‌توانیم دستگاه دولت را که یک قسمت زنده و ذی‌روحش کارمندان هستند ندیده بگیریم و مدافعش نباشیم. باید هم مدافعش باشیم و باید از آن در عالم همکاری استفاده کنیم. غیر از این هم نمی‌شود.

دولت تا آنجا که میتواندسته بخودش فشار آورده، آنچه دوست و آشنا و رفیق و همکار که سابقه مبارزه ومدیریت در آنها بوده جمع کرده ایم وعده ای را آورده ایم ولی اینها عده خیلی کمی هستند بعلاوه بیشتر کسانی که ما آورده ایم ناوارد هستند و مطلع نیستند و تخصص ندارند. اینست که ما هر جا دست میزنیم نمیشود. این با میل و رغبت نیست که من برادرزاده ام را معاون خودم کردم یا دامادم را در یک جائی بکار گماردم. آن روزنامه که برمیدارد جدول درست میکند که ملاحظه کنید چطور قوم و خویشان خودشان را آورده اند چقدر باید بی حیا باشد.

ما باین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم. ما نیامدیم، شماها ما را کشانیدید. شماها ما را خواستید. داماد من از اینجا حقوق نمی گیرد. برادرزاده ام ۵ ماه است برای من کار میکند معاون من است. آنموقع که آقا هنوز در نجف تشریف داشتند در یک شرکتی بود حقوق حسابی میگرفت و کار آن شرکت را انجام میداد. آن شرکت این را بما هدیه داد اینهم خودش را بملت و دولت هدیه داده است. اگر ما میرویم اینها را میاوریم چون کسی را نداریم و هر کسی را که میاوریم عیب روی آن می گذارند و ایراد می گیرند.

ما نمی توانیم برای فرماندهی لشکر مثلا از طلاب قم بیاوریم. یا برای عمل جراحی یا کار در روی کامپیوتر یک غیرمتخصص را بیاوریم. حتما باید از ارتش و شهربانی بیاوریم. حتما متخصصینی را که خبره این کار هستند باید بیاوریم. چاره ای جز این نداریم. آنوقت میگردیم یک رئیس شهربانی پیدا می کنیم یا یک فرمانده هنگ پیدا میکنیم بلافاصله دادگاههای انقلاب و کمیته ها راه می افتند همین شخص را توقیف میکنند! در بحبوحه حمله و دفاع! یا یک رئیس شهربانی انتخاب می کنیم فوراً طومارها علیه او براه می افتد.

اگر ما بخواهیم کاری انجام دهیم و چرخهای اقتصاد و نظامی و سیاسی و اداری مملکت را براه بیاندازیم چاره ای جز این نداریم. مگر اینکه بگوئید نه اشکالی ندارد یک سره بنشینید قصابی کنید! انقلاب کنید! بگیریید و ببندید، بزنید بکشید و مصادره کنید، بسیار خوب اما همینکه ارزاق گران میشود یا فلان کارخانه میخواهد یا برق قطع میشود یا حقوق کارمند نمیرسد یا پاداش کارگران پرداخت نمیشود، همانهایی که میگویند چرا انقلاب نمی کنید! همانها ایراد می گیرند. یکدفعه گفته بودم اگر ما اینها را کنار گذاشته بودیم گرداندن چرخهای مختلف مملکت ممکن نمیشد. فرض کنید در گنبد یا کردستان خبری میشود، اگر بنا است کاری بکنیم آن کار را باید با اینها انجام دهیم، باید با همین کارمندان دولت انجام داد. گرفتاری بزرگ ما همین مسئله است. مرتباً شوراها را کارگری راه می افتند و میروند توهین به مدیران وزارت نیرو میکنند و فحش میدهند، آنها را طاغوتی میدانند. بعد نامه مینویسند، رسیدگی که میشود می بینیم چهارتا امضا شده یکی امضای رئیس رستاخیز

گذشته همین وزارتخانه است، دیگری هم مامور ساواک و آن یکی هم چیز دیگر و متاسفانه مقامات هم باینها حق میدهند.

دیروز عده‌ای مقابل نخست‌وزیری جمع شده بودند؛ وقتی گوش دادم دیدم یک چیزی مثل آهنگ می‌خواندند. یکی میگفت وزیر دفاع، یک‌عده دیگر میگفتند طاغوتی است! وزیر دفاع چه کسی است؟ او کسی است که رئیس ستاد دکتر مصدق بود که شاه در هر رهگذر و در هر صحبتش باو فحش میداد، کسی است که طاغوت او را به ۳ سال زندان محکوم کرد. اما اینها که میگفتند وزیر دفاع طاغوتی است چه چیزی میخواستند؟ اینطور که گزارش دادند اینها کارمندان روزمزد وزارت دفاع بودند که تقاضا داشتند کارمند رسمی بشوند و وزارت دفاع هم این کار را نکرده است.

از زمانی که انقلاب ما در آن مرحله منفی و واژگونی رژیم گذشته بخواست خدا و بهمت مردم و رهبری امام پیروز شد، دشمن (که البته بیشتر توجه من بداخل است تا بخارج و خارج هم هر کار بکند از طریق ایادی داخلی انجام میدهد) تحریکات زیاد انجام میدهند. هفته به هفته و چند وقت به چند وقت پرده عوض میکنند، نقشه عوض میکنند، یک مدت پاسدارگشی، یک مدت افرادی را در لباس کارگری (گاهی وقتها حتی لباس کارگری هم نداشتند! خیلی شیک هم بودند)، روزی صدو بیست تومان به آنها پول میدادند که بیایند اینجا جمع شوند تظاهرات کنند. بعنوان این که ما بیکاریم! و وقتی از کوره‌پزخانه می‌آمدند و می‌گفتند دو بیست نفر شما را ما می‌خواهیم بفرمائید، اینها میگفتند نه ما پول داریم، بما پول میدهند ما کار نمی‌خواهیم. یک مدت این بساط بود یک مدت علیه حجاب بود، ضد حجاب مثلا تعصب. حالا فعلا یک هفته‌ای هست یک موج عظیم تحت عنوان این که کارمندان دولت کارمندان طاغوتی و ساواکی رژیم هستند و دولت اینها را سرپست هایشان گذاشته و ما نمی‌خواهیم چهره اینها را ببینیم و همه‌جا اینها هستند که می‌برند و می‌چاپند، تحت این عنوان تجمع‌ها، تحصن‌ها، توهین‌ها، مزاحمت‌ها، حتی کارشکنی‌های خیلی عجیب میشود. و این را من می‌گویم برای این که ملت و کسانی که معتقد و علاقمند و مسئول انقلاب هستند گوش دستشان بیاید که این از کجا آب می‌خورد.

ما را متهم میکنند که شما تغییری نداده‌اید. یک آقای روحانی بزرگواری که من نه تنها لذت می‌بردم و افتخار می‌کردم، بلکه کیف می‌کردم (عده‌ای از دوستان و بنده) که مثلا برویم در آن شهرستان و ایشان را در آن اطاق بزرگشان که یک هشتی ساختمان قدیمی و جای خنکی داشت ملاقات کنیم و زانوی ادب بزمین بزنیم و فرمایشاتشان را گوش کنیم و به ایشان هم نهایت امید و اعتماد و افتخار و احترام داشتیم. از جایی که دل آدم بدرد می‌آید

دیشب در تلویزیون و روز قبلش در روزنامه دیدم این حضرت بزرگوار، نمی دانم بگویم با چه بی لطفی، بی انصافی، بی اطلاعی میگویند دولت اصلا کاری نکرده! مهره‌ها را جابجا کرده است. چقدر بی انصافی می‌خواهد. غیر از وزراء و معاونین، معاون نخست وزیر در امور انتقال که کارش سرپرست معین کردن و سرو سامان دادن به شرکت‌ها و ادارات وابسته بود در این مدت برای شرکت نفت، پتروشیمی، گاز، سازمان زنان، دفتر فرح، حزب رستاخیز، سازمان خدمات شاهنشاهی سابق (که شده سازمان خدمات اجتماعی)، ذوب آهن و ذوب مس مسئول تعیین کرده. در مملکتی که قحط الرجال است و نیروی انسانی پیدانمیشود شاید دو یست نفر برای اینها ما معین کرده و فرستاده‌ایم همچنین روسای دانشگاه‌ها همه عوض شده‌اند.

در سطح معاونین وزارت خانه‌ها هفتاد درصد عوض شده‌اند. سفرا صد درصد عوض شده‌اند. استانداران صد درصد عوض شده‌اند. همان آقائی که آن فرمایشات (نمی دانم اسمش را چه بگذارم) فرمودند؛ اولاً استانداران کسی است که خودشان معین کرده‌اند و ما فرستاده‌ایم. فرماندار آنجا تازه است، رئیس ژاندارمری اش تازه است و رئیس بهداری اش تازه است و بسیاری رؤسای دیگر.

اینجوری مرا مستاصل کرده‌اند، یعنی دست و بال این دولت را این طرز فکر و این روحیه بسته و می‌بندد. ما خیلی پست‌ها را عوض کرده‌ایم در وزارت بهداری تمام روسای مناطق عوض شده‌اند در دانشگاه که همینطور میدانید.

دوم میگویند ما مخالف پاکسازی هستیم! چرا مخالف باشیم؟ خیلی پاکسازی کرده‌ایم ولی مخالف چکی عمل کردن هستیم.

هیچ چاره‌ای غیر از این نداریم، به سه دلیل: دلیل اول اینکه کارمندان دولت چه به لحاظ کمیت و چه به لحاظ کیفیت، یک عده قلیل بی ارزش بی خاصیتی نیستند. حتی در پیامهای گذشته‌ام گفته بودم وقتی در بین مبارزین و انقلابیون و روشنفکران نگاه کنیم باز اکثریت آنها در همین کارمندان دولت‌اند و اعتصاب را هم اینها کردند. این کارمندان علاوه بر اینکه در مبارزه، در انقلاب، در محرومیت، در اعتصاب، در خدمات شرکت کرده‌اند آنهایی هم که نکرده‌اند آنها هم بالاخره فرزندان همین آب و خاکند، هیچکس حق ندارد بگوید بدلیل اینکه من در انقلاب شرکت کرده‌ام یا مثلا پسرخاله‌ام کشته شده اختیار با من است. تو چون کاری نکرده‌ای حق هیچی نداری. اینها همه ایرانی هستند، فرزند این آب و خاکند و همه حق دارند و باید اینها را ما ایرانی بدانیم، مسلمان بدانیم. مسلمان هم نباشند باز ایرانی هستند و حق دارند.

حضرت امیر وقتیکه خلیفه شدند اکثریت قریب به اتفاق بیعت کردند و عده خاصی هم از بیعت امتناع کردند- معذک علی باندازه سر سوزن و یک خشخاش از جیره آنها نکاست و آنها را محروم از مسلمان بودن و عرب بودن و زندگی کردن نکرد.

دلیل دوم اینستکه کارمندان دولت در مجموع و متوسط کالای بی ارزش و پیش پا افتاده‌ای نیستند. سالهاست وقت صرف شده، سرمایه بکار رفته تا این عده را تربیت کرده‌اند در بین آنها اشخاص متخصص مطلع و با تجربه با صفت و ارزنده فوق‌العاده زیاد است. این چیزی نیست که ما حق داشته باشیم بگوئیم ما میگذاریمش کنار و اخراجش میکنیم. مضافاً اینکه نمیتوانیم خرجش را ندهیم و یا حقوقش را ندهیم. همین شعر عامیانه است که میگوید: آش خالته بخوری پاته نخوری پاته!! کارمندان دولت بد باشند، خوب باشند هرچه باشند اینها بیخ ریش دولت و ملت بسته‌اند و نمیشود آنها را بیرون کرد.

اکثریت با خوب‌هاست حتی آنها هم که کم کاری می‌کنند خیلی از آنها هم در مبارزه مشارکت داشتند.

اکثریت میخواهند نان بخورند و زندگی کنند، حالا اقتضای نان خوردن، خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو. بستگی دارد که چه باشد. بعلاوه باز هم من در جهت خوش بینی و دفاع از مردم و انسان، از این مخلوق خدا، همیشه هم اینطور نیست که همه برای آب و نان و مقام باشد. محیط وقتی عوض شود، شرایط عوض شود، حاکمیت عوض شود، ارباب عوض شود. افراد هم عوض میشوند. این را قبلاً هم گفته بودم. اما خوب عده‌ای هستند که اینها خبیث بالفطره و اصلاح‌ناپذیر فاسد هستند. اینها را نباید کاری بهشان داد. باید مراقبشان بود. مراقب همه باید بود، همان خوب خوبه‌اش را هم باید مراقب بود. هیچوقت ما نمی‌گوئیم که اعتماد صددرصد، اما معذک دربارہ اینها هم ببینید قرآن چه میفرماید: به بر خطاب میکند... به آن دشمن‌ها، به آن قریشها، به آن کفار، به آنها که همه جور پستی و ظلم و فشار و جنایت به خرج داده‌اند بگو که اگر دست برداشتند، کنار نشستند، آنچه قبلاً کرده‌اند بخشیده شد. البته اگر برگشتند و باز از آن کارهای بد خواستند بکنند آنوقت سنت قبلی خدا حاکم است.

در هر حال بطور خلاصه در رابطه ملت با کارمندان دولت، با هیئت دولت، با دولت‌ها، با این دستگاه دو برنامه میتواند وجود داشته باشد: یکی برنامه سرکوبی و توجه بگذشته و تصفیه کردن و از بین بردن کسانی که به نحوی از انحاء مرتکب خبط و خطا و جرم و جنایت و چپاول و غارت و کشتار و خیانت شده‌اند، این همانست که در سخنرانی‌های اوایل (شاید دوسه ماه پیش) گفته بودم. این ارتجاع است، این بازگشت بعقب است، این درجا زدن است. اما خوب، بعضی‌ها می‌پسندند اشکالی ندارد.

برنامه دوم اینست که ببینیم الان چه احتیاج داریم و حال را نگاه کنیم. و سازندگی بکنیم آنوقت ببینیم این سازندگی چه مصالحی احتیاج دارد: آجر، آهن، فرش و میل و آنوقت برویم درصدد نخبه کردن، انتخاب کردن، اصلاح کردن، انطباق و احیاناً تصفیه‌هایی که لازم باشد.

تا اینجا راجع به آن قسمت ذیروح و زنده دستگاه دولت بود. اما دولت یک چهره دیگر هم دارد و آن تشکیلات و تجهیزات است. بنده به سهم خودم این اعتراف را میکنم که در این مدت چهار یا پنج ماه هر قدر جلو میرویم و فرصت دیدار و اطلاع و اکتشاف بعمل می آید روز بروز هم وحشتم، هم اعجابم و هم تحسینم نسبت به این دستگاه عظیم دولت زیادتر میشود. اگر نگویم هر روز، هر هفته جاهایی را کشف می کنیم. در یائست از آدم، از مسائل، از سرمایه، از تشکیلات، از امکانات و از قدرت مثبت یا منفی. فرض کنید تسلیحات ارتش که چه عظمتی دارد. نیروگاه های آبی و بخار و گاز، نیروگاه های اتمی و شرکت های ملی نفت و پتروشیمی و گاز، سازمان ذوب آهن اصفهان، مس سرچشمه، شبکه سراسری برق.

وقتی من فرانسه درس میخواندم بعضی وقتها که مشغول گردش و دوچرخه سواری بودم از زیر این خطوط فشار قوی که رد میشدم آهی میکشیدم و پیش خود میگفتم مملکت ما هم آیا چنین چیزهایی میتواند داشته باشد. شبکه مخابرات ماکروویو، ماهواره، سازمان استخدامی کل کشور که اصلاً دولتی است، وزارتخانه ایست، از وزارتخانه هم بزرگتر است، موسسات تحقیقاتی متعدد و مجهز، دانشگاهها، سازمان رادیو تلویزیون و کشت و صنعت کارون، نیشکر اهواز، موسسات کشاورزی و صنعتی وابسته به ارتش، بنیاد پهلوی (که به غلط اسمش را گذاشته اند بنیاد علوی، این بنیاد، بنیاد پهلوی است، بد است بگذار بد بنام او باشد، چرا انقدر مرض اسم عوض کردن داریم! بنیاد پهلوی مال پهلوی بوده. خدا لعنت کند کسی را که این بنیاد را بوجود آورد)

بگذارید این لعنت روی آن باشد. دزدی و کثافت کاری در این دستگاه خیلی شده است، باجهائی که داده شده، طرحهای غیراقتصادی، حالا اگر از این دریچه نگاه کنیم باید مداد قرمز را برداریم و یک خط بطلان روی همه دستگاه دولت بکشیم و یک عمل انقلابی انجام بدهیم و آنچه خارجی هست بیرون کنیم و روابطمان را با خارجی ها قطع کنیم.

البته خیلی از قراردادها باید لغو شود و این کارها را کرده ایم. اما همه طرحها و تاسیسات بد نبوده و بطور کلی میتوانم بگویم که اساس (لااقل در اسم و مقدمه) تقریباً تمام تجهیزات و تاسیساتی که شده یک علت وجودی و خدمتی داشته، منتها به بهانه این کارودر سایه آن لغت و لیس های خودشان راهم میکردند.

طرحهایی هست که خیلی هم پیشرفته است ولی بنظر میاید به احتمال قوی نه تنها اقتصادی نباشد بلکه به ضرر سلامتی مملکت هم باشد.

مثلاً نیروگاههای اتمی، سرمایه گذارها و وام های عجیب و غریبی که بشرکتهای خارجی داده شده. آنچه در اسرائیل بوده، در افریقای جنوبی بوده و امثال اینجور جاها بوده،

ما ادامه ندادیم و ادامه هم نخواهیم داد. اما همه طرحها هم اینجور نیست، همه تاسیسات بد نبوده بطور کلی من این را نمیتوانم بگویم که اساس (لااقل در اسم و مقدمه) تقریباً تمام این تشکیلات و تاسیسات و تجهیزات علت وجودی و منطق و خدمتی داشته منتها به بهانه اینکار و در سایه آن لغت و لیس خودشان را هم می‌کردند. گاهی وقتها آن چیزی را هم که باید مثلاً ده درصد بخورند ۳۰۰ درصد می‌خورند ولی بالاخره یک ضرورت لازمی در کار بوده است ولی در هر حال سرمایه ما رفته یک چیزی هم بوجود آمده که یا در حال بهره‌برداری است و یا با یک مقدار خرج کردن، با یک مقدار کار کردن جوابگوی احتیاجات و ضروریات مملکت میشود. و مهمتر از همه اینست که ۲۰۰۰ نفر، ۵۰۰۰ نفر ۲۰۰۰۰ نفر، ۷۰۰۰۰ نفر کارمند و کارگریخ ریش اینجا بسته‌اند که نمی‌توانیم و نباید اینها را بیکار کنیم. آنجا هم اشکالات است، آنجا هم باز کارگرا نمی‌گذارند، آنجا هم باز بعضی کارفرماها بدلیل اینکه اشتباهی در کار بوده، لغت و لیس وجود داشته می‌گویند درش را ببندیم.

همین شبکه سراسری برق که گفتم ده‌ها و شاید صدها و میلیارد تومان خرج شده اساسش اصلاً بعقیده خیلی‌ها و از جمله خود بنده (بدون اینکه حساب دقیق بکنم) بنظر می‌آمد که غلط باشد. در کشوری که جمعیت آن کم است. کویرهای فرسخ اندر فرسخ، شهرهای کوچولو کوچولو آن را از هم جدا می‌کند یا کوهستان است، در اینجا قاعدتاً برق سراسری و شبکه‌ای کشوری نباید وجود داشته باشد که مثلاً در سد دز یا سد منجیل فلان قدر برق تولید بکنند ۵۰۰ فرسخ دورتر مصرف شود. آنقدر مس مصرف می‌شود، آهن مصرف می‌شود، پسه‌های ترانسفورماتور باید کار بکند تا در آنجا چهارتا چراغ روشن بشود. بنظر می‌آید صحیح‌تر برای کشوری مثل ایران نیروگاههای متفرق و محلی باشد و واحدهای خیلی راحت‌تر—توربین بخار—توربین گاز و موتور دیزل که هم اقتصادی‌تر است، هم عملی‌تر و بعد یک‌دفعه تمام مملکت یا یک منطقه بزرگ خاموش نمی‌شود. اما آیا بدلیل اینکه این در اساس غلط بوده و به نیت رشوه و سوء استفاده بوده یا از این قبیل آیا ما باید متوقف کنیم و بگوئیم ما دیگر احتیاجی نداریم و می‌خواهیم برویم به سراغ کسانی که خیانت کردند و یا برگردیم بگوئیم آقا این غلط بوده؟ بینداز دور. از سر حرکت از نو! حالا بیائیم آن فکر صحیح را که نیروگاههای محلی و اختصاصی است انجام دهیم. و از این قبیل تاسیسات و طرحها در مملکت خیلی زیاد است و ما مجبوریم هم تمامشان بکنیم و هم اگر تمام شود حفظشان بکنیم. نگهداری بکنیم، بهره‌برداری بکنیم، اگر تمام نشده هشتاد درصد است، نود درصد است هفتاد و پنج درصد است این را به پایان برسانیم.

فکر این که قرارداد را با طرف لغو کنیم. از سر باید بیرون کنیم. آنهایی که شعار بلندند بدهند این را نمیدانند، آنهایی که در روزنامه مقاله مینویسند، آنهایی که طبیعت نشناخته و مریض ندیده هستند خیلی راحت می‌گویند: آقا این قراردادهای طاغوتی، قراردادهای دزدی یا

امپریالیست و فلان را لغو کنید!! قراردادها فقط با امپریالیستهای غربی نیست، با خیلی جاها بسته شده؛ چنان پهن خوان کرم گسترند— که سیمرغ در قاف روزی برد. شاهنشاه سابق که ادعای شاهنشاهی جهان داشت بهمه میرساند. هیچ اختصاص به غرب نداشت. او بود و جهان— او بود و دنیا. میگویند اینها را لغو کنید غافل از این که طرف آنقدر ابله و احمق نیست. میگویند رندجائی نمیخواید که ز ریش آب در بیاید! اول پولها را پیشاپیش گرفته اند. اگر یک قدری مانده باشد این یک قدری که مانده ۵ درصد یا ۱۰ درصد بهای بقیه کارهاست— منفعت دست آنهاست اگر بگوئیم قرارداد لغو، حاضر است همان رشوه‌هایی که به آنها میداد به ما هم بدهد برای آنکه از تحول و تحویش راحت میشود— از تعهد یکسال ضمانت یا دو سال ضمانتش راحت میشود و بعد هم جریمه‌ها را میگیرد!! ریش ما دست آنهاست، پول ما دست آنهاست. به محض این که گفتیم نه، یا دیر دادیم از وجوهاتی که آنجا هست برمیدارد. حالا علاوه بر این که آبروی ما را در دنیا میبرد اعتبارات ما را هم میبرد. من این حقیقت را بگویم شاه رفت، دستگاهش هم رفت ولی ملت و مملکت هنوز اسیر رژیم طاغوتی شاهنشاهی استبدادی است.

عملا مملکت ایران چه ما در رأسش باشیم چه دیگری، سالهای سال در اسارت رژیم طاغوتی شاهنشاهی است. این حقیقت است، سرمایه‌هایی که داده‌اند، قراردادهایی که بسته‌اند، روابطی که داشته‌اند طرحهایی که پیاده کرده‌اند چیزهایی که ساخته‌اند، این نظام کارمندی و استخدامی که بوجود آورده‌اند، این دستگاه پانصد درصد تورم کارمندی، در روزنامه خیلی آسان است، در میتینگ خیلی آسان است بگوئیم انقلاب بکنیم، اینرا همینطور که توضیح دادم نمی‌توانیم از بین ببریم— ما خواه ناخواه اسیر آنچه شده هستیم، ذوب آهن اصفهان را نمی‌توانیم یک توپ بگذاریم، یک بمب بگذاریم، منفجرش بکنیم— مس سرچشمه را نمی‌توانیم بگوئیم شتر دیدی ندیدی! ما مس نداریم، نیشکر اهواز همینطور پتروشیمی بندر شاهپور (شاید اسم دیگری برایش گذاشته باشند)، همینطور وقتی که پلی روی رودخانه نیست اگر شخصی بخواهد عرض رودخانه را طی بکند (حالا با شنا یا سوار اسب یا با کرجی)، اگر جهت خلاف آب را بگیرد میغلطد آن کرجی هم غرق میشود. اگر در جهت خود آب برود بکلی پرت میشود پس چکار میکند؟ میرود صد قدم، دو یست قدم (بسته به سرعت آب و عرض رودخانه) بالاتر یا با شنا یا با کرجی سوار میشود، پارو هم میزند، ضمن این که خودش و اختیارش را میدهد به آب، یواش یواش هم سر کرجی را کج میکند، بطوریکه بعد از مثلا ۵۰۰ متر یا یک کیلومتر آنطرف ساحل پیاده میشود. ماهم چاره‌ای جز این نداریم، اگر این تاسیسات را، تجهیزات را، تشکیلات را و این کارمندا را بخواهیم دور بریزیم و ندیده بگیریم یا قراردادها را لغو کنیم کلاه سر خودمان رفته، کلاه سر کس دیگری نمیرود، مجبوریم با این جریان راه بیائیم، جریانی که از ۲۵۰۰ سال پیش و مخصوصا از پنجاه و چند سال پیش

تحمیل کرده‌اند، بوجود آورده‌اند، پیاده کرده‌اند. این طرحهایی است که پیاده شده همان داستان آش کشک خالته بخوری پاته نخوری پاته است.

قضیه اینست و ما الان که این کارمندها نق میزنند، شکایت میکنند، واقعا مستاصل شده‌ایم. نمی‌بینند ما مجبوریم صرفه‌جویی کنیم؟ از ما میخواهند این ولخرجی‌ها، این اسرافها، این تبذیرها را بکنیم. هرجا که دست میزنیم مثلاً سه تا اداره چهارتا اداره را ادغام میکنیم. خوب این چهارتا اداره چهارتا رئیس داشته حالا یکی باید رئیس باشد. آنها زیر بار این آقا نمیروند، همه میخواهند رئیس باشند. حقوقهای بالا را میخواهیم کم بکنیم (خودمان اول مال خودمان را کم کردیم) ناراضی ایجاد میکند. کارگرهایی که کارشان ۷ یا ۸ ماه قبل تمام شده بود و رفته بودند به روستاهایشان حالا میگویند آن هفت هشت ماه که باید بدهید هیچی باید عیدی هم بدهید پاداش هم بدهید!!

همه اینها را داده‌ایم، اضافات میخواهند! آقا کارنکرده، کار انجام نیافته را نمیتوانیم بدهیم. بازی درمی‌آورند. هرجا دست میزنیم میخواهیم صرفه‌جویی کنیم نمیشود. آن پهلوان پنبه در حمام به خالکوب گفت بیا یک شیر روی بازوی من خالکوبی کن. خالکوب شروع کرد به سوزن زدن، یک دفعه پهلوان گفت: چکار میکنی بابا! خالکوب گفت دارم خال میکوبم، گفت کجای شیره؟ گفت دمش، گفت: حالا دم نداشته باشد این شیر! بعد شروع کرد دومرتبه به سوزن زدن، دردش آمد، گفت: چه خیره چکار میکنی؟ گفت: یالش است، گفت: این شیرش ماده است یال نداره! خلاصه بعد شکم... که مولوی میگوید شیربی یال و دم واشکم که دید.

ماهم با این دستگاه دولت که اینقدر دلسوزش، مدافعش هستیم؛ با این کارمندها و کارگرها این وضع راداریم. هرکار میخواهیم بکنیم آخرش میشود این صرفه‌جویی، میشود شیر بی یال واشکم و آنوقت متاسفانه ملت و رهبران انقلاب و مبارزین عوض اینکه مدافع ما باشند، مدافع آنها میشوند. هرجا که دست میزنیم میگویند غلط کردی این شیر دم نمیخواهد دم شیر طاغوتیه!! خوب حالا با این وضع سیاست دولت چه باید باشد؟ فکر میکنیم دو راه بیشتر نیست: یا سیاست قهر است، دورانداختن، خصومت و دشمنی کردن و آنها را از خود ندانستن و بخود نگرقتن، یکی هم آنطرف. ما تابحال فکر میکردیم وظیفه اینست که این دستگاه موجود و عظیم که را براه بیندازیم. تسلیحات ارتش ما ۴۰ میلیارد دلار تسلیحات از امریکا خریده اگر امروز نخواهیم لوازم یدکی که احتیاج دارد (و دائماً هم احتیاج دارد) از امریکا، از بلوک غرب بیاوریم یا این تجهیزات پیچیده و مشکل را احیانا از متخصصان آنها استفاده بکنیم، یعنی این ۴۰ میلیارد دلار سلاح را به زباله‌دان ریختن! و تا بیائیم سفارش به دولت دیگری، به بلوک دیگری بدهیم اولاً معلوم نیست قبول کند، بعلاوه چقدر پول خواهد

خواست؟ و ثالثاً چندسال طول میکشد. یعنی نتیجه آن عمل بکلی محروم کردن کشور است از سلاحش — از هواپیمایش — از توپش، از مسلسلش. حالا اینرا می خواهید بفرمائید؟ اگر دولت میاید این قراردادهای تحویل و خرید لوازم یدکی را که پولش هم قبلاً پرداخت شده (ما دیناری نمی دهیم فقط میگوئیم آقا اینها را تحویل بدهید بما). در فرودگاه میروند جلوییش را میگیرند. خوب بخواهیم اینکار را بکنیم ما متهم میشویم که اینها طرفدار امپریالیسم هستند، آمریکائی هستند، فلان هستند! اما اگر بخواهیم به فکر انقلاب باشیم (که انقلاب کاریک روز و دوروز نیست) باید با تامل، با تدبیر، با مطالعه باشد. باید دستگاه موجود و وسائل موجود را قبول بکنیم، با منت هم بپذیریم، با آن مثل آدم، مثل برادر، مثل دولت، مثل صاحب کار رفتار کنیم، اصلاحش کنیم، ارشاد بکنیم.

مادامی که این دولت سرکار است این راه را خواهد گرفت اگر نمی خواهید این راه باشد ما را بردارید، ما اهلس نیستیم. شاید هم حق باشما باشد ولی ما اهل این نوع کارها نیستیم. معذک مخلص همه شما هم هستیم.

پیام بمناسبت ملی شدن صنایع بزرگ

(۵۸/۴/۲۸)

درد و پیام قبل خبر تهیه و تقدیم لایحه قانونی راجع به صنایع ایران را اعلام کرده بودم و متن این لایحه هم امروز از رادیو پخش شد. اولین قدم فرمانی است که پانزدهم بهمن ماه آیت الله العظمی خمینی صادر کردند و در آنجا ماموریتی که به بنده و دولت آینده داده بودند اولین جمله اش ترتیب اداره امور مملکت بود. بعد رفراندوم و قانون اساسی و مجلس موسسان و الی آخر.

اداره مملکت طبیعی بود که اول تصرف مواضع باشد در آن موقع در دست انقلابیون و ملت هیچیک از مواضع دولت وجود نداشت. در دست ما آن دبیرستان رفاه بود، بعد از آنکه مواضع بتصرف دولت درآمد اداره مملکت یعنی براه انداختن چرخها بود، چه در جهت دولت و چه در جهت ملت در زمینه اقتصادی، سیاسی و نظامی. بلحاظ اقتصادی البته شقوق مختلف دارد؛ تجارت، کشاورزی و یا زراعت صنایع و خدمات هم البته هست. میبایستی دولت روی اینها کار کند، درخواستی شد از ملت که این درخواست اولین اجابت و لیبیک و اولین روی خوش و دروازه ای بود بطرف دولت و امیدواری و پیروزی بود و همان امیدواری تا آخر پشتیبان ما هست. در جمعه قبل از آخر بهمن ماه که در دانشگاه اولین سخنرانی و مواجهه با ملت را انجام دادم درخواست کردم نشانه ای که شما این دولت را قبول دارید و همکاری میکنید اینست که از فلان روز تمام بازار - خیابان - ادارات - کارخانجات و مدارس باید باز شود و این عمل در ۲۸ بهمن انجام شد.

دولت با دریافت چنین ماموریت و با گام گذاشتن در معرکه مواجه با سه عامل اصلی شد که تا اندازه ای بعضی از آنها غیر مترقبه بود. عامل اول مسئله ادامه انقلاب بود. اینطور انتظار میرفت که چون در مرحله منفی انقلاب ملت پیروز شده و آنکه باید از مملکت بیرون برود و خلع سلاح و خلع قدرت شود صورت گرفته، دیگر ما میتوانیم بمرحله مثبت آن پردازیم

و یکسره جلو برویم ولی در عمل دیدیم اینطور نیست بلکه در روحیه بسیاری از کسانی که مبارزه کرده بودند و شهید داده بودند همان روح و فکر و نیت و همان نقشه و برنامه و اصرار بادامه آن حالت یعنی تصفیه کردن، زدن و گرفتن که من اسم آنرا گذاشته‌ام عمل ارتجاعی (چون نگاه کردن و متوقف شدن بگذشته است) وجود دارد. حالا اگر نگویم اشکال ولی یک اشتغالی برای مملکت یعنی ملت و دولت پیدا شده که این اولین اشکال وقت گیر برای انجام این مرحله از برنامه و ماموریت دولت است.

عامل دوم که آنهم ما نمی‌خواستیم باشد ولی پیدا شد (و بعد روی آن اسم گذاری کردند) عامل ضد انقلاب بود. از داخل و خارج جوشید و الان هم هست منتها دائماً تغییر چهره می‌دهد و شکلش را عوض میکند و پروبال هم میگیرد. غیر از این دوتا خود مملکت هم یکی از عوامل است. مملکت ایران را تشبیه میکنم بشخص سالمی که مریض شده و تحت عمل جراحی شدید قرار گرفته. دستگاه استبداد که شاه در راس آن بود مثل یک غده سرطانی بود که سراسر پیکر شخص را گرفته و بعد طبیب‌های چاقوبدستی تمام این رگ و ریشه‌های سرطانی را از مغز سر گرفته تا ناخن‌های پادآورده باشند. معلوم است وقتیکه مریضی همه جایش باید پاره شود و خونریزی کند و آن عنصر خارجی که همه جا را فرا گرفته در بیاورد، این مریض چه حالتی پیدا میکند و آنوقت از این مریضی که جراحی شده عده‌ای بی تجربه یا احياناً مغرض یا دستپاچه مرتب میخواهند و فشار می‌آورند که یا الله بدو کشتی بگیر!! یا بزن و بکش و چه بکن و هیچ فکر نمیکنند که باین مریض تازه از عمل جراحی درآمده که رنگ و روی درستی هم ندارد یا اعصابش نمی‌تواند کار کند یک چنین فشاری نباید وارد کنند و بعد هم اصرار دارند که همین روز اول، بلافاصله، حالا که انقلاب شده فوراً بزیاد! چه چیزی بزیاد؟ جمهوری اسلامی خیلی منظم و دلخواه. اقتصاد هم اقتصاد کاملاً بر مبنای عدل اسلامی و رفاه و بی طبقه و شکوفان و بی عیب و صد درصد ایده‌آل و مطابق دلخواه هر کس!! این آن توقع و تقاضائی است که مردم و دیگران دارند. اما طبیب مجبور است و نمیتواند مطابق میل و نظر و خواسته و فشار اطرافیان و خود مریض کار کند، او راهائی دارد. طبیعی است مریضی که از عمل جراحی درآمده و فریاد میزند باید باو یک مسکن تزریق کنند. مسکنی که ما تزریق کردیم و بسرعت انجام دادیم آن وام شرافتی کار بود و اختصاص دادن پول به کارگران و کشاورزان بیکار داده شد که از گرسنگی نمیرند.

عمل دوم یعنی سرمایه‌گری که باین مریض تزریق کردیم، از یکطرف ۵۰۰ میلیون تومان یا ۸۰۰ میلیون تومان در اختیار اتاق‌های بازرگانی و صنایع ایران قرار دادیم که از طریق بانک مرکزی ببانکهای مختلف بدهد و بانکها هم طبق معمول گذشته بصاحبان صنایع وام بدهند تا این غذا برسد و مریض از گرسنگی نمیرد مریضی که باید از تختخواب بیاید پائین و نمیتواند راحت حرکت کند باید زیر بغلش را گرفت عمل سوم ما همان توصیه‌ای بود که ببانکهای

دولتی و بانکهای غیردولتی کردیم که در دوران اعتصابات گذشته چون کار و فروشی نبوده تمام و کمال دستمزد کارگران را بانضمام پاداش و سهم سودی که وجود نداشته بایستی بدهند، که داده بودند یا بزور از آنها گرفته بودند!! و بعد هم سفته‌ها و چک‌هایی که واخواست شده بود، خلاصه وضع اقتصادی و پولی و نقدینگی صنایع و کشاورزی فوق‌العاده خراب بود این بود که تصویبنامه‌هایی گذراندیم که برای مدت اعتصابات سه ماه الی ۶ ماه سفته‌های واخواست شده باعتبار خود باقی باشد که بعداً واخواست کنند. بابت آن مدت تاخیر بانکها بهره نگیرند و دولت جریمه ۱۲ درصدش را نگیرد و گمرکها هم جریمه انبارداری و تاخیر ترخیص را نگیرند و از این قبیل اقدامات که دولت زیر بازوی مرخص را گرفت تا اینکه بتواند راه بیفتد.

بعد از اینها فکر کردیم حالا دیگر مرخص خودش میتواند راه بیفتد، باز دیدیم نمیتواند و شبی را می‌بیند که نمیتواند حرکت کند و یا کسانی جلوی پایش را میگیرند! برخورداریم باینکه در کارخانجات و کارگاهها اختلالهایی میشود و مدیران کارخانه‌ها همان ابادی و عمال گذشته هستند و باید آنها را هم به همانجا فرستاد که سردمداران استبداد را فرستادند. ادعا و توقع داشتند که مدیریت کارگاه و کارخانه با ما باشد و چه چیزی خرج بشود یا نشود. طبیعی بود که این کار عملی نبود، با اینکه ما تسهیلات مختلف فراهم کردیم که بتوانند سفارش مواد اولیه بدهند و چرخهای صنعت بکار بیفتند آنها عمل نمیکردند و درددل عمومی این بود که ما به چه عشق و امیدی اصلاً این کار را بکنیم؟ چرا سرمایه‌گذاری کنیم و بعد هم ندانیم که چه خواهد شد! این جریان دوماه طول کشید و بعد هم یک خوابی از خارج برای ایران دیده بودند. سابقاً معمول این بود وقتی تاجری یا صاحب صنعتی سفارش مواد اولیه را بخارج میداد ۱۵ درصد یا ۲۰ درصد را فروشندگان خارج میگرفتند و بقیه پول را پس از تحویل جنس به کشتی یا پس از رسیدن جنس بگمرک ایران میگرفتند و این گشایش ضروری بوده است. بانکهای خارجی هم حالا روی تحریکات صهیونیست‌ها یا دیگران یا روی نگرانی گفتند ما صد درصد پول سفارشات را می‌خواهیم! طبیعی است که این کار عملی نیست، در اینجا هم دولت فکر کرد که از این بابت هم کمک‌هایی بشود تا این کار راه بیفتد. بالاخره دیدیم تا تکلیف روابط کارگر با کارفرما، حد و حقوق این دو طرف نسبت بهم و معنای مالکیت صنعتی معلوم نباشد کاری نمیتوان کرد و بعد هم این صنایع تکلیفشان چیست؟ و آیا وجود خواهند داشت یا نه؟ ما میبایستی هم اطمینان میدادیم و هم کمک میکردیم و این کمک هم از طریق بانکها بود برخورداریم باینکه تا تکلیف بانکها معلوم نشود صنعت و کشاورزی و تجارت در مملکت راه نمی‌افتد. اینست که ما تغییر مسیر و موضع دادیم؛ اول رفتیم بسراغ بانکها که در ۱۷ خرداد قانون ملی شدن بانکها اعلام شد و مورد استقبال تمام قشرهای مملکت قرار گرفت.

در این فاصله هم شرکتهای بیمه ملی شد، مسئله اراضی موات هم که لایحه اش از طرف شورای انقلاب تصویب شد و اعلام گردید.

در مورد صنایع که درباره آن کمیسیونها و مطالعات مختلف میشد. آنهم بمراحل رسیده، منتها تعیین تکلیف صنایع با بانکها خیلی فرق داشت، بانکها کارشان رباخواری بود ۱۰ قطره خون میدادند ۲۰ قطره میگرفتند. بنابراین قانون راجع به صنایع از ابتدا و از اساس طور دیگر بود. میبایستی ما همه طرف را به بینیم و جامع الاطراف باشد. نمیشد بگوئیم چون عده ای سوءاستفاده کردند و بردند و خوردند و استثمار کردند و جیب مصرف کننده را خالی کردند، همه صنایع یکسره ملی شود، یعنی همه صنایع بدست دولت بیفتد یا بالعکس بدلیل اینکه اینها یک طبقه مولد و مفید هستند بنابراین همه را روی سرمان بگذاریم و حلوا حلوا کنیم!! یا اگر عده ای بدهکار هستند باید بدهی شان را که دولت پردازد! اینست که آمدیم صنایع را بعد از تجزیه و تحلیل در شورای انقلاب و هیئت وزیران بچهار دسته تقسیم کردیم و مقاصد مختلفی را هدف قرار دادیم؛ هدف اول این بود که صنایع و اقتصاد ایران بر موازین اسلامی قرار گیرد. و روی عدالت و برکت اسلامی و خودکفا و مثبت گردد که بتواند صادر کند.

مسئله دوم این بود که کار پیدا شود. این بیکاری که در مملکت است با یک فرمان و با حکم هیچوقت درست نمیشود بلکه باید صنایع راه بیفتد و بیکارها را بطرف خودش جلب کند. از میکربها و زالوهائی که می مکینند و از بین می بردند خلع ید شود. بعدهم مخصوصا تشویق فعالیتها و احتراز از دولتی کردن و اتاتیسم. بنده چندبار گفته ام و اینرا دائما باید تکرار کرد دولتی که با آن وضع و مشکل تورم کارمند روبرو است، این خیک را ما نباید دومرتبه بادش بکنیم! دیگر خواهد ترکید! هر جا یک اشکالی می بینند میگویند آنرا ملی میکنیم و میدهم دست دولت، و دولت اداره کند. دولت همین بار فعلی را نمیتواند بخانه برساند، چه برسد چیزهای دیگری هم به آن اضافه شود. باید تمام این نکات را در نظر گرفت. آن چهار دسته صنایع که دیدیم قابل تقسیم هستند باین ترتیب است:

یکدسته صنایع مادر و اصلی است که اینها اولاً زیانبخش است، بنابراین بخش خصوصی بسراغ آن نمی آید، ثانياً چون سایه اش بر تمام کشور و بر تمام صنایع افتاده این را نمیشود دست بخش خصوصی داد، باید ملی شود.

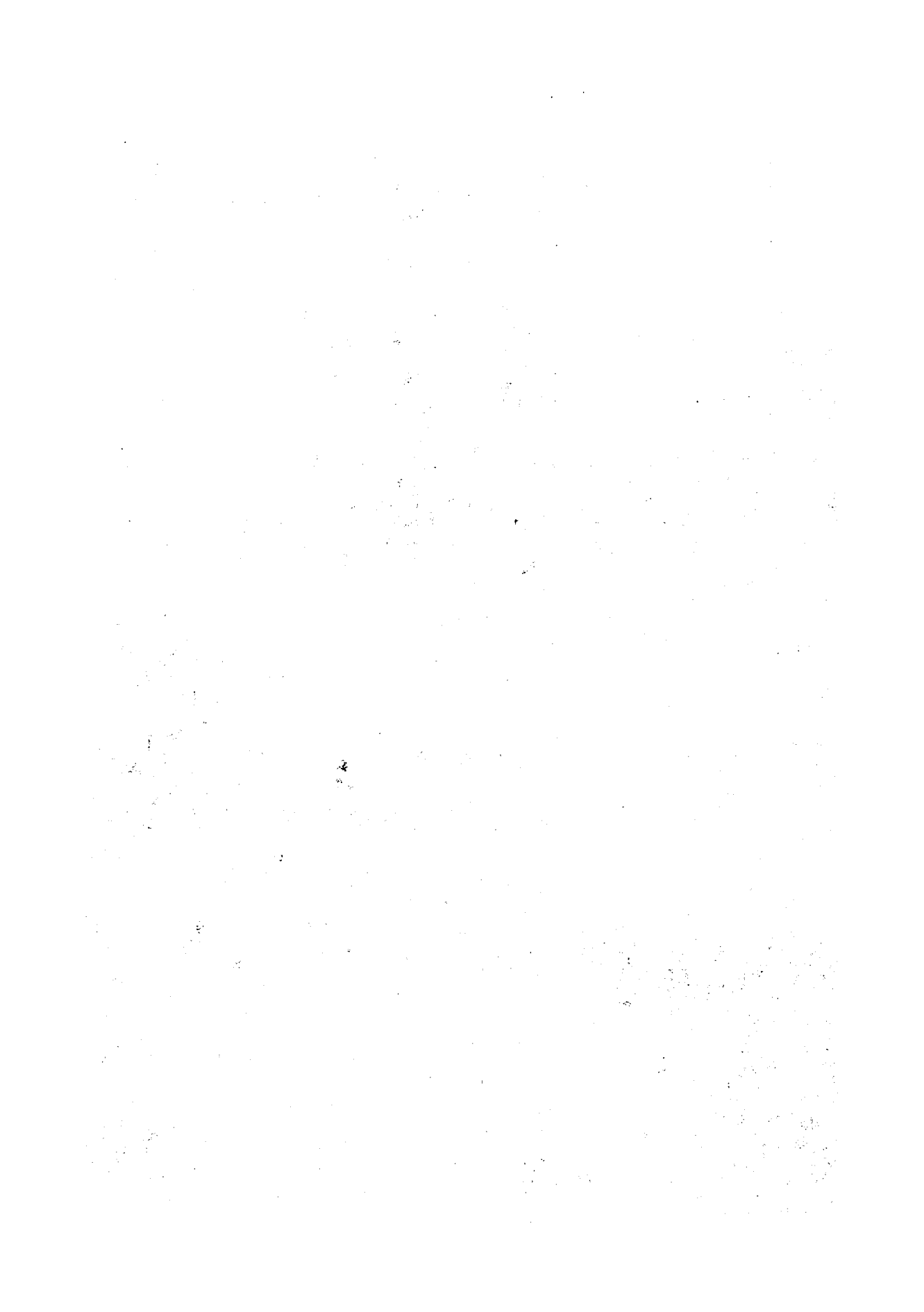
دسته دوم آن صنایع بزرگ با صاحبان شکم گنده که اینها اگر شکمشان بازحمت خودشان گنده شده بود اشکالی نداشت ولی شکم اینها بازحمت دیگران پر شده است.

دسته سوم صنایع وامانده مقروض است. زیادی قرض گرفتند و قرض هم از بانکها و دولت گرفتند. طبیعی است حداکثر لطف دولت باینها این خواهد بود که بگوید بمن مقروض هستی و نمی خواهم تو را بزندان بیاندازم ولی بازای پولی که بمن مقروضی من در سهام با تو شریک میشوم. اگر برایت چیزی ماند توهم شریک باش. اگر نماند همه اش مال من است.

دسته چهارم صناعی که نسبتاً سر پا هستند و اینها باید حمایت شوند تا بتوانند کار کنند و تولید داشته باشند. البته توجه خیلی‌ها و آنهائی که طرفدار انقلاب هستند نسبت به دسته دوم است که با صاحبان اینها چه می‌کنید؟ ما صاحبان اینها را نخواستیم بکشیم و نه اموالشان را مصادره نمائیم، گفتیم فعلاً شرکتها و کارخانجات و اشخاصی که درمضان چنین اتهامی هستند فعلاً دستمان را روی سهامشان میگذاریم که سهام اینها از جایش تکان نخورد تا بعد دولت رسیدگی کند، اگر مال خودشان بود و مالکیت مشروع و مشروطی بود نوش جانشان، اگر نه چون از دولت و یا ملت سرمایه درآورده‌اند مال دولت و ملت است.

خلاصه قانونی بعد از طی این مراحل و با آن دید مثبت و سازندگی (منتها نباید فراموش کنیم که کسانی هستند که باید از آنها گرفت و باید چوبشان زد و تنبیهشان کرد) تدوین شده است.

این بود محصول یا فرزندی که دولت زائید، خیلی هم انقلابی بود برای اینکه بچه باید بعد از ۹ ماه دنیا بیاید این را ما ۵ ماهه دنیا آوردیم و حالا تحویل دادیم و خودتان هم میدانید! حالا بعضی‌ها ممکن است بگویند این چرا دختر است ما میخواستیم پسر باشد؟ یا چرا پسر است ما میخواستیم دختر باشد. این چرا سبزه است سفید نیست، بهرحال این بچه‌ای است که آمده و سزارین و بریدن ناف و ختنه‌اش را هم شورای انقلاب کرده و ما تحویل شما ملت و مملکت میدهیم انشاءالله که عاقبت بخیر باشد و باعث روسفیدی هم دولت و هم ملت و همه باشد.



«وحدت در عمل»

(۵۸/۵/۱۰)

تشریح عوامل ضدانقلاب و توضیحی بر ابقاء برخی قراردادهای خارجی

بسم الله الرحمن الرحيم

هموطنان عزیزم و هم‌زمان بزرگوار، ۱۲ روز قبل که آخرین بار صحبت تلویزیونی کردم، خواستم همه را خوشحال کنم که بمنظور از بین بردن، نمی‌گویم اختلافات، بلکه فاصله و اتلاف وقت طرحی بنظم آمده بود که بین سه قطب یا سه مرکز تصمیم‌گیری نزدیکی خیلی بیشتری یا ترکیبی صورت بگیرد و عده‌ای از شورای انقلاب وارد دولت و عده‌ای از دولت وارد شورای انقلاب بشوند. بطوری که همکاری همفکری با سرعت و صمیمیت خیلی بیشتری انجام شود. حالا می‌خواستم اضافه کنم که خوشبختانه این تجربه و آزمایش انجام گرفت و این عمل را انجام داده‌ایم و رویهمرفته نتیجه مطلوب بوده و کارها خیلی بهتر و راحت‌تر صورت می‌گیرد و چقدر این عمل لازم بود و ضرورت داشت. در برابر حوادث و خطرات روزافزونی که مملکت ما را تهدید می‌کند و مشکلاتی که فراهم می‌شود خیلی بموقع بود که یک چنین اقدامی صورت بگیرد.

چند روز قبل از این سخنرانی، آن راه‌پیمائی وحدت در سراسر کشور صورت گرفت، که بسیار با موفقیت و مشت محکمی بر دهان اخلال‌گران و تفرقه‌اندازان بود. امشب می‌خواهم راجع به وحدت در عمل صحبت کنم. و یا بعبارت صحیح‌تر خودداری از تفرقه، تنازع، تشتت و تضعیف در عمل که ضرورت فوق‌العاده دارد. خودتان بهتر از من میدانید که به هیچ وجه در آخرین روزهای این انقلاب بزرگ نیستیم. گردنه‌های صعب‌العبوری را رد کرده و پشت سر گذاشته‌ایم و گردنه‌ها و مشکلاتی هم در پیش داریم. انقلابی که نه تنها نظام استبدادی ۲۵۰۰ ساله با قدرت و شوکت را سرنگون کرده بلکه تنه و طعنه به منافع و سیاست‌ها و دسیسه‌ها و نقشه‌های سلطه‌گران داخلی و خارجی فراوانی زده خیلی طبیعی

است که پیروزی نهائی اش مفت و مسلم فراهم نشود.

شاه که با آن شرمندگی از ایران خارج شد، طبیعی است که آرام ننشیند و با دارودسته و وسائل و امکاناتش هر دم درصدد کارشکنی و آزار مملکت و بازگشت برآید. صهیونیست‌ها که بیشتر از همه صدمه از این انقلاب خورده‌اند و بیش از همه متضرر شده‌اند و حامیان امپریالیست آنها و پره قیچی‌های مختلف، آنها هم بایستی و طبیعی است که به جنب و جوش بیافتند و آنچه در قدرت و امکان دارند علیه مملکت و انقلاب ما بکار ببرند. چون ضرر و زبانی که عایدشان شده و صدماتی که خورده‌اند اصلاً قابل تصور و اندازه‌گیری نیست. ما، هر اندازه که کارمان پیش میرود و با مسائل آشنا می‌شویم می‌بینیم که چه قراردادهای، چه معاملات و چه منافع هنگفتی دول خارجی از قبیل رژیم استبدادی داشته‌اند و بنسبایر طبیعی است که آنها خیلی ناراحت باشند و کینه و عداوت و بغضی از انقلاب ایران و از پیروزی ما در دل داشته باشند.

این مطلب را در پرانتز بگویم، چون مطلب قراردادهای پیش آمد و اخیراً در بعضی از روزنامه‌ها تعجب کردند و اعتراض کردند که چرا دولت بعضی از قراردادهای را با دولت‌های خارجی ابقاء کرده، و توقع و تصورشان این بود که دولت انقلابی که آمد، دولت جمهوری اسلامی، آنچه قرارداد و پیمان در گذشته بوده باید یکسره دور بریزد و از بین ببرد. در یک صحبت تلویزیونی سابق همچنانکه توسط سخنگوی دولت تشریح کرده بودم؛ قراردادهائی که دولت سابق یا نظام سابق بسته بود انواع مختلف دارد: قراردادهای تسلیحاتی هست، قراردادهای عمرانی، قراردادهای خدماتی، قراردادهای خرید آذوقه و همه چیز هست. با از بین بردن فعالیت کشاورزی و اقتصادی مملکت، ما از هر بابت محتاج آنها بودیم، ولی قراردادهائی که بسته شده بود، اغلب آنها اساسشان ضد مملکت و خلاف نبوده بلکه برای بالابردن سطح فنی، اقتصادی، رفاهی، عمرانی، نظامی و دفاع از مملکت هم بوده است. ما وقتی که شروع بکار کردیم و یک یک آنها را مطالعه کردیم، قراردادهای تسلیحاتی که بر مبنای ژاندارم بودن ایران در خلیج فارس و اقیانوس هند برقرار شده بود، و بیشتر بمناسبت آن روح جهان‌داری و جاه‌طلبی شاه صورت گرفته بود، می‌بایستی همه را از بین می‌بردیم و همین کار را هم کردیم.

اما همه این قراردادهای و سفارشاتى که داده شده بود همه‌شان زیاده‌روی و جاه‌طلبی نبوده، مضافاً اینکه قسمت عمده وجوهات خیلی از این قراردادهای پرداخت شده و ما طلبکار بودیم و بایستی می‌گرفتیم و این قراردادهائی که اخیراً ابقاء شده و می‌شود بیشتر برای لوازم یدکی است که ما احتیاج داریم. و یک دفعه هم گفته بودم که ۴۰ میلیارد دلار ارزش اینهاست و بطور مستمر هواپیماهای ما و لوازم تسلیحاتی ما، احتیاج به نگهداری و لوازم یدکی دارند و اگر این کار انجام نشود این ۴۰ میلیارد دلار تسلیحاتی که داریم، تانکهای که

داریم، هواپیماهایی که داریم، بایستی در زباله دانی ریخته شود، مگر اینکه به کشور دیگری متوسل شویم، چه غربی چه شرقی که آنها هم پول هنگفتی می‌خواهند و هم مدت زیادی طول می‌کشد و تازه معلوم هم نیست که این عمل انجام‌پذیر باشد.

برای لوازم یدکی مخصوصاً نیروی هوایی قراردادهای و سفارشاتمی بوده که پول آن تماماً پرداخت شده. و یا کارخانجاتی و تشکیلاتی که بیشتر اینها در حدود ۷۵٪ تا ۸۵٪ کارش انجام شده و پولش هم داده شده و محل آن هم ساخته شده است. این نوع قراردادهای است که ما بخاطر مصالح مملکت و حفظ موجودیت و تمامیت کشور بایستی آنها را ابقاء کنیم. چون مملکت احتیاج به نیروهای انتظامی دارد، والحمدالله همه بخوبی می‌بینیم که چگونه احتیاج دارد، بدون اینها ما کاری نمیتوانیم بکنیم و باید هم داشته باشیم و بازسازی کاملی بایستی روی همه چیز مملکت و از جمله ارتش و نیروی انتظامی انجام شود. همچنین قراردادهای صلح‌جویانه عمرانی، فنی و اقتصادی زیادی هم بوده که البته این مورد منهای قراردادهای مربوط به انرژی اتمی که بمصالح و دلایلی تشخیص داده شده که بضرر مملکت بوده و اصلاً صرف هم نمیکند (و شاید از نظر اقتصادی هم آنچه پرداخت شده ارزش داشته باشد دور ریخته شود و بقیه‌اش انجام نشود و یا بنحوی تبدیل به چیز دیگری بشود). غیر از این بیشتر قراردادهای مثل نیروگاهها، سیلوها، سدهای آبی و خیلی از کارخانجات چیزهایی هستند که قسمت بیشتر آنها در مملکت ساخته شده و پولش پرداخت شده و ما اگر نخواهیم بقیه‌اش را پرداخت کنیم و قرارداد را ادامه بدهیم نتیجه این خواهد شد که (قبلاً هم توضیح داده بودم) اولاً ما عهدشکن و پیمان‌شکن در دنیا معرفی میشویم و آن طرف هم تضمین‌های کافی از ما دارد و جریمه‌ها را تا دینار آخر خواهد گرفت. ثانیاً از سرمایه‌گذاری هنگفتی که شده محروم میشویم. مضافاً به اینکه اغلب این طرحها و کارخانجات و مؤسسات همراه با استخدام و بکار انداختن بیش از هزاران و گاهی ده تا سی هزار کارمند و کارگر است که یا باید اینها را اخراج کنیم و یا بآنها مفت و بدون نتیجه حقوق بدهیم. بنابراین ما در تمام این قراردادهای این راه را اتخاذ کردیم که اگر به مرحله‌ای رسیده که ادامه و ابقائش از نظر اقتصادی و مصالح مملکت بنفع ماست ادامه دهیم و بهمین ترتیب تصمیم گرفتیم. این را بطور معترضه گفتیم و تکرار حرفهای گذشته‌ام میباشد برای اینکه تصور نشود و باز این تهمت را نزنند که دولت موقت جمهوری اسلامی ایران زدونبندی با کشورهای خارجی کرده و یا تبعیت و گوش بفرمانی از دستورات نظام گذشته دارد. بلکه قراردادهای آن اندازه که ابقاء شده و ادامه پیدا کرده تماماً در جهت مصلحت و بلکه ضرورت و خدمت به مملکت بوده و هست. حالا برمیگردم به مطلب، موضوع این بود که مخصوصاً در ماههای اخیر حمله‌ها و توطئه‌ها و مزاحمتها و گرفتاریهای فراوانی از ناحیه دشمن که اسمش را میگذاریم ضدانقلاب، صورت گرفته و بسیار طبیعی هم هست که چنین باشد، در برابر آن عمل با عظمت و زیان فوق‌العاده، نه انقلاب

ملی و مملکتی، بلکه «انقلاب اسلامی» و در واقع انقلاب جهانی که در دنیا تکانی بوجود آورده طبیعی است که هیچ تکانی بدون عکس العمل و مخالفت و دشمنی از ناحیه کسانی که متضرر شده‌اند نمیتواند باشد. صمنا اینرا هم باید اضافه کنم که این مزاحمت‌ها و این حمله‌ها که طبیعی میباشد بنفع ما تمام شده و ملت ایران را آزموده‌تر و باتجربه‌تر و با تشکیلات‌تر کرده. انقلاب ما که میشود گفت یک انقلاب زودرس بود و با سرعت غیرقابل تصویری پیروزی مرحله اول رسید، دارای نواقصی از جهت تشکیلات و تجربه و آمادگی بود. این حملات و این مشکلات باعث شده که ما را خیلی آبدیده‌تر و آشناتر و آگاه‌تر و واردتر کند. پاسداران انقلابی که الان ما داریم و داوطلبانه به جبهه‌های دشمن و بجاهائی که باید دفاع کنند میروند، بلحاظ تربیت و بلحاظ روحیه و بلحاظ فداکاری شاید خیلی بهتر کار میکنند و مردم حالا ضرورت این قضایا را خیلی بهتر تشخیص میدهند.

میتوانیم مملکت را به درختی تشبیه کنیم که در معرض طوفانهای شدیدی قرار گرفته که شاخ و برگ درخت را ریخته و حتی آفاتی هم بقسمتهایش زده است. ولی همینکه این درخت در برابر طوفانهای شدید ایستادگی کرده، خم شده ولی خشک نشده، دلالت بر این دارد و حکایت از این میکند که بموازات این طوفانها، تکانه‌ها، صدمات و شاخه افتادن‌ها، در عمق زمین هم ریشه دوانده و ریشه‌اش وسیع‌تر و بادوام‌تر و گسترده‌تر شده و روز بروز انقلابی‌تر و محکم‌تر هم میشود. حالا می‌ارزد که ما ببینیم کسانی که در یک جبهه مشترک با ما هستند، آنها از این تهدیدها و مزاحمتها که ایجاد کرده‌اند و میکنند چه نتیجه‌ای میگیرند؟ یکروز گنبد قابوس شلوغ میشود، آشوب و برادر کشی میشود. یک روز در تهران و جاهای دیگر دسته‌های اسماً بیکار ولی مأمور و حقوق گرفته راه می‌افتند و هیاهو راه می‌اندازند. یکوقت در کردستان حملاتی میشود و پاسگاههای ژاندارمری را خلع سلاح میکنند و یا بمردم حمله میکنند. به پاسداران حمله میکنند و بعد میگویند از طرف ارتش به آنها حمله شده! در حالیکه ارتش و نیروهای انتظامی همه جا مظلوم بوده‌اند، و حمله اول همیشه با آنها بوده است. یکروز این کار را میکنند و روزهای و ماههای ما شاهد بودیم (که هنوز هم ادامه دارد) داستان شیعه و سنی راه می‌اندازند. در صورتیکه در این مملکت سالهای سال شیعه و سنی باهم زندگی کرده‌اند و سازش داشته و دشمن هم نبوده‌اند. یا در جنوب اختلاف زبان شیعه‌های عرب و فارس را راه می‌اندازند. در سیستان و بلوچستان طور دیگری کار میکنند. کارگرا را اینطرف و آنطرف به تحصن و اعتصاب و امیدارند و یا کارخانجات و کارگاهها را تعطیل میکنند. هرروز یک بساط و مشکلی فراهم میکنند که مملکت را به این وضع درآورده‌اند. خوب حالا کسانی که آنطرف قضیه یعنی در اردوی ضدانقلاب هستند، یکی شاه با دار و دسته و مزدورانش که پول و امکانات فراوان دارند (و جز این هم کاری

ندارند). دیگر صهیونیست ها و امپریالیست های سرمایه دار و غیرسرمایه دار و سیاست بازان بومی.

سوم میتوان گفت پره قیچی های اینها، دولتهای دور یا نزدیک که دست دوم عمل میکنند و احزاب یا گروههایی که همیشه مخالف ما بوده اند و در هر نهضتی و یا در هر انقلابی هستند. مرحوم دکتر مصدق اسم خوبی برای آنها گذاشته بود «توده نفتی». و بعد هم گروههای خودمانی ولی مزاحم. حالا من میخواهم یکی یکی روی اینها صحبت کنم و ببینیم هرکدام چه بهره ای از این تحریک و توطئه ها بدست میآورند.

از ناحیه شاه و مزدوران و ایادی و عمال او، چه آنطرف مرز و چه در خارج، اگر بخواهیم خلاصه کنیم باید بگوئیم این یک خیال خام و عقل کودکانه است. وقتی این مرد بر اریکه قدرت تکیه داشت، درحالیکه تمام قوای ارتش و نیروهای پلیس و ساواک و چیزهای دیگر در اختیارش بود، معذک وضع طوری شده بود که در برابر انقلاب و مردمی که بدریغ قبول شهادت می کردند و هم چنین کارمندان و آرتشیان و حتی افراد نزدیکی که عدم وفاداری نشان میدادند مجبور شد فرار کند. آنوقت چطور چنین آدمی (که خیلی باید فکر سخیفی داشته باشد) فکر می کند اگر کودتائی شود و او برگردد میتواند در این مملکت یک روز هم بند شود. این مردم تا آخرین نفر را خواهند داد و تا آخرین قطره خون را خواهند داد و دیگر زیور بار او نمی روند. خصوصاً در وضع و شرایطی که نه آن تشکیلات ارتشی، پلیس و غیره را در اختیار دارد و نه آن دولت و وسائل تبلیغاتی و چیزهای دیگر را، جز اینکه بگوئیم این یک عمل جنون آمیز و کینه ورزی است چیز دیگری نمیتواند باشد و بهتر است آن سیاستهای خارجی چه اسرائیلی و چه غیراسرائیلی و سیاستهای استعمارگرانه امپریالیست ها و غیره که احياناً حسابشان روی برگرداندن شاه و یا بقدرت رساندن یک دیکتاتوری است و فکر میکنند دو مرتبه میتوانند همان استفاده ها و همان حمایت ها و همان چپاول و غارت را که میکردند بکنند، خیال خام خود را کنار بگذارند. برعکس، در یک منطقه وقتی آشوب و اختلاف و ناامنی باشد مسلماً آنها خیلی خیلی کمتر به مقصود و منافع مشروعشان میرسند تا یک دولت مستقر مسلط غیرمتعهد، دولت جمهوری و دمکراتیکی که قصد معامله و برقراری روابط دوستانه تا حد و معقول متقابل و محترمانه با دیگران داشته باشد. در صورت دوم باز بیشتر میتوانند به آنچه مفید و عادلانه باشد برسند. همچنین است وضع آن گروههای خارجی یا دولت هائی که اسمشانرا گذاشته ام پره قیچی ها. اینها بجز اینکه میخواهند عقده هائی را خالی کنند و یا میدانی برای سوءنیت و سوءاستفاده شان بازکنند کار دیگری ندارند و هرآتش که در این کشور و در انقلاب ما بیفروزند، دودش به چشم خودشان خواهد رفت. آن دسته های ضدملی و ضداسلامی همیشگی که سنگ آزادی و دمکراسی و دفاع از خلق و امنیت و مردم

را اغلب بسینه میزنند، فرض را بر آن میگذاریم که با حسن نیت و واقعاً طرفدار آزادی و دموکراسی هستند و مثلاً سوسیالیست و مارکسیست هم هستند و مزدور و عامل دیگری و پرورده و بفرمان دشمنان خارج ایران هم نیستند، اینها با این اختلال‌ها، با این اشکالها، با این ناراحتی‌هایی که فراهم می‌کنند و آشوبها و خرابکاریها و کارشکنی‌هایی که براه می‌اندازند، اگر مثل مخالفت‌هایی بود که احزاب چپ و یا احزاب مخالف در ممالک دموکراسی علیه دولت‌های حاکم راه می‌اندازند، و با قصد این که حکومت را در دست بگیرند، با تبلیغات نماینده معرفی مینمایند، خوب خیلی قابل قبول بود. طبیعی است که بیایند و حکومت را در دست بگیرند مطابق آن نظام خودشان (بشرط داشتن اکثریت) عمل کنند، ولی در اینجا این کار را نمیکنند، در اینجا کارشکنی میکنند، در اینجا کارشان خرابکاری است، در اینجا وضع مملکت و دولت و وضع انقلاب را با خیال خودشان سست می‌کنند و برهم میزنند نتیجه بلحاظ آنها چه خواهد شد؟ اگر یک دیکتاتوری و یک حکومت ضدملی و ضداسلامی پیش بیاید اول کسانی که چوبش را خواهند خورد و آتشش را خواهند چشید خود آنها هستند! آنها در یک نظام ملی و اسلامی قانونی و انسانی خیلی بهتر میتوانند هم زندگی داشته باشند و هم در حد معقول تبلیغات و فعالیت کنند و اگر حرف حساب و قصد خدمت داشته باشند به کرسی بنشانند. مگر اینکه بگوئیم ریگی در کفش‌شان است. این کارهایی که میکنند و خرابکاریهایی که صورت میدهند و مخالفتها و انتقادات بیجا و مزاحمت‌هایی که برای دولت و مجریان مملکت بوجود می‌آورند و چوبی که لای چرخشان میگذارند، باید نه چار بگوئیم یا غفلت و جهالت است و یا ریگی در کفش‌شان است و حتماً طرف ضدانقلاب‌اند.

اما یک دسته دیگر هم وجود دارند؛ افراد و گروه‌هایی که اصولاً موافق هستند ولی مزاحم و متفرق و متنوع هستند، یعنی از جوان و دانش‌آموز گرفته تا رده خیلی بالاتر. اینها ظاهراً از هم جدا هستند ولی طبق یک نقشه و با یک موزیک عمل میکنند، و کارشان و عملشان بیشتر داد و بیداد کردن و تجمع و تظاهرات متفرق و اعتصاب و تحصن و احیاناً تهدید است. مثلاً حوزه‌های امتحانی را که در آن تقلب صورت گرفته و وزارت آموزش و پرورش مجبور شده آنرا باطل کند بهم می‌زنند و اینطرف و آنطرف تظاهرات و دسته راه می‌اندازند، یا فرض بفرمائید دانشجویان بعضی از دانشگاهها و دانشکده‌ها، و یا پرستارها، اینها می‌آیند و در وزارت خانه‌ها و در جاهای دیگر متحصن می‌شوند و بزور و تحصن میخواهند که خواسته‌هایشان انجام شود و اصلاً حرف حساب هم حایشان نمیشود! وقتی که با آنها یا نماینده آنها بحث میشود که خواسته شما غیر عملی و غیر صحیح است یا اگر عملی و صحیح است مهلت و وقت لازم دارد، آنها اصرار می‌کنند که مرغ یک پا دارد و حتماً باید انجام شود و تهدید میکنند و متوسل به تحصن و مزاحمت و تعطیل کار ادارات و دستگاهها میشوند. و یا

فرض بفرمائید که متخصصین فنی در ادارات، که از حقوقشان ناراضی هم نیستند ولی میگویند فلان دسته اینقدر از ما بیشتر میگیرد، بنابراین ما دست از کار میکشیم تا بما هم همان اندازه بدهند. کامیون داران و یا رانندگانی که فرض کنید کار ندارند یا در اثر اینکه حمل و نقل و تجارت و اقتصاد هنوز درست به راه نیافتاده، اینها فشار و مزاحمت و مراجعه و تحسن در وزارتخانه و ادارات مختلف میکنند که بیایید و کامیون‌های دولتی را مفت و مسلم بدون هیچ تضمینی بامید قسط هواروزی بما بدهید و هیچ حرف حساب هم حالیشان نمیشود. و تحسن و تظاهر و تهدید! یا کارمندان دولت که به بهانه پاکسازی و تغییر بعضی از روسا و مدیران آنها هم تحسن و تظاهر و تهدید و تجمع نموده‌اند. یا در نیروی هوایی همافران که این اندازه در موقع پیروزی مرحله اول انقلاب علاقمندی و همکاری و هم‌کاری و هم‌رنگی و فداکاری نشان داده بودند، به دلائل و خواسته‌های مختلف (حالا کار ندارم بجا یا بیجا) که مثلاً باید به آنها درجه داده شود و یا مسائل مدیریت و شورا و یا انضباط، چه بنفع دولت یا غیردولت، همه اینها فوراً متوسل به این میشوند که دست از کار میکشیم یا تحسن میکنیم یا تظاهرات خیابانی و یا غیرخیابانی انجام میدهیم، یا کارگران کارخانجات و کارگاهها که اخیراً وزارت کار، شاید بشود گفت در طول تاریخ وزارت کار با تعیین حداقل دستمزد چنین خدمت و مساعدتی در برابر کارگران نکرده بود، حالا عوض اینکه خوشحال و راضی باشند در مملکتی که در بسیاری از نقاطش کسانی و خانواده‌هایی هستند که برق که ندارند، آب که ندارند، بهداشت که ندارند هیچی، نان هم ندارند و حتی با علف تغذیه میکنند. اینها حداقل حقوقشان هم بالا رفته. زمزمه‌هایی شنیده‌ام که در اغلب کارخانجات شروع کرده‌اند به اعتراض که این برای ما کافی نیست و آنهایی که حداقل زندگی داشته‌اند و دستمزدشان هم بالا رفته میگویند چرا کارگاه همسایه یا در شهر دیگر، آنجا مثلاً فلان مبلغ داده شده، باید به ما هم همان مبلغ پرداخت شود. یا یک سلسله خواسته‌هایی که ممکن است بعضی از آنها صحیح باشد ولی بیشتر صورت بهانه و اشکال‌تراشی و کارشکنی دارد.

دولت تصمیم دارد زیر بار زور و فشار و ناحق نرود. ما تسلیم به رور و ناحق نمیشویم. این اثر سوسنی روی گروههای دیگر دارد، یا انجام این خواسته‌ها مستلزم هزینه و خرج هنگفتی است، دولت نمیتواند فردی کار کند و تنها یک فرد گرفتار که خواسته‌ای یا تقاضائی دارد یا گروه خاصی را در نظر بگیرد. اگر درباره یک فرد یا گروهی موافقتی انجام داد باید این را به تمام کشور تعمیم بدهد. اگر تأمین این نیاز از قدرت و درآمد مملکت خارج باشد، خوب ما این را نمیتوانیم انجام دهیم. یا بعضی از درخواست‌ها است که باید در سطح حقوقی انجام بشود ولی هنوز آماده و مهیا نشده و وقت لازم دارد، مضافاً به اینکه خیلی از خواسته‌ها غلط است. کسانی هستند که تعهد سپرده‌اند و با آن تعهد برخوردار از یک تسهیلاتی یا فرض کنید از یک مساعدتهائی شده‌اند و حالا میگویند که این تعهدات باید از

بین برود! به چه دلیل؟ به چه دلیل اگر دولت یا ملت برای شما تسهیلاتی خاص فراهم کرده و شما را به امکاناتی رسانده حالا بیاید و صرفنظر کند؟ اگر بنا باشد که ما از یک عده‌ای صرفنظر کنیم و پول آب و برق را نگیریم، عوارض را نگیریم، بهره‌هایی که تعهد کرده‌اند پرداخت کنند نگیریم، درآمد مملکت از آنچه که هست کمتر خواهد شد و از عهده انجام خواسته‌ها و تعهدات دیگرش هم برنخواهد آمد.

این دسته هم کاملاً بازنده خواهند بود. برای اینکه اولاً دولت حاضر نخواهد بود که تسلیم به تحمیل و زور بشود و بعد هم نتیجه اعمال آنها چیست؟ تعطیل ادارات. فرض کنید آب و برق و راه آهن قطع شود، یا نظیر همان کارشکنی‌هایی که در جنوب کردند و لوله‌های نفت را ترکاندند و پل را منفجر کردند. آخرش به کجا میرسد؟ آخرش باینجا میرسد که مملکت می‌خواهد و لنگ می‌شود. شما به جایی نمی‌رسید. بنابراین این نوع عملیات، این نوع اعتصاب‌ها، این تحصن‌ها و فشارها در مرحله نهایی چیزی جز یک ستون پنجم برای دشمنان ما و ضدانقلاب نیست. آب به آسیاب دشمن ریختن است.

عیناً مثل رکن پنجم که وظیفه‌اش ایجاد کارشکنی و تخریب در کشور بیگانه از طریق عوامل مزدور و اجیر می‌باشد. برای آنکه دولت حاکم و مسئول نتواند به وظائف خودش برسد و کار خودش را انجام بدهد، و نتواند حملات و کارشکنی‌ها و خطراتی که مرزهای مملکت را تهدید می‌کند دفع کند.

محکم و قاطعانه می‌گویم که این نوع تحریرکات و توطئه‌ها تماماً اگر خواسته آنها و آگاهانه نباشد، عملاً خواسته و تحریر یک دشمن و ضدانقلاب است و عملیات ضدانقلابی محرز و مسلم می‌باشد. و از ملت می‌خواهیم که بخاطر انقلاب و بخاطر خودشان جلوی این نوع حرکات و فشارها و تحمیلات (چه بصورت انتقاد و تبلیغات روزنامه‌ای و چه بصورت تحصن و اعتصاب) را بگیرند. آنها اگر احساس مسئولیت می‌کنند باید همکاری کنند. همه حمله‌ها علیه دولت است و طلبکاری از دولت و خواسته از دولت. دولتی که آنچه در اختیار و توان و در نیرو و سرمایه داشته بکار برده، یعنی این هیئت دولت و کسانی که همراه دولت بطور داوطلب و یا غیر داوطلب آمده‌اند، شب و روزشان را در طبق اخلاص گذاشته و آنچه بتوانند و آنچه امکانات در اختیارشان باشد انجام می‌دهند و فشار آوردن و اینها را بیچاره و مستأصل کردن و مزاحم کارشان شدن، در واقع همانطور که گفتم عمل ضدانقلابی است و شکست دادن انقلاب پیروزمند ایران است. این جریان‌ها مرا بیاد کریستف کلمب آورد، اسم کریستف کلمب را همه شنیده‌اید، ملاح و فرمانده و کاشف معروف اسپانیایی که روی نقشه‌های آن زمان و اطلاعات و استدالات آن دوره و با توجه به اینکه هندوستان برای ممالک اروپا آتش دهن سوز و قاره و محل افسانه‌ای بود که آرزوی تسخیر آنجا را داشتند، (چون تجارت راحتی بود و محصولاتش مشتریان فراوانی داشت و در فاصله بین هندوستان و

اروپا کشورهای زیادی از جمله ایران بود و محصولات هندوستان گران و با مدت زیاد می آمد، کریستف کلمب، چون معتقد به کروایت زمین بود ب فکر افتاد که اگر از طرف مشرق که مشکلات زیادی هست برویم، چون زمین کروی است میتوانیم از راه اقیانوس اطلس سوار کشتی بشویم، در نتیجه میرسیم به هندوستان و آنرا کشف میکنیم. و پادشاه اسپانیا گردن او گذاشت و اوراتشوویق کرد و کشتی و وسائل و امکانات هم در اختیارش قرارداد تا بسود او هندوستان را کشف کند و پایگاهی برای اسپانیا بوجود بیاورد. خوب کریستف کلمب حرکت کرد و از ساحل پرتغال راه افتاد. پیش بینی او از روی نقشه ها این بود که چهل روزه به هندوستان خواهد رسید. ۲۰-۳۰ روز حتی ۴۰ روز هم گذشت و همین طور در اقیانوس اطلس با آن کشتی های قدیم میرفتند و چیزی که پیدا نبود آثار خشکی بود، کارکنان کشتی و همکارانش دیگر حوصله شان سر رفته بود و آذوقه هم داشت ته میکشید و خیلی مستاصل و ناراحت بودند. چه بکنیم و چه نکنیم؟ همه عصبانی از دست کریستف کلمب. عده ای بالا اجتماع و با تهدید و فشار و فحش آمدند که بله تو ما را گول زدی و ما را به این روز سیاه نشاندی. الا و بالله ما از تو هندوستان را میخواهیم، هندوستان که تو میگفتی ما چهل روزه میرسیم هنوز نرسیده ایم. ما را باید به هندوستان برسانی، تهدید کردند و شاید هم قصد جانش را هم داشتند. حالا بقیه قضیه را من یادم نیست که چطور شد؟ خود او با آنها صحبت کرد یا دیگران، خلاصه گفتند این که برای شما هندوستان نمیشود. فرض کنید آمدید و کریستف کلمب را هم انداختید توی دریا و او غرق شد! شما که به هندوستان نمیرسید. یک مقدار صبر و حوصله و پایداری کنید، و بالاخره به هندوستان که بعداً معلوم شد آنجا امریکا بوده است رسیدند. خوب حالا یک مقدار این انتقادهای ایرادات و حملات و فشارها و مزاحمت ها و خواسته های خیلی دست پاچه و صریح توأم با فشار و تهدید من را بیاد فشار و تهدیدات ملوانان به کریستف کلمب میاندازد. کریستف کلمب اینجا یعنی دولت و مجموع شورای انقلاب و کمیته ها که همه را جزء آن میدانم و خلاصه آنهایی که عهده دار مملکت و به پیروزی رساندن نهائی آن شده اند. ولی یک تفاوت با آنجاداریم و آن اینست که کریستف کلمب چنین وعده ای را به پادشاه اسپانیا و ملوانان و همکارانش داده بود و داوطلب این کار شده بود و گفته بود که من شما را میبرم. ولی در حسابش اشتباه کرده بود. اما دولت حاضر، ما که نرفتم درخواست از پادشاه یا کسی بکنیم که بما این مقام و موقعیت و این امکانات را بدهید که چنین کاری را بکنیم. برعکس دنبال ما آمدند، بنده بعد از آنکه این مأموریت را پیدا کردم (بطور قاطع میگویم) هیچ یک از وزراء، هیچ یک از معاونین و هیچ یک از این افراد کثیری که ما آوردیم، ما این خواهش را از آنها کردیم، بلااستثناء، حتی یک کدامشان هم چنین تقاضائی نکرده بودند و همه را با منت و یا جستجو رفتیم آوردیم. از طرف دیگر من چه در آن سخنرانی روز اول در دانشگاه. آن وقت که وزراء هنوز تعیین نشده بودند،

چه در اولین پیام تلویزیونی و چه در تمام پیام‌های تلویزیونی دائماً گفته‌ام که یک شبه راه صدساله نمیشود پیمود، دائماً گفته‌ام که انقلاب تمام نشده، البته به تائید و فرمایش رهبر انقلاب. ایشان فرمودند که حالا حالاها باید قبول محرومیت و مشکلات و قبول زحمت بکنیم.

البته پیروز خواهیم شد، البته فائق می‌شویم، خدا با ماست، اما چنین نیست که برنامه‌ها تمام شده باشد، من حتی در اولین نطق تلویزیونی سوره والعصر را تفسیر کردم که آخرش میشود «ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر» که باید صبر داشت. صبر هم بمعنی پایداری و مقاومت در زمان تا رسیدن به پیروزی نهائی است. بارها این مسائل را گفته‌ام و بارها گفته‌ام که ما وسائلمان ضعیف است، بارها گفته‌ام که ما وارث یک دولت و دستگاهی شده‌ایم که از هم متلاشی شده و از هم پاشیده بود، کدام دفعه گفتم که این خواسته‌های شما را ما می‌خواهیم انجام دهیم؟ تکرار مفصل کردم که در من و سایر همکارانم هزار نقص و عیب و کسر هست و این را من مخصوصاً توصیه کردم که شرط پیروزی اینست که مردم ناراضی و ناراحت نباشند، برای اینکه ناراضی و ناراحت نباشند و روحیه ضعیف نشود لازمه آن اینست که عمداً و با حسن نیت بدیها و مشکلات و عیب‌ها و کمی‌ها را بپذیرند و اگر نپذیرید خوب ناراضی می‌شویم. ما هیچ وقت چنین وعده‌ای مثل کر یستف کلمب نداده بودیم. تنها این دولت، دولت موقت جمهوری اسلامی نیست که به مردم صبر و پایداری و تحمل محرومیت را توصیه کرده، چرچیل وقتی که نخست وزیر زمان جنگ در انگلستان شد حتماً شنیده‌اید که در اولین سخنرانی‌اش در مجلس گفت که من نیامده‌ام اینجا به شما وعده پیروزی خودمان و شکست دشمن و آلمان و یافراوانی و نعمت را بدهم. من آمده‌ام به شما وعده بدهم و از شما بخواهم که تحمل گرسنگی و خون را داشته باشید. این را گفت و چون ملت انگلستان حاضر به چنین چیزی شد و دولت هم تدارکاتش را دیده بود باو فرصت و مهلت دادند و بالاخره پیروز شدند. و موفق شدند حریف را شکست بدهند. تنها این دولت انگلستان نبود که این حرف را زد، پیغمبرها و خداوند هم همین را فرموده‌اند. گمان می‌کنم در قرآن آنجائی که زبان حال یا کلام از امت‌های به نبوت گرویده و درگیر با دشمنان پیش می‌آید از قول آنها این بیان و آیه می‌آید، پیغمبر هم در آن مفصل تاریخ و در آن اوان هجرت و موقعیکه بزرگترین حادثه و انقلاب دنیا باید صورت می‌گرفت و هنوز جهاد و جنگ شروع نشده بود به فرمان خدا و به وحی خدا این آیه را ابلاغ فرمود: «ولنبلونکم بشئ من الخوف والجوع و نقص من الاموال والانفس والثمرات و بشر الصابرين» یعنی مسلم بدانید که ما بزودی شما را به لحاظ کمبودها و به لحاظ از دست دادن اموال و افراد و محصولات و صدمات دیگر مورد آزمایش و ابتلاء قرار خواهیم داد و شما گرفتار خواهید شد. اما ای پیغمبر به صاحبان صبر و به پدیداران بشارت بده، و صبر را در آیه بعد تعریف می‌کند. در ایران خیلی معمول است که این آیه را در مجالس فاتحه و ختم، یا بعد از شهادت‌ها و یا بعد از زندان و شکنجه‌ها می‌خوانند، در

صورتیکه خود قرآن این را قبل از حدوث این مشکلات نازل کرده و درمورد خصم بوده است و این پیشگوئی و آمادگی برای پیروزی بر مشکلات و «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ»^۱ بوده است.

چون ماه رمضان است و ماه قرآن اجازه بدهید یک آیه دیگر از همین نوع و بهمین تناسب را بخوانیم؛ این آیه گویا با این مضمون دوبار در قرآن تکرار شده و گفتار امتهای تازه گرویده به پیغمبران گذشته است که درگیر و گرفتار جنگ و ستیز با دشمنان بوده‌اند. آنوقت قرآن آنها را با این عبارت وصف میکند «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ اسْرَافَنَا فِيْ اَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلٰى الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ» یعنی ای پروردگار ما، گناهان ما را و زیاده‌روی که ما علیه خودمان داشته‌ایم، زیاده‌روی‌ها، غلط‌کاری‌ها را به ما ببخش. یعنی ما توبه میکنیم و از گناه و مخصوصاً خطاها، ظلم‌ها و بدخواهی‌ها، طمع‌کاری‌ها، اسراف‌ها و از دست دادن نعمتهای خداوندی و... دست برمی‌داریم. خیلی از دعا‌های قرآن حالت تدریجی دارد، یعنی مراحل عمل را نشان میدهد. یکی بعد از دیگری. این حلقه‌هائی است که باید انجام بشود تا آن حلقه نهائی برسد، اول توبه کردن و مغفرت و طلب بخشش کردن از معایب نفسانی و تقصیرهای خودمان است. که تا ما معایب و تقصیر و خودخواهی‌هایمان را، دشمنی‌ها و حسادت‌ها و کینه‌ها را دور نریزیم، از هدر دادن سرمایه‌هایمان که همان اسراف است و یکی از آنها وقت است و دیگری روحیه است پرهیز نکنیم، مرحله دوم صورت نمی‌گیرد. مرحله دوم چیست؟ «ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا» قدم‌های مرا محکم بدار، یعنی پس نرویم، عقب نه‌نشینیم، عقب نه‌ایستیم و «وَ انصُرْنَا عَلٰى الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ» اگر این‌طور شد، حق داریم از خدا برای پیروزی حق و حقیقت یاری بخواهیم.

بنابراین به هیچ وجه منظور بزرگ کردن مشکلات و ترساندن نیست، برعکس واقع بین بودن است و قضایا را آن‌طور که هست دیدن و خود را شناختن. یک چیز یادم رفت بگویم، از جمله دسته‌ها و گروه‌هائی که صددرصد موافق انقلاب و حتی پیش‌روان انقلاب هستند و حق بزرگی به گردن انقلاب ما دارند ولی آنها هم عملی انجام میدهند که بنفع ضدانقلاب تمام میشود. آن تعصب‌ها، انحصارطلبی‌ها، مملکت و انقلاب را مختص به خود دانستن‌ها، و سخت‌گیری‌ها و قشری‌مسلکی‌ها است. و این حقیقت و واقعیتی است که در تمام نهضت‌ها و در تمام انقلابات، معمولاً سه دسته وجود دارند، دوتاشان عده کمی دارند، یکی آن دسته پیشرو و پاک و انقلابی و نهضت‌کننده و مبارز، دیگری دسته مخالف که ضدانقلاب و دشمن میباشد. هردوی اینها به لحاظ عدد در اقلیت هستند ولی در این وسط دسته عامه غیرمتشکل هستند که بسته به اینکه به کدام طرف متمایل شوند، شاهین ترازو به آن طرف متمایل خواهد شد.

در انقلاب ایران خوشبختانه از ابتدا عده خیلی زیادی که اکثریت را تشکیل می‌دهند و در همه قشرها و همه جا هستند، اینها دسته طرفداران را تشکیل می‌دهند، در راه‌پیمائی‌ها و در الله‌اکبر گفتن‌ها شرکت دارند این دسته را طرد کردن و به دلیل آنکه صددرصد با آن خلوص مثل دسته خود ما نبوده‌اند، بدست خود و با زبان خود آنها را به اردوی مخالفان انداختن یک عمل ضدانقلابی است که نباید انجام شود.

مملکت منحصرأ متعلق به یک عده نیست. خدا هم مال یک عده خاص نیست. این ادعائی است که یهودیان میکردند، که خدا را مال خود و زمین را از آن خود میدانستند. ما نباید چنین کاری بکنیم. البته با بدها و خبیث‌ها و دشمن‌ها، با آنهایی که کارشکنی میکنند، با آنهایی که رودررو هستند و مبارزه میکنند و قصد جان ما و دفع انقلاب را دارند، البته. اما با کسانی که وفادارند و طرفداری کرده‌اند و علاقه داشته‌اند و مؤمن بانقلاب هم هستند ولی ممکن است صددرصد آن گرمی و اشتیاق را نداشته باشند نباید کاری کرد که نتیجه بنفع ضدانقلاب و دشمنی که از هر طرف درصدد تعرض و مزاحمت ماست تمام شود.

در آخر می‌خواستم تجدید عهدی همگی باهم بکنیم. از ناحیه دولت حسن‌نیت و خدمت تا آخرین حد و از طرف شما هم وفا و پایداری و همکاری، و بدولت مهلت بدهید که این برنامه‌ها را انجام بدهد. تا بحال راه آمده‌اید. الحمدالله ما هم علاوه بردست گرفتن آنچه که طبق اوامر رهبرانقلاب مأموریت داشتیم تا حدود زیادی موفق به راه انداختن ادارات دولتی و چرخهای اقتصادی مملکت شده‌ایم و حتی دوروز قبل دیدید که وضع بانک ملی که نبض مملکت است و اعتماد مردم بدولت، با قیاس به ماههای مشابه خیلی خیلی بهتر شده و هم چنین ماه به ماه هم پیشرفت کرده. صنایع و بانکهای ما، کشاورزی ما، خیلی وضعش بهتر شده و کارها پیش میرود. و مخصوصاً آن مواد اصلی برنامه، که فراندوم بود، تهیه قانون ساسی و انشاءاله به سلامتی انجام انتخابات مجلس بررسی قانون اساسی و پس از آن فراندوم، انجام شود. من از ملت و هم‌وطنان و هم‌زمان چه موافق و چه مخالف این را می‌خواهم که تابحال با ما ساخته‌اید، این یکی دو ماه را هم با ما راه بیائید که ما به کارمان برسیم. آنوقت در انتخابات، آن دولتی که خودتان میخواهید و مطابق میل‌تان است و اکثریت به آن رأی خواهید داد و انتخاب خواهید کرد روی کار می‌آید و هرچه که دلتان میخواهد خواهد کرد. از ما بیش از آنچه طاقت و فرصت داریم نخواهید و چوب لای چرخ این دولت

که هیچ کاری بجز خدمت نمیکند نگذارید. و این عهد مجدد را هم مبیندم که حسن نیت و خدمت تا آخرین حد وسعت از دولت و شما هم علاوه بر مهلت دادن، وفا و همکاری و پایداری داشته باشید. در این صورت مسلماً پیروز خواهیم شد.

پیام روز قدس

(۵۸/۵/۲۶)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الذی اسرى بعبده لیلأ من المسجد الحرام الی المسجد الذی بارکنا
حوله لئریه من آیاتنا انه هو السمع البصیر.

پاک و منزّه است، قدوس است خدائی که شبانه بنده خود را از مسجد الحرام یعنی از
مکه به مسجد الاقصی، یعنی بیت المقدس سیر داد، بیت المقدس که دارای برکت و نعمت و
فراوانی بود و باین وسیله آیات خود را (که در این مورد باید گفت قدرت و سرعت عمل
است)، ارائه داد همانا خداوند هم شنواست یعنی هر صدا و نوائی حتی
کوچکترین صدا و اطلاعات به ساحتش میرسد و هم بینا است. یعنی جمعاً دانا است. و این
علم و دانائی و اطلاعات و گواهی، باعث آن قدرت و سرعت و ارائه و انجام چنان آیت
میشود، آیه دیگری (یعنی نشانه قدرت دیگری) از خداوند، همین اجتماع عظیم و اتحاد و قیام
ملل مسلمان است و تشکیل چنین روزی بنام قدس، که بنا به پیشنهاد دولت موقت جمهوری
اسلامی و پذیرش و دعوت عام امام و استقبال و اجابت تقریباً تمام ملل مسلمان جهان صورت
گرفت. این اجتماع و ارتباط و اتحادی که امروز در دنیای اسلام بوقوع پیوسته است آیه ای از
آیات خدا و دلیلی بر قدرت اوست. ما باید از تمام فرق مسلمان تشکر کنیم و بزودی پیام و
صدای بعضی از وزرای عالیمقام و نمایندگان و سفرای آنها را خواهید شنید، (البته کسانی
که فرصت بوده و به اینجا تشریف آورده اند.) کسی که جایش بسیار خالی است امام موسی
صدر است و امیدواریم هر جا که هست در سلامت و موفقیت و پیروزی باشد.

۱۲ سال قبل که اسرائیل با آن عمل ناجوانمردانه و غاصبانه خود مسجد اقصی را
تصرف کرد نمی دانست که در برابر او فقط ملت فلسطین و مردم بیت المقدس که دستشان را

از آنجا کوتاه کرده است نیستند. او خبر نداشت و پیش‌بینی نمی‌کرد که قلوب تمام ملت‌های مسلمان را جریحه‌دار کرده است و به حکم و مصداق «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد»، آن اتحاد و اتفاق و وحدت کلمه‌ای را که متأسفانه قبلاً آن‌طور که باید و شاید میان اعراب و مسلمانان وجود نداشت بوجود آورد و امروز فقط با فلسطین روبرو نیست و حملاتی که می‌کند (مخصوصاً حملات وحشیانه مستمری که مدتی است به جنوب لبنان می‌کند و برادران شیعه مابسی خانمان و گرفتار و شهید و قربانی این حملات شده‌اند، آثاری بدنبال خواهد داشت و از طرف دیگر، خود را درگیر یک نبرد طولانی و جنگ طاقت‌فرسا کرده است که آینده‌اش برای او وحشتناک‌تر و برنده‌تر و قاطع‌تر خواهد بود. حمله اسرائیل به خاک فلسطین و بیرون راندن مردم فلسطین و حملات بعدی که باعث — از جهت منفی و از جهت تعرضی — ارتباط و اتفاق بیشتر ملل عرب و ملل مسلمان جهان شد. یک آیه و یک نمونه دیگر انقلاب اسلامی ایران است. پیروزی انقلاب اسلامی ایران که نظام طاغوتی ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را واژگون کرد، مصداقی از آیه «و نریدان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین» بود. یعنی اراده خدا چنین تعلق گرفته بود که مستضعفین، زیر دست رفتگان و ستم‌دیدگان را بالا بیاورد و آنها را پیشوا قرار دهد و وارث زمین بنماید. این البته وعده‌ای بود که بقوم موسی داده شده بود و بار دیگر تحقق پیدا کرد.

چنین پیروزی بی‌سابقه در دنیا، پیروزی عظیم از طریق جلب قلوب و تحسین و خوشحالی و مسرت، در مرحله اول ملل مسلمان و در مرحله دوم کلیه ملل در زنجیر و استعمارزده و بیچاره و گرفتار طاغوت‌های داخل و خارج را هم متوجه انقلاب کرد و انقلاب اسلامی ایران وسیله دیگری شد برای آن که وحدت و اتحادی بین ملل مسلمان و زیردستان بوجود بیاید. امروز روز قدس، پیوند این دو جریان است و این سعادت و افتخار برای ما ایرانیان است که این پل رابط، این دو جریان و این دو آیه بزرگ الهی امروز در اینجا و در دنیا بهم پیوسته‌اند. همان‌طور که اعتماد و ایمان و اراده و قبول شهادت و فداکاری ملت ما، یک نظام ۲۵۰۰ ساله را سرنگون کرد، این ارتباط و اعتماد در قیام عمومی ملل مسلمان و مستضعفان جهان مسلماً موفق به سرنگون کردن آن نظام طاغوتی و غاصب دیگر یعنی نظام صهیونیستی و دولت اسرائیل خواهد شد. متأسفم که بگویم بین این دو جریان مشابهت دیگری وجود داشته است و دارد و آن پشتیبانی سیاست امپریالیستی امریکا از هردو نظام است، چه از شاهنشاه ایران، محمد رضا شاه و نظام طاغوتی او و چه از اسرائیل، و این پشتیبانی باز هم بوسیله اسرائیلیان و یهودیان امریکا و آن جناح خاصی است که نه تنها در فلسطین و ایران و جاهای دیگر بلکه در خود امریکا هم بساط برتری‌جویی و علو و ستمگری و تصرف را پهن کرده و می‌کند و دو شاخه و دومنبع اصلی زندگی و قدرت یعنی اقتصاد و تبلیغات را در

اختیار خودش گرفته است. اما در مقابل انقلابی که در قیاس و سطح ملی و با این وسعت و گستردگی که پیش از پیش یافته است، در برابرین قیام و اتحاد، مسلماً پشتیبانی امریکا که از طریق (یعنی بدستور و بدست) جناح صهیونیستی صورت میگیرد موفق نخواهد شد و شکست خواهد خورد. اضافه میکنم که این دفعه اول و دوم نیست که در دنیا بنا به وعده الهی مستضعفین و ستمدیدگان با دست خالی بر زورمندان مانند فرعون و امثال او و طاغوت و شاهنشاهان ایران پیروز شده اند. اگر اسرائیلیها و صهیونیستها به قرآن و اسلام ما هم اعتماد نداشته باشند، افتخار و تار و پود خودشان یعنی منبع و منشأ اقتدارشان را فراموش نکرده و نمیکنند. در مورد خود آنها هم، همان اقتدار و عظمت دولت سلیمانی و دولت داودی اسرائیل قبل از مسیح هم. ناشی و ساخته و پرداخته چنین اعلان الهی و پیروزی حضرت موسی بود که با یک عصا و یک قبا در معیت برادرش هارون در برابر تخت و تاج و عظمت و قدرت و نیروی نظامی و اقتصادی و اسارتی که فرعون بوجود آورده بود ایستاد. اگر به گذشته خودشان هم فکر کنند باید قبول کنند و انتظار داشته باشند که مانند فرعون تخت و تاج و قدرت و تسلط فرعونیشان هم نیز بدست پیروان مؤمن از بین خواهد رفت. این قیام و خروج و اتحاد مسلمانان دنیا، که پشتیبانی مردم مستضعف عدالت دوست، عدالت پرور و عدالت خواه دنیا را هم دارد، نه برای گرفتن یک وجب خاک از کسی است، نه برای سلطه جوئی در دنیا، نه تصرف و نه انحصارگری برای مسلمانان یا یک دسته و فرقه خاص از مسلمانان که شیعیان باشند، به هیچ وجه، بلکه ایفای نقشی است که قرآن به دوش هر مسلمان و هر مؤمن گذارده است، آنجا که میفرماید: «کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر».

در مرحله اول خطاب به مسلمانان است که شما بهترین امتی بودید یا خواهید بود که بر مردم خروج کنید، چرا خروج کنید؟ نه برای تسلط و تصرف و زمین گرفتن، بلکه برای آن که فحشا و فساد را زائل کنید و خیر و نعمت و برکت حق را بگسترانید. کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تومنون بالله. آیه به اینجا ختم نمیشود. خطاب دومش به اهل کتاب است، یعنی به سایر خداپرستان، و با یک دید انصاف و عظمت و واقع بینی میفرماید: «ولو آمن اهل الکتاب لکان خیراً لهم منهم المومنون و اکثرهم الفاسقون»، یعنی انحصارطلبی نیست. مردم مومن مسلمان چه شیعه و چه اهل جماعت انحصارطلب نیستند. مثل قرآن، دید جهانی دارند و اهل کتاب را هم که در بینشان مؤمنون و اهل حقوق و توجه به خدا هست در بر میگیرند، ولی متأسفانه هنوز اکثریت با فاسقین است. چرا مؤمن به خدا چنین وعده ای را از خدا گرفته و پیروز شده و خواهد شد؟ برای آن که مؤمن به خدا غیر از ماده و انرژی که دو رکن دنیاپرستان و دنیاشناسان است (و دو رکن اساسی زندگی است) به

یک عامل سوم هم اعتقاد و یقین دارد. آن عامل امرخدا و اراده و مشیت اوست، آنجا که می‌فرماید: «انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له کن فيكون» امرخدا وقتی تعلق بگیرد اراده او تحقق پیدا میکند و اراده او به هر چیز که بگوید بشو خواهد شد. کی ما صاحب چنین قدرت و پیروزی خواهیم بود؟ وقتی که مانند خدا باشیم، در راه خدا گام برداریم، مؤمن به خدا، اهل تقوا، اهل اراده و اهل خیر و خدمت باشیم، در این صورت مسلم از همان اراده خدا و روح خدا (که از حسن تصادف اسم رهبر انقلاب ما هم روح الله است) باعث پیروزی خواهد شد. بنابراین از خداوند سمیع بصیر عزیز، ایمان و اتحاد و اراده و پیروزی تمام مسلمانان جهان و مؤمنین و مستضعفین را مسئلت میکنم و انتظار قریب الوقوع استقرار قوی و کامل جمهوری اسلامی ایران و شکست و سقوط دولت اسرائیل و نجات و پیروزی فلسطین و عظمت و اتحاد و اقتدار و رستگاری تمام مسلمانان جهان و مؤمنین و عدالت دوستان را از خداوند بزرگ مسئلت مینمایم.

دفاع از دولت

مسئله باوه و موضوع قاطع و انقلابی عمل کردن

(۵۸/۶/۸)

بسم الله الرحمن الرحيم

هموطنان عزیز، سلام بر شما. مدتی است که خدمتتان نرسیده‌ام. شاید از دوماه یکی دوروز کمتر (البته در این مدت پیامها و درودهای کوتاهی داشته‌ام) علت اینکه مزاحم نشده‌ام و این پیام تلویزیونی که هر دو هفته یکبار تقریباً صورت می‌گرفت انجام نشده، این است که این بار موضوعی که لازم بود صحبت بکنم مرا به تردید می‌انداخت. موضوع سخنرانیها معمولاً یا راجع به کارگران بود یا خانمها و کارمندان دولت. ولی اینبار مسئله‌ای که لازم بود صحبت بکنم، ارتباط پیدا میکرد با هیئت دولت و شخص خودم یعنی دفاع از دولت و دفاع از خود. همیشه دفاع از خود کردن که ناچار ملازم با وصف نفس و احياناً تعریف از خود است و خدای ناکرده حمله و ایراد به سایرین، شاید نامطلوب‌ترین و مذموم‌ترین گفتار باشد. معمولاً شنونده‌ها هم زیاد از صحبتی که در آن درددل، نق زدن و یا اشکال باشد خوششان نمی‌آید.

همانطور که میدانید مدتی است شاید از یکماه قبل به این طرف که سیل انتقاد و اعتراض و اتهام و ایراد به دولت سرازیر شده. مجلس ختم تشکیل میدهند برای شهدای سپاه پاسداران، آقای واعظ و گوینده مطلبی خدایسندانه‌تر از حمله و اعتراض به دولت پیدا نمیکند. روزنامه‌ها. (با آنکه روزنامه‌های مخالف و روزنامه‌های اخلاک‌گرو و روزنامه‌های ضدانقلاب جمع‌آوری شده‌اند)، در سراسر مقالاتشان کلامی را شیرین‌تر و واجبتر از ذکر معایب و ایرادهای دولت نمیبینند. گروهها، احزاب و حتی تلویزیون که با پول دولت کار میکند و وظیفه خودشان را اعتراض و حمله و ایراد و انتقاد بدولت میدانند.

من در برابر انتظاری که اشخاص داشتند، از این عمل خیلی استنکاف داشتم و نمیخواستم صحبت بکنم، ولی همانطور که عرض کردم، وقتی انسان بخواهد از خودش دفاع

کند و بعضی از قضایا را رد کند یک نوع تضعیف انقلاب و ایراد گرفتن به دیگران است. که تا قدر ممکن نباید بشود. بهتر است که شخص فدا بشود، متهم بماند، بدنام بشود، مقصر شناخته بشود ولی به مجموع و به سیستم و به انقلاب صدمه ای و لطمه ای نرسد. اما از طرف دیگر چون اصرار و مراجعه و استفسار خیلی شد. (تلفنهائی که در نخست وزیری هست دائماً کار میکند. نظریات، سؤالات و افکار مردم توسط این چند تلفن گرفته میشود، ضبط میشود و خلاصه میشود و به وزراء داده میشود. در آنجا میبینیم که خیلی مطالبه میکردند). اعتنا نکردن به خواسته ها و افکار و گفته های مردم خودش یک پا خلاف ادب و انسانیت است. از طرف دیگر سکوت در برابر این ایرادها و اعتراض ها و اتهام ها هم وقتی طولانی شود، حمل بر قبول و مقصر شناخته شدن میشود. تا آنجا که مربوط به شخص و افراد میشود اشکال ندارم - ولی وقتی باعث میشود که دولت مقصر و بدکاره و بدنام شناخته شود لطمه بوظائف و به برنامه میخورد بنابراین دیگر بضرر ملت و انقلاب است پس وظیفه ایجاب میکند که این لکه را رفع کنیم.

هرگاه یک دکتر علت مرض را غلط تشخیص دهد، مسلم است که از همان ابتدای مداوا در جهت خلاف خواهد رفت. بیماری از قلب است ولی او که مرض را از معده تشخیص داده نه تنها مداوایش بجائی نمیرسد بلکه باعث مرگ مریض هم میشود. بنابراین مسئله اینست که باید تشخیص داده بشود تقصیر و عیب از کجاست؟ همه این ملاحظات و دلائل ایجاب میکرد که از دولت دفاع بشود. البته همکاران ما و تک و توک اشخاص دیگر در روزنامه ها و مجلات مقالاتی در دفاع و بیان حقایق نوشته اند، ولی وظیفه بود که من هم صحبت کنم.

البته ایراد و انتقاد و اعتراض همیشه بوده و در همه جای دنیا مخصوصاً در ممالکی که آزادی بیان و قلم باشد و دیکتاتوری نباشد هست. در این حکومت هم دولت از خودتان است، منتها سابقاً ضد انقلابها و دشمنان ما - دشمنان مزدور و مرتبط با خارج - آنها بودند که اعتراض میکردند و ایراد میگرفتند، حالا آنها که جمع و جور شدند (البته بظاهر ولی در باطن هستند و فعالیت هم دارند) ارثشان و عادتشان به کسانی که دوست و طرفدار هستند رسیده است و آنها همین برنامه را اجراء میکنند. البته من شخصاً از این بابت خیلی خوشحالم، برای اینکه اگر کار مثبتی و خدمتی نکرده باشیم اقلاباً بواسطه ضبط خطا و عیب ما اقلاباً یک وحدت کلمه ای در مملکت و در بین طرفداران انقلاب پیدا شده. بعد هم بحکم اینکه میگویند: «خیه الاعمال اھمضھا» این حالت تلخی و تندی و تیزی که ایجاد شده، باعث میشود که ثواب عمل ما پیش خدا بیشتر شود، من از این بابت خوشحالم که توانسته ایم بطور منفی یک وحدت کلمه ای ایجاد کنیم.

حال به بینیم ایرادات و اعتراضات و اتهامات کدامها هستند؟ بطور خلاصه و متوسط اگر بخواهم بعرضتان برسانم، از همه مهمتر که شاید مبداء بقیه باشد این قضیه و پیش آمد تاسف آور و تاثر انگیز پایه است. این یک قدری ایجاد استفسار و اعتراض کرد. ایراد دیگر که خیلی تکرار میشود از اول بود و حالا این اواخر خیلی بیشتر گفته میشود، میگویند دولت قاطعیت ندارد. ایراد سوم، میگویند دولت انقلابی نیست و انقلابی عمل نمیکند. بعضی ها هم میگویند دولت اصلاً کاری نکرده و کاری نمیکند - هیچی - میخورد و میخوابد. یک عده براین اضافه میکنند که دولت نه تنها کاری نمیکند بلکه آنچه میکند و کرده بدهم عمل کرده.

حالا من این چندتا را میخواهم یک به یک تا آنجا که وظیفه ایجاب میکند و بیان حقیقت ضرر و زیان به اصل هدف و انقلاب این مملکت و سیستم نمیرساند بیان کنم. البته با اختصار تمام و امساک از اینکه وارد اسم و اشخاص بشویم. با این مقدمه که اگر ایرادی و اعتراضی بکسی، سیستمی یا بکاری و عملی بود، این نه از جهت این است که او مقصر و بد است و یا باهم بدهستیم، بلکه مربوط به خود وضع و شرائط میباشد و چه بسا با حسن نیت تمام و قصد خدمت هم باشد.

اول میرویم روی موضوع پایه. نهایت تاثر و تالم برای همه و از جمله برای دولت، اگر نگویم بیشتر ولی حداقل مثل سایرین. و منتهای تجلیل و درود و حمد و دعای رحمت برای شهیدان.

حالا ساعت به ساعت و یا مرحله به مرحله میخواستم شروع کنم تا ببینیم قضیه چگونه بوده است:

اول، آخرش را میگویم. شنبه ۲۷ مرداد ۳ بعد از ظهر بود که پیام امام از رادیو منتشر شد و مثل یک بمب اتمی در مملکت منفجر شد. آنچنان هیجان و حرکت و شوق و شور ایجاد کرد که واقعاً یک حیات تازه و یک روح تازه به تمام طبقات و از جمله به ارتشیان داده شد و بدنبالش همانطور که میدانید مراجعات و راهپیمائی ها و داوطلبی ها و آمادگی ها و ثبت نامها و تحرکی در تمام مملکت ایجاد شد و همه افراد آماده شدند که همه چیزشان را بدهند.

حالا برمیگردم به عقب. یکشنبه ۲۲ مرداد یا دوشنبه ۲۳ مرداد بود که اطلاع رسید در پایه سنگرگیری کرده اند و حرکتها بی وجود آمده و خیالهایی دارند. البته اطلاع از طریق ژاندارمری بود. برای اینکه تنها پستی که در پایه وجود دارد یک گروهان ژاندارمری است

بفرماندهی ستوان سوم حسین یوسفی که بعداً بخاطر مقاومت و پایداری که علیرغم زخمی شدن کرده بود ترفیع درجه پیدا کرد و ستوان دوم شد. روز سه شنبه ۲۳ مرداد با آقای دکتر چمران که معاون نخست وزیر در امور انقلاب هستند صحبت شد و ایشان تشخیص داد و ضروری دید که به اتفاق تیمسار فلاحی فرمانده نیروی زمینی به محل بروند. در این موقع تیمسار فلاحی به سیستان و بلوچستان رفته بود و بعد هم به لشکر ۶۴ رضائیه پیش سرهنگ ظهیرنژاد، که بعداً سرتیپ شد (من این اسمها را میگویم برای اینکه دلم میخواهد این اسامی که مثل ستاره‌ها درخشان هستند در تاریخ ایران ثبت شوند. اگر دیگران قدر نمیدانند من میخواهم اسمشان را بگویم). برای فردای آنروز در فرودگاه قرار و مدار گذاشتند. آقای چمران بهمراه آقای شریف فرمانده عملیات سپاه پاسداران و تیمسار فلاحی که از فرودگاه به خانه نرفته بود، روز چهارشنبه عصر به کرمانشاه رفتند. (چون آن مناطق تابع لشکر کرمانشاه هستند). البته در این مدت ارتباط بین ژاندارمری پاوه و لشکر کرمانشاه برقرار بود و پل هوایی هم شاید برقرار شد. چهارشنبه رفتند کرمانشاه تا وضع را راه بیندازند و از آنجا کمک و وسائل نیروهای زرهی را بفرستند. پنجشنبه سه نفری باهلی کوپتر خودشان را درچاه آتش یعنی در حلقه محاصره قرار دادند (چون افراد و مزدوران ضدانقلاب قبلاً در کوهها و ارتفاعات سنگربندی کرده بودند). پاوه حالت قیفی دارد که دورتادورش کوهستان است اینها در همان حلقه وارد شدند. حالا اسم این را (که فرمانده نیروی زمینی، معاون نخست وزیر در امور انقلاب و فرمانده عملیات سپاه پاسداران، این سه نفر علیرغم همه خطرات در حلقه محاصره میروند)، باید اهمال و سستی گذاشت، و یا فداکاری، از جان گذشتگی و فعالیت، تشخیص مطلب با شما بینندگان و شنوندگان است!

پنجشنبه صبح بود که هواپیمای فانتوم هم برای اکتشاف فرستاده شد. ولی بعلت فنی یا تیراندازی دشمن از کار افتاد و سقوط کرد. چند هلی کوپتر هم برای بردن وسایل فرستاده شد و یک هلی کوپتر هم از دست رفت. اینها همه در روز پنجشنبه درحالیکه حلقه محاصره تنگ تر میشد و متجاوزین و ضدانقلابیون ارتفاعات را بیشتر میگرفتند اتفاق افتاد. پنجشنبه یا جمعه نیروهای زرهپوش برای اینکه از خارج به کمک محاصره شدگان پاوه و نیروهای ژاندارمری بروند از کرمانشاه فرستاده شدند ولی ستون اعزامی چون متجاوزین جلوشان را گرفتند. در روانسر متوقف شد.

روز جمعه بدترین روزهای ما بود و اوضاع خیلی معشوش و خیلی درهم و ارتباط خیلی ضعیف بود. هلی کوپتر هم به سختی میتوانست برود چون آنرا میزدند و سقوط میکرد بعلاوه جای فرو: درستی هم نداشت در تمام این ایام کمیسیون وزرای امنیتی که معمولاً هفته ای یک روز در نخست وزیری تشکیل میشد و وزیر کشور، وزیر دفاع و وزیر خارجه و

یکی دیگر از وزراء و همچنین رئیس ستاد، رئیس ژاندارمری و رئیس شهربانی در آن شرکت داشتند تقریباً هر روز و گاهی روزی دوبار تشکیل میشد. یعنی دولتی که اهمال و سستی داشته! باین ترتیب دنبال این کار بوده. عصر جمعه (جمعه روز تعطیل بود و دسترسی به اشخاص کم بود) دو هواپیمای فانتوم از پایگاه همدان یکی برای اکتشاف می‌رود و دومی ارتفاعات اطراف نوسودرامیکو بسد. وضع خیلی بد بود معذک در این اوضاع دکتر چمران از پایگاه بیرون می‌آید و چندین بار به شهر می‌رود و دوسه هسته مبارزه و مقاومت با مسلسل تشکیل میدهد.

بسیار شب بدی را گذرانیدیم. از طرف شهرداری در استادیوم دعوت به افطار داشتیم با ۱۵۰۰۰ نفر از مردم تهران ولی آن افطار چگونه گذشت، دیگر بهتر است که نگویم. و تصادفاً هم روی قرار قبلی در سعدآباد دعوت به سخنرانی داشتیم و آنهایی که حرفهای مرا میشنیدند نمی‌دانستند در دل ما و در فکر ما چه میگذرد. شب که به خانه برگشتیم در ارتباط تلفنی گفتند فانتومی که عصر رفته و ارتفاعات را زده باعث شده شدت تیراندازی و حملات سبکتر شود و دکتر چمران بسیار راضی بود. و در آن موقع هم قبل از آنکه اشکال برطرف شود سرتیپ فلاحی هم به کرمانشاه برگشته بود (چون مرکز فرماندهی آنجاست) تا عملیات را اداره کند. ولی دکتر چمران و شریف در پاوه ماندند. سحر که پاشدیم البته اوضاع باز ناچور بود، ولی گفتند که خیلی هم خراب نیست و آن هسته‌های مقاومت که در شهر نزدیک ژاندارمری تشکیل شده بود دارند کار میکنند و کشته نشده‌اند. طبق تدارکاتی که داده شده بود صبح جمعه از ساعت ۷ تا نزدیک ظهر چهارجفت پرواز که اولی برای اکتشاف و بقسمیه برای کوبیدن بود انجام شد.

قبلاً هم اخطار رادیویی داده شده بود که متجاوزین باید یا تسلیم شوند و یا ما خواهیم کوبید و همین موقع بود که از شدت حملات کاسته شده بود و همین‌طور که ساعت به ساعت اطلاع میرسید معلوم بود که تیراندازی خیلی کمتر میشود. حمله کنندگان و مسلسل‌داران شروع به فرار کردند. بطوریکه تا ظهر حلقه محاصره بکلی باز شده بود و غیراز ژاندارمری، ساختمان فرمانداری و نواحی عمده شهر در دست ما افتاده بود. اطراف هم شروع به پاکسازی شده بود. من آن روز ساعت یک بعدازظهر که منزل رفتم یک ربع یا بیست دقیقه توانستم بخوابم. خواب شیرین و راحت. غافل از اینکه ساعت ۳ بعدازظهر در نتیجه اطلاعات غلطی که درباره سنندج به قم رسیده بود آن اعلامیه که دولت متهم به سستی و اهمال شده بود درآمد.

حالا بدن نیست دو کلمه هم راجع به دکتر چمران و تیمسار فلاحی بگویم. دکتر چمران قبل از این ماجرا و قبل از این عملیات باز هم به اتفاق تیمسار فلاحی فرمانده نیروی زمینی به لشکر ۶۴ ارومیه رفته بودند، در حالیکه پاسگاه سرو را که در سرحدات است ضدانقلابیون تصرف کرده و نفرات و افرادش مجبور شده بودند از راه ترکیه نجات پیدا کنند و برگردند. تا نزدیکهای ارومیه در اختیار دشمنان ما بود. این دونفر باتفاق سرهنگ ظهیرتژاد که در آتش غیرت و ناراحتی و فداکاری بود در صدد برمیآیند بروند سرو را برگردانند و متجاوزین را دفع کنند. سر راه به ارومیه به گردنه ای میرسند که در تصرف و در اختیار مسلسل داران و تیراندازان ضدانقلاب بود. ارتشیان با تانک و زره پوش حرکت خود را ادامه میدهند ولی روحیه سربازان و درجه داران آنقدر ضعیف بود که رانندگان تانک ها و زره پوش ها از حرکت خودداری میکردند. دکتر چمران پیاده میشود و با لباس نظامی و مسلسل بدست به دشمن حمله میکند (در حالیکه مرتب از چپ و راستش گلوله میبارید) و باینترتیب راه را برای تانکها باز میکند. تیمسار فلاحی هم برای آنکه نفرات دشمن را در ارتفاعات بزند دستور میدهد که هلیکوپتر پرواز کند اما ممانعت و بهانه جوئی می بیند و بالاخره وادار میکند که هلیکوپتر حرکت کند و به آسمان برود معذک خلبان هلیکوپتر آنجائیکه باید به آنها بزند میگوید مسلسل خراب است!...

دکتر چمران کسی است که روزنامه های مخالف — مانند آیندگان — همه جور نسبت و تهمت را به او میدادند؛ که از طرف موساد است و پلیس صهیونیسم است، در لبنان عامل سیا بوده، اینتلیجنت سرویس با او همکاری داشته، جمعیت امل یا جمعیت امام موسی صدر که او اداره میکرده اصلاً پول از شاه میگرفته و... خلاصه آنچه که می توانستند در باره او گفتند. ما هم میدانستیم که این مقاله و مطالب را چه کسانی به او نسبت میدهند. خودش هم میداند. ولی همین مطلب و بدتر از آن را در باره دکتر یزدی و عده ای دیگر هم نوشته اند. روزنامه ای که خوشبختانه اخیراً بدستور دادستان انقلاب تهران توقیف شده است بدو بیراه و تهمت و افترائی نبود که نگفته باشد و بعد هم کسی جرأت ندارد به اسب شاه بگوید یا بو.

قبل از ارومیه همین اکیپ و همین اشخاص به خوزستان رفته بودند و در خوزستان هم بعد از جریان انفجار پل و غیره و کارهای لشکر، ترتیب حفاظت و حراست و دفاع را داده بودند.

حالا از تیمسار فلاحی، دو کلمه هم از ایشان بگویم. بعد از آنکه بفرماندهی نیروی زمینی منصوب و عهده دار خدمات ارزنده و حساس شده است، چندین بار از طرف دادگاه انقلاب شیراز دستور بازداشتش داده شده. حالا چرا؟ چه کسی می نویسد؟ این را هم بهتر است نگویم. ولی حداقل اثرش این است کسانی را که مامور هستند، کسانی که باید دفاع کنند و

حفظ کنند، فلج میکنند. دستگاه دولت و دستگاه انقلاب را فلج میکنند.

اما ایراد و اعتراض دوم یا قاطع عمل نکردن دولت؛ اول دفعه که این حرف را از قول یکی از مرئوسین که حکم انتصابش را خود من امضاء کرده و داده بودم گفتند، من بیاد گفتگوئی که پنجاه و چند سال پیش بین تیمورتاش و میرزا طاهر تنکابنی در سال ۱۳۰۴-۱۳۰۵ رخ داده بود افتادم. تیمورتاش وزیر دربار پهلوی زمان رضاشاه را که دست اندر کار نخست وزیر شدن، رئیس الوزراء شدن و بعدشاه شدن او بود همه میشناسید. قبل از آن اسمش سردار معظم خراسانی بود. مدتی والی گیلان، والی خراسان و معروف به دو صفت ممتاز یکی سفاکی و دیگری عیاشی بود. البته از این صفات و محاسن و مزایا خیلی داشت. میرزا طاهر تنکابنی را فکر نمیکنم کسانی که مرا نگاه میکنند بشناسند. میرزا طاهر تنکابنی از افاضل و مفاخر دوران اواخر قاجاریه یعنی احمدشاه، و اوایل رضاشاه بود. مخصوصاً در حکمت الهی واقعاً جزء افراد عالی و از اساتید معروف و محترم بود. هم مرد ایمان و تقوی و هم مرد ادب و دانش و فضل و کمال بود. مخصوصاً در فلسفه و حکمت الهی.

یکروز مرحوم میرزا طاهر در سکوی دکانی درسرچشمه پیش یکی از دوستان خود نشسته بود. سردار معظم خراسانی از آنجا رد میشود. میرزا را میشناسد و شاید هم زمانی شاگرد او بوده، بشوخی و طعنه میگوید جناب میرزا من با هزار و یک دلیل ثابت میکنم که خدائی نیست. میرزا میگوید حضرت والا زحمت نکش، من با یک دلیل ثابت میکنم که خدائی نیست!! تیمورتاش میپرسد کدام دلیل؟ میرزا جواب میدهد: «وجود تو»! اگر خدائی بود مرد خبیثی مثل تو نباید روی زمین باشد!!

حالا آن آقای تلویزیون! که میگوید فلان کس قاطع عمل نمیکند، راست میگوید، به همین دلیل که او آنجاست. اگر من قاطع بودم او نباید باشد.

اما چرا دولت قاطع نیست؟ قاطع یعنی برنده، برش هم همیشه با یک شمشیری، کاردی و یا چاقوئی میشود. ملایم ترین وسیله برش چاقو است. معلومست که با مخالفین و دشمنان با خواهش و تمنا و قربان صدقه نمیشود مبارزه کرد. طرف حساب آخرش را میکند. اگر دولت یا کسی که حکم و فرمانی میدهد یعنی عمل خلاف میل طرف را میخواهد انجام دهد، اگر پشت سرش وسیله قتاله بود او بهمان قربان صدقه هم حساب کارش را میکند، ولی اگر نبود اعتنا نمیکند. حالا فکر کسی را بکنید که چاقوئی بدستش میدهند اما تیغه چاقو را به کسی دیگر میدهند به یک دستش چاقوئی میدهند که اصلاً تیغه ندارد. یعنی پلیس و ارتش و ژاندارمری که تیغه آن را از اول گرفته بودند و تمام افکار و مخصوصاً از ناحیه افراتیها و انقلابیها این بود که باید تمام پلیس و افسران و درجه اران از دم تیغ و گلوله رد شوند. اصلاً شهربانی چیه؟ پلیس چیه؟ ژاندارمری چیه؟ اینها همه طاغوتی هستند. این چاقوئی بود که بدست راست ما داده بودند. چاقوی دوم هم قانون و دادگستری و وسایلی که باید بعد از انقلاب

بوجود آید و پاسداران که آنهم تیغه اش دست کس دیگری بود.

یک مثال کوچک میزنم، ما دولت قانونی هستیم، از اول در برابر بختیار این دولت را میکنند دولت قانونی. امام هم فرموده بودند، منم چندین بار اعلام کرده بودم که ملاک و میزان کارما قانون اساسی است منهای سلطنت و همچنین قوانین و مقررات موجود تا وقتی که خلاف یا اصلاح و تغییرش را ما نیاورده ایم. راه ما قانونی بود دولت باید قوانین و لوایح و تصویب نامه هائی که احتیاج است تنظیم کند و سپس به شورای انقلاب برود و شورای انقلاب هم تصویب کند. ما محدود بودیم و ملزم بودیم که قانونی عمل کنیم، برای قانونی عمل کردن که میخواستیم سریع هم باشیم آمدیم و یک دادگاه فوق العاده رسیدگی به جرایم ضدانقلاب تشکیل دادیم. فکر کردیم و نوشتیم، از کمیسیون و هیات وزراء گذشت بعد تصویب شورای انقلاب و بعدهم به امام همه عرضه شد. حتی وزیر دادگستری قضات این دادگاه فوق العاده رسیدگی به جرائم ضدانقلاب راهم که باید کارهایش خیلی سریع باشد و درست معین کرد. دادگاه فوق العاده برای این بود که بتواند به کار دزدان و خرابکاران و محترکین و قاچاقچیان و کسانی که اسلحه غیرمجاز حمل میکنند و ضدانقلابی عمل میکنند رسیدگی کند. بتواند سرعت داشته باشد ولی با حفظ حق دفاع و امکانات مدافعه و بصورت قانونی عمل کند. آقای وزیر دادگستری قضات این دادگاه فوق العاده را نیز معین و اعلام کرد. اما بعد دادستان کل انقلاب قبلی در روزنامه ای مصاحبه فرمودند که این دادگاه کشک است!؟ بعدهم پیغام آوردند که فرمودند نباشد! بسیار خوب. حالا از جمله چیزهائی که میگویند شما قاطعیت ندارید، میگویند چرا گذاشتید این روزنامه ها مثلاً فحش بدهند، بد بگویند، تحریک کنند و توطئه کنند. ما که نمیتوانستیم همینطوری بگوئیم آقا روزنامه و حزب نباشد. قبلاً هم که قانونی نبود برای روزنامه ها و آنچه بود فعال مایشاء شاه بود. پس دستگاه قانونی و طرحی نوشته شد و به افکار عمومی گذاشته شد. بالایش درست شد پائینش درست شد. در چه شرایطی امتیاز داشته باشند، چه بکنند چه نکنند، چگونه میشود کسی که خلاف حق و خلاف انقلاب عمل میکند توقیفش کرد و روزنامه اش را گرفت، و... اما وقتی که آن قانون مطبوعات نباشد چه کسی باید این را اجراء کند؟ مجرم را چه کسی باید بگیرد؟ همه شما شاید بخاطر داشته باشید مصاحبه ای که آقای دادستان تهران، دادستان وزارت دادگستری در روزنامه ها کرد. آن قضیه بسی سابقه در دنیا را اعلام کرد که یک شهر ۴ میلیونی اصلاً دادگستری و شهربانیش زندان ندارد. یک مدتی بخشنامه صادر کرده بودند به پلیس که شما قاچاقچی و دزد را نگیرید. اگر بگیرد زندان ندارد. حالا شما بینندگان میتوانید تصور آن چاقوی بی تیغه را بفرمائید.

ایراد سوم این بود که دولت انقلابی عمل نمیکند. اگر مقصود از انقلابی عمل کردن زدن و ریختن و کشتن و پاشیدن و پا روی همه اصول و مقررات و قانون و نظام و متد و سیستم

گذاشتن باشد، البته دولت و شخص بنده انقلابی نیستیم. اما اگر بنا باشد که نظم و اصول و مقررات و سیستم و مطالعه و کار اساسی و تغییر عمیق باشد (که انقلاب واقعی هم همان است) ما انقلابی بودیم و هستیم. انقلاب واقعی در مرحله مثبت را چندین بار گفتم که غیر از این نمیتواند باشد. بله ما انقلابی هستیم خیلی هم انقلابی هستیم. شورای طرحهای انقلاب را درست کردیم. به همین منظور قانون اساسی را روی همان شورای طرحهای انقلاب آوردیم. طرحهای خیلی زیادی اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و چیزهای دیگر درست شد. اقلأً در این مدت حدود ۲۰۰ لایحه قانونی (آماربرداری نکردم. فرصت نبوده است) گذشته است که اقلأً ۲۰ درصدش که حدود ۴۰ لایحه میشود لوایح انقلابی است. از جمله ملی کردن بانکها، از جمله قانون حفاظت صنایع و توسعه صنایع و خیلی چیزها... ۸۰٪ آن چیزهای اصلاحی و باصطلاح رفرمیستی است. اما یک مطلبی را هم میخواهم بگویم و سری را میخواهم فاش کنم که جز عده بسیار معدودی دیگران نشنیده اند و آن مسئله تقسیم وظائف است. در آبانماه گذشته که به پاریس رفته بودم و خدمت امام رسیدم و در آنجا نطفه اولیه چیزی که الان میبینید بسته شد. (البته ایشان بیشتر گوینده بودند و من هم شنونده) و بعد که به تهران آمدم بفاصله ۲۰ یا ۳۰ روزی شورای انقلاب تشکیل شد و این جریانات را کسی نمیدانست. در آن موقع اساس کار ریخته شد و همان موقع توام بود با تقسیم وظائف. عده ای مسئول و مامور ادامه و اداره نهضت بودند. آن موقع کلمه انقلاب هنوز معمول نشده بود. و عده ای هم که مسئول بنده شدم مامور قسمت مثبت و کار اداری. خدا رحمت کند مطهری را، اولین اثر خارجی و ظهور این قضیه سرمایه‌داری راه انداختن مواد نفتی مورد احتیاج روز بود که طبق آن ماموریت، عده ای به جنوب رفتیم و بعد آن بحبوحه اعتصاب نفت و بنزین و گازوئیل راه افتاد. واصلأً این اکیپ و این هیات که بعداً اسمش دولت شد وظیفه اش کار اداری و سازندگی و قسمت مثبت انقلاب بود. این ایرادهائی که میگویند شما انقلابی نیستید و انقلابی عمل نمیکنید بسیار ایرادهای بیجاست برای اینکه در تقسیم وظائف این اصلاً بعهده دولت نبود. اشکالی که پیش آمد این بود که این دو برنامه، یکی برنامه تخریبی و منفی انقلاب و دیگری کار و برنامه مثبت و سازندگی، این دو تا درهم هستند. در نتیجه این درهم رفتن و پیچیدگی و درست درنیامدن پیش‌بینی‌ها، منشأ و مبنای بسیاری از مشکلات امروز ماست. در پیامهای تلویزیونی قبل هم چندین بار این را اشاره کرده بودم و کسی مقصر نیست، این پیشامدی است که شده است. یکبار هم این پیش‌بینی درست درنیامده بود. برخلاف انتظار شب سوم ماه رمضان سال ملی شدن نفت بود که مرحوم دکتر مصدق به من ماموریت ریاست هیات‌مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران را داده بودند. فرمودند آنجا که میروی دست به سیاه و سفید زن به هیچ کاری کار نداشته باشید. شما کنار بنشینید و به انگلیسیها و متخصصان بگوئید که سرجایتان باشید با همان حقوق و همان مزایا و ماکاری بکار شما نداریم، اداره کنید. اگر

گفتند پس شما چه کاره اید؟ بگوئید که ما نماینده دولت هستیم، آمده ایم که نفتی که فروخته میشود پولش را به دولت ایران بدهند و اگر به دولت نمیدهند رسید بنام شرکت ملی نفت ایران و هیات مدیره موقت نفت ملی ایران بدهند. کار شما اینست. اما در عمل زیور و شد. بنده که رفته بودم آنجا که دست به سیاه و سفید نزیم، جریان روزگاری ما را وادار کرد که از صدر تا ذیل تمام امور آنجا را وقتی انگلیسیها تخلیه کردند (و حتی مریم زری عمل جراحی را رها کردند و رفتند) اداره کنیم، تمام دستگاه افتاد بعهد ما ایرانیها حالا این پیش بینی ها درست درنیامد، کسی در آن روز فکر نمی کرد اگر ضدانقلاب از بین نرفته باشد مشکلات چگونه خواهند بود. در همان پیامهای اول گفته بودم که ما داریم چوب سرعت و عظمت موفقیتما را میخوریم. اینست که حالا توقعی دارند که ما برای این کار نیامده ایم. ماموریت هیات دولت اداره کردن مملکت یعنی راه انداختن آب و برق و کار و کارگر و مدرسه و راه آهن، رفراندوم قانون اساسی، مجلس موسسان، بعد هم انتخابات مجلس بعدی تا دولت و رئیس جمهور بوده. منتها در عمل اختلاط بین این دو برنامه ایجاد شده و مقداری شلوغ شده است.

حالا گناه گردن کیست؟ گردن ما؟ مثلی است، شنیده ام ترکها میگویند؛ در مثل مناقشه نیست ایراد نگیرید میگویند وقتی گاری بسربالا میرسد اسبها یکدیگر را گاز میگیرند، حالا ما هم مواجه با مشکلات و ناراحتی شده ایم و اسبی ضعیف تر و لاغرتر از دولت پیدا نکرده اند، اینست که همه لگدشان و گازشان هم به این اسب است. اما آنها که میگویند دولت هیچ کاری نکرده و نمیکند! شاید هم راست میگویند و ما حالیمان نیست، مملکتی که متلاشی بود، منفجر بود، سنگ روی سنگ بند نمیشد، هیچی نبود، حالا ما عوضی میبینیم. برقی هست و آبی هست و مدارس هست و راه آهنی هست و هواپیمائی هست فرودگاه مسافر میرود و میآید، بانکی هست و ارزی هست... عرض کنم که کنکوری به عمل میآید، رفراندوم شروع شده، وزارت راه ۱۰۰۰ کیلومتر راه در دست دارد و ۱۲۳ میلیارد تومان دارد خرج میکند، ۸۵ میلیارد ریال وزارت مسکن و شهرسازی دارد الان ساختمان میکند. اینها نیست، ما اشتباه میکنیم، خواب میبینیم. جهاد سازندگی درست شده در همه جا دارند کار میکنند. صندوق ترمیمی درست شده برای جبران خسارات دوران انقلاب. روزی که دولت مامور شد یک میلیون و نیم بیکار داشتیم. حالا صد هزار تا داریم. شاید هم ما اشتباه میکنیم اینها نیست، نشده و ۸۵ میلیارد ریال از طریق اتاقهای بازرگانی وام داده نشده که این صنایع خوابیده، صنایع خراب دوباره زنده شود و بتوانند مواد اولیه بخرند و علیرغم اختلالهایی که میشود روی پاهایشان بایستند. ۴۰ میلیارد از طریق بانکهای کشاورزی، بانکهای دولتی در اختیار کشاورزان گذاشته شد. همان دیشب در شورای اقتصاد (مبلغ یادم نیست ۵ میلیارد، ۴ میلیارد یا ۳ میلیارد) برای وام دادن به باغداران پسته در نظر و باغبانانی که

آفت سرمازدگی داشتند اختصاص داده شد و قراراست و یا تصویب شده است که انشاءالله همکاران عزیزم اعلام کنند. ۵۰ میلیارد ریال اختصاص داده شده برای کسبه جزء و پیشه‌وران و کشاورزان و صاحبان صنایع مثل آهنگر، صیاد، ماهیگیر، آب‌نات‌پز، لبنیاتی و غیره که رمقی در کارشان بیاید و روح تازه‌ای در آنها دمیده شود. آنها بارها میگویند دولت هیچ کاری نکرده، آنها راست میگویند، نه گنبد خبری بوده، نه چاه‌بهار خبری بوده، نه کردستان خبری بوده، نه خوزستان چیزی منفجر شده و نه جای دیگر. اساس اشکال دراینست که بدشانسی دولت دراین است که دراین مملکت هروقت کسی ناراحت میشود، خانه کسی را نقاب بصورتی میرود با ۳- میگیرد و مصادره میکند، زن و بچه آن بیچاره را ویلان میکند، شکایتشان، اعتراضشان و نفرینشان به دولت است که دولت چرا جلوی آنها را نگرفته. به فلان حزب حمله میشود و یا فلان کتابخانه، ایرادشان بدولت است که دولت چرا از ما حمایت نمیکند، اما موقعی که خود آنها علیه ما حرف میزنند، کار میکنند، آن موقع دولت حساب نیست. گرانی میشه، ارزانی میشه یا نمیدانم کساد میشه، بیکاری میشه، هرکاری وقتی بداست در برابر آن یک مسئول در مملکت هست. اما کار خوب هرچی بشود بنام هزارنفر است و آنها هستند که میکنند. این وضعی است که دولت دارد. حالا بخواهم خلاصه کنم جواب چندتا است: اولاً اهمال و سستی از ناحق‌ترین لکه‌هائی است که میتواند به کسی زده شود. بالعکس این دولت در برابرش - نمیخواهم بگویم سوءنیت، و به کسی بد بگویم یا کسی را مقصر بدانم - انواع کارشکنی‌ها، مزاحمتها، مداخله‌ها و ممانعتها بوده و هست. حرفی که من دارم این است که چرا اصرار دارند هی عقب این بگردند که کی مقصر است، که بین مقصرها اگر کسی را پیدا نکردند بگویند دولت. چرا اشکال و عظمت این موضوع را نمیبینند؟ اتفاقاً پر یروز در همین فکرها بودم، صبح که قرآن میخواندم به سوره عنکبوت رسیدم. خداوند در اینجاست میپرسد که آیا اینهائی که ایمان آورده اند خیال کردند همینکه گفتند ما مسلمان شدیم کار تمام میشود؟ و مورد آزمایش و گرفتاری قرار نمیگیرند؟ در حالیکه سنت خلقت و ناموس طبیعت در این است که کسانی که قبلاً ایمان آورده بودند مورد گرفتاری و آزمایش قرار گرفتند. شما بزرگترین انقلاب را در تاریخ دنیا کرده‌اید، انگور خوردیم پای لرزش هم باید بنشینیم. این انقلاب، این عظمت، این افتخار مفت و مسلم و به این آسانی بدست نمیآید، جراح از پهلوی مریض یا از گلوی مریض غده‌ای به اندازه عدسی، به اندازه نخود درمی‌آورد، ببینید تا مدتها این مریض بیهوش است، درد دارد، در زحمت است، تمام جوارحش، تمام ارگانیزمش همه دستخوش اختلال میشوند. یک جراحی بعد از ۲۵۰۰ سال در این مملکت شده چرا هی میگویند این تقصیر کاره، اون تقصیر کاره؟ خودتان مقصرید، خودتان مفتخرید، خودتان هم مقصر. لازمه این انقلاب، لازمه این عمل عظیم که ما انجام دادیم، لازمه سرعت پیروزی اینهاست. بیکاری باید باشد، گرانی باید باشد، حملات باید

باشد، هرج و مرج باید باشد، بی نظمی باید باشد، همه اینها باید باشد. این غیر قابل انکار است. چرا من. دردومین سخنرانی سوره والعصر را خواندم؟ عوض اینکه بهم‌دیگر توصیه بصبر و پایداری و رحمت و مرحمت و دوستی بکنیم، که بتوانیم این بار سنگین را به منزل برسانیم، نق میزنیم، ایراد میگیریم، فحش میدهیم، تهمت میزنیم و اعتراض میکنیم.

مسئله دیگر اینکه کسی را به کسی ایراد وارد است که فریب داده باشد. ما که از اول گفتیم چگونه هستیم. زندگی من، افکار من، عقیده من و رویه من برای کسی ناشناخته نبود. اعلام شده، دانسته شده و قبول شده بود. بعدهم با همان سیستم رفتن جلو. مرتب هر دو هفته یک درمیان تمام مطالب را صادقانه و صمیمانه در میان گذاشتم. بدهکار به کسی نیستم که ایراد بگیرند کسی را فریب نده. ما گفتیم اینجوری هستیم و اینجوری میکنیم. همان جور هم کردیم. قاطع و انقلابی تا آنجا که میشده، بودیم. ایراد میگیرند که با این حرکت لاک پشتی شما بچه‌های ما در پاوه کشته شدند. آقا ما لاک پشت هستیم، از اول هم گفتیم ما لاک پشت هستیم!، ما میخواهیم منظم کار کنیم. ما بامند و سیستم و فهمیده و سنجیده میخواهیم عمل کنیم. لاک پشت لاک پشت است، معذک همین لاک پشت وقتی بامار درمیافتد کمرمار را گاز میگیرد و مار با کله اش و بادمش آنقدر به پشت لاک پشت میزند که از بین میرود. این اندازه ما میتوانستیم دویدیم و خیلی هم کار انقلابی کردیم. بیش از این نمیتوانیم. بهیچوجه هم نگفته‌ام و نمیگویم و نخواهم گفت که افرادی که به عنوان وزیر و رئیس و استاندار و سفیر آوردیم، اینها بی عیب هستند. در روز دانشگاه، روز اول که هنوز وزرا معین نشده بودند، گفتیم انتظار اینکه کسانی که ما میآوریم عیسی رشته، مریم بافته باشند نداشته باشید. اقرار میکنم باز هم اقرار میکنم که در اینها عیب هست، اشکال هست، ایراد هست. ولی نمیتوانم، غیر از اینها پیدا نکردم. بهتر از این ندارم. بنابراین ایراد نگیرد.

یک مثال برایتان میزنم: تیمسار شاکر را پرسیدیم، مطالعه کردیم، تعقیب کردیم، پرس و جو کردیم، بسیار هم خوبست و خوب هم از آب درآمد. با علاقه و با فداکاری سرکارش هست. اما بلافاصله ایرادها و اتهامات و اعتراضها شروع شد. در یکی از روزنامه‌های انقلابی، نه روزنامه‌های دشمن، نه روزنامه آیندگان، مقاله‌ای نوشته شده که ببینید این دولت چقدر خیانتکار است و چقدر خرابکار است! رفته کسی را که تیمسار مرحوم قره‌نی کنار گذاشته بود آورده سرکار. حالا اول تیمسار قره‌نی را که می‌گفتند «سی‌آی‌ا» است و انتلیجنت سرویس است و فلان است و همه عیبها را باو نسبت میدادند، حالا شد خوب و کسی که او کنار گذاشته، در صورتیکه او کنار نگذاشته بود مصوبه خود هیئت وزراء بود که از سرتیپ به بالا بازنشسته بشوند. حالا این جرم بود. بعد جای اون آقا که در زمان تصدی اش بد بود، حالا ما مقصریم که چرا او رفته دیگری آمده. اینجور چیزها، نتیجه اش چه میشود؟ وقتی بنا باشد در

روزنامه‌های کشور، روزنامه‌هایی که جزء این دستگاه و انقلاب هستند، چنین حرفهائی - نمی‌گویم اتهام - به کسی که فرمانده کل ستاد مشترک است بزنند، آنوقت از این ارتش چه انتظاری میشود داشت؟ وقتی من می‌گویم چاقورابه ماداده اندولی تیغه‌اش در اختیار ما نیست همین است! بله حالا کوتاه می‌آئیم... در هر حال ما اینجوری هستیم. هیچ هم نمی‌گویم خطانمی‌کنیم. همه جور ایراد هم داریم. حالا شما چه می‌فرمائید؟ حق باشماست. باید دید از نق زدن و انتقاد کردن و تضعیف کردن و اینطرف و آنطرف. محیط مسموم ایجاد کردن، بدبینی یا لاف‌زدن و تردید بوجود آوردن و برای ملتی که باید یک دل و یک جهت تمامش در جهت انقلاب و جمهوری اسلامی حرکت کند، این تشتت و مسمومیت را بوجود آوردن، این برای شما بداست و برای انقلاب بداست. آیا خیانتی از این بالا تر میشود؟ عمل ضدانقلابی از این قوی‌تر میشود؟ دولت و شخص بنده جهنم! اصلاً هیچ مطرح نیست. بلکه در حکومت دموکراسی، در حکومت آزاد و در اسلام، انتقاد، ایراد و اعتراض همه اینها هست. اما آنجایی اعتراض می‌کنند و ایراد می‌گیرند که یک حالت عادی باشد. که یک دولتی، یک حزبی برای خودش تبلیغات کرده و وعده‌ها داده که من می‌آیم چه می‌کنم، چه نمی‌کنم، گلستان می‌کنم، بهشت می‌کنم و حالا آمده‌نمی‌کنند نمیتواند. خوب، در روزنامه‌ها و رسانه‌ها می‌گویند که این بابا نتوانست و بهتر ترتیب باید کاری کرد که در انتخابات بعدی در رای‌گیری مجلس این دولت در اقلیت قرار بگیرد و ساقط شود یا استعفا دهد. آخر در مورد ما که اصلاً استعفا و سقوط مطرح نیست. ما که دودستی به این کرسی نچسبیده‌ایم! ما کی گفتیم می‌خواهیم بیائیم سرکار؟ کی گفتیم می‌خواهیم مملکت را گلستان بکنیم؟ ما همیشه آماده بودیم. چندین بار گفتیم، همین اول هفته بنده نامه خصوصی مستقیم برای امام فرستادم، که آقا این استعفای ما، دودستی در اختیار امام. الحمدلله داوطلب زیاده، حاضر هم هستند. الحمدلله لایق زیاده، الحمدلله انقلابی زیاده، الحمدلله قاطع زیاده، حاضر هم هستند. خوب آنها را صدا کنید، آنها بیایند کار را بگیرند. به ما چه کار دارد؟ صلاحیت هم دارند. ما نه تنها خوشحال میشویم، آنوقت عروسی دوم بنده است. آنروزی که امام به ما بگویند آقا بروید خانه خودتان، ما راحت میشویم. چه اصراری دارید که شماها بگوئید و بنویسید که استعفا بده. ما استعفاداده‌ایم. ما اصلاً کاری نداریم. عوض اینکه افکار عمومی را مسموم کنیم، در مجلس ختم اعلامیه بدهید، در روزنامه انتقاد کنید، هی بگوئید دولت مقصر است، بسیار خوب بنده هم تصدیق می‌کنم، مقصرم. چه حرفی دارید بزنید؟ عوض اینکه راهپیمائی کنید، بروید خدمت امام، بگوئید که آقا شراینهارا از سرما کم کنید. حرف منطقی این است. حرف منطقی این نیست که بگوئید دولت مقصر است، دولت ضعیف است، دولت نمیدانم قاطع نیست، دولت فلان است، ولی مادامیکه این دولت یا هر دولتی سرکار است، عامل شماست، وسیله شماست. شما وظیفه دارید که این دولت را تقویت کنید. دشمن دلش

می خواهد دولت ضعیف باشد. درست شما همان کاری که ضدانقلاب می خواهد، شاه می خواهد، نمیدانم فلان می خواهد، اسرائیل می خواهد می کنید. آنها هم همین را می خواهند که این دستگاه از داخل پاشیده و محو شود. این دستگاه دولت است، حالا بد یا خوب، عوض اینکه روحیه بدهید، دلگرمی بدهید، تضعیف می کنید؟

موقعی که در کلاس دوم متوسطه بودیم تاریخ ایران و یونان و روم را می خواندیم. (چون این داستان آن موقع خیلی تاثیر در من کرده بود، یادم هست). تاریخ روم صحبت از جنگهای کارتاژ، روم می کرد. روم هنوز آن قدرت امپراطوری را پیدا نکرده بود و بجای رئیس جمهور کنسول داشت. کارتاژ مستعمره ای بود که فنیقی ها در ساحل جنوبی مدیترانه در شمال افریقا (همین محل طرابلس فعلی) ایجاد کرده بودند و خیلی پررونق و پر ثروت بود. رومیها به آنها طمع داشتند و مزاحمشان میشدند. اینها اتفاقاً رئیسی به نام هانی بال پیدا کردند که شخص سلحشور و داهی و باتدبیر و زیرک بود. هانیبال به روم حمله کرد و کشتی هایش در شبه جزیره ایتالیا پیاده شدند او حيله های جنگی عجیبی بکار می برد و همینطور نبرد پشت نبرد تا روم را شکست داد. در روحيات و افکار آن زمان ما، روم انگلیس را تداعی میکرد که همه دنیا را زیرمقام خود داشت. کارتاژ هم دولتی که مظلوم قرار گرفته بود و حالا آمده پدر انگلیس را در آورده، انگلیسی که همه را مستاصل کرده. از این پیروزی های هانی بال خیلی خوشحال بودیم. در جنگی که پشت دروازه های روم در میگیرد، کنسول روم نمیدانم اسمش کاتن یا چیز دیگری بود مغلوب میشود و با قشون شکست خورده بروم بر میگردد. وقتی وارد شهر روم میشود مردم روم به استقبالش میروند و او را در آغوش میگیرند (همان کاتنی که شکست خورده). حالا یادم نیست که در کتاب نوشته بود یا معلممان (خدا رحمت کند) میگفت ملتی که چنین حالتی دارد این ملت پیروز میشود بدنبال این جریان روم و کاتن پیروز شدند و هانی بال را برگرداندند به کارتاژ. حالا ببینید که شما درست عکس این عمل را می کنید. اگر دلتان می خواهد بکنید!

عوض اینکه همه اش اشتباهات را ببینید اشکالات را ببینید؛ ببینید باچه کوههایی همه ما روبرو هستیم! همین، هی بیاید بد بگوئید؟ بیاید انتقاد کنید. هنر می کنید؟ عرضه بخرج میدهید؟ کشف آمریکا کرده اید؟ قانون نسیت اینشتن را کشف کرده اید که فلانی بد است؟ فلانی عیب دارد، فلانی مقصر است، خوب ما میدانیم. باید هماهنگی ایجاد کنید، یا بیائید ما را خلاص کنید و از امام بخواهید تشریف بیاورند تهران، همه کارها را درست خودشان و بفرمان خودشان بگیرند، عزلش، نصبش، تصمیمش، دستورش، همه چیزش، یا اینکه افراد دیگری را که قاطع باشند و انقلابی عمل کنند، درست باشند، مطابق میل شما باشند، خودتان باشید. برای ما این نخست وزیری، این حکومت، این ریاستی که مژوست

برای رئیس، تره خوردن نمیکند مرئوسی که متکی به بالا تراست چه ارزشی دارد؟ چه لذتی برای ما دارد؟ البته همه این حرفهائی که من زدم و تصدیع دادم، از شنوندگان و بینندگان خیلی عذر میخواهم نمی خواستم ناراحتتان بکنم. نمی خواستم درددل کنم. شما خودتان خواستید. خواستم مثل همیشه صادقانه و صمیمانه حقایق و واقعیات را با شما در میان بگذارم. چون بالاخره مردم و ملت هستند که این انقلاب را کردند و شما هستید که بایستی واقعیات و حقایق را بدانید. شما هستید که باید چاره جوئی کنید و آنچه که من گفتم، بخاطر تنها ملت و انقلاب و بخاطر خدا بود و متوکل بخدا هستم و مطمئن هستم که بشرط همان صبر سوره «والعصر» پیروز هم خواهیم شد.

خدا حافظ شما

پیام درباره پزشکان

۵۸/۶/۱۲

سلام و صحبت من معمولاً متوجه و متعلق به عموم ملت بود، گاهی وقتها نیز اختصاص و توجهی نسبت به طبقه و یا دسته‌ای پیدا میکرد. این بار هم جنبه اختصاصی دارد. منتها برای طبقه‌ای که کمتر از آنها صحبت میشود و کمتر موضوعشان و احتیاجی که به آنان بوده در میان آمده است. یعنی اطباء و پزشکان و پرستاران و کلیه کسانی که «اعم از خانمها و آقایان» با مرض و درد و درمان و این نوع نیازهای مملکت و ملت سروکار دارند. البته چون من اطلاع و سابقه‌ای در طب و طبابت نداشتم، صلاحیت اینرا که درباره این هموطنان حرفی بزنم، شاید نداشته باشم و خوشبختانه و بشکر خدا در طول عمر هم کمتر مریض بودم و کمتر بآنها مراجعه کرده‌ام و انشاءالله همگی هم هینطور باشید. اما پل رابطنی بین خودم و این طبقه شریف حس میکنم و هر وقت با طبییی برخورد میکردم نام و خاطره مرحوم دکتر محمد قریب برایم زنده میشد. با دکتر قریب چون خودمانی بودم رویم باز بود و می‌توانستم از این طبقه و صنف انتقاد بکنم. طبقه پزشکان یک بریدگی و دوگانگی در زندگی‌شان همیشه وجود دارد، زیرا تا زمانی که در دانشگاه و دانشکده‌ها تحصیل میکنند، همیشه از سیاسی‌ترین و اجتماعی‌ترین و متحرک‌ترین دانشجویان هستند. بچه‌های دانشکده پزشکی در سالهای ۲۲ تا ۲۴ پرچمدار و پیش‌آهنگ فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در مملکت شده بودند. تمام انجمنهای اسلامی ایران و خارج از دانشکده پزشکی سرچشمه میگرفت. شور و فداکاری و فعالیت و میلشان به اقدامات اجتماعی از دیگر دانشجویان دانشکده‌ها خصوصاً در زمانهای سابق تا حدودی بیشتر بود، اما همینکه فارغ التحصیل میشوند، اینجاست که بریدگی و انقطاع پیدا میشود، همینکه مطبی باز میکنند و یا درجائی استخدام میشوند دیگر حاجی حاجی مکه و میل بفعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و خدمت عمومی را فراموش میکنند. البته استدلالشان هم این است که ما چون بدرمان و معالجه و پرستاری از بیماران و بیچارگان میپردازیم، همین هم خدمت است، خدمت بنوع و نجات کسانی که مشرف بموت هستند. خوب، این یک

حرفی است که بصورت ظاهر میزنند، گاهی وقتها با مرحوم دکتر قریب یا دوستان دیگری که در انجمن اسلامی پزشکان و سایر جاها همکاری داشتیم، یادم هست همینکه برای کمیسویی یا انجمنی و یا کاری عمومی از آنها دعوت میشد، همیشه استدلال و دلیلشان این بود که مطب داریم، به عیادت باید برویم، یا اینکه در بیمارستان کشیک داریم و یک لحظه نمیتوانیم از این کارها صرفنظر کنیم، این یک طرف سکه است. اما طرف دیگر درآمدهائی است که بعنوان مطب و ویزیت، بعنوان عمل جراحی و بعنوان حقوق بیمارستانی و غیره دارند. یعنی این صنف شریف و بسیار عزیز آمده اند استثنائی بر ضرب المثل فارسی که میگوید: «نمیشود هم خدا را داشت و هم خرما» گذاشته اند. یعنی هم زندگی شان با خدمتی که بمردم و مریضها میکنند خدا را داشته و هم با درآمد متوسط بیشتری که نسبت به بازاریها، مهندسين، وکیلها و غیره دارند (گرچه خودشان این را تکذیب می کنند) خرما را بدست آورده اند! خلاصه اینکه بتدریج در این مملکت صنف پزشک برای خودشان یک حساب جداگانه ای باز کرده و رفته رفته بی اعتنا تر بسایرین شده اند. البته در هر صنفی استثنا هم وجود دارد، خوب و فداکار هم هست. اما از آن جهت هم مردم نمونه های بارزی را تعریف می کنند، مواردی ذکر میشد و حتی بصورت نمایشنامه هم در آمده بود که مریضی آمده پیش طبیب، طبیب نسخه هم داده، بعد پولی که این مریض روی میز میگذارد بنظر پزشک کم می آید و پزشک نسخه را پس میگیرد و پاره میکند و موارد دیگری از این قبیل... و البته دلایل و جوابهائی از آن طرف نیز دارند، سؤاستفاده هایی که بعضی از مریضها کرده اند، آن بجای خودش صحیح است ولی در هر حال یک همچنین جوی و نظریاتی در مردم نسبت به این صنف بخصوص پیدا شده اما خوشبختانه این حالت و این روحیه باصطلاح مادیگری و این ایراد و اشکالاتی که گفتم در دوران انقلاب خلافتش ثابت شد، سال گذشته که ملت بانظام طاغوتی و شاهنشاهی درگیر بود یعنی انقلاب درونی و اصیل و عمده بوجود آمده بود، پزشکان مستثنی از این انقلاب نبوده و آنها هم تغییر پیدا کرده بودند و در عمل نشان دادند که حاضر به همه گونه فداکاری و زحمت هستند. در بیمارستانها میرفتند و مجروحین و مصدومین را معالجه میکردند. به نقاط مختلف، آنجاهائی که کشتارهای فراوانی شده بود، بی دریغ و با نهایت صمیمیت و فعالیت و فداکاری میرفتند و نشان میدادند که آنها هم از همین ملت و از همین مملکت و از همین مذهب و مسلک و متعلق به همین انقلاب هستند و میشود گفت که این صنف تا حدودی آن طعنه و ایراد و یا ناراحتی و اکراهی را که درباره شان وجود داشت پاک کردند، تا بحمداله آن نظام شیطانی سرنگون شد، شاه رفت و دولت موقت قانونی سرکار آمد. و اول شرط و اول دعوت و تمنای بنده هم از تمام طبقات این بود که اعتصابها را کنار بگذارند و به سرکار و تجارت و صناعت خود برگردند تا کارها رفته رفته حالت عادی پیدا کند و چرخهای مملکت بگردش درآید و ما بتوانیم وارد مرحله مثبت و سازندگی بشویم.

خوب طبیعی است که آقایان پزشکان هم، این مسئله را احساس میکردند و در نتیجه به شغل و وظیفه خود پراختند، منتهی باز هم آهسته آهسته به همان خصلت و همان حسابهای که چگونه زندگی کنیم باز گشتند.

متأسفانه همانطور که در پیام دفعه اخیر گفته بودم حسابها آنطور که انتظار میرفت خیلی عملی نشد و شاید انتظار خامی بود که دشمنان و ضد انقلابیها حالا که از مملکت خارج شده‌اند بگذارند کشور وارد کارسازندگی و مثبت بشود و فعالیتها در آنجهت پیش برود. کم کم سروصداها بلند شد و مارهای زخمی شروع به زهر ریختن نمودند، افراد کمیته‌های مختلف محلی که در برابر نظام گذشته فداکاری کرده بودند و انتظار میرفت عنقریب سنگرهای خود را جمع کنند و برگردند به کار و زندگی خودشان، دیدند نمیتوانند و باید بمانند. (هنوز پلیس و راهنمایی و رانندگی شکل نگرفته بود). سپاهیان انقلاب هم همینطور، فکر میشد که یکی دو ماه دیگر مرخص میشوند، ولی با کشتارهایی که میشد و با حملاتی که بعمل می‌آمد و یا با کارشکنی‌ها و زمزمه‌هایی که از همه طرف بگوش میرسید معلوم شد که نه، هم به کمیته‌ها احتیاج هست و هم به سپاه انقلاب، مخصوصاً جنگها و توطئه‌ها و تحریکاتی که در نقاط سرحدی و سایر نقاط مملکت بوجود می‌آمد، مانند مسئله گنبد کاوس، خوزستان، کردستان و جاهای دیگر، و همچنین اعتصابها و اختلالگری‌ها. روی این اصل لازم شد که دومرتبه بعضی از کسانی که قبلاً همه جور فداکاری کرده بودند دومرتبه یکی بعد از دیگری وارد میدان و عمل بشوند. همینطور که میبینید وقتی جهاد سازندگی اعلام شد، گروه گروه افراد پیر و جوان و کارمند در این عمل مشارکت کردند و با جان و دل در دورترین و بدترین نقاط هم میروند و با مردم روستاها همکاری میکنند.

برای کسانی که در معرض خسارت قرار گرفته بودند، صندوق تأمین خسارات تشکیل شد و فقط در یک روز یعنی آخرین جمعه ماه رمضان که جمعه قبلش اعلام شده بود، در اطراف دانشگاه که مردم برای نماز جمعه آمده بودند در باجه‌ی موقتی که بانک ملی برپا کرده بود، یک میلیون تومان همان روز پول ریخته شد. در عید فطر هم که پیام امام برای اختصاص دادن فطریه به این صندوق رسیده بود، اینطور شنیدم که دو میلیون تومان هم باز در محوطه دانشگاه پول ریخته شد. البته الان من حساب دقیق دریافته‌ها را ندارم. ولی مردم مشارکت کردند و باز هم باید مشارکت نمایند.

الان میبینید ارتشیا (غیر از سپاه انقلاب و کمیته‌ها) خیلی بیشتر از دوره باصطلاح منفی انقلاب، دوره قبل از دولت موقت که شهید میدادند و فداکاری میکردند، حالا بیش از آن و با کمال میل شهید میدهند. پاسدارانی که از نخست وزیری حفاظت میکنند، چندی قبل شنیدم عده‌ای از آنها آمده بودند، اعتراض میکردند و ایراد و درد دل داشتند که ما پاسدار نشدیم که هر شب چلوکباب و مرغ پلو بخوریم، ما حاضر نیستیم. خیلی هاشان نان و ماست

میخورند. یعنی مسئله فداکاری و خدمت در راه انقلاب تا این حد است. ارتشها که متاسفانه بدنام بودند و بنده همیشه مدافعشان بودم، در نتیجه تحریکات چپی ها و تعبیرهای غلطی که از اسلام و انقلاب میشد، بکلی حالت آشفتگی و اعراض از انضباط و قبول خدمت و فداکاری در آنها پیدا شده بود. اکنون ببینید در کردستان چه فداکاری ها میکنند؛ درجه دارها، افسرها و سربازها با کمال میل شهید میشوند. ساعت ۳/۳۰ بعد از ظهر خبری از ورود ارتش به مهاباد برایم رسیده بود که ارتش در یک قسمت شهر وارد شده و مردم با پرچم سفید باستقبال ارتشی ها آمده اند.

خوب، همه طبقات با نهایت فداکاری و با سرمایه جانشان در این راه شرکت میکنند، آنوقت در این اوضاع و احوال و در این شرایط، قدری باعث تاسف و تاثر است که صنف اطباء و پزشکان (باز هم بطور متوسط حرف میزنم و استثنا را هم کنار میگذارم) همگام و هماهنگ با سایر هموطنانشان نشوند. وقتی که مرحوم تیمسار قرنی رئیس ستاد بودند، گویا ایشان بخشنامه کرده بودند که در ارتش (چون میخواستند در ارتش فقط داوطلبها و علاقمندان باشند و تحمیل و زوری در کار نباشد، نمیخواهم علیه ایشان بد بگویم) هر کس نمیخواهد خدمت بکند آزادانه استعفا بدهد، و استعفایش پذیرفته میشود. بعد آنطور که چند روز پیش شنیدم کلیه پزشکان (حالا شاید یک قدری مبالغه باشد) کلیه پزشکان جوان چون خارج از ارتش در آمد بهتر، وضع بهتر و مناسب تر و راحت تر میدیدند ارتش را ترک کردند، بطوریکه در وظیفه گیری آینده، مجبوراند همه مشمولین پزشکی و صنف پزشکی را بخدمت در آورند. ترارش هائیکه میرسد و اطلاعاتی که ما داریم، خیلی از آقایان پزشکان دنبال این حسابها هستند که من اگر مثلاً در شیراز باشم زندگیم بهتر میشود یا مثلاً زنجان! کجا خانه ام راحت تر و کجا درآمد بیشتری دارم؟ حالا مطبم را بچسبم بهتر است و یا به بیمارستان بروم؟ چانه زدن و بحث و سنجش و ترازو گذاشتن برای اینکه در چه شغلی و در چه شرایطی. وضع مادی و زندگی بهتری داشته باشند. و یک عده ای هم متاسفانه میبینند که در خارج اولاً میتوانند وظیفه شغلی شان را بهتر انجام بدهند، امنیت بیشتر دارند و راحتتر هستند، درآمد بهتر هم دارند، معلومات بیشتر هم کسب میکنند، خوب، در فکراین هستند که ایران و مملکت خود را رها کنند و به خارج بروند. پرسیده بودند بهترین خاطره ای که از دوران خلع یداری کدام است؟ گفتم: آن زمانی که بوسیله رادیو و روزنامه ها اطلاع داده شده بود انگلیسیها و متخصصین انگلیسی تمام پستها و مواضع را ترک کرده اند، و از جمله بعضی از شهرها بدون برق خواهند ماند و وقتی میگویم بدون برق یعنی بدون آب، بدون یخ، بدون گوشت و بدون همه چیز. این خب گویا شب در تهران پخش شده بود. حوالی ساعت ۹ و ۱۰ بود، من در همان اداره مرکزی نشسته بودم. ضرر ندارد این را یکبار دیگر هم بگویم، پیش خدمت آمد و گفت فلان آقا (اسم هم برد، مهندس آق اولی، از دوستان و آشنایان و عضو کارمند برق

تهران) آمده و کار دارد. ایشان در حال عرق ریزان و با پیراهن داخل شد و گفت بله من دیشب این را شنیدم و برای اینکه برق نخوابد خودم را رساندم که هر جایی بفرمائید بروم ما هم بلافاصله ایشان را بوسیله طیاره کوچک شرکت گمان میکنم روانه آغاچاری کردیم که آنجا برقش نخوابد و دیزلها کار نکنند. این جریان گذشت. بعد از تقریباً ۳ هفته الی یک ماه، دو مرتبه یکروز پیش خدمت درزد که مهندس آق ولی آمده. ایشان داخل شد و دیدم همانطور با پیراهن ولی پیراهن بسیار کثیف و وضع ناچور میگویی: آمده ام اجازه بگیرم یکروز بروم تهران، گفتم: برای چی؟ گفت: من همانوقت که سراسیمه آمدم اینجا، حتی لباس نیآورده بودم، و با همان پیراهن، این مدت زندگی کردم. پیراهنم کثیف است میخواهم بروم تهران اساس زندگیم را بیآورم. این یکطرف، طرف دیگر که قبلاً نگفته بودم آن موقعیکه بینهایت احتیاج به طبقات و افراد مختلف داشتیم که به جنوب ببریم، باور کنید نمیخواهم بد بگویم، هرگز اتفاقی نیافتاد که کسی (وقتی باتلفن یا حضور و یا با پیغام میخواستیم باین مناطق بیاید) صحبت از شرایط بکند ولی بین آقایان دکترها عده زیادی بودند که از تهران تلفنی میگفتند آقا شما که میگوئید ما برویم مثلاً مسجد سلیمان آیا خانه و کولریا اتومبیل به ما میدهید یا نه؟ خانه مان درجه ۱ است یا ۲ یا ۳؟ این خیلی دردناک بود. بگذارید درد دل بکنم، الان هم متأسفانه وضعی که پیش آمده آقایان خوب احساس نمیکنند و من بنام دولت و بنام ملت این ندای رنج و درد و محرومیت و ضرورتی که کشور ما چه به لحاظ انقلاب و چه به لحاظ سازندگی نیاز بوجود همه طبقات، مخصوصاً شما خواران و برادران این صنف شریف ارزنده دارد، موقع آن نیست که بگوئید فلان جا درآمد و مزایای من کم است حتی من میدانم که نسبت به شما توهین ها شده، اهانت ها شده، تهدیدها شده و حتی متأسفانه به خانه هایتان حمله کرده اند و بعضی شهرها چون امنیت نیست آمده اند اموالتان را هم ببرند از جهاتی شما حق دارید محل و مملکت را ترک کنید. میدانم در بیمارستانی که بیمار زیر عمل جراحی است تفنگ بدستها و ژ-۳ بدستها بنام کمیته انقلاب، بنام کمیته های امام و غیره آمده اند هیاهو راه انداخته اند و شما را تهدید کرده اند و گفته اند که چرا این مریض را خوابانده اید و مریض را بیرون کرده و وادارتان کرده اند مریض دیگری را که آنها میآورند بخوابانید. ولی متأسفانه این برای همه هست. میدانید که کارمندان دولت و خود اعضای خیلی بالای دولت هم بارها در معرض تهدید و اعتصاب و فشار قرار گرفته اند و در این دستگاه ما هم تلفات داشته ایم معذک با همه اینها خدمت به خدا، خدمت به خلق، وجدان، انقلاب، هموطن ایجاب میکند که این حسابها را بکلی کنار بگذاریم. البته بهیچوجه من الوجوه نمیخواهم بگویم که فقط پزشکان اینطورند، نه، متأسفانه اشاراتی هم که قبلاً کرده بودم، در بین همکاران و کارمندان هم از این حسابها خیلی هست، مثلاً میگویند اضافه کار ما کم است، به آن دسته، حق مسکن مثلاً ۵۰۰ تومان داده اند چرا به ما ۳۰۰ تومان میدهید سابقاً قرار بوده

برای ماخانه بسازند، تعهد ما با وام بانک رهنی مثلاً ۸٪ بوده، حالا باید ۲٪ بکنید آنوقت تحصن‌ها و فضاقت‌ها درمی‌آوردند. کارگراها هم همینطور. بگذارید این را بگویم، همین صبح امروز خبری که از وزارت کشاورزی رسید، احتمال و انتظار این بود که روزهای طولانی شهر تهران بدون گوشت باشد و بنده گفتم بگذارید بدون گوشت بشویم جهنم، ولی زیر بار زور نرویم، چون کارگران سلاح‌خانه و رانندگان تهدید کرده بودند که اگر فلان مزایا را ندهید، فلان اضافات راندهید، ما دست از کار میکشیم. بنده گفتم: بگذارید دست بکشند، دولت نمیتواند تحمل زور و فشار را بکند. موقعی که مملکت در این گرفتاری و در این بی‌پولی‌ها هست، (تازه علاوه بر آن سخاوت فوق‌العاده وزارت کار)، باز هم اضافه بیشتری بخواهند! به هیچ وجه نمیخواهم خدمت شما پزشکان جسارت کنم، متأسفانه در آنجا هم هست ولی آن‌ها هم مسلم برمیگردند کما اینکه قبل از ظهر خبر رسید که دست از تهدیدشان برداشته اند و سرکار رفته اند ولی دولت آمادگی داشت که به مردم بی‌گوشتی بدهد، بی‌نانی بدهد ولی زیر بار این اعتصابها، تحصنها، زورگویی‌ها و تحملهای ناروا که علیه انقلاب، علیه دستور خدا، علیه دستور امام، علیه همه چیز هست نرود. اما این صنف تحصیل کرده برخوردار از مزایای مملکت که بیشتر از هر کسی مدیون به خالق و پدر و مادری که آنها را بوجود آورده و این استعداد را درون آنها پرورش داده اند میباشند، مدیون به دانشگاهها، مدیون به اقتصاد مملکت هستند، از آنها بیش از هر کسی انتظار میرود که بین خدا و خرما (که سابقاً مدعی بودند که میتوانند هر دو را داشته باشند) خرما را فعلاً نمیگویم بگذارند کنار، ولی به نصف آن بسازند و بیشتر حساب خدا را بکنند. وقتی هم میگویم خدا یعنی باز هم به دستور خدا و سفارش خدا و خلق او، لباس سفید خدمت بپوشند و با تمام افراد مملکت در این جهاد عظیم، در این انقلابی که هر روز پیش نیاید، بلکه بعد از ۲۵۰۰ سال پس از ۵۰ سال تدارک به سراغ این مملکت آمده و خداوند این موهبت عظیم را به مملکت داده که چنان رهبری برای این انقلاب پیدا شده است انقلاب ما، جمهوری اسلامی ما، آینده و سرنوشت ما، دنیا و آخرت ما به جایی رسیده که دو طرف بیشتر ندارد؛ مثل پل صراط که میگویند یک طرفش پرتگاه است و اگر پرت شدید همه باخته‌ایم، نه تنها آبرو و حیثیت و ثواب و افتخار و همه چیز، بلکه همان کارگر، همان کارمند، همان دکتر، یا همان تاجری که دنبال حفظ مقام و درآمد و پول و اضافات است او هم برایش چیزی نخواهد ماند. اگر ما در این انقلاب و در این رهگذر بحرانی شکست بخوریم چیزی باقی نخواهد ماند که آقا حقوقش را دو برابر بکند، ولی طرف دیگرش همه چیز هست نجات هست سعادت هست، افتخار هست و راحتی و انشاء الله امنیت و آسایش و برکت و خیر و رحمت و رضای خدا هست. بنابراین همه وظیفه داریم تا تمام سرمایه و موجودی و مزایای خود را برای پیروزی در این راه بگذاریم. و این خدمت به خودمان است و انشاء الله و حتماً با فیض خدا، فضل خدا و همپایی، پشتیبانی و همدستی مردم پیروز هم خواهیم شد.

پیام تلویزیونی ۵۸/۷/۱

چرا اینطور است؟
چه کسی مقصر یا موثر است؟
چه باید کرد و چه کسی بکند؟

خواهران و برادران هموطن و عزیز،

سلام گرم و ارادتمندانه و برادرانه و پدرانانه و هر جوری حساب کنید! از من بشما، این روزها زیاد برنامه پرحرفی، افتتاح و نطق و سخنرانی داشته‌ام و از این بابت که وقت شما را میگیریم قدری شرمند هستم، اما خوب، آن مطالبی که در افتتاح یا در جشن فارغ التحصیلی و غیره یا در سخنرانی‌های شهرستان‌ها گفته میشود غیر از این است.

این پیام برنامه‌ای نسبتاً منظم هرده پانزده روز یکبار است که با هم مسائل و مشکلات مملکت را بررسی میکنیم، و در واقع میزگرد بین دولت و ملت است و با مردمی که دست اندرکار و مؤثراند در مرحله نهائی، قرار میگذاریم. پیام ماقبل آخر که هشتم شهریورماه بود، بزعم بعضی‌ها لحن تلخی داشت و مقداری هم لحن نق‌زدن داشت، در صورتیکه منظور ما این نبود، یک نوع اعتراض به انتقادات و گله‌ها و اعتراضهایی که به دولت میشود میکردم، اما نه باین قصد که ناراحتی و شکایتی در بین باشد یا خستگی ایجاد کرده باشم، بلکه بخاطر آنکه نسبت به دولت، دولتی که اسباب کار ملت و انقلاب است تضعیفی پیش نیاید و بعضی انتقادات و اعتراضها و مخالفتها و مزاحمتها، میرفت که رفته رفته جنبه کارشکنی و جلوگیری از پیشرفت دولت بخود بگیرد. باین دلایل بود که گله میکردم و مثال چاقوی بی تیغه را آن موقع زدم.

بدنبال آن پیام یا سخنرانی، سیلی از احساسات و ابراز علاقه و تأییدهایی که خیلی از آنها تأثرانگیز هم بود، براه افتاد. و برخلاف گذشته، لحن آنهایی که انتقاد و ایراد و اظهار نظر میکردند، عوض شد. حتی در تلویزیون، در رادیو، بجای ایراد مقداری تمجید و تعریف و توصیف و حتی تشبیه این دولت بدولت فرانسه شده بود. در هر حال خیلی باعث تشکر است.

از این توجه و عنایت و لطفی که ابراز شده تشکر میکنم. البته هیچگاه در علاقه‌ی مردم فتور و سستی و تعطیلی رخ نداده و در این قضیه از نظر روانشناسی هم باعث تقویت و تأیید شده و میشود. در همان موقع هم این فکر پیش آمد که نه باین شوری و نه بآن بی‌نمکی. یکمرتبه جای آن ایراد و انتقاد را یک جو مساعد و موافق گرفت. درحالیکه خود دولت و شخص بنده که عضو کوچک دولت هستم، بهیچوجه من‌الوجه از آنچه تابحال شده و از وضع موجود راضی نیستیم و ادعا نمیکنیم که وظایف و برنامه‌ها و احتیاجات مملکت و ملت به نهایت رسیده و ایده‌آل است و بهتر از این هم نمیشود.

اولاً درست است که بازار و مغازه‌ها و خیابانها و در واقع شهرها (وقتی انسان وضع ترافیک و آمد و رفت‌ها را نگاه میکند) بصورت ظاهر بحال عادی بازگشته، اما بهیچوجه مملکت آنطوری که منظور بود و بایستی انجام شود، حالت زنده و احیای کامل را پیدا نکرده، چرخهای اقتصاد درست به گردش در نیامده است، کارخانجات ما با بازده شاید نصف حالت عادی کار میکنند. و بنابراین بطریق اولی نه بخود کفائی رسیده‌اند، و نه بمرحله صدور کشاورزی‌مان امسال بحمداله یک مقدار بر اثر عنایت خداوندی و وضع بهتر جوی و باران، یک مقدار هم در نتیجه همت کشاورزان و مردم و تاحدودی بازگشت از شهربدهات و روستاها و همچنین دستور و تشویقی که امام در اواخر سال گذشته فرمودند، بهتر شده است، در هر حال آنطوریکه وزارت کشاورزی آمار دارد و پیش‌بینی میکند، برداشت و تولید خیلی بیشتر از سال گذشته و سال‌های عادی بوده است. اما معذک کشاورزی‌مان تکان حسابی نخورده و هنوز هم باید محصولات کشاورزی با کمک مالی دولت نگهداری و حفظ شود، زراعت سنتی به هیچوجه بمقیاسی که بتواند بلحاظ کمیت و کیفیت مطلوب باشد و با دنیا رقابت بکنند، نرسیده. صنایع‌مان گرفتاری زیادی بلحاظ مواد اولیه و سیستم بانکی دارد. سیستم بانکی ایران خیلی به کشاورزی، به صنعت و به تجارت کمک کرده ولی مشکلاتی که از لحاظ افتتاح اعتبار و سایر چیزها، و متعهدین در برابر بانکها دارد آنطوریکه باید و شاید کار نمیکنند. درآمد مالیاتی گواينکه در نتیجه تدابیر وزارت دارائی و بعضی تخفیف‌ها و گذشت‌هاییکه کرده خیلی بهتر از سال گذشته (یعنی سالی که هنوز نظام جدید و نظام اسلامی نیامده بود) شده است. ولی درآمدهای غیر نفتیمان که یکی از آنها مالیات است و گمرک و عوارض وضع خیلی پائینی دارد و از نظر اقتصادی، اقتصاد بودجه‌ای و برنامه‌ای - بهیچوجه وضع حاضر، گواينکه الحمدالله مخارج تأمین شده و انشاءالله هم تأمین خواهد شد، ولی اقتصاد صحیح و سالمی نیست. یک مملکت نمی‌تواند روی درآمد خاص یک منبع خدادادی زندگی کند و درآمد واقعی از کار و کوشش و زحمت نداشته باشد. مسئله بیکاری از ۶ یا ۷ ماه پیش خیلی بهتر شده ولی آینده‌اش خیلی مسلم نیست و هنوز از مسائل تهدید کننده ما است. خصوصاً عده زیادی از کسانی که دستمزد میگیرند، کاری ندارند یا خیلی کم

کار دارند. بنابراین از این جهت هم ما بآن مرحله مطلوب و نهائی نرسیده ایم. ادارات ما درست است که افتتاح شده و دستگاه‌های دولتی ما کار می‌کنند ولی با توجه به تورم فوق‌العاده‌ای که در ادارات حکمفرما بوده و حالا هم هست، آن عده هم که بایستی کار بکنند، خوب کار نمی‌کنند و هنوز هم کم کاری و بی‌علاقه‌گی در ادارات، اگر نگوییم خدای نکرده کارشکنی، برقرار است، این دستگاه دولتی ما، این چرخ سنگین ارزنده‌ای که ما داریم، هنوز به هیچوجه در جاده صحیح و سریعی که نتیجه مطلوب دهد و از نظر اقتصادی و سیاسی و اداری، مفید و پایدار برای مملکت باشد، نیفتاده. دستگاه دولتی در عین اینکه غذارسان و قوت‌دهنده به مملکت است، خودش قسمت عمده‌ای از غذا و قوت مملکت و ملت را میگیرد و مصرف میکند.

بخش خصوصی شاید مظلومترین بخش ما باشد که متأسفانه لطمات زیادی به آن خورده و خوب سرحال و سررشد نیامده است. بخش خصوصی که همیشه در مملکت اساس حیات و فعالیت و درآمد و مخصوصاً آزادی و آزادی و مقاومت در برابر استبداد و استیلا خارجی بوده خیلی مورد تقویت و مورد رشد و توسعه قرار نگرفته است. اما مسئله امنیت، الان پتانسیل مملکت و نیروهائی که مأمور حفظ امنیت هستند بهیچوجه قابل مقایسه با وضعی که در ۷ ماه قبل یا در موقع واژگونی رژیم داشتند، نیستند و از نظر فیزیک جسمی، مادی و پرسنلی و تجهیزات به خود آمده‌اند. به لحاظ امنیت کشور و نیروهائی که مأمور حفظ امنیت کشور هستند، و حملاتی که از خارج میشود، چه از خارج شهرها و چه در داخل شهرها، گوا اینکه نسبت به گذشته زمین تا آسمان فرق کرده و وضع بهتری پیدا کرده است و خصوصاً کمک و امداد و تقویت و همکاری از ناحیه سپاه انقلاب و پاسداران و کمیته‌ها بعمل می‌آید، ولی هنوز خیلی کمتر از حدی است که مورد احتیاج و ضرورت مملکت است. ادارات بهتر شده و ماه‌بماه هم بهتر میشود ولی آن تحرک مطلوب و انقلاب کارمندی که دو سه ماه قبل صحبتش را کردم، آن انقلابی که اصلاً روحیه و طرز فکر و طرز عمل دستگاه دولت را تغییر دهد و یک انقلاب عمیق واقعی اساسی کند هنوز محسوس نیست. البته در جاهائی دیده میشود. ولی نه در همه جا، در همین سفر دیروز که به خوزستان رفته بودیم، برای من خیلی تشویق و امیدواری بود و نمیتوانم خودداری کنم و این مژده را ندمم که در همان اهواز و آبادان و در خوزستان، بسیاری از شهردارها و کارمندان شهرداری که با علاقمندی و فداکاری کار میکنند، یا حقوق اصلاً نمیگیرند یا حقوق خیلی کمی میگیرند. حتی یکی از آقایان شهردارها به هیچوجه در این مدت حقوق نگرفته و سفری را هم که اخیراً برای خرید احتیاجات شهرداری مأموریت پیدا کرده، آن سفر را هم بخرج خودش رفته است.

یکماه قبل هم که بازدیدی از منطقه زیر جنوب تهران میکردیم، در آنجا هم بودند بین کارمندان و معاونین که از جان و دل زحمت میکشیدند و واقعاً یک احساس وظیفه و تغییر

حالت که همان حالت انقلابی است در آنها محسوس بود و دیده میشد. ولی با همه اینها بقول حافظ یا سعدی که میگوید: «کجا دهد این باده‌ها کفاف مستی ما». تمام آنچه شده و آنچه با این بودجه ضعیفمان نسبت به احتیاجات کرده‌ایم، بودجه‌ای که مخارجش خیلی بیشتر از درآمدهاست. معذک خیلی خیلی ما دور هستیم و عقب افتاده‌ترین کار ما و محل ما، همان استانها و مناطق حاشیه مملکت است. وقتی محرومیت‌ها و مشکلات و فقر و فلاکت و وضع نامطلوب و نابسامانی و ناهنجاریشان را میبینیم و با آنکه در آنجاها خیلی کار شده و بیشتر توجه دولت و ملت چه از طریق مصرف بودجه و طرح‌های عمرانی و اعزام هیئت‌ها و غیره و چه از طریق جهاد سازندگی و امثالهم باین استانها و شهرستانهای دورافتاده مملکت است، ولی بقدری آنها محروم بوده‌اند و سختی کشیده‌اند و سرمایه‌هایشان هنوز مخفی و غیرعملی و غیرزنده است که باعث تأسف و شرمندگی است، و باید خیلی خیلی کار کرد. خود آنها هم باید همکاری کنند، همت بکنند و این روح استبدادی را که (در نظام استبدادی) یک نفر حاکم و مالک و مقتدر و همه کاره و دارنده همه چیز و دهنده همه چیز و طرف دیگر (ملت) گیرنده و گدائی کننده و تمنا کننده بود باید این روحیه را در خود از بین ببرند.

خود آنها هم باید خیلی همکاری بکنند و خود آنها هم باید تحمل و صبر داشته باشند تا بتدریج بهتر شود. وضع بطور محسوس بهتر از یکسال قبل است ولی معذک خیلی ما دور هستیم. از همه مهمتر بطور خلاصه، نظام شاهنشاهی یا نظام استبدادی که در مملکت حکمفرما بوده از بین رفته و جایش نظام جمهوری اسلامی آمده ولی هنوز مستقر نشده و جایش را پر نکرده است. نه اسلام آنطور که باید و شاید حکمفرما است، شناخته شده و عمل کننده است، و نه جمهوریت و آزادی و دموکراسی. مجلس بررسی قانون اساسی فعلاً مشغول هستند. از این بابت دولت وظیفه خود را انجام داده و فعلاً دست آن آقایان است که ببینیم چه از آب درمیآید و تا چه اندازه این امانت و مأموریت را انجام میدهند که انشاءاله انجام خواهند داد و باعث آبروی خودشان و نسل‌های آینده خواهند شد.

در این سه چیز، عمده این است که شاه و دربار و ایادی‌اش رفته‌اند. در عوض یک دولت موقت جمهوری آمده، اسلام هم از جهات عدیده‌ای حکومت میکند ولی مهمتر از همه آن چاله‌ای که پر نشده و آن نقصی که مانده، خود مسئله نظام است، مملکت به هیچ وجه من‌الوجه آن نظام مطلوب ضروری را که طبیعی و صحیح باشد هنوز پیدا نکرده است. البته مثال‌هایی که من زدم به هیچ وجه به این معنا نبود که دولت باید بیکاره و هیچ کاره و مطیع و فرمانبر باشد، نه بکلی برعکس است قبلاً هم در این زمینه صحبت کرده‌ام.

آن زمانی که دانشگاه تهران استقلالی داشت، و آقای دکتر سیاسی در رأس آن بود

(و بزرگترین خدمت دوران عمرش شاید همین دادن استقلال بود) شورائی داشتیم و مطالب در آنجا آزادانه و دلسوزانه با احساس مسئولیت بحث میشد. یادم است یک روز آئین نامه و برنامه مدرسه عالی مامائی را که دانشکده پزشکی میخواست تأسیس کند (یا تأسیس شده بود ولی میخواستند برنامه و آئین نامه اش را به تصویب شورای دانشگاه برسانند)، روی آن برنامه صحبتی شد که فلان درس باشد فلان درس نباشد. رئیس دانشکده پزشکی در برابر خواسته ها و پیشنهادات اعضای شورای دانشگاه گفت یک نکته را آقایان توجه ندارند و آن این است که ما نمیخواهیم مامائی تربیت کنیم که دخالت بکند، تمام سعی ما این است که به ماما، به این خانم دخترها بفهمانیم که وقتی نزدائوئی میروید تمام هم و غم شما این باشد که دخالت نکنید و دست نزنید، بگذارید طبیعت کار خودش را بکند، ما میخواهیم این را به آنها یاد دهیم.

دکتری بود در فرانسه و قاعده نباید زنده باشد بنام «پوشه» که اتفاقاً استاد دوست و رفیق من مرحوم دکتر قریب هم بود. کتابی داشت بنام رمز خوشبختی، سرخوشبختی، که چندبار هم به فارسی ترجمه شده بود. در این کتاب نویسنده اساس طبابت و سرّ معالجه را در این میدانست که دکتر باید تمام عقیده و فکر و توجهش این باشد که در مزاج مریض یا نسوج بدن، چه خارج، چه داخل، کاری کند که طبیعت حکومت کند. یعنی خدا حاکم باشد و آنچه دکتر وظیفه دارد این است که عوامل شر، بقول زرتشی ها دست شیطان، دست اهریمن، را از وجود شخص مریض یا بیمار، از محل جراحت، از داخل معده و قلب، دور کند تا امر خدا (البته امر خدا را من میگویم) بتواند حاکم باشد. چون همان گلوبولهای سفید و سرخ و ترشحات و نسوج خودشان بهترین دکتر و بهترین سازنده هستند و همان ها کار میکنند. به تعمیم اجتماعی و وسیعش دولت هم باید مانند آن خانم دختر قابله و یا پزشک تمام مساعی و همتش در این باشد که محیط را امن و حفظ کند و از ورود میکروبها و عوامل و موانع شر، آنهایی که سد راه هستند مثل علف هرزه ها و غیره جلوگیری نماید، بطوریکه خود مردم و ملت و طبیعت یا خدای قادر متعال مالک بتواند به تمام معنی حکومت کند و همه چیز حالت خودجوشی داشته باشد. یعنی رونق اقتصادی، قدرت نظامی، پیشرفت فکری، ابتکار عمل و تمام مزایا و سرمایه ها از خود ملت بجوشد و حتماً هم همینطور خواهد شد. همین قدر که محیطی مساعد و موافق بود و عدالت در اصطلاح اسلام بمعنی کاملش برقرار بود، یعنی هر چیزی سرچایش بود و حق به حقدار رسید، تمام این پیشرفتها و ترقیات و برکات و رحمت و عظمت و اقتدار، از خود ملت خواهد جوشید. حالا مسئله ای که مطرح میشود این است که در برابر این نارسائی ها که هنوز به آنچه مردم میخواهند و اقتضای این انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی بوده نرسیده ایم و ایراد و نقص و عیب بوفور وجود دارد. چه بهتر که دولت باین قضیه اقرار کند و حق مطلب گفته شود. و این مسئله مطرح شود که چرا اینطور است و چه کسبی

مقصر است. و وقتی تشخیص دادیم چه کسی مقصر یا مؤثر است ببینیم. چه باید کرد و چه کسی باید این کار را بکند.

اولاً چرا اینطور است؟ چرا هنوز که هنوز است، آن آرامش و آسایش و نظم و امنیت و عدالت و چیزهایی که ما میخواستیم و ضروری هم هست و دنیا هم از ما میخواهد، چرا هنوز برقرار نشده؟ برای این که انقلابی انجام شده، انقلاب هم یعنی همه چیز بهم خوردن، درضمن کوچک و جزئی هم نبوده که فقط در گوشه ای از شئون مملکت رخ داده باشد، مثل انقلاب. البته بجای خودش. ملی شدن نفت که برهبری مرحوم دکتر مصدق انجام گرفت، این انقلاب یک انقلاب عظیم همه جانبه است، حتی مقیاسش و وسعتش از مرزهای ایران تجاوز کرده و جهانی شده چنین انقلابی که با چنان سرعتی صورت گرفت «مملکت تکانی» نبود، بلکه از جهاتی «دنیا تکانی» بود، و طبیعی است که تبعات و آثاری داشته باشد. انقلاب های ممالک دیگر از ۳۰۰ سال تا ۵۰۰ سال پیش باین طرف همه جا این عوارض را داشته اند و خیلی هم شدیدتر و پرتکان تر و احياناً پرايراد و پریعب و خطراتر بوده اند. طبیعی است این مریضی که اسمش کشور ایران است، در معرض یک عمل جراحی قرار گرفته، آنهم نه جراحی ساده ای که تنها غده ای را در آورده باشند، بلکه عضوی را که میتوان گفت عضو رئیسه این مملکت و نظام ۲۵۰۰ ساله بوده یعنی شاه مملکت، دربار مملکت، دستگاه فرماندهی را در آورده ایم. حالا فکر یک مریضی را بکنید که سرش را از تنش جدا کرده باشند و یک سر دیگری بخواهند بجایش بگذارند! خوب، چنین مریضی باین زودیا بلند نمیشود، نمیتواند سر پا بایستد، نمیتواند حرکت بکند، چه برسد به اینکه بعد هم قهرمان ورزش بشود و هزاران اعمال و خدمات و کارهای نابغه وار انجام دهد. چرا این چنین است؟ جوابش همین است، هیچ دنبال چیزی هم نباید بروید و البته این حالت هم ادامه خواهد داشت و باین زودیا هم این مسئله حل شدنی نیست. فقط مسأله این است که آیا در جهت بهبود میرود یا در جهت کمبود و بدی.

بند دوم این سؤال که چه کسی مقصر است، خیلی ها هستند که در دنیا و در ایران و در زمان معاصر ما همیشه وقتی یک ناجوری یا ناملایمی پیش میاید (حالا ناملایم واقعاً ناملایم باشد یا برای آن ها ناملایم باشد) فوری بعنوان امر بدیهی دنبال این میروند که چه کسی مقصر است؟ حتماً باید یکنفر مقصر پیدا بکنند و این مقصر بودن حتماً باید روی سوءنیت و دشمنی باشد، در صورتی که این طور نیست. ممکن است خیلی چیزهای نامطلوب و ناجور در دنیا پیش بیاید، چه در عالم جماد، و چه در عالم موجودات زنده حیوان و نبات، چه در انسان و اجتماع که قابل قبول نباشد و درعین حال هیچ کس هم مقصر نباشد، بلکه لازمه و ناشی از خود آن پدیده و کیفیت و جریان امر باشد. بنابراین همیشه بخودمان فشار نیاوریم که چه کسی مقصر است؟ مؤثر در این وضع فعلی ما و مؤثر در دوا و چاره و آینده ما، خود این کیفیت انقلاب است که هر قدر آن را تشریح کنیم خوب بشناسیم و بشکافیم، همان کاری

که هرطبیعی می‌کنند که اول مرتبه باید تشخیص مرض بدهد و این تشخیص با آزمایش و اندازه گیری و معاینه و ملاحظات و تجربیات زیاد ملازمه دارد، هر قدر ما در این زمینه دقت کنیم تا تشخیص دهیم که جریان چگونه بوده، راه غلطی نرفته ایم. پس باید خود این انقلاب را مطالعه کنیم. انقلابی بود خودجوش، البته دیرجوش. یعنی از ۷۰ سال قبل شروع شده بود! حالا ۷۰ سال نگوئیم ۶۰ سال، ۶۵ سال یا ۶۸ سال، خودجوش بوده، از همه طرف جوش بوده و آخر سر مثل دیگ زودپزیک دفعه پخته و محصولش را بیرون داده. یعنی انقلاب ریشه دار و عمیق ولی در مراحل آخر حالت انفجاری و خیلی سریع و پرافتخار داشته است. طبیعتاً در انقلابی که همه کس در آن دست داشته اند، همانطوری که چندین بار سابقاً گفتم، همه بنحوی از انحاء خودشان را صاحب کار و دلسوز میدانند و بنابراین خیل داوطلبان از همه طرف سرازیر میشود. وقتی همه علاقمند باشند مثلاً به ساختن یا احداث مسجد یا خانه یا مدرسه‌ای، هر کسی به فراخور خودش نظر دارد، علاقه دارد و مصالح می‌آورد. آستین بالا میزند و یک مقدار کار میکنند و حتی طرح هم خودش می‌خواهد بدهد، نقشه را خودش می‌خواهد بکشد، وضع انقلاب ما و از خصوصیات بزرگ آن همین لشکر داوطلبان است که از همه طرف پیش آمدند این مطلب در عین آنکه نقطه قدرت و عظمت و افتخار و امید ما هست، ولی در عین حال، نقطه ضعف و اشکال و مزاحمت هم هست. آن سالی که برای خلع ید نفت رفته بودیم مورد کوچکی پیش آمد که نمونه کارهای داوطلبانه است. بعد از رفتن انگلیس‌ها، خانه شماره ۳ بمن افتاد که قبلاً بیکی از رؤسای ایرانی که ریاست شرکت نفت ایران و انگلیس را داشت تعلق داشت. آن خانه در محله «بریم» بود و اطرافش هم درختهایی مثل ششمارد و همچنین نرده توری داشت، و عمارت را هم یک نرده توری با در لولائی کشیده بودند. یک روز بعد از ظهر که برای ناهار وارد منزل شدم آقائشی با لباس و قیافه کارگری دیدم که همانجا نشسته و اطرافش هم چیزهایی ریخته، هیچ اعتنا هم بمن نکرد که من مجبور شدم هنگام عبور بگویم ببخشید. موقعی که از پهلویش رد میشدم، دیدم با رنده و اسکنه و چکش مشغول کارهایی است! سرش را بلند کرد دیدم آن در ورودی را عوض میکنند. لولای آن را بیرون آورده و می‌خواهد در چوبی دیگری بجای آن بگذارد. در لولائی دری بود با بعداً مثلاً ۸۰ در ۸۰ سانت که چهار چوبی داشت، طبیعی است که چهار چوب را سوار میکنند و داخل این چهار چوب یک آلت قائم، یکی هم افقی و دوتا آلت با اصطلاح مورب ضربدری بطوریکه مجموعه‌اش - حالا تعمندی بوده یا تعمندی نبوده - همان خطوط پرچم انگلستان را نشان میداد. این آقای نجار بسادگی و بدون اینکه نه منتهی و نه حرمتی بگذارد، گفت آقا من از اینجا رد میشدم دیدم در خانه شما نقش پرچم انگلیس را دارد این را در دکانم ساختم آدمم عوض کنم. از این جور داوطلبها خیلی زیاد بودند. کسانی بودند که اطلاعات از این طرف و آن طرف جمع میکردند و به هیئت خلع ید و بمرحوم دکتر مصدق و سایرین میدادند، یا مراقب بودند دورادور دنبال

اعضاء مختلف میرفتند و پرونده‌هایی گیر می‌آوردند، منتها اطلاعاتی که میدادند گاهی وقتها بجا و صحیح بود و گاهی وقتها هم خیال میکردند کشف بزرگی کرده‌اند در حالیکه خیلی از این اطلاعات معلوم و معین بوده و بعضی هم احیاناً از نظر روانشناسی روی وحشت و سوءظن ایجاد شده بود. مثلاً شاید صدبار اطلاع داده بودند که انگلیسی‌ها با دو تا خط لوله نفت پالایشگاه را بطرف خاک عراق می‌برند و از آنجا خارج میکنند. در صورتیکه خیلی چیز ساده‌ای بود و برای ما هم مسلم بود، هم نقشه‌اش را دیدیم و هم گزارشش را و هم در محل رفتیم آن راهم دیدیم، دو تا خط لوله کوچک چهار اینچ و شش اینچ بود که مواد نفتی تصفیه شده برای فرودگاه بصره می‌سپرد. فرودگاه در آن موقع جزء شرکت بود و تمام اینها. در حسابش هم وارد بود. و خیلی چیزهای دیگر که فلان رئیس کارگزینی مثلاً در آنجا دستگاه فرستنده‌ای دارد که مرتب با لندن در تماس است، در حالیکه از این تلفن‌های دارای دستگاه رمزکننده که همه‌ی رؤسا داشتند و ما هم که بعد از انگلیس‌ها آمدیم، ماهم روی میزمان داشتیم. (تلفنی که جعبه‌ای بغلش بود که آن جعبه امواج صوتی را روی موج مخصوصی سوار می‌کرد که اگر جای دیگر در اثر اتصال سیم این صدا را بشنوند نتوانند بفهمند). این را اشخاصی آمده بودند و برای آن آقای رئیس کارگزینی پرونده درست کرده بودند و از مرکز هم دستور محرمانه و رمز به رئیس شهربانی داده شده بود که چه کارهایی دارند میکنند و چه نشسته‌ای که در آنجا ارتباط مستقیم بی سیم با لندن برقرار است، در حالیکه یک دستگاه خیلی ساده و پیش پا افتاده‌ای، (البته حالا پیش پا افتاده شده آن موقع شاید در ایران فقط ۷ تا ۸ تائی شرکت نفت داشت) بیشتر نبود. اما این دفعه در این انقلاب بتناسب عظمت و وسعتش این داوطلبان خیلی زیاد شده‌اند. کمیته‌ها و پاسداران سپاهیان انقلاب، مراکز روحانی، سیاسی یا حزبی که در تمام شهرها و شهرستانها بوجود آمده و افراد زیادی که دنبال ساواکی‌ها و غیره می‌روند، پرونده‌هایی از ادارات کشف کرده و به دادگاهها میدهند و حتی بدون اینکه دستوری بآنها داده شود، می‌روند و دستگیر هم میکنند. همین‌جا است که به نقطه ضعف بر میخوریم و انگشت روی نقطه ضعف همین وجود و وفور داوطلبان میگذاریم، در عین اقرار و احترام و تکریم و تقدیر از ضرورت اولیه و وجود و خدماتشان، چون هنوز روی نظم و نسق صحیح نیفتاده‌اند نقطه ضعف دارند. بطوریکه در سخنرانیهای قبلی هم گفته‌ام، این تعدد مراکز تصمیم‌گیری و تشتت سلیقه‌ها و افکار و نظریات از نقاط ضعف و صدمات بزرگی است که به انقلاب ما یعنی به دوران بعد از پیروزی اول میزند. آن راه حلی که پیدا شد و خوشبختانه این عیب و ضعف را تا حد زیادی برطرف کرد همان عمل ترکیب و تلفیق و در واقع نزدیک کردن و تقریبی بود که بین دولت و شورای انقلاب (که هر دوی آنها زیر پرچم و زیر فرمان رهبری عالیقدر انقلاب هستند) بوجود آمد که به تبع این همکاری و نزدیکی، سپاه انقلاب و کمیته‌ها همه در کادر دولت درآمدند و از این بابت مؤده آنرا دادم که

آن اشکال تا حد نسبتاً زیادی برطرف شده و خوشبختانه بشکر خدا و بشکر همین جوانان و آقایان، روابط دوستانه و صمیمی بین سپاهیان انقلاب و پاسداران و مامورین دولت و ملت بوجود آمده گویانکه همکاری آقایان شورای انقلاب و وقت گذاریشان مخصوصاً احساس مسئولیتی که ما انتظار داشتیم، آن اندازه‌ای که منظور و مطلوب بوده و آنطوریکه باید و شاید، نیست و به وظایف و مسئولیت‌ها و گرفتاریهای خودشان بیشتر توجه دارند تا به آن چیزی که احتیاج دولت و مملکت است و از نزدیک باید کارها حل شود. این اولین خصیصه این انقلاب که هم نقطه قوت و هم ضعف آن بود و اینکه این آثار از کجا ناشی میشود.

دوم مسئله اختلافی است که در احساس مسئولیتها پیش می‌آید. و هرکسی مسئولیت را به نوعی حس میکند، من چکار باید بکنم، چکار نباید بکنم، و روی اختلاف در احساس مسئولیت دخالتها پیش می‌آید که این دخالتها خوب لای چرخ دولت است. چه این دولت و چه هر دولت دیگر، همان ضرب المثلی که در زبانهای مختلف است که زبان فارسی اش اینست که «ماما وقتی دو تا شد سر بچه کج درمی‌آد» وای بحال آنکه ماماصد تا شود. از این بابت هم خیلی گفته شد، خیلی صحبت شد، حتی در دو ماه یا دو ماه نیم قبل که یازده نفر از همکاران محترم، وزراء استعفا داده بودند و منجر به رفتن خدمت امام شد. چهار نهاد را این آقایان شرط لازم و ضروری برای امکان خدمت و قبول مسئولیت میدانستند که باید این چند نهاد همکاری خیلی نزدیک و تبعیت از نظر دولت داشته باشند. این چهار نهاد: سپاه انقلاب، کمیته‌ها، دادگاه‌های انقلاب و دستگاه تبلیغاتی رادیو تلویزیون بود. دوتای اول بنحون نسبتاً خوبی حل شد، دوتای دوم مانده بود، بدون اینکه بخواهم بگویم سؤنییتی در کار است. ولی نشد تا دو هفته قبل که اعلامیه‌ای از طرف دادستان کل انقلاب جناب قدوسی (که بسیار نظر صحیح و منطقی و صمیمانه و دوستانه و برادرانه با دولت دارند) خطاب به کمیته‌ها و غیره صادر شد. طبق امریه امام هیچ کمیته‌ای، هیچ دادستانی، هیچ دادگاه انقلابی، هیچ پاسداری، هیچ سپاهی، و هیچ مقامی حق دخالت در امور مربوط بدولت را ندارد. این مسئله هم مثل آن مسئله قبلی یکی از گام‌های پیروزی بزرگ دولت بود. وقتی می‌گوئیم دولت، جنبه خودخواهی ندارد، نمی‌خواهم بگویم پیروزی این دولت، بلکه هر دولتی. و مهم این بود که چنین امر و اعلامیه‌ای، چنین دستوری بامر رهبر انقلاب صادر شود که البته تا حدودی هم اطاعت شده و امیدوارم حسابی و صمیمانه و عمیقانه و مطیعانه کاملاً اجرا شود، و مایعنی کارمندان دولت و کارکنان و خدمتگزاران مملکت شاهد مزاحمتها و دخالتها نباشیم.

بند سوم از سؤال اینکه، کی مقصر است یا کی موثر است؟ این مسئله ادامه و عمق انقلاب است. ابتدا که امام مراجعت کردند و به ایران تشریف آوردند و بعد هم که دولت موقت را منصوب کردند، همانطور که در فرمان خیلی خوب منعکس شده بود، پیش‌بینی این

بود که بمصدق شعر حافظ:

منظر دل نیست جای صحبت اغیار
دیو چو بیرون رود فرشته درآید.

بارفتن شاه و دربار و ایادی اش دیگر ما راحت و آسوده میتوانیم به کارهایمان پردازیم. این بود که در آن ماموریت و فرمان آمده بود که دولت را زودتر و برآه کنیم، حتی دائماً می‌پرسیدند: پس این وزراء چی شدند؟ چرا معین نمیکنید؟، وزارتخانه‌ها و ادارات را میگیریم و بسهولت از آنجا رد میشویم، رفراندومی صورت خواهد گرفت و بعد از آن هم تهیه قانون اساسی و انتخاب مجلس موسسان. مجلس موسسان هم که کاری ندارد یکماه یا یکماه ونیم این موضوع انجام خواهد شد، و بعد هم انتخابات رئیس جمهور و دولت جدید. اما بلافاصله دیدیم که وضع عوض شد. همانطوری که یکی دوبار هم گفته‌ام، زمان خلع ید و مرحوم دکتر مصدق هم همین تصور بود که با رفتن انگلیسها دیگر آب از آسیابها می‌ریزد و ما میافتیم روی چرخ صحیح و راحت و آسوده. ولی بعد بتدریج معلوم شد که نه، این انقلاب از آن انقلابها! نیست و هنوز ادامه دارد البته مقصودم جنبه منفی و تخریبی انقلاب است که عمیق است و مثل یک موجود زنده در حال جوش و خروش و فوران و توسعه است. مقصود تمام مردم ایران و حتی اکثریت هم نیست، بلکه مقصود آن قشر یا طبقاتی است که بیشتر سر و صدا و فداکاری و جنب و جوش و علاقه و حرکت دارند. اینها به هیچوجه من الوجوه راضی به این نبودند که شاه و دربار بروند و قانون اساسی منهای سلطنت و مقررات سابق تا وقتی که اصلاح نشده یا خلافتش یا تغییرش عرضه نگشته اجراء بشود و در انتظار طی شدن مراحل ماموریت و برنامه‌ی دولت بمانند، بلکه بتدریج معلوم شد که مردم بعد از شاه اولاً میخواهند نیروهای انتظامی که بعنوان مظهر و چهره قدرت استبدادی شناخته شده بودند، بکلی و اصلاً از بین بروند و متلاشی شوند. البته آن عده خیلی افراطی چپ بیشتر روی این نکته تکیه داشتند یا ظاهر میکردند، دیگران شاید ته دلشان غیر از این بود. همچنین مظهر دوم و چهره دوم دستگاه گذشته وجود دولتها و سیاستهای خارجی یعنی آن استیلای خارجی و روابط سیاسی ایران بود. این را هم میخواستند که اصلاً اسمش را نشنوند. اصولاً با تمام دولتها و قدرتها اعم از ابرقدرت، نیم‌چه قدرت، وسط قدرت، پائین قدرت که پشتیبان شاه و نظام گذشته بودند و روابطی با ما داشتند ولو اینکه روابطشان خیلی عادی و معمولی و مورد احتیاج ما بوده و یا روابطی که سواستفاده اش صد درصد نبوده، این ها را هم روی آن نفرتی که از نظام گذشته پیدا کرده بودند، میخواستند که کان‌لم‌یکن، و بکلی از بین برود.

سومین مظهر و معرف آن قدرت، دستگاه دولتی است. یک حالت انزجاری در روحیه مردم نسبت به دستگاه دولتی هست و همچنین همراه و پاپای دستگاه دولتی، دستگاه اقتصادی و اداری مملکت در بخش خصوصی، بخاطر آنکه آنهایی هم که در بخش خصوصی و غیر دولتی جلو بودند و دیده میشدند و کارشان برای مردم مشخص بود، یا همان اعضاء دربار

و دستگاه بودند یا سرسپرده‌ها و حمایت شده‌هایشان. بعد از این نسبت به کارمندان دولتی، ابتدا ما فکر میکردیم که این حالت نفرت و وحشت اختصاص با آن سطح بالا دارد، حداکثر تا حدود معاونین از وزراء تا معاونین — ولی هر قدر جلو رفتیم دیدیم نه، تا پائین‌ترین سطح دستگاه دولت هم این روحیه و قضاوت وجود دارد. تا اینجا چیزهای مادی و محسوس است. اما غیر از اینها هم یکنوع ازدگی و میل به واژگونی و تغییر و تبدیل، تغییر و تبدیل بصورت واژگونی وجود دارد. نسبت به اسامی و عادات و سنن و فرهنگ و لباس، هرچه که مهر گذشته را داشته، ولو اینکه این مهر، مهر شیطانی نباشد، طبیعی باشد، قدیمی و حتی اسلامی باشد، چون بارنگ آن نظام جلوه کرده اینهم باید از بین برود.

اگر بخواهم خلاصه کنم، باید بگویم اصلاً با این نظام — با نظم و با خود نظام یک حالت مخالفت و مقابله وجود دارد. مثلاً اتومبیلی تحویل داده میشود به جهاد سازندگی وقتی میگوئیم که آقا بآن کسی که ابواب جمعی این اتومبیل و این ماشین را داشته، رسید بده (و طبیعی است که وقتی این را از ابواب جمعی خارج میکند باید یک رسید جایش بگذارد)، یکمرتبه با یک عکس‌العمل شدید میگوید که این حرفها چیست شما میخواهید بازهم تشریفات راه بیندازید؟ اصلاً یک روحیه ضدیت و مخالفت با هر چیزی که نظم و نظام و اصول داشته باشد و حتی شاید بمبالغه و اغراق بشود گفت که اگر سابقاً دودوتا چهارتا میشد، حالا دودوتا همه چیز میشود جز چهارتا. اگر شما گفتید دودوتا چهارتا، شما طاغوتی هستید!! یا اگر جواب مسئله را نوشته باشید دو دوتا چهارتا، او میگوید نه، شما مخالف هستید و انقلابی عمل نمیکنید و نه، دو دوتا میشود شش تا دودوتا هر چه من دلم خواست میشود و دودوتا میشود پانزده تا. این روحیه‌ای است که پیش آمده و از مسائلی است که ما باید با آن طرف باشیم و بحساب بیاوریم. یک انقلاب کلی و همه طرفه و خیلی تند و سریع و حتی سطحی را میخواهند. و اینجاست که تعارض پیدا میشود. مکرر من این مثال را زده‌ام که خراب کردن یک خانه، یک عمارت ۲۰ طبقه در عرض ۲۰ ثانیه امکان‌پذیر است، اما ساختن یک خانه، حتی باخشت و گل یک طبقه حداقل در شرایط ایران سه ماه وقت لازم دارد. اینجا یک تعارضی پیش می‌آید. وقتی هدف و برنامه عده‌ای ادامه مرحله تخریبی و منفی انقلاب باشد، اینها یکجور فکر میکنند و یک جور میخواهند و یک نحو عمل را می‌پسندند، مخصوصاً وقتی که حالت انتقام هم داشته باشند، یعنی انقلاب تبدیل شود بحالت انتقام. یعنی مافقط نمیخواهیم که آن نظام و آن رژیم واژگون شوند، بلکه پدرشان را هم باید درآوریم. ولو اینکه اینها فعلاً منشاء اثر و ضرری هم نباشند! این حالت انتقامی است که شاید از یک ماه یا یکماه‌ونیم بعد از پیروزی شروع شده و هنوز هم ادامه دارد. تعارضی که پیش می‌آید از یک طرف این است، و از طرف دیگر اینکه این دولت بیچاره در ماموریتش نیامده که آن انقلاب تخریبی و منفی را اداره کند و ادامه دهد، بلکه ماموریت مثبت و سازندگی دارد. اداره

مملکت، مدیریت مملکت را باین دولت واگذار کرده اند. مدیریت هم هرجا، چه در اقتصاد، چه در مدیریت فکری، چه در مدیریت بچه های شیرخوار، چه در مدیریت بزرگسالان، چه در محیط نظامی و سیاسی همه جا اصل مسلم نظم و ترتیب است. در تاریخ گذشته و نظامهای استبدادی، فاشیستی، کمونیستی، اسلامی، کفر و غیره شرط اول هر مدیریتی نظم است و رعایت اصول. وقتی اصول برقرار و حاکم نباشد، سنگ روی سنگ بند نمیشود. بنا اگر شاقول نداشته باشد و حساب افقی و طراز و غیره را نکند، این دیوار ولو دیوار چینه ای یخچال باشد، نمیتواند بالا برود و دوام بیاورد کوچکترین کار مثبت واقعی محتاج به رعایت نظم و اصول است. هر قدر آن مرحله اول انقلاب که مرحله منفی است ملازم و مصادف با سرعت و شدت حتی خشونت بود، مرحله دوم برعکس باید بامدارا، تأمل، مطالعه و حتی ملایمت باشد.

معروف است که در قم، (صحن بزرگ حضرت معصومه را همه رفته و دیده ایم). تیمچه ای است بآن میگویند تیمچه بزرگ. آنرا شاید کمتر دیده باشید، حتی شاید آنرا مردم قم همه ندیده باشند. این بنا از شاهکارهای معماری و بازسازی در تمام ایران است. سه گنبدی و روپوشی است و تیمچه ای است که در تابستان قم خنک است. معروف است معمار این بنا که صحن امین السلطان را هم ساخته بعد از اینکه پی های این تیمچه را گذاشت و شاید بعضی از جزرها را هم شروع کرده بود، غییش زد، میگویند دو سال، سه سال هیچکس او را ندید!! بعد از سه سال که آمد، گفتند بابا کجا رفته بودی؟ خواب رفته بودی یا هیچ فکر نکردی این سرمایه ماست؟ گفت من تعمد داشتم! اولاً رفتم که مرا پیدا نکنید تا اگر مرد هستید خودتان درست کنید. که معلوم شد نه، کسی نبوده که این کار را بکند. دوم اینکه یک چنین بنائی باید پی هایش محکم باشد و با پی شل بعدها ولو باندازه یک بند انگشت، نیم بند انگشت، اگر فرو بنشیند، تمام این بنا خواهد ریخت. بنابراین من تعمد داشتم که دو سال، سه سال غیبت کنم تا پی و زمین نشست کامل کند، بعدها بیایم جزرها و ستونها را رویش بگذارم.

کارهای سازندگی و اساسی هر قدر عظمت و مدت آن بیشتر باشد. بیشتر احتیاج به مطالعه و نقشه و مدارا و ملایمت دارد. علت تمام انتقادات و اختلافاتی که بین دولت از ابتدای تشکیل آن تا حالا و آینده، بین ما و نسل جوان انقلاب وجود داشته براساس همین است. دودید و دو برنامه مختلف وجود دارد.

فرض کنید دو نفر آدم در بیابان بیک سنگی یا پاره آجری برخورد کنند. آنکه خودش را در معرض خطر دشمن تلقی میکند، باین سنگ و پاره آجر باین چشم نگاه میکند که ممکن است دشمن همین سنگ را بردارد و بزند به سر من، پس من سنگ را بر میدارم که بزنم به سر او. بنابراین سنگ برای او یعنی حرب، یعنی تخریب، یعنی کشتن یا کشته شدن. اما کسی

که معمار یا بنا یا مقاطعه کار راه سازی است. به سنگ به این چشم نگاه میکند که آیا این سنگ به درد دیوارسازی، سدسازی و پل میخورد یا نه. اگر قرار است روی آن عمل حجاری صورت بگیرد، چگونه باید باشد؟

اختلاف برنامه و دید دولت، دولتی که مامور سازندگی است، با آن قشر انقلابی، نسبت به کارمندان و دستگاه‌های دولتی سر این است که ما به چشم اینکه از این دستگاه و از این کارمندان و این افراد چگونه استفاده کنیم، نگاه میکنیم، آنها بچشم اینکه این قبلاً چکاره بوده و ممکنست ضدانقلاب باشد نگاه میکنند. او میخواهد سر به تنش نباشد و ما برعکس میخواهیم نه تنها سر به تنش باشد بلکه کلاه و لباس و اسباب کار بسیار خوبی هم داشته باشد و معلومات و امکاناتش هم بیشتر باشد. این تعارضی است که بصورت مختلف بوجود آمده و این دو عمل یعنی سازندگی مثبت انقلاب، با آن یکی جور در نمی‌آید.

من باز یک مثال میزنم، ایراد نگیرید که چرا اینقدر فلانی مثال میزند، تاسی بقرآن میکنم. قرآن هم مطالبش را در سایه مثالها در مغز بشر فرو کرد. آنجائی که خود قرآن میگوید: «ولقد صرفنا فی هذا القرآن من کل مثل و کان الانسان اکثر شیئی جدلاً» یعنی قرآن بانحاء مختلف مثال میزند. آنجا که میخواهد از حق و باطل صحبت بکند، مثال نهر آب میزند، آبی که در زیر است و آهسته آهسته و در عمق فرو میرود و مایه برکت و رحمت است. آن را بعنوان حق نشان میدهد ولی آن کف و سروصدا و غرش و جوششی که روی آب است، آنرا بعنوان باطل مثال میزند و بعد هم خودش میگوید «کذلک یضرب الله الحق والباطل»، کار انسان جدل کردن است. مثال این دفعه بنده، یک کارگاه راه‌سازی مختلط است، دیده‌اید در راه‌ها بعضی وقتها برای پل یا پی‌سازی جلو اتومبیلها را از چند کیلومتری میگیرند. (آن موقعی که چال میزنند و دینامیت کار میگذارند، سابقاً باروت بود، حالا برقی است)، مامورین در تپه یا جنگل مراقب‌اند که کسی از چند کیلومتری نزدیک آنجا نشود. برای اینکه دینامیتها یکمتر به باید بترکند و پرتاب قطعات سنگ طوری است که برای ماشین و آدم و حتی حیوانات و گاو و گوسفند میتواند خطر داشته باشد. یعنی کارگاهی که در آن انفجار و دینامیت هست دیگر نه آدم باید باشد و نه آنجا میشود کار کرد. یا ساختمان بلندی که میخواهند آنرا خراب کنند مجاور آن ساختمانی است که گچ کار و شیشه بر و نقاش آمده‌اند و میخواهند آن را تعمیر و ترمیم کنند، این دوتا باهم جور در نمی‌آید. مادامیکه در یک کارگاه، ساختمانی هست که باید با دینامیت یا حتی با کلنگ و بیل خراب شود، دیگر نمیشود بغل این بنا بنای دیگری باشد که گچ کار و سیمان کار و نقاش و شیشه بر در آن بتوانند کنند. سروصدا و انفجاری که حاصل میشود اصلاً تمام شیشه‌ها را متلاشی میکند. چه برسد باینکه بغل آن بنا بخواهند بنائی جدید شروع کنند و بیاورند بالا.

همه درد بنده، داد بنده، و حرف بنده این بوده که بابا، این دو برنامه با هم جور نمیآید یا باید برنامه منفی را تا آخر انجام داد و هر چه عمارت و هر چیز هست از بین برد و متلاشی کرد و بعد سز فرصت کار سازندگی کرد، یا از اول کار مثبت کرد. اگر بخواهید هر دو را بغل هم انجام دهید، یکدیگر را خراب میکنند، و عامل اختلاف و اشکال بین دولت و افرادی که دنبال این طرز فکر هستند و عنوان معروف و متداولشان هم «پاکسازی» است، بر سر همین است. که ما داریم دو کاری را که طبیعتاً مزاجشان با هم سازگار نیست میکنیم. جهاد سازندگی، جهاد است، سازندگی هم هست و بسیار هم لازم است اما جهاد سازندگی با «ژ-۳» نمیشود.

علت اینکه بنده دیروز به اتفاق همکاران عزیز به خوزستان رفتم این بود که هفته گذشته یکی از آیت الله‌ها و بزرگان آنجا نامه‌ای به من نوشته و مقدار زیادی شکایت کرده بودند. این شکایت مرا برانگیخت که ببینم آنجا چه خبر است. کاش ایشان که نامه نوشته بودند میآمدند و میدیدند که در آنجا چقدر کارهای عمرانی و اساسی انجام میشود و چگونه کارمندان دولت و کسانی که همکاری دارند با میل و رغبت فعالیت دارند و خدمت میکنند. شکایت ایشان این بود که از طرف جهاد سازندگی تلمبه‌خراپی را که کنار رودخانه بوده (و طبیعی است که در منطق اسلام و انقلاب مزرعه داشتن و آب از رودخانه کشیدن نه جرم است نه گناه بلکه ثواب هم دارد). میروند و بفرمایش ایشان بزور اسلحه صاحب آن مزرعه و تلمبه را تهدید میکنند که تو مخالف عمران و انقلاب هستی و «الا و بالله» ما میرویم آن تلمبه را راه بیندازیم تا رعایا بتوانند زراعت کنند!! این جهاد سازندگی نیست، جهاد تخریبی است، جهاد مصادره است، جهاد حمله است، جهاد انقلاب و مرحله اول است، جهاد سازندگی این جور نمی شود.

همه‌ی حرف ما این است، این مسئله پاکسازی البته همیشه خواهد بود. اصلاً مسئله طبیعی است. برای اینکه یادی و رحمتی برای مرحوم طالقانی شده باشد، در تفسیر آیه «هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منم یتلوا علیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین» ماده اول برنامه انبیاء تزکیه است به تشبیه ایشان یک باغبان و یک زارع، اول سنگ و علف‌های هرزه مزرعه را در میآورد. مادامیکه سنگ و علف هرزه در آنجا باشد، گل و یا مثلاً چیزهای مثبت و بابرکت نمیتواند بروید. باید تزکیه و تقوی و اخلاق باشد. تا در این زمینه و در این محیط آنچه خواسته خداست بروید و در چنین محیط و مردمی، وقتی تزکیه شدند و علف هرزه‌ها از میان رفت و موانع ریشه کن شد، آن موقع است که چه مردم، چه محیط و چه مزرعه میتواند آنچه خواسته خداست، طبق هدایت تکوینی و تشریحی، میوه و معرفت و خیر و سعادت و همه چیز را بدهد. اما باز هم بسته باین است که برنامه چه باشد و دید چگونه باشد؟ معروف است که در یکی از جنگ‌های حضرت علی، مالک اشتر که در

واقع سپهسالار و فرمانده قشون حضرت علی بود، خیلی شجاعت بخرج داده و خیلی از لشکر آنطرف را کشته بود. در حالیکه خود علی هم در حال جنگ و شمشیر زدن بود، حضرت یا بعلم امامت و یا به درایت و نبوغ بشری در یافتند حالت کبر و غروری در مالک اشتر از اینکه توانسته چندین برابر علی شمشیر بزند و دشمن را بکشد پیدا شده است حضرت باو میگویند یا مالک، من وقتی کسی در برابرم قرار میگیرد و شمشیرم بلند میشود تا هفت پشت او را نگاه میکنم، اگر بدانم که از این آدم ممکن است در پشت پنجم یا هفتم فرزند صالحی بوجود آید او را نمیکشم!! در این خیلی معنی مطرح است.

دولت چون نظر به آینده دارد، نظر به مسئولیت دارد، به کارمند و به افراد و به مردم مملکت و به ملت بیک چشم دیگر نگاه میکنند. ولی آنکه نظر به گذشته دارد و تسویه حسابهای گذشته را میخواهد و انتقامجوئی میکند، جور دیگری نگاه میکند. ما هم تسویه میکنیم حتی بخشنامه کرده ایم و در برابر کم کاری و احياناً خرابکاری و کارشکنی بشدت عمل میکنیم. مدتها است دولت این فکر را کرده. ما همینطور از بالا شروع کردیم، وزراء و معاونین را از سطوح خیلی متوسط آوردیم و در پست جدید نشانیدیم که متأسفانه آنها تجربه و اطلاع و سابقه کافی ندارند و قهراً هم کار کم پیش میرود و هم احياناً خطا صورت میگیرد. یا همان کارمندان عالیرتبه بعد از رسیدگی، هم نسبت به گذشته شان، هم نسبت مخصوصاً بحال انتخاب کردیم. چون این انقلابی که در مملکت شده اختصاص بیک عده خاص ندارد. این انقلاب واقعاً همه جائی و عمیق بود و در سطح کارمندی، چه بالایش چه پائینش در آنجا هم رخنه و نفوذ داشته و پیروزی آن مقداری مدیون مشارکت کارگران و کارمندان بوده است. لایحه ای تنظیم شد و از تصویب شورای انقلاب گذشت که هر وزارتخانه ای یک هیات ۵ نفری مامور باصطلاح پاکسازی شوند ولی نظر این هیات ها بیشتر معطوف به حال و آینده است. بیشتر مراقبت دراینکه الان چه می کند. بنابراین ما هم این را انجام داده ایم، ما بهیچوجه مخالف پاکسازی نیستیم ولی مساله قیافه و صورت دیگری دارد. همینطور که از ابتدای پیروزی انقلاب، دشمن چه ایادی داخلی اش و چه خارجی طبق نقشه ای جلو میرفتند و در هر ماهی یا در هر چند هفته ای یک عمل را خیلی منظم پیاده میکردند بنظر میرسد این مساله پاکسازی ابعاد و مقیاسی پیدا کرده که جزئی از آن برنامه است. یعنی افرادی راه می افتند این طرف و آن طرف تهمت و اطلاعات و جاسوسی و پرونده کهنه هائی در قیافه خیلی دلسوزانه مانند گرگ در لباس میش درمی آورند. ریش گذاشتن و تسبیح بدست گرفتن هم خیلی آسان است. در این روزها یک عنوان انجمن اسلامی کارکنان فلان را به خودشان میدهند در حالیکه وقتیکه به افراد و پرونده هایشان رسیدگی میکنیم مبینیم که یکی تا قبل از انقلاب رئیس و نماینده رستاخیز و مامور جمع آوری اعضای وزارتخانه بوده و دیگری در اولین برگ پرونده اش دستوری است که اردشیر زاهدی صادر کرده و آن یکی در پرونده اش نامه ای است که مثلاً به

دکتر اقبال نوشته و آنجا آنچه که تملق و تمجید برای شاه و اقبال و دیگران بوده گفته. و دیدیم که از افراد بنام کمیته و یا غیر کمیته سیلی از اتهامات علیه وزرای ما، علیه معاونین، علیه مدیران کل و افراد دیگر راه می اندازند. الان شاید دو سه هفته و یک ماهی است که این شدت پیدا کرده و زیاد شده است. ماموریت از دادگاه انقلاب می گیرند، ماموریت پاکسازی، یک مرتبه خریبار و باقلا بارکن! درست مثل اینکه بمبی بگذارند، فوری هم برچسب ساواکو می گذارند، دیگر معلوم نیست که وقتی در اداره و دستگاهی که مثلاً ماهی ۲۵ میلیون تومان ۳۰ میلیون تومان از بودجه مملکت در آنجا خرج می شود وقتی چنین تزلزل و چنین وضعیتی پیش آمد چه میشود. در ذوب آهن، در شرکت ملی نفت و یا مثلاً در وزارت بازرگانی در همه جا اینها راه می افتند و تحت عنوان پاکسازی و فلان و فلان، ایجاد اختلال و بی نظمی و توقف می کنند. خوب، معلوم است که رئیس یک اداره یا کارخانه یا بیمارستان وقتی از پشت سرش چنان پرونده هائی درست کنند و بدترین برچسب ها را به او بزنند هیچ راهی جز این ندارد که یا فرار کند تا گرفتار نشود یا خیلی که فداکار باشد استعفا دهد. و همچنین افراد پائین تر، من این مطلب را خواستم بعنوان مرحله سوم و مشکل سومی (که الحمدلله آن مشکل اول و دوم بنحوی حل شده)، هشدار بدهم، و باید این مسئله حل شود، گوشتان باین حرفها بدهکار نباشد. همانطوریکه زمان خلعید یک کلاغ را چهل کلاغ میکردند و چه بدست توده ای ها و توده نفتی ها و ایادی مامورین انتلیجنت سرویس و غیره شایعه هائی و مخالفت هائی با افراد میشد که بعضی هایش ممکن بود و هست که درست باشد

خود من، (اسمش را بگذارید خدمت یا گناه) از چیزهائی که وظیفه خودم میدانستم، در آن دورانی که رئیس دانشکده فنی بودم، این بود که تا میتوانستم بچه های دانشکده فنی و مهندسین را با صحبت و مذاکراتی که با شرکت نفت شده بود (و بعد اینها بجای اینکه خودشان مدرسه مهندسی و مدرسه عالی دایر کنند پولش را به دانشکده فنی دادند و باینوسیله آزمایشگاههایش تجهیز و تقویت شد بطوری که شاید بتوان گفت در خاورمیانه نمونه بود). آنجا می فرستادیم. تا در این دستگاه کار کنند، ولی برایشان خیلی مشکل بود و میگفتند ما نمیخواهیم زیر بار آنها برویم. ولی من دلجوئی میکردم که نه، اگر یک روزی ملت ایران بخواهد مالک این دستگاه بزرگ شود هیچ چاره ای ندارد جز اینکه در آنجا عده ای از مردم ملی و مسلمان و وطنخواه وجود داشته باشند و همین افراد که قبلاً خدمت گذار این شرکت بودند در دوران خلعید بزرگترین خدمات را کردند و واقعاً وارد خلعید شدند. این مسئله ای است که ما با آن روبرو هستیم و هیچ چاره ای هم نیست.

چه این دولت و چه هر دولت دیگر که بیاید چاره ندارد جز اینکه با دقت و احتیاط و احیاناً برکنار کردن یا جابجا کردن از اینها حفاظت و حمایت بکند و دولت و مقامات دلسوز به

این شایعات که قسمت عمده و منشاء و مبداء آن القاهای شیطانی و نیات سؤاست نباید گوش بدهند و انشاءالله این گام سوم را هم ما برداریم تا موقعی که پس از تصویب قانون اساسی و انتخابات رفتیم، آن دولت بعدی اقلأ وارث یک مملکت دارای سروسامان بشود و بتواند برنامه‌های اساسی و حسابی را که لاتعد ولا تحصی است و مدت‌ها وقت خواهد گرفت — و چه حالا و چه بعد فداکاری و تلاش و شهادت می‌خواهد — به پشتیبانی الهی و همکاری و محبت و لطف شما انجام دهد و بتواند بحول و قوه الهی و با همت و همکاری و فداکاری و حتی شهادت خصوصاً در این مراحل ابتدائی، به پیروزی و خیر و سعادت و کمال مطلوب برساند.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته.

پیام تلویزیونی درباره ترمیم کابینه (۵۸/۷/۴)

بسم الله الرحمن الرحيم

هموطنان عزیز،

با اینکه عصر روز جمعه و تعطیل است و قاعدتاً مطالب اداری نباید گفته و شنیده شود، اما همانطوریکه میدانید برای هیئت دولت و بسیاری از همکارانمان، چه آنهایی که ما انتصاب کردیم، و از اینطرف آنطرف جمع آوری نمودیم و چه کسانی که قبلاً هم در ادارات دولتی بوده اند و مسئولیت ها و مشاغلی بعهده گرفته اند مسئله جمعه و تعطیل غالباً مطرح نیست و حتی برای بعضی ها و برای بسیاری از آنها شب و روز هم مطرح نیست، اینست که طبق ضرب المثل معروف، ماهی را هر وقت از آب بگیرد تازه است، من هم مطلبی که جنبه دولتی و اداری دارد و مورد علاقه شما هم هست میخواستم مطرح کنم. مطلب راجع به ترمیمی است در کابینه که پس از مطالعات طولانی و تغییراتی که صورت گرفته باید به استحضار و بعرض هموطنان و کارمندان برسد.

این اسامی و این اشخاص دو روز قبل بعرض امام رسیده و فردا هم طبق دعوتی که شده و خواهشی که کرده ام، در یک جلسه فوق العاده شورای انقلاب معرفی خواهند شد. دلیل آن، چند فقره استعفائی است که همکاران بنده بدلائل کسالت، یا خستگی و یا مشاغل دیگر و یا مسئولیت های دیگر داده بودند و بعد هم ضرورت و مسائل تازه یا حل مشکلاتی که بعداً برخورد کردیم این ترمیم را ایجاب میکرد.

جمعاً شش پست وزارت است که وزرای تازه را باید معرفی کنم و فردا هم باید بتصویب شورای انقلاب برسد و تغییراتی در سه پست وزارت مشاور: وزیر دفاع آقای دکتر مصطفی چمران، وزیر نفت آقای مهندس علی اکبر معین فر، و چون سازمان برنامه و بودجه خالی میشود، وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه، آقای مهندس عزت الله سبحانی. کفیل وزارت فرهنگ و آموزش عالی، آقای دکتر حسن حبیبی، کفیل وزارت آموزش و

پرورش که قبلاً هم بعنوان سرپرست از یکی دو هفته قبل کار میکردند، آقای محمد علی رجائی. کفیل وزارت کار آقای علی اسپهبدی. آنوقت علاوه بر وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه که همیشه به این عنوان بوده سه پست وزیر مشاور دیگر هم خواهند بود: آقای دکتر یدالله سجابی وزیر مشاور در تعلیمات و تحقیقات. آقای داریوش فروهر وزیر سیار، آقای مهندس حسین بنی اسدی وزیر مشاور در امور اجرائی. بطور کلی همانطور که گفتم دنیا در تحول و تغییرات است و حیات و زندگی چیزی جز تحرک نیست و این تغییر و ترمیم کابینه امری غیر طبیعی نیست و خیلی عادی است. خصوصاً برای مملکتی که بزرگترین انقلاب را در تاریخ خودش — اگر نگویم در تاریخ دنیا — انجام داده است و انقلاب یعنی دگرگونی، واژگونی و برگشت، و ضمن این برگشتها، تغییراتی است و لو در دوران موقت و انتقال. و این تحول و تغییرات نه تنها ناشی از تزلزل و ضعف نیست و دلالت بر آنها نمیکند، بلکه نشانه‌ای است از توجه به مسائل و تسلط بر مشکلات و امور. مختصر توضیحی روی چند پستی که تازه است میدهم. یکی وزارت نفت که تا بحال در ایران وزارتی بنام وزارت نفت نداشته‌ایم بلکه بعد از ملی شدن نفت شرکت ملی نفت ایران داشته‌ایم، و شرکت ملی صنایع پتروشیمی و شرکت ملی گاز که اینها از ابتدا یکی بوده‌اند البته گاز و پتروشیمی خیلی جوانتر هستند. یعنی بعد از قرارداد کنسرسیوم بوجود آمدند ولی خیلی صنایع شبیه و وابسته بهم هستند و از یکجا تغذیه میشوند. قبل از مرحوم دکتر مصدق طبق یک قرارداد دست انگلیس‌ها بود. درست یا غلط کاری ندارم. بعد از ملی شدن نفت و بعد از کودتا شرکت نفت یک چیز جدا و مستقل و عملاً زیر نظر خود شاه بود و رئیس هیئت مدیره که همه افراد را معین میکرد و آنها فقط فرمان و دستور از شاه میگرفتند، در دنیا و مخصوصاً ممالک تولید کننده نفت، خوب میدانید نفت نقش اساسی دارد، چه بلحاظ تولید انرژی و تأثیری که روی صنایع دنیا دارد، چه بلحاظ اقتصاد ممالکی که قسمت عمده درآمدشان از نفت حاصل میشود و از لحاظ سیاسی و دیپلماسی — در ایران لازم بگفتن یا توضیح نیست که نفت برای ما چه اهمیت بسزائی دارد — چه بطور مثبت و مفید و چه بلحاظ منفی و زیانها و صدمات و مشکلاتی که برای مملکت ایجاد میکند. بنابراین وزارتخانه‌ای بعنوان وزارت نفت تاسیس میشود که این سه شرکت را فعلاً و شاید بعدها معادن را با شرکتهای دیگری دربربگیرد. این سه شرکت و همچنین اداره کل نفت وزارت دارائی میآیند زیر پرچم وزارت نفت و طبیعی است که در عرض یک شب و دو شب و حتی یکی دو ماه این انتقال نمیتواند صورت بگیرد و فعالیتها و قسمتهای نفت و پتروشیمی و گاز نمیتوانند یکدفعه مثل وزارت آموزش و پرورش به آن صورت دربیایند. باید مطالعه بشود، شرایط هر کدام، ضروریات و اشکالات و امکانات بررسی شود تا اساسنامه و تشکیلات و سازمان جدیدی برای این شرکتهای بوجود بیاید و همانطور که وزارت صنایع و معادن شرکتهائی را زیر

اختیار و کنترل خودش دارد. یا اینکه اصلاً نه، یکسره میشوند چند وزارتخانه و یا شاید به احتمال قوی قسمتی از فعالیتهای آنها که جنبه فنی و اداری دارد باز هم بصورت فنی و اقتصادی و بصورت شرکتهائی که زیر کنترل وزارتخانه باشد اداره شوند. این مطلبی است که باید مطالعه شود، رسیدگی شود، و بعد انجام شود. این راجع به وزارت نفت است. و فعلاً وزیر نفت خود بخود — آنچه در نظر است و لایحه قانونی اش اجمالاً در جلسه دیروز شورای انقلاب به تصویب آقایان رسیده ولی هنوز قطعی نشده — باید رئیس هیئت مدیره هر یک از این شرکتها باشد. اما پست مشاور بسیار، اینهم مسئله ایست که میتوانم بگویم از ماه دوم و اگر ماه دوم نباشد از ماه سوم این دولت، این مسئله مطرح بود. چون دولت موقت فعالیتش و توجه و علاقه اش برخلاف آنچه بعضی از اشخاص و سروران تصور کرده اند و گفته اند بهیچوجه من الوجوه انحصار و اختصاص به پایتخت و خانه خودمان نداشته است. از روز اول توجه دولت به استانهای هر قدر دور افتاده تر و دورتر از مرکز بوده است و این توجه بیشتر بدلیل آن بوده که آنها محرومتر و دارای امکانات کمتری میباشند و آنهایی که دورتر و در حواشی و سواحل مملکت هستند قهراً بیشتر هم در معرض تجاوز و خطر هستند باین دلائل میتوانم بگویم تا بحال فعالیت و حواس دولت بیشتر معطوف به این مراکز بوده. هم انتخاب استانداران، مسئولین و مأمورین، و هم مسافرتها و سرکشی هائی که مکرراً وزیران برای ارتباط مستقیم با مردم این شهرستانها و آشنائی با خواسته هایشان، با اشکالاتشان، با مسائلمان میکردند همانطور که عرض کردم از ماه دوم و سوم بنده درصدد بودم که یکی از آقایان وزراء و یا وزیر جدیدی را بعنوان وزیر بسیار معین بکنیم که کار این آقا دائماً حرکت و رفتن و سرکشی کردن و نظارت بر امور داخل شهرستانها باشد. خصوصاً بیشتر آن شهرستانهایی که در گذشته محرومتر بوده اند و بیشتر هم در معرض خطر و نگرانی میباشند. خوشبختانه به این ترتیب که حالا معین شده، آقای دارپوش فروهر به این سمت معین شدند، و ایشان کارشان توجه به این قسمت است. اما این وزارتخانه ای نیست که برای خودش تشکیلات جداگانه ای داشته باشد وزارتخانه های دیگر سرچایشان هستند، ادارات هم سرچایشان هستند و مسئولیتها هم مشخص است، اداره آموزش و پرورش مثلاً سندج کماکان تابع وزارت آموزش و پرورش است، استاندار آن تابع وزارت کشور است و دادگستری آن تابع وزارت دادگستری است، منتها هر وزارتخانه ای یک معاون و یا یک مدیر کل صاحب سابقه و مطلع و تا حدودی صاحب اختیار معین میکند و اینها هیئتی میشوند تا دستجمعی با آن عده لازم، متفقاً به شهرستانها بروند و در آنجا مشکلات و مسائلی را که از ناحیه مردم مطرح میشود و مخصوصاً از ناحیه خود ادارات تابعه — برای اینکه آنها هم بر خلاف آنچه متهم میشوند مورد یک نوع بی مهری از جانب بعضیها هستند — حل کنند. ادارات، مخصوصاً در شهرستانها، مسائل و مشکلاتی دارند، مسائل و مشکلات مالی، فنی، قضائی، اداری و غیره و ما این مشکلات را در مسافرت روز

شنبه در خوزستان بخوبی دیدیم.

در آنجا تمام روسا و مدیر کل های ادارات را آقای استاندار در سالن شهرداری جمع کرده بود و آنها مسائل و مشکلات و پیشنهادات خود را یک بیک مطرح کردند و طرز طرح و بیان آنها دلالت بر نهایت علاقه و احساس مسئولیتشان میکرد، منتها طبیعی است که در یک ساعتی که ما برای آنجا در نظر گرفته بودیم بهیچ وجه بغیر از شنیدن نمیتوانستیم کاری بکنیم حداقل یک یا چند روزی لازم بود. خواسته هایشان و مسائلمان بیشتر به وزارتخانه ها و دستگاههای مختلف مثل بودجه، ارتش، شرکت نفت و دادگستری ارتباط پیدا میکرد. این تصمیم و تدبیری است که بخواست خدا، البته با کسب اجازه از امام و رهبر عالیقدر انقلاب میخواهیم با بهترین و سریعترین طریق پیاده کنیم و به فضل خداوند و علاقمندی مردم و پشتیبانی اهالی محل و پشتیبانی سایرین بتوانیم انشاءاله کشتی پر بار و پر امید مملکت را در این دریای متلاطم و طوفانی جهان و ایران بساحل نجات و سعادت و برکت برسانیم.

پیام تلویزیونی درباره شورای کارکنان مؤسسات

(۵۸/۷/۱۳)

بسم الله الرحمن الرحيم

خواهران و برادران هموطن عزیز سلام علیکم

پیام امروز من به کارگران، کارمندان، مردم ده، اهالی شهر، سربازان، درجه داران، افسران و خلاصه بهمه مردم ایران است، منتها بصورت گروههای بسته بندی شده. زیرا میخواهم راجع به شوراها صحبت بکنم.

برای مردم ایران، شوری و مشورت مسأله تازه و مبهم و معمائی نیست. ما مجلس شورای ملی داشته ایم که اسماً هم شوری بود، هم مجلس بود و هم ملی بود. البته بعضی از دوره ها هم این خاصیت را داشت.

طبق آگهی و خبری که وزارت کشور داده، در همین هفته انتخابات شورای شهرها انشاء الله سلامتی و خوبی انجام میشود. تصادفاً در مجلس بررسی قانون اساسی هم دو اصل مطرح است و راجع به شورای کارگران و کارکنان مؤسسات خصوصی و دولتی مذاکراتی صورت میگیرد. و این شوراهای شهرها، شهرستان و استان، برای سبک کردن کار و وظایف دولت، از یک طرف و کشاندن کارها و وظائف بشهرستانها از طرف دیگر تشکیل میشود. تا مردم خود عهده دار امور و انجام دهنده کارها باشند که مسلماً بهتر و سریعتر صحیحتر صورت خواهد گرفت. ضمناً کمتر هم از دولت گله خواهند کرد. کار دست خودشان خواهد افتاد و می بینند چه زحمتها و چه دردسرها دارد و اگر گله هم در میان باشد بین خودشان مسائل را حل میکنند. مرحوم طالقانی هم از ابتداء خیلی اصرار به این قضیه داشتند و تا روزهای آخر عمر نسبت به مسئله تشکیل شوراها زیاد صحبت میکردند و اتفاقاً با همکاری و توصیه ایشان بود که برای اولین بار دولت موقت اقدام به دعوت مردم و تشکیل شوراهای شهر نمود. و گمان میکنم در فروردین ماه بود که اولین شوری در سنج تشکیل شد.

در آن دوران زد و خورد و درگیری شدید مابین ملت ورژیم گذشته عده‌ای در قسمت‌های مختلف، اعم از مؤسسات، کارخانجات، شرکتها، ادارات دولتی و کارخانجات بزرگ دولتی بصورت کمیته‌هائی، مستقر شده بودند و نقش پیش برنده اعتصاب، و انقلاب را داشتند و بعد هم نگهبان دستگاه‌ها شدند و در آن ایامی که همه چیز از هم آشفته و پاشیده بود، موقتاً نقش مدیریت این قسمت‌ها را بعهده گرفتند که کارها نخوابد و از بین نرود. تا اینکه آهسته آهسته، دولت مسلط شد و مدیران و مسئولین هر قسمت کم و بیش وارد بکار شدند. این کمیته‌ها و شوراها رفته رفته نقششان و رتایفشان را بطور طبیعی از دست میدادند و یا باید از دست بدهند، ولی باز هم بعضی از اینها مانده و هستند.

اسم لقمان حکیم را همه شنیده‌اید، لقمان شخصیتی است تاریخی، یعنی مسلماً چنین آدمی وجود داشته، منتها اطرافش را افسانه گرفته. شخصیتی است افسانه‌ای و ضمناً کم و بیش بین المللی، مثل استاد بنده، ملانصرالدین! آنها تعلق به زمان‌ها و ملت‌های مختلف دارد و به انواع مختلف توصیف شده است. سعدی در گلستان از لقمان اسم میبرد، آنجا که میگوید لقمان حکیم را گفتند. ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان! که هر چه کردند خلاف آن را پیش گرفتیم. در قرآن هم سوره ایست اصلاً بنام لقمان و خیلی با تجلیل و توصیف از لقمان و ایمانش و توحیدش و نصایحی که به پسرش میکند و دستوراتی که میدهد، یاد میکند. در سایر ملل شرقی هم هست. حتی ملت‌های غربی، منتها به اسم دیگری است. در فرانسه گویا به لقمان «ازوپ» میگویند و داستانی از او هست که شاید هم به فارسی ترجمه شده باشد. گویا لقمان یونانی الاصل بوده، بعد در جنگ‌های اسیر شده و یک ارباب رومی داشته و خلاصه بحالت غلامی درآمده است. روزی ارباب از او میخواهد برود برای او غذایی که از بدترین چیز در دنیا پخته شده باشد فراهم کند. لقمان زبان گوسفند میخورد و آنرا بصورت خوراکی درمیآورد. و فلفل آنرا زیاد میکند یا چیزی به آن میزند که تلخ هم بشود بعد جلوار باب میگذارد. ارباب که خواسته بود بدترین چیزها باشد، ایرادی نمیگیرد و آنرا میخورد! چندی میگذرد مجدداً ارباب از غلامش لقمان، غذایی طلب میکند و میگوید میخواهم از بهترین چیز دنیا پخته شده باشد. لقمان غذایی فراهم میکند، خیلی مطبوع و خوشمزه که ارباب خیلی خوشش میآید. بعد میپرسد دفعه قبل غذا را از چه چیز درست کرده بودی؟ میگوید: از زبان، میپرسد: این دفعه چطور؟ میگوید: باز هم از زبان! ارباب تعجب میکند و میپرسد: چطور زبان هم بدترین و منفورترین و هم مفیدترین و بهترین چیز دنیا است؟ پاسخ میدهد: وقتی که زبان دروغ میگوید، وقتی که زبان تهمت میزند، وقتی که انسان بازبانش دو بهم زنی میکند و اخلال و دشمنی بوجود می‌آورد زبان بدترین عضو بدن است. هیچیک از اعضای بدن انسان، این اندازه خطرناک و منفور و ملعون نیستند، اما همین زبان، میتواند راست بگوید، میتواند راهنمایی بکند، دلالت کند و تعلیم بدهد و

مفید فایده قرار بگیرد و بزرگترین خدمات را انجام بدهد.

شوراهم شبیه به زبان در افسانه لقمان است. میتواند در جامعه‌ای هم بدترین چیز باشد. و باعث هرج و مرج و نابسامانی و عدم پیشرفت و بلکه خرابی و آشفتگی گردد و هم میتواند بهترین موسسه یا نهاد و یا بهترین عامل اصلاح و اداره جامعه باشد. بدترین حالت شوری وقتی است که عده‌ای بنام نمایندگان شورا، با وجود اقلیت این اسم را روی خودشان بگذارند و بنام جمع بیایند دخالت کنند. آمریت کنند و عزل و نصب کنند دستگاه را در اختیار و تصرف خودشان بگیرند. و معمولاً هم کسانی این کار را میکنند که خیلی زرنگ هستند، زیاد مقید بحق و حقیقت و انصاف نیستند و پرمدها هم هستند و بعضی وقتها ماموریتی هم دارند و با دخالتی که این عده در کار میکنند چون بنام جمع، این کارها را میکنند و یک قدرتی، قدرت مصنوعی و دروغی بخودشان میدهند و خودشان را تحمیل میکنند و قصد سواستفاده (حالا یا سواستفاده‌های سیاسی یا جاه‌طلبی و غیره) دارند. دخالت‌هایی که این افراد غیرمنتخب و غیرمالک و غیرمسئول و غیرقانونی در این مؤسسات میکنند، باعث میشود که دستگاه از مجرای صحیح و هدفی که دارد خارج شود و در جهت غلط قرار گیرد و مدیرانی که از طرف صاحبان حق، معین و مامور و مسئول میشوند مسئولیتشان لوث شود و نتوانند کار کنند. یعنی آخرش به انحراف کشیده میشود. یا خرابی و توقف و تعطیل و هرج و مرج پیش می‌آید. یک حالت دیگر این است که اقلیت و سوءاستفاده‌ای در بین نیست و واقعاً جمع می‌خواهند وارد شوند، دخالت کنند و مشورت نمایند، اما نظمی وجود ندارد، مثل بعضی اجتماعات — عذر می‌خواهم از خانم‌ها — آنوقت‌ها، وقتی که میخواستند محیط‌هایی را خیلی شلوغ و بی سروسامان نشان بدهند، میگفتند، حمام زنانه، همه حرف میزنند، همه داد میزنند، همه دخالت میکنند و هیچکس حرف دیگری را نمی‌فهمد. گاهی وقت‌ها اجتماع اینطوری است، یعنی همه از این حق میخواهند استفاده کنند و همه دستورالعمل بدهند و همه بیایند جلو. این در مجموع چیزی در نمی‌آید، چون تنظیم نشده است. عیناً مثل اینکه شمایک تلی از آجر و آهن و سنگ و سیمان و لوله را یک جا قرار دهید، قاطی کنید، جز اینکه مصالح را هدر داده باشید، هیچوقت، بصورت خانه یا مغازه یا ساختمان در نمی‌آید. برای اینکه این مصالح بتوانند بصورت مفید، بصورت مطلوب، و بصورت منظم در بیایند، حتماً باید تبعیت از یک نقشه، نظام و طرح بکنید و بدست یک مهندس و معمار و یکعده کارگر، که آنها هم طبق نقشه و طبق ضابطه‌ای کار میکنند بدهید. آنوقت یک مجموعه و محصول مفید حاصل میشود. آن حالت چه وقت است؟ وقتی است که افراد تشکیل دهنده آن اجتماع — حالا هر اجتماعی که میخواهد باشد، اجتماع اقتصادی، فنی، سیاسی، عمومی یا خصوصی — این افراد همه با عدل و قسط و تساوی شرکت کنند، یعنی همه بیایند، نه کسی را محروم بکنند، نه کسی خودداری کند و خودش را کنار بکشد، بیایند

و همه نظرشان را بدهند و روی این آراء و نظریات آنها رأی گیری شود. هر کدام اکثریت داشت، آن حاکم باشد. یا افرادی را معین کنند که آن افراد، معرف و خلاصه اکثریت این جمع باشند و آن‌ها وارد عمل شوند. در صورت دوم، عیناً مثل همان مصالحتی که طبق نظم و نظامی وارد عمل شده باشد، بهترین نتایج را میدهد. به شرط آن که بینشان علاقه و محبت و صمیمیت باشد — اما وقتی یک فرد، یک مستبد، یک دیکتاتور، بمیل خودش بخواهد این کار را انجام دهد — معلوم است بازده آن خیلی کم است، گاهی وقت‌ها اصلاً بازده اش ممکن است صفر باشد، برای اینکه مردم دنبال منافع خودشان میروند. مسئله تشکیل شوری بسیار طبیعی است و باید هم انجام شود و از وظایف این دولت و هر دولت بعدی است. منتها باید آنرا در مجرای صحیح و نظام درست، یعنی صورت و حالت مفید، بکار انداخت و اجرا کرد. چون قانون اساسی اصلی ما و رهبر ما، راهنمای ما، قرآن است. طبیعی است که بقرآن هم متوجه و متوسل میشویم و درس میگیریم. قرآن از شوری و مشورت، چند جا صحبت میکند. حتی آنقدر برای شورا اهمیت قائل است که سوره‌ای هم به نام شوری دارد. در آن جا، وضع یک جامعه ایده‌آل را چنین توصیف میکند که این جامعه، بشرط اینکه دعوت خدا را اجابت کند، (یعنی قبول کردن دعوت حق و رحمت خدا و پشت نکردن به آن) و بین خودشان و خدا رابطه نماز برقرار نمایند، البته اداره داخلی آنها هم بصورت شوری خواهد بود. «و امرهم شوری بینهم». علاوه بر آن، خودخواه و خودبین نیستند و آنچه خداوند به آنها روزی کرده به دیگران میدهند («و مما رزقناهم ینفقون») و از این بالاتر، ارتباط و پیوندشان بقدری زیاد است که وقتی ستمی و ظلمی به آنها میرسد — حالا یا به فرد یا جمع، «واذا اصابتهم البغی هم ینتصرون» همه بیاری یکدیگر بر میخیزند. این جامعه، جامعه‌ای است که مطلوب خدا است و ضمناً در این جامعه — همه رفتارها، همه اعمال، همه عکس‌العملها دوستانه و محبت‌انگیز خواهد بود و اگر احیاناً بدی از کسی سرزد یا ستمی و ناراحتی رخ داد، دنبال آیه می‌فرمایند در برابر او در حد همان بدی عمل نکنید. اگر کسی ده تومان را برداشت، نباید خانه او را آتش بزنید. اگر بی‌اعتنائی کرده‌مانقدر بی‌اعتنائی نشان دهید. ولی، معذک قرآن بلافاصله پشت سرش میگوید «فمن عفی واصلح فاجر علی الله» این اجتماع — اجتماع ایده‌آل — طوری است که اگر کسی بکسی بدی کرد، آن دومی عفو میکند، گذشت میکند، اصلاح میکنند. این یک مورد و حالتی است از شوری جامعه توحیدی کارهایش، اداره اش از راه شوری است «شوری بینهم» نه اینکه خارج از آنها، دیگران برای آنها تصمیم بگیرند. آیه «و امرهم شوری بینهم» آیه ایست که از صدر مشروطیت، در مجلس شورای ملی، بصورت تابلویی بالای سر هیئت رئیسه گذاشته شده بود که البته در قانون اساسی فعلی هم قانونی که تحت بررسی است، آنجا هم به این آیه استناد میشود. جای دیگری

که در قرآن صحبت از شوری و مشورت میشود وقتی است که توصیف از خود پیغمبر میشود. یعنی از رهبر جامعه، و البته آنچه به پیغمبر دستور داده شده الگو و دستوری است برای هر رهبری که بخواهد به «ولکم فی رسول الله اسوة حسنه» تاسی نیکو کند. این آیه هم خیلی قابل توجه است. میفرماید در نتیجه رحمت و لطف خدا تو رفتار نرم و عاطفه انگیز و باعظوفت با مردم و با خلق میکنی و اگر سنگدل و ترش رو و تلخ زبان و متکبر بودی، امت از پیرامونت پراکنده میشوند. در برابر این مردم چه باید بکنی؟ «فاعف عنهم». از بدی های آنها، از درشتی آنها، از جسارتشان، از توقعات غلطشان بگذر، عفو کن. نه تنها بگذر، بلکه برای آنها از خدا آموزش هم بطلب، یعنی جزای بدی آنها را بخوبی و مهربانی بده و با چنین مردمی و با چنین امتی که تو در نتیجه نرمخوئی و محبت و الفت توانستی پیرامون خود نگه داری، با چنین امتی («شاورهم فی الامر») در کارها و در اداره امت مشاوره کن. هر جا که امر آمده — در این آیات و در خیلی از آیات مشابه — امر همان است که ما میگوئیم: امور مملکت، امور این دستگاه، بمعنای اداره و سامان دادن و گرداندن مملکت و امت. مقصود این است. این جا دستور به پیغمبر داده میشود: «شاورهم فی الامر» در امر و اداره امور امت و دستگاه با اینها، که حتی مردم ضعیفی هم هستند، مردم نفهمی هم هستند، با اینها مشاوره کن. پشت سرش این دستور تکمیلی میآید «فاذا عزم فتوکل علی الله» یعنی مشورت باید بکنی، ولی تصمیم گیری با تو است و وقتی تصمیم گرفتی، دیگر بی دغدغه و بی تردید - او برو، و توکل بخدا کن که کاری که با عقل و حسن نیت خودت و با مشورت مردم صورت گرفته و به تصمیم نهائی قاطعانه منتهی شده، این را خداوند پشتیبانش هست و میتوانی بر خدا تکیه کنی و بدین ترتیب است که خداوند، پیغمبرش را وصف میکند و حتی با او دستور میدهد و بنام او بما دستور میدهد.

حتماً این را شنیده اید که ملانصرالدین یک روز همراه پسرش بجائی میرفت و طبق معمول سوار الاغی بود و پسرش هم دنبالش میآمد. در بازار عده ای پشت سر ملانصرالدین حرف میزدند. او گوش داد دید میگویند عجب پیر مرد بی انصافی است خودش سوار خر شده، پسر طفلک معصوم را پیاده دنبال خودش میدواند. دید حرف بدی نمیزنند، راست میگویند، پیاده شد و پسرش را سوار الاغ کرد. مقداری که جلورفت به افراد دیگری برخورد کرد. آنها هم خندیدند و ایراد گرفتند که این عجب مرد نفهم و احمق است! خودش مسن وضعیف است و احتیاج به سواری دارد ولی پسر جوان را که مثل آهو میتواند بدود، سوار الاغ کرده، دید خوب اینها هم حرف بدی نمی زنند، راست میگویند. مشورت است، بافکار عمومی اهمیت دادن است. گفت من جمع بین هردو میکنم، پرید روی الاغ و باخود گفت دیگر درست شد، هم حرف آن دسته را گرفتم هم این دسته را. هرچه گفتند من اطاعت کردم. باز به جمعی دیگر برخورد، آنها از دور صدا کردند: ملا، چقدر مرد بی انصافی هستی، الاغ زبان

بسته بیچاره را اینطور رنج میدهی، خودت با این هیکل و با این سنگینی، پسرت را هم سوار کرده‌ای، واقعاً از خدا نمیترسی؟ او عرق کرد و خیلی ناراحت شد. هر دو آمدند پائین و راه افتادند. معلوم است نتیجه آخر چه شد؟ وقتی بنا باشد دخالت‌های افراد بطور متفرق و غیر منظم باشد و شخص مجبور باشد یا بخواهد به همه افراد یا به تک‌تکشان عمل بکند، آخرش این از آب درمیآید که الاغ پیاده میرود و نه خودش استفاده میکند نه پسرش.

برمیگردیم بقرآن، این شوری و مشورت را قرآن بسو صورت و بدو حالت مختلف بیان کرده است. حالت اول که در سوره شوری است جامعه‌ای است که برای اداره خودش از شوری استفاده میکند. و حرکت از جمع است به رهبر، و رهبری از امت و امام. قرآن کلام خداست و منطبق با ناموس خلقت و دستگاه طبیعت، هیچ چیزش عجیب و غریب و غیر فطری و غیر طبیعی نیست، در جامعه هم می‌بینیم که عیناً همینطور است. در جوامع امروزی، مخصوصاً این مسئله شور و مشورت را بدو حالت و به دو صورت مختلف می‌بینیم. یکی حکومت شورائی است که اسمش را میگذارند حکومت عامه، یا دمکراسی، که هم در اروپای غربی و امریکا هست هم در شوروی و اروپای شرقی و هم در چین. و عنوان قبلی (دمکراسی) قدیم‌ترش حکومت عامه است یعنی حکومت مردم بر مردم و بوسیله مردم. حالا کاری نداریم تا چه حد در هر دو جا، واقعاً ملت، جامعه و عامه مردم دخیل هستند، ولی خوب در هیچ جایی دخالت هم نیستند. اسمی و عنوانی هم که حکومت شوروی برای خودش گذاشته، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، اتحادی است از جمهوریهای مختلف سوسیالیستی که باهم از طریق ر.ا. انجام میدهند. یوگسلاوی هم همینطور، حکومت شوروی‌هاست. البته همه اینها، همه روال آنها تقریباً در خطوط اصلی مثل هم است. همه مردم (حالا یا مستقیم یا غیر مستقیم) جمع میشوند و می‌آیند رای میدهند. رای در صندوق میریزند. حالا کاندیدار یا خودشان تعیین میکنند یا حزب تعیین میکند، آنها میروند در شکلها و انواع مختلف رای میدهند و نتیجه آراءشان یک عده و کلا یا نمایندگان و منتخبین هستند که مجلسی را تشکیل میدهند باسامی مختلف و آنوقت آنها دولتی یا صدری را انتخاب میکنند. این کارها انجام میشود، و در هر حال مردم در انتخاب مامورین، مسئولین و مدیران متساویاً شرکت می‌کنند و رای اکثریت حاکم است. درست برخلاف حکومت‌های استبدادی. در حکومت‌های استبدادی، یک فرد بدون اینکه منتخب از طرف مردم باشد در رأس آنها قرار میگیرد و بر آنها تحکم میکند و مالک الرقاب آنها و خودکامه میشود. یعنی حکومتش در جهتی است که کام خویش را برمی‌آورد. یعنی آنچه که او دلش میخواهد انجام می‌گیرد.

نوع دوم، کسانی که در مدیریت و مسئولیت دیکتاتوروار عمل نمیکنند و ب مردم مراجعه میکنند. مخصوصاً از اوایل قرن بیستم به این طرف در کارخانجات، مؤسسات و همه جا به این نکته برخوردند که اولاً فعالیت‌ها باید

از صورت فردی درآید و هرچه ممکن است اجتماعی و دستجمعی باشد. ثانیاً افرادی که در این فعالیت‌ها مشارکت دارند خودشان را صاحب کار و صاحب‌خانه بدانند. بتسجربه ثابت شده که اگر به جمعی یا به عده‌ای از کارگران و کارکنان بگویند که مثلاً یک قطعه ماشین و یا یک ساختمان را بسازید، اینها برحسب اینکه بدانند این قطعه ماشین و یا این ساختمان چه هست و چه مصرفی دارد و چه خواهد شد، مثلاً قبلاً بگویند این ساختمانی که شما بنا میکنید جزئی است از یک کارخانه بزرگ، یا مؤسسه‌ای که مثلاً آموزشی است، یا نظامی و یافتی و این عمل شما بعداً این فایده را خواهد داشت یا اینکه ندانند، میگویند بازده کار کارگرانی که میدانند چه میکنند و به آن عمل و به نتیجه عملشان علاقمند شده‌اند و یا خودشان را صاحب کار و شریک در آن میدانند خیلی بهتر خواهد بود. با اینکه همان مزد و همان مزایا را خواهند داشت.

از جهت تاریخی میدانید که الگو و نمونه اصلی حکومت‌های جمهوری و مشورتی که ضد فردی و استبدادی است، خصوصاً در ادبیات و در تبلیغات غربی‌ها یونان است. در یونان و بعد رم مادامیکه جمهوری تبدیل به امپراطوری نشده بود، حکومت‌ها بصورت مشورتی و شورائی و جمهوری بود، حتی مدینه فاضله حکمای بزرگشان مثل ارسطو و سقراط و یا افلاطون هم، یک چنین اجتماعی را توصیف میکرد. ولی با این تفاوت که در یونان که نمونه دموکراسی و حکومت‌های دستجمعی بوده است، یک طبقه خاص یعنی فقط اشراف بودند که شرکت میکردند و اصلاً جامعه یونانی و جامعه رومی به دودسته تقسیم شده بود. پلین‌ها و پاتریسین‌ها. اشخاص عادی کاسبکار و برده و غلام و کارگر و زارع و غیره محلی از اعراب در حکومت نداشتند ولی اعیان و رجال و افاضل شهر اداره کننده امور بودند و همین روال و سنت، یعنی مجلس شوری یا حکومت شورائی اشرافی یا اختصاصی بعد از یونان در قرون وسطی و قرون جدید هم ادامه یافت. منتها چه کسانی بودند؟ همان لردها یا اشراف، صاحبان املاک و شهرها که باهم یکنوع مشورت و همکاری و هم‌رأیی داشتند و در واقع مجالس شیوخ را تشکیل میدادند. همین لردها یا دوک‌ها و صاحبان شهرها و دهات بودند که جمعشان را میگفتند ملوک الطوائفی و نه تنها مملکت را، بلکه شاه را هم اینها میگرداندند. حالا یا جدا جدا یا در مجلسی که بعداً شد مجلس لردها، یا مجلس شیوخ و سنا و بهمین شکل ادامه داشت تا قرون معاصر. قرون جدید که انقلاب کبیر فرانسه اتفاق افتاد قبلاً هم پارلمان داشتند. قبلاً هم مجلس داشتند. منتها در پارلمان فرانسه بصورت دسته‌ای و طبقه‌ای رای میدادند. یعنی درباریان و اشراف یا وابستگان به شاه، یک رأی داشتند. کلیسا و علماء و روحانیون هم با هم یک رأی داشتند. بقیه که اکثریت قریب باتفاق مملکت را تشکیل میدادند آنها هم با هم یک رأی. طبیعی بود که همیشه بخاطر همکاری که بین دربار و کلیسا وجود داشت، ملت در اقلیت میماند و کلاهش پس معرکه بود. از خواسته‌های انقلاب

کبیر فرانسه این بود که آراء باید فردی باشد و هر دسته و صنفی بر حسب تعداد و جمعیتش وارد شود، که اینکار را هم کردند. این حکومت‌های دموکراسی یا ملی شورائی و یا دموکراتیک شورائی ملی را، اروپا و آمریکا هم دنبال سیر تحول حکومت‌های شورائی اختصاصی یا اشرافی یونان داشته‌اند. و این را هم اضافه میکنم که بهیچوجه من الوجوه چنین نیست که این نوع حکومت‌ها که داعیه‌شان این است که همه مردم و همه ملت مشارکت دارند، اختصاص به مغرب زمین داشته باشد، بطور نمونه ما در قرآن در دوجا میبینیم که ملل مشرق زمین در گذشته نوعی حکومت یا دخالت و یا مدیریت شورائی اشرافی داشته‌اند. حتماً این کلمه را شنیده‌اید که در مکه قبل از بعثت پیامبر و قبل از هجرت، اشراف قریش باهم یک مجلس مشاوره داشتند بنام دارالندوه که در خانه قصی بن کلاب در نزدیکی خانه کعبه تشکیل میشد. و آنها روی امور اصلی شهرستان یا مملکتشان یا قبیله‌شان و همچنین مقابله‌ای که باید با پیغمبر تازه مبعوث شده بکنند، در آنجا باهم مشورت میکردند. و حتی قرآن این کلمه منشعب از ندوه را بعنوان نادى درباره قوم لوط هم میگوید «و یاتون فی نادیهم المنکر» که نادى به معنی انجمن و باشگاه است اجتماعى برای تفریح و تفتن و تقسیم مثلاً غنائم و هم تصمیم‌گیری. در سوره سبا هم آنجا که ملکه سبا نامه حضرت سلیمان را دریافت میکنند، چون نامه هم دعوت بوده و هم اولتیماتوم، اشراف و اعیان و درباریان را صدامیکند و میگویند: «یا ایها الملاء افتونی فی امری ما کنت قاطعة امرأ حتی تشهدون» ای اشراف، ای رجال، درباره این تصمیم‌گیری و اداره این مشکل مملکتی و جامعه‌ای به من فتوی بدهید، تا بحال هیچوقت در هیچ امری از امور جاری مملکت تصمیم نمی‌گرفتم، قاطعیت نداشتم، مگر اینکه شما را حاضر کنم و از شما پرسم. یعنی اینقدر موضوع مشورت و شوری طبیعی و قدیمی است که جزء خلق و خوی انسان قرار میگیرد. در ایران البته ما از این حق محروم بودیم و در دوران ۲۵۰۰ ساله استبداد جز دوره‌های خیلی کوتاهی، مثلاً بعد از جمله اسکندر و حکومت پارتها و اشکانیان یک مقدار هم بعد از اسلام در دوره‌های سامانیان و خوارزمشاهیان نوعی حالت ملوک الطوائفی وجود داشت و رؤسا و امرا و سرکرده‌ها باهم همکاری و معاضدتى داشتند. نتیجه این معاضدت این بود که از قدرت مرکزی و قدرت شاه میکاستند و شاه دست‌نشانده آنها بود. غیر از دوره‌های کوتاه، بقیه ایام چه بدست کوروش و چه بدست اردشیر بابکان و مخصوصاً قباد و پسرش انوشیروان و بعدها سلاطین صفویه همیشه صاحب حکومت شاهنشاهی خود کامه بوده‌ایم. این نام نیکی که در دوره اخیر و گذشته اصرار داشتند روی آنها بگذارند (اینکه در تاریخ هم میگویند انوشیروان عادل به این دلیل است که نویسندگان تاریخ نیز همان دبیرها و مزدوران این سلاطین بودند.) و عظمتی که برای اینها قائل شدند برای همین است که آن حالت ملوک الطوائفی و دخالت سرکرده‌ها و امرا را از بین بردند و یکسره همه جا را تحت فرمان شاهنشاه قرار دادند. یعنی

رژیم ایران شاهنشاهی بوده و شاهان متعدد داشته ولی یکنفر در رأس آنها بوده که از آنها باج میگرفته و بآنها امر میکرده است. دیگر آنها حق امر و نهی و دخالت در کارها را نداشتند یعنی قدرت استبدادی مطلقه و هم خود کامه بوده، یعنی تمام مملکت باید بکام آن شخص یا اطرافیانشان و در بارش بگردد و هم باید خودرای باشد، یعنی هر رای و نظری که خودش دارد باید اجرا شود و دیگران عمل نکنند.

تا اینجا بحث کلی مسئله بود. حالا میخواهیم ببینیم که این دولت، دولت حاضر، دولت خدمتگذار، دولت روسیاه چه کرده و چه باید بکند. در فرمانی که امام در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ بنام بنده، ولی البسته بعنوان و بمنظور دولت صادر فرمودند— همانطور که میدانید و چندین بار هم در پیامهای تلویزیونی گفتم— خط مشی و دستورالعمل خیلی مشخص بود. اول استقرار در مکانها و مسندهای غصب شده. دوم براه انداختن و گرداندن و اداره مملکت، مملکت از هم پاشیده و افتاده و خوابیده. سوم انجام رفراندوم یعنی مراجعه بآراء عمومی و تصمیم گرفتن و مدرک گرفتن از مردم، که مردم این جمهوری اسلامی را قبول دارند. پس از آن تدوین قانون اساسی یعنی شالوده ریزی برای آن نظام شورائی دموکراتیک اسلامی. و بلافاصله دعوت و انتخاب مجلس مؤسسان که حالا بصورت مجلس بررسی قانون اساسی درآمده و بحمدالله مشغول هستند و یک ثلث— شاید از یک ثلث هم بیشتر، بین یک ثلث و یک نصف— انجام داده اند که امیدوارم هر چه زودتر و بهتر در جهت حفظ آزادی و حاکمیت ملی، البته زیر سایه و پرچم اسلام و هدایت رهبری اسلام و نظام توحیدی الهی موفق بشوند. و این کار را هر چه زودتر به منتهی الیه آن برسانند. این مشمول همان آیه «وامرهم شوری بینهم» یعنی دخالت و مدیریت اجتماعی و جامعه از پایین بالا است. مراحل بعدی انشاءالله انتخابات مجلس است، و بعد مجلس دولت و خودش را معین میکند و آن مجلس انشاءالله واقعاً منتخب و مبعوث و معرف قاطبه مملکت باشد، یعنی همه مملکت و همه مردم در آنجا بنحوی و بصورتی متساوی و عادلانه نمایش داده شوند و حضور و شهود داشته باشند. اما حالت دوم، یعنی مدیریت و مسئولیت از بالا پائین، همانطور که در ابتدای عرایض گفتم، ما در ابتدا مواجه شدیم با این کمیته‌ها و شوراها که خودبخود مثل خیلی چیزهای دیگر، بعد از این انقلاب، داوطلبانه جوشیدند، و این از رحمت خدا و همت و قدرت و فداکاری ملت بود که از زمین چشمه هائی جوشید. گاهی وقتها فداکارانه مواضعی را که بعضی از این مواضع خطرناک هم بود بنحوی اشغال کردند و نگذاشتند که خالی بماند و دستگاه را تا آنجا که میشد حفظ کردند تا دکتر برسد و بیمار بتواند زنده بماند و کارش را انجام دهد. بعد دولتی آمد و نظامات و مقرراتی آورد و آهسته آهسته، خیلی از اینها به وظیفه و شغلشان برگشتند، ولی خیلی‌ها ماندند و هنوز هم در بعضی مؤسسات هستند و دخالت هائی میکنند که احیاناً نارواست و

سلب مسئولیت و مدیریت و مالکیت میکند. پس دولت ضمن اینکه معتقد و مصر است که کارکنان هر دستگاهی در مدیریت شریک باشند، علاقمند باشند و در پیشرفت آن مؤسسه همکاری کنند، یعنی بنحوی ضمن اینکه برای خودشان دستمزد و حقوق و تأمین معاش میکنند، همه خدمتگزاران جامعه باشند. ضمن اینکه ما خیلی معتقد و مصر باین مسئله هستیم، در عین حال موظف به آن هم هستیم که این دخالت و مشورت و رای دادن باعث نشود که حق دیگران از بین برود. ظاهراً شوری باشد، ولی باطناً دیکتاتوری باشد، باطناً هرج و مرج و نابسامانی باشد.

خوب چه کاری باید بکنیم؟ البته این از وظایف شورای طرحهای انقلاب بود و باید مطالعه و سنجیده شود. در هیچ جای دنیا چه قدیم چه جدید سابقه ندارد. یعنی آنجایی که منظم اند و دارند کار میکنند و زنده هستند. چه چپ، چه راست، چه فاشیست، چه سوسیالیست، چه کمونیست و غیره، همه جا مدیریت دستگاه‌ها، مدیریت هر مؤسسه‌ای از بالا به پائین است. استفاده از نظر و مشورت مردم بصورت نظرخواهی میتواند و خوب است. که از پائین به بالا باشد ولی انتخاب مسئول و مدیر و موظف همانست است که از بالا توسط آن دستگاهی که قبلاً از طریق رأی گیری و شورا تعیین شده و دولت نامیده میشود صورت بگیرد. بنابراین آمدم مطالعه کردیم شاید دوسه ماه هم جمعاً از وقت شورای انقلاب و هیئت وزیران و کمیسیون‌های متعدد را گرفت و آخر سر هم برای شورای انقلاب فرستادیم که از آنها هم نظرخواهی کنیم و مجموعه‌ای تدوین شده که بزودی در روزنامه‌ها انشاء الله درمی‌آید که بنام اصول تشکیل شوراهای کارکنان مؤسسات کشور است. اعم از بخش خصوصی و بخش دولتی، یعنی ما سعی کردیم در یک قالب واحدی تکلیف این عمل شورائی نوع دوم، را معین کنیم. این طرح مقدمه‌ای دارد که من همه مقدمه را میخوانم. چون در مقدمه خیلی مطالب گفته شده.

بموجب دستور الهی «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً» که راجع به همکاری و عمل اجتماعی کردن است، که این عمل با اجتماع کردن باعث میشود که بنسعت و امنیت و خیر برسد، و بموجب دستور الهی «وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین» در مواردیکه مدیریت و یا اکثریت کارکنان آمادگی لازم را داشته باشند. یعنی هیچ اجبار نمیکنم، میخواهم بگویم آنجا که مدیریت مؤسسات یا اکثریت کارکنان بخواهند از چنین نعمتی و موهبتی استفاده کنند. آنوقت آن شورائی مصوب و معقول و مفید است و دولت آن را به رسمیت می شناسد که باین ترتیب تشکیل شود. پس در مواردیکه مدیریت یا اکثریت کارکنان آمادگی لازم را داشته باشند، تشکیل شوراهای کارکنان مؤسسات را برای پیشبرد هدفهای جمهوری اسلامی مفید میدانم، یعنی همه در

خدمت جمهوری اسلامی اند. جمهوری اسلامی ایران شورای کارکنان هر مؤسسه و موجودیت آن را از یکدیگر جدا نمیداند و معتقد است که منافع کارکنان با منافع مؤسسه و منافع مؤسسه با منافع کشور و مردم در یک جهت است. و اصول زیر را برای تشکیل شوراها توصیه مینماید. این شوراها در چهارچوب قوانین مملکت و مقررات مربوطه فعالیت میکنند، یعنی شوراها مدعی مملکت و قوانین نمیتوانند باشند. بلکه در همان چهارچوب هستند. تابعی هستند از مقرراتی که بر مملکت و بر امت و جامعه حاکم است. بعد از مقدمه گفته میشود. هدف از تشکیل شوراها ایجاد تفاهم و همکاری بیشتر بین کارکنان و مدیریت است. همانطور که در آن دو آیه، چه آیه ای که خطاب به جمع مردم بود و چه آن آیه ای که خطاب به پیغمبر بود، هدف ایجاد تفاهم است تا از نان خودشان بدیگران بدهند. اگر کسی در این بین مورد تجاوز قرار گرفت پشتیبانی و حمایت آن برآیند. عفو بخشش بر آنها حکومت داشته باشد، و با هم همکاری کنند و گذشت داشته باشند و امور یکدیگر را با تفاهم انجام دهند. هدف از تشکیل شوراها ایجاد تفاهم و همکاری بیشتر بین کارکنان و مدیریت در جهت پیشرفت مطلوب کارکنان و مؤسسه است. یعنی خیرش معلوم است، هم به کارکنان و هم به مؤسسه میرسد، برای خدمت هر چه بیشتر هر دوی اینها به جامعه با رعایت حقوق حقه کارکنان. خوب حالا با این هدف آن مقدمه چگونه تنظیم شود که بتواند مفید واقع شود؟ یعنی همانطور که در مورد مصالح ساختمان هم عرض کردم، در خط صحیح بیفتد؟ آنوقت باید حتماً همه ی اینها در یک جا جمع شوند و رأی بدهند. نه در یک اطاق در بسته بلکه در مجمع عمومی. مجمع عمومی چه کار میکنند؟ شورائی انتخاب میکنند. این شورا برای چه کاری است؟ برای هماهنگی. پس شورای هماهنگی است و همه کارکنان در آن شرکت خواهند داشت. این شوری برای هماهنگی چه کار میکنند؟ اگر عده شان کم باشد، خوب میتوانند مستقیماً شرکت کنند. یا اینکه نمایندگانی معین میکنند که آن نمایندگان وظایفشان باز در این اصول گفته شده که علاوه بر تشکیل جلسات منظم و تعیین نمایندگان منتخب مورد قبول اکثریت، شناساندن و تعلیم و راهنمایی میباشد.

آنها باید خواسته ها و مشکلات کارکنان را بررسی کنند و از حقوق حقه آنها دفاع کنند.

تا اینجا مربوط بخودشان میشود و باید هم بصورت اجتماعی باشد. همان سیستم از جمع به مدیر - آنوقت سرویس دادن مشورتی و ارائه راه حل های بهبودی برای حفظ و توسعه مؤسسه و بالاخره حضور و همکاری با مدیریت مؤسسه بدون آنکه این حضور و همکاری سبب دخالت های بیقاعده و هرج و مرج و سلب مسئولیت شود.

البته آنوقت هر دستگاهی اعم از بخش خصوصی یا بخش دولتی، بر حسب اینکه چه

وظیفه و چه شرایط اقتصادی داشته باشد، در این قاعده و در این ضوابط کلی و اصولی، میتواند برای خودش شوراهائی تشکیل دهد. بطوریکه این شورا آن دو حالتی را که قبلاً عرض کردم انجام بدهد.

چندی قبل کنفرانسی از معاونین و روسای سطح بالای وزارت خانه‌ها تشکیل شد و پشت سرش انتخابات داخلی کوچکی شد. بعنوان تحرک ادارات، یعنی از حالت کمبود و کم کاری که در بعضی قسمت‌ها وجود دارد و از بی تکلیفی بیرون بیاید. و ما فکر کردیم راه حلها را از خود کارکنان بپرسیم که خود آنها بگویند چه اشکالی دارند و بچه دلیل، چه دردی دارند و آن درد چگونه باید دوا شود؟ پرسشنامه‌هائی تنظیم شده که این پرسشنامه‌ها را بوزارت خانه‌ها و ادارات کل میفرستیم که آنها هم بین همه کارمندان و کارکنان پخش کنند تا هرکسی آزادانه نظرش را بدهد. منتها آنوقت جمع‌آوری این نتایج و نظریات و رسیدگی به گفته‌ها و خواسته‌ها و بعد برگرداندن راه حلها و دستورها و رهنمودها از طریق همین شوراهائی که واقعاً براساس عدالت و قسط و همگامی و بدون حاکمیت یک اقلیت بر دیگران، بوجود آمده است صورت بگیرد و امیدواریم که به این هدف برسیم.

و در هر حال این وظیفه خدمتی بود که دولت بر خودش واجب میدانست. و پیروی از قرآن و نظام توحیدی اسلام و ناموس طبیعت و خلقت عملی انقلابی است و امیدواریم که این عمل انقلابی مورد پذیرش و همکاری تمام مردم بصورت فرد یا بصورت دسته جمعی قرار بگیرد و مقدار زیادی از مشکلات و نابسامانی‌ها و هرج و مرج‌های مملکت که در اثر تشتت آراء و افکار و تحلیل‌ها و نظریات و تعدد مراکز تصمیم‌گیری است از میان برود. یعنی مردم واقعاً دخیل و مدیر و شریک باشند ولی بصورت صحیح عادلانه، متساویانه و با حفظ حقوق همگان. و انشاءالله که گامی و قدمی باشد و بلطف خدا و توکل بر او «ومن یتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین» (و توکل بخدا یعنی حساب کردن مردم)، به نتایج مفیدی برای همه مملکت برسیم. خدا حافظ شما.

آخرین مصاحبه تلویزیونی

(۵۸/۸/۱۵)

س — جناب آقای بازرگان همه میدانند در چه شرایط سختی نخست وزیری ایران را قبول کردید و حالا هم محققاً همه می‌خواهند بدانند در شرایطی این چنین، چرا استعفا داده‌اید و آیا این اقدام شما با اشغال سفارت امریکا در ارتباط هست یا خیر؟

ج — از طرح این سؤالتان متشکرم، چون چنین سؤالی را مدت‌هاست خیلی‌ها دارند و اصرار داشتند که بنده جواب بدهم ولی مناسب نمی‌دانستم و حالا فرصتی است که جواب بدهم و جوابم هم خیلی کوتاه است، از قسمت اخیر سؤالتان شروع میکنم. هیچگونه ارتباطی این استعفا با جریان اخیر اشغال سفارت نداشته و همانطور که در عبارت استعفا آمده این موضوع سابقه ۹ ماهه دارد. از ۹ ماه پیش این مطالب و این عوامل وجود داشته و توضیحات مکرر و بیانات مکرر با امام داشته‌ایم و این دو ضرورتی که من می‌گفتم یکی وحدت کلمه و یکی وحدت مدیریت حرف همیشگی همکاران و خود من است، منتها بتدریج که اوضاع مشکل‌تر و شرایط دشوارتر میشد این ضرورت بیشتر میشد. درست ۱۴ روز قبل در شورای انقلاب گفتم اگر آقایان اطلاع و اعتراف باین دارند که مملکت در شرایط بسیار دشواری قرار گرفته که لب‌پرتگاه است، من مطلبی دارم که بگویم اما اگر این اطلاع و اعتراف را ندارید حرفی ندارم گفتند: بله، گفتم، خوب اگر شما قبول دارید در این شرایط هیچ راهی جز این نیست که تمام قوا و تمام عوامل و عناصری که معتقد به انقلاب هستند باید باهم همکاری بکنند، نه تنها انتقاد، مخالفت، کارشکنی، مزاحمت و ایراد نباید باشد بلکه همه باید خودشان را موظف بدانند که با آن هیاتی، یا آن سیستمی و یا آن فرد و دستگاهی که مسئول اداره امور مملکت است، با تمام قوا همکاری کنند. و گفتم که با وضع موجود صریحاً اعلام خطر و اعلام عجز میکنم، با این وضع که عناصر و عوامل موجود حتی دوستان و موافقین بجای همکاری و هماهنگی و مساعدت هرکس بسوی خودش میرود و احياناً مخالفت و کارشکنی میکنند با این ترتیب اعلام میکنم که این دولت عاجز از حل مسئله و مشکلات است.

س: خیلی از مردم و کارمندان دولت از خبر استعفای شما ناراحتند وظیفه آنها چیست و چه عکس‌العملی باید انجام بدهند؟

ج: البته استعفای بنده نه علیه امام و نه علیه انقلاب بوده نه علیه کسانی که طرفدار انقلاب و دست‌اندر کار هستند که حالا مثلاً اینها بیایند به پشتیبانی دولت قبلی و علیه هیاتی یا فردی یا دستگاهی که مامور اداره شده جبهه بگیرند. بنظر بنده خوشبختانه اساس، بعد از خدا که رهبر اصلی و پشتیبان کار بوده رهبر انقلاب امام خمینی هستند و راهی هم برای پیشرفت کار جز در خط امام بودن و همان راه را ادامه دادن وجود ندارد. بنابراین باز هم باید ادامه داد، انجام وظیفه کرد، دست بدست هم داد و سعی کرد مملکت در جهت صحیح و طرف استقرار جمهوری صحیح برود. البته اگر ایرادی یا انتقادی باشد باید گفت ولی خیلی فرق است بین انتقادی که با حسن‌نیت و قصد همکاری و رساندن مطلب بطرف باشد با انتقادهائی که دولت ما متأسفانه با آن مواجه بود. انتقادات خصمانه باید تبدیل به راهنمایی و تذکر شود.

س: آیا شما در ترکیب جدید شورای انقلاب شرکت خواهید داشت یا مسئول خواهید بود؟

ج: من اطلاعی ندارم، تنها اطلاع بنده همین است که همه در رادیو و تلویزیون شنیدیم. حتی اعلام امام بشورای انقلاب را من هم از رادیو شنیدم و مستقیماً چیزی نه برایم فرستاده شده بود نه خوانده بودم. حالا آیا شرکت داشته باشم و یا نداشته باشم نمیدانم بستگی باین دارد که چه بخواهند. ولی آنچه میتوانم بگویم، که در تلویزیون هم قبلاً گفته بودم، فکر میکنم دو ماه قبل بود که دست جمعی هیات دولت و شورای انقلاب خدمت امام بودیم. آن موقع هم ما میگفتیم که باید مسئولیت مشترک باشد و برای حل مشکل آقایانی که بما ایراد میگیرند و احیاناً کسانی که بنام آنها راه خودشان را پیش میگیرند و تبعیت و دستور از دولت ندارند، کسانی بیایند عهده‌دار کار شوند که از آنها حرف شنوایی داشته و با آنها کار بکنند ما هم یعنی (همه وزرا این را می‌گفتند) اگر از ما هم خواستید وزیر بشویم، معاون بشویم، مدیرکل بشویم، عضو بشویم، ما هم برای همکاری حاضر هستیم. بنابراین این فکر گمان کنم باز هم موجود است و اگر کاری بخواهند آنها حاضرند. یک نکته را هم در همین جلسه ۱۴ روز پیش در شورای انقلاب اضافه کردم. باز گفتم فرق ما با دیگران این است که اگر از ما همکاری خواستید کمک می‌کنیم، اگر راهی که رفتید راه درستی بود، مساعدت میکنیم، کمک میکنیم و اگر بنظر ما بد آمد، انتقاد نخواهیم کرد، مخالفت نخواهیم کرد، احساس میکنم بعد از این هم رویه دوستان و رفقا همین خواهد بود.

س: بعقیده شما اداره مملکت بچه صورتی در خواهد آمد، فقط شورای انقلاب یا نخست‌وزیر دیگری؟

ج: دستور امام که این بوده، بیش از آنچه همه شما از رادیو تلویزیون شنیده‌اید من هم چیز دیگری نشنیده‌ام. ظاهراً دستورشان، خطابشان به شورای انقلاب جمهوری، ضمن یک ترکیب جدید، نه شورای انقلاب گذشته، نه دولت گذشته بلکه شورای انقلاب جمهوریت می‌باشد، و مخصوصاً ایشان در این عبارت که این دولت را و این هیات را و این ماموریت را در مرحله اول عمل انتقال عنوان کردند حرفی بود که من همیشه می‌زدم، می‌گفتم که دولت ما دولت انقلاب بآن معنایی که می‌خواهید نیست. دولت انتقال است، دولت موقت است و دولت انتقال وظیفه‌اش این است که وضع را از آن مرحله سابق نظام شاهنشاهی بسنظام کمال مطلوب و خواسته همه برساند، و خیلی خوشم آمد یعنی دردل خودم مسرور شدم که همین عبارت را، همین مطلبی را که گفتم، در برابر آنهایی که میگفتند چرا انقلابی نیستی، چرا قاطع نیستی، چرا گام‌بگام می‌خواهی بروی و من جواب میدادم که عمل ما انتقال از یک حالتی به حالت جدید است، نباید شما توقع داشته باشید که تمام خواسته‌هایتان را این دولت در این برهه کوتاه از زمان انجام بدهد، دیدم در این زمان عیناً همان کلمه و همان ماموریت آمده که این هیات جدید وظیفه‌اش همین تسریع انتقال است. انتقال از وضع گذشته و فعلی بآن وضع مطلوبی که مملکت قانون اساسی داشته باشد، رئیس جمهوری داشته باشد، مجلسی داشته باشد منتخب مردم و دولتی منتخب و مسئول در برابر آن مجلس که دیگر هرکسی توقع نداشته باشد و هرکسی فشار نیاورد و بازخواست نکند و دولت تکلیفش را بداند که با چه کسی طرف است، به چه کسی باید حساب پس بدهد و از چه کسی باید دستور بگیرد و چه کسی باید پسندد یا نپسندد. باید هرچه زودتر بآن مرحله برسیم. در این وضع فعلی که همه خودشان را صاحب خانه و صاحب منزل و صاحب نظر و صاحب رای میدانند، هیچکس نمیتواند کار اساسی انجام دهد.

س: پس با این همه مشکلات شما وضع مملکت را در آینده چه جوری می‌بینید؟

ج: والله اعلم، خودتان میدانید.

س: یک سؤال دیگر می‌خواهم بکنم و آن اینکه مشکلات اصلی و اساسی شما و

کابینه‌تان در این مدت ۹ ماه مهمترینش چه‌ها بود که واقعا کار باینجا کشید؟

ج: در همین نامه استعفا همه اینها منعکس است، نه تنها در نامه استعفا، تقریباً در

تمام پیامهای تلویزیونی من و شاید تمام سخنرانیهای مختلف میگفتیم که یک مانع و مشکل از خارج است با سوءنیت و یک مانع و مشکل از داخل با حسن نیت. من همیشه میگفتم من بعوامل داخلی خیلی بیش از عوامل خارجی اهمیت میدهم و اساس را روی همین میدانم، و لازم هم نیست که اگر عوامل داخلی مزاحمتی و مخالفتی و اشکالی دارند این را ناشی از سوءنیت بدانم نه، نوع انقلاب ما، و حالت و وضع طبیعی آن ایجاب میکرد و

ایجاب میکند که اینطور باشد. بنابراین هرکس جای بنده باشد و جای بنده بیاید باین برخواهد

خورد که بیشترین عمل و بیشترین وظیفه‌اش این است که این حالت تعدد مراکز قدرت، تصمیم‌گیری، بی‌نظمی بی‌اساس و هرج و مرج را از بین ببرد. و مملکت را روی یک گردش و روال منظم و صحیح بیندازد.

س: سؤال دیگر این است که نسبت به همکارانتان در کابینه چه احساس میکنید؟

ج: همکاران را چون بیشتر خودم انتخاب کرده بودم (و ناچار هم بین کسانی که با آنها سابقه دوستی و همکاری صنفی و خویشاوندی داشتم انتخاب کردم)، از اول روابط ما روابط دوستانه و صمیمانه بود. البته یکی دوسه تای آنها غریبه بودند که بعد آمدند ولی اینها هم تقریباً مثل سایرین شدند و برخلاف آنچه که بعضی‌ها میگفتند و برخلاف آنچه که از قول آقای دکتر سامی نقل کرده‌اند، در هیچ کابینه‌ای در ایران باین درجه صمیمیت وجود نداشته، و اختلاف و دسته‌بندی بهیچوجه وجود نداشته، من بهترین خاطره را از روح صمیمیت و همکاری و تفاهم داشتم و بازهم خواهم داشت.

س: من یک سؤال دارم، فکر میکنم در زمان بعد از انتخاب نخست‌وزیری شما شاهد بودم که میلیونها آدم شما را تائید کردند، میخواهم بدانم مشکل شما کی‌ها بودند؟ ملت بود؟ دولت بود؟ میدانم از جهت دیگری بوده؟، از خارج بوده؟، از داخل بوده؟ و بهرحال یک فشارهایی بر شما بوده که شما استعفا داده‌اید، اگر میشود بطور واضح باین مسائل جواب بدهید.

ج: البته ما دشمن و مشکل داشتیم، دشمن خارجی، در رأسشان اسرائیل را میگذارم و کسانی که در شرق و غرب در نظام گذشته متمتع بوده‌اند. در همسایگان ما هم کسانی که احساس یا احتمال زیان از انقلاب اسلامی را دارند بودند. در داخل، احزاب افراطی چپ بودند که نه تنها در این دوران انقلاب بلکه از آن وقتی که من وارد عمل اجتماعی شدم، در دانشکده فنی و بعد در سازمان آب تهران و شرکت نفت و هرجا که بودم، اینها موانع ما بوده‌اند. و در این دوران هم در گنبد اینها بودند، در تهران بودند، در کردستان هم هفت و هشت دسته هستند، دستجات مختلف، اینها می‌شوند دشمنان داخلی ولی اینها مجموعه‌شان تعداد مهمی نبودند، موثر نبودند و براحتی میشود اینها را دفع کرد، بیشتر مشکلات ما از داخل و از دوستان بود. منتهی من کینه ندارم و عیب هم بآنها نمیگیرم، یک مقدار روی تشخیص شاید (بعقیده ما) غلطی که داشتند، ولی بیشتر، طبیعت انقلاب ما اینطور ایجاب میکرد. من مکرر گفته‌ام یک نظام ۲۵۰۰ ساله وقتی عوض میشود مشکلاتی دارد. در این مدت با اینکه شاه رفته، رژیمش واژگون شده، ولی بهیچوجه قوایش کاملاً از بین نرفته، بلکه یک شوک روانی به او دست داده. مثل کسی که مثنی به سرش بزنند و گیج بشود و بیفتد اما بعد از چند دقیقه‌ای که بلند میشود همان آدم است با همان دست، با همان مغز، با همان شیطنت، با

همان وسائل و با همان پول و با همان ایادی دو باره کار می‌کند. این پیروزی ما یک چنین پیروزی بود، و از همان عواملی که بخاطر آن جشن گرفتیم و خوشحال شدیم همان وسیله بدبختی ما شد. این ارتشی که اینطور یک مرتبه سقوط کرد و اسلحه‌ای که در دست مردم افتاد، در دست دوست و دشمن. این دلیل و نشانه و عامل چون از دست دشمن خارج شد همه جشن گرفتیم. اما همین مقدمه و وسیله بدبختی‌های امروزمان و آینده‌مان است. هیچ جای دنیا انقلابها اینگونه نبوده، انقلابهای دنیا همیشه جمعیتی و یا یک دیکتاتوری، حزبی یا یک نظامی، یا یک کسی می‌آمده با نیروی خودش کار را ادامه میداده. انقلاب ما نوع خاصی است و بعلاوه روح استبداد و روح ضد دموکراسی، روح ضداسلامی از ۲۵۰۰ سال باین طرف یا از ۱۴۰۰ سال باینطرف وجود داشته. شاه رفته، مستبد اصلی رفته، ولی جوجه مستبدها هستند. و وقتی می‌گویم جوجه مستبدها مقصودم کسانی نیستند که بنام ساواکی و یا درباری و یا مزدور کار میکنند. نه، خود بنده هم از کجا معلوم که با این وضع یک مستبد نباشم! روح استبداد، فکر استبداد، فکر ضد آزادی، فکر خودخواهی و این علاقه‌ای که مردم دارند که همه کارها را دولت باید بکند و ایراد میگیرند که چرا دولت این کار را کرد و این کار را نکرد و دولت را مقصر می‌دانند، این روح استبداد، این طرز فکر استبدادی است. این از بین نرفته. بنابراین انقلاب را که باین سرعت صورت گرفت تشبیه هم می‌کنم به مریضی که یک غده ۴ کیلویی از دلش، از معده‌اش بیرون می‌آورند، چنین بیماری همه چیزش مختل است، و نمیتواند بطور عادی کار کند. بلکه ماهها زمان لازم دارد. یک چنین انقلابی در ایران شده. نظام کهنی واژگون شده، طبیعی است که بی‌نظمی و هرج و مرج و اشکال و اختلاف بدنبالش بوجود بیاید. و همیشه وعده و امیدی که میدادم این بود که مقایسه کنید چه بوده و حالا چه شده و آیا در جهت نظم و اساس می‌رویم یا نه، اگر داریم منظم‌تر میشویم باید خوشحال باشیم.

و فکر میکنم این پیش‌آمد اخیر، که قبول کردند یک دستگاه واحد مملکت را اداره کند و این دستگاه شامل سپاهیان انقلاب، کمیته‌ها و دادگاههای انقلاب باشد، خارج از این دستگاه هیچ رئیسی، هیچ فرماندهی، هیچ تصمیم‌گیرنده‌ای و هیچ ترمز کننده‌ای وجود نداشته باشد، اگر واقعا باین صورت در بیاید، این میشود عروسی سوم بنده!! چه خودم باشم، چه نباشم. و باید خوشحال باشیم و هیچ چاره‌ای هم جز این نیست و اگر این وضع پیش نیاید تمام عوامل چه عمامه‌بسر، چه کلاهی، چه حزبی، چه غیر حزبی، اگر نیابند و یک قالب و طرح واحد، مدیریت واحد نریزند مسلماً مملکت متلاشی خواهد شد و انقلابمان بشمر نخواهد رسید.

س: سؤال دیگری داشتم و آن اینکه قبلاً فرموده بودید اگر من استعفا بدهم عروسی دوم خواهد بود! حالا میخواهم بدانم واقعا در شرایط فعلی که استعفا داده‌اید واقعا عروسی

دومتان است و ناراحت نیستید؟!

ج: بله. ببینید یکی وضع مملکت است که خوب بنده ناراحت هستم. اما از این پیش آمد که باین صورت درآمد با مقایسه با آنچه که بود در این مورد خوشحالم. س: آخرین سؤال این است که چه پیامی الان بعنوان آقای بازرگان نه بعنوان نخست وزیر مملکت دارید؟

ج: پیام خاصی که فکر کرده باشم و بتوانم فرموله کنم و الان بگویم ندارم. اما خلاصه اش این است که همه خدا را در نظر داشته و متوجه و متوسل باو باشند، بدون کوچکترین یأس و ناامیدی آماده برای همه گونه فداکاری و زحمت و حتی شهادت بوده و در جهت مثبت همکاری بکنند. و دعا میکنم که خداوند هم عمر و هم عزت آقای خمینی را زیاد کند و این انقلاب را که ایشان در صورت جدیدش رهبری کردند، شاهد پیروزی کامل و استقرار کامل آن باشند و بیائیم در جهت استقرار جمهوریت اسلامی فعالیت کنیم (حرفی که همیشه می زدم) عجله و دستپاچگی هم نداشته باشیم و برخلاف آنچه که در آن قطعنامه گفتند. همان روش گام بگام را پیش بگیریم، اگر روش پرتابی بخواهند پیش بگیرند، پرت میشوند. خداوند انسان را بال نداده و بشر عادی هم معجزه ندارد که با انفاس قدسیه اش طی ارض کند! ما همگی بشر هستیم و همانطور که ایرج میرزا در مورد مادرش می گوید: «دستم بگرفت و پایا برد تا شیوه راه رفتن آموخت». بنده هم از زمانی که مادرم دستم را گرفت و پایا برد تا شیوه راه رفتن آموخت، هیچ راهی برای پیشرفت در دنیا جز قدم بقدم ندیده ام حالا هم در برابر آن قطعنامه باز توصیه میکنم که همه راه گام بگام را بگیرند و گام اول این باشد که از این مرحله انتقالی و موقت و بی سرو سامانی خودمان را بیاندازیم در مرحله منظم و صحیح، آنجائی که خدا و بعد از خدا و در سایه خدا حاکمیت ملت باشد و ملت حکومت بکند نه چیز دیگر آزادی و استقلال وجود داشته باشد. و هیچ طبقه ای، حالا می خواهد طبقه اشراف باشد یا طبقه کارگر یا روحانی یا روشنفکر، امتیازی بر طبقه دیگر نداشته باشد و فقط همانطور که قرآن میفرماید: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» تقوی اصل باشد. تقوای اجتماعی و سیاسی. تقوی هم نشانه اش انتخاب مردم و رای مردم است، آن کسی که رای مردم را داشت او باید حاکم باشد نه اینکه بنده بدلیل اینکه مهندس و اینکه ۵۰ سال در مبارزه بوده ام، نه، اگر ملت بمن رای داد، کار می کنم، اما اگر رای نداد دیگر هیچ حقی ندارم که بگویم من متخصصم و فلان خصوصیت را دارم.

س: معمولا همه آدمها وقتی استعفا میدهند حقانیت خودشان را ثابت میکنند و گناه را بگردن دیگران می اندازند، شما اصلا این کار را نکردید و این فیلم ما هم یک فیلم مستند است برای ثبت در تاریخ، بنابراین اگر حرفی دارید برای تاریخ بفرمائید.

ج: چون چیزی حاضر نکرده‌ام، حرفی که ارزش تاریخی داشته باشد ندارم و اگر عمری باشد و موضوعی پیش بیاید باز حرف می‌زنم. فعلا همه حرفهای گذشته است و باز هم من طرفدار برادری و صمیمیت و گذشت و دوستی و حسن نیت و خدمت هستم. مخالف انتقام و تسویه حسابهای شخصی هستم. حسابهای گذشته را باید گذاشت کنار و نسبت به ملت و مردم ایران خوشبین بود.

خداحافظی با ملت

۱۳۵۸/۸/۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

هموطنان عزیز، خواهر و برادر تهرانی و شهرستانی، از آن روال و برنامه یک هفته در میان پیام تلویزیونی بنده، مثل اینکه یک نوبت افتاده و بیش از یکماه گذشته. در این مدت خیلی ها مطالبه میکردند و تعجب داشتند از اینکه چرا بیاد هموطنان و برادران و خواهران نبوده‌ام و مخصوصاً جواب حمله‌ها و ایرادات و انتقادات داده نشده و بسکوت برگزار میشود. اما علاقه بنده همیشه این بود که در این پیامهای تلویزیونی امیدواری بدهم نه درد دل و اشکالات. ضمناً فرصتی هم دست نمیداد و مطلب دندان گیری هم نبود و حال قسمت این شد که این پیام آخر پیام خداحافظی باشد. با این مزیت که دفعات قبل تنها بودم و این دفعه همراه یکعده از همکاران عزیز و یاران ارجمند و با وفا هستم و در واقع این دولت است که دارد این پیام را از زبان بنده میگوید. دولتی که اگر بار گران بودیم و رفتیم، حواله با خدا کردیم و رفتیم! امروز صبح مجلس خداحافظی با همکاران یعنی وزرای قبلی و بعدی و اخیر داشتیم و بعد هم مجلس خداحافظی با کارمندان نخست وزیری و حالا این مجلس خداحافظی با ملت عزیزمان و هموطنان ایرانی است و پیام حلالیت طلبی، و گزارشی مختصر از آنچه کرده‌ایم و بیان علت و یا علل استعفا، امتنان از ملت و وصایای بعد از آن.

اول حلالیت طلبی، بنماینده‌گی از طرف همکاران و از طرف خودم. از درگاه خداوند عذر تقصیر میخواهیم و از ملت هم حلالیت نسبت به خطاها، خبطها، زیان‌ها و خسارت‌هایی که مرتکب شده‌ایم و حتماً هم مرتکب شده‌ایم. از روز اول هم نگفته بودم خطائی نخواهیم داشت. و هم چنین از بابت خدمات و وظایفی که انجام ندادیم. البته این حلالیت طلبی توأم است با شکرگزاری و تشکر از خدا. همانطور که در مراسم تودیع با همکاران عرض کردم شکر خدا را از اینکه دعای ما و دعای بنده اجابت شد. این دعا آیه قرآن است که خداوند به پیغمبر خطاب میکند که بگو: «رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی

مُخْرَجٌ صَدَقٌ وَاجْعَلْنِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا» خدایا مرا با صدق و صفا و حقیقت و صراحت وارد این معرکه کن، وارد این ماموریت کن و بعد هم بهمین ترتیب خارج کن. یعنی در تمام این مدت انجام وظیفه و ماموریت سایه به سایه صداقت و صفا باشم و از این رهگذر، یعنی در نتیجه همین صداقت و صمیمیت و صفا و پاکی، قدرت و سلطه و امکان عمل بمن بده، و این دعا مستجاب شد بدلیل اینکه دوران نه ماهه را گذراندیم و باز هم بهمین حال هستیم و یقین دارم و یقین داریم برای اینکه شواهد و دلائلش را شنیدیم و دیدیم و خوانده ایم که مردم هم نسبت دروغ و فریب و ریا و تزویر بما ندادند و موفق شدیم این نه ماه را با صداقت پیش ببریم. در فرمانی هم که امام بتاريخ دیروز بنام شورای انقلابات جمهوری صادر فرمودند مخصوصاً باین نکته توجه دادند و تکیه کردند. هم در فرمان اولیه مسئله اعتماد وجود داشت و هم در این دومی تأیید و تقدیر از مراتب اعتماد و صداقتی که بوده است.

موضوع دوم پیام گزارش مختصری است از آنچه کرده ایم، البته ماموریتی ما داشته ایم که در فرمان امام آمده بود: تشکیل دولت و ترتیب اداره امور مملکت، انجام رفراندم، تشکیل مجلس موسسان جهت تصویب قانون اساسی و بالاخره انتخابات مجلس نمایندگان. یعنی آنچه امام وظیفه و تکلیف برای دولت معین کرده بودند که بنده در پیامهای گذشته یکی دو سه بار این را گفته بودم، و باز هم خوشبختم از اینکه امام هم در این فرمان بنام شورای انقلاب جمهوری اسلامی متذکر شدند و همین وظیفه را بآن دادند. وظیفه انتقال، یعنی انتقال از رژیم و نظام طاغوتی و انتقال از آن حالت پیروزی اولیه انقلاب بحالت کمال مطلوب نهائی جمهوری کامل اسلامی. این وظیفه ای بود که معین کرده بودند، و خود ما هم یک چیزی بآن اضافه کردیم و آن تدارک و تهیه انقلاب نهائی و مطلوب بود. با تاسیس پست وزیر مشاور در طرحهای انقلاب این ماموریت را بخودمان دادیم که با استفاده از نظریات مردم و متخصصین و مطلعین با فرصت و فراغت و با مطالعه صحیح و کامل در امور اقتصادی، آموزش و فرهنگ، امور اجتماعی، امور سیاسی، نظامی، اداری و غیره، در این مدت دوران انتقال مطالعات لازم بشود که طرحهای مفید برای دولت آینده عرضه گردد تا اگر خواستند استفاده کنند و یا تکمیل نمایند. این را هم ما خودمان وظیفه دانستیم و آن عمل انقلابی صحیح و واقعاً لازم و واجب را باین صورت درک کردیم و تدارک دیدیم. این ماموریتی بود که از طرف امام بما واگذار شده بود. اما آنچه مردم انتظار داشتند البته خیلی چیزها بود. این بود که آنچه آرزو و علاقه و درد و گرفتاری و کسری و کمبود دارند و ظلمهایی که در عمرشان و بلکه در این ۲۵۰۰ ساله شده این دولت موقت و بسقول آنها دولت انقلابی و دولت ملی باید انجام بدهد و یکسبه ره صد ساله بیسماید و این جامعه توحیدی کامل اسلامی، دمکراتیک ایده آل هرچه دلشان میخواهد بطرفه العین انجام دهد. وقتی که میگوییم طرفه العین، نه ماه و ده ماه و یکسال و دو سال همه اش برای آن عمل یعنی جبران ۲۵۰۰ سال که مملکت بیسک جهت میرفته طرفه العین،

است. همان در ماههای اول هم همین را می خواستند و دائماً این را بما طعنه می زدند و میزنند که ما یک مرتبه آن جامعه‌ایکه صد درصد آنها هر کس مطابق نظر و سلیقه خودش — ایده آل باشد بوجود بیاوریم. البته نه تنها این انتظارات برآورده نشد و نمیشود بلکه خود همین موجب نارضایتی ها شده. آن پیام باصطلاح دو هفتگی قبلی را که من در نظر داشتم بفرستم بحث و مطالعه روی همین نارضایتی ها و ناراحتی ها بود که میخواستم شرح بدهم اینها از کجا میاید. این انتظارات نمیتوانست برآورده شود. برای اینکه اولاً فرصت نبود، امکانات نبود و تازه چه بسیار موانع و محظورات فراوان چه در خارج و چه در داخل وجود داشت. و بعلاوه تضاد وجود داشت و این تضادها وجود هم دارد. اینها مانع از برآورده شدن تمام منظورها هستند. در بین تضادها فقط دو تا را من ذکر میکنم؛ یعنی عواملی که خود بخود یکی مانع دیگری میشود، یکی تضاد ما بین سازندگی است و انتقام. بطوریکه در چندین پیام تلویزیونی هم من روی این بحث کرده‌ام و شواهد و دلائل و مثالهایی هم آورده‌ام که وقتی بخواهند هر دولتی کار مثبت انجام بدهد و سازنده باشد و خواسته‌ها را برآورده کند ولی در مقابل این را هم بخواهند که حسابهای گذشته تسویه بشود و انتقام گیری بشود و آن حالت انقلابی پاکسازی صورت بگیرد، این دو عمل با هم جور نمی آیند. مثالهای زیاد هم زدم که دیگر حالا تصدیع نمیکنم. تضاد دیگر این است که ما بین خواسته‌ها بلحاظ خدماتی که باید دولت انجام بدهد، فرض کنید آب و برق یا راه آهن و اقتصاد و درآمد و تولید و سایر امور و احتیاجات امنیت، مخصوصاً امنیت و دفاع از مملکت، اینها از یک طرف خواسته و لازم و واجب بودند و از طرف دیگر آن دستگاههایی که باید آن خدمات را انجام بدهند، آن دستگاه را طرد یا تصفیه میکردند و میکنند. ارتش و شهربانی و ژاندارمری چون طاغوتی است، چون امپریالیستی است باید از بین برود. و همچنین دستگاه دولتی چون دستگاهی است معیوب و خواسته و پرداخته نظام طاغوتی آن هم مطرود است و معیوب و بعلاوه پرازپیچ و خم و گرفتاریهای فراوان. این دو تا تضادی بود که ناچار باعث میشد یا این طرفش خراب بشود یا آن طرف، یا هر دو طرف. در هر حال متأسفانه ما نه بال داشتیم که پرواز کنیم و نه پیغمبر خدا بودیم که معراج بکنیم و نه طی الارض بلد بودیم. همه ما بقول شاعر ایرج میرزا که راجع بپادشاه در آن شعر بسیار زیبا میگوید: دستم بگرفت و پا بپا برد تا شیوه راه رفتن آموخت، همه ما از شکم مادر آمدیم و مادرمان ما را از آغوش بزمین گذارده و پا بپا راه رفتن را یاد داده بود. در تمام مراحل زندگیمان هم چه دوران تحصیل ایران، چه دوران تحصیل خارج، چه دوران خدمات اداری، چه دوران مبارزه و هر جا که بودیم ما گام بگام و سنگربه سنگر جلورفتیم و غیر از این راهی و وسیله‌ای بلد نبودیم! حالادیکر خیلی متأسفیم و عذر هم می‌خواهیم چون بشر بودیم و راهی بجز این بلد نبودیم! این چیزی بود که مردم میخواستند. اما غیر از ماموریتی که امام داده بود و غیر از آن چیزی که مردم میخواستند، طبیعت و واقعیات هم بر ما خیلی چیزها را تحمیل کرد.

از روز اول مواجه شدیم با مخالفت‌ها و مزاحمت‌های دشمنان. حالا من به دوست کاری ندارم، آن را بعد خدمتشان میرسم. چه احزاب افراطی چپ داخلی و چه دشمنان خارجی، مخصوصاً در نقاط سرحدی و شهرستانهای دور و بر و هنوز هم دائماً و زیاده‌تر مزاحمت ایجاد میکنند. بطوریکه اصولاً مجال نفس کشیدن و فکر کردن برای این دولت وجود نداشت. بقول شاعر که مصرع دوم شعرش را من نمی‌دانم و یادم نیست میگوید: ابلیس کی گذاشت که ما بندگی کنیم. البته عامیانه میگوییم کی شد که بی سرخرزندگی کنیم. ولی خوب اصلش این است که واقعا از مردم و از شنوندگان می‌خواهم پرسم که آیا این راست است یا نه؟ آیا ابلیس گذاشت که ما بندگی شما و خدا را بکنیم؟ حساب بکنید از ۲۴ ساعت شبانه روز، یا فرض کنید از ۱۵ ساعت بیداری و غیر خواب و خوراک واقعا چند ساعتش اختیار با خودمان بوده (اختیار دولت) و چه امکاناتی میتوانستیم داشته باشیم؟ ولی یک وظیفه دیگری هم باز خودمان بخودمان دادیم (و یا پیش آمد) و آن وظیفه بهمچوجه صد در صد انجام نشده، مقداری اش انجام شده (ولی همان شاید خدمت اصلی است) و آن بیرون آوردن مملکت از آن حالت بعد از اعتصاب و از آن حالت آشفتگی، پراکندگی، نابسامانی و از هم گسیختگی و هرج و مرج است. مملکتی که قبلا هم گفته بودیم نه تنها با دوتا ماما سر بچه کج در می‌آید بلکه صد تا ماما داشت!! شهرهای صد کلانتری که الحمدلله روزیروز هم زاد و ولد میکنند! مملکتی که هیچ سر و سامان و مدیریت واحدی ندارد این را بینداز یمش در خط و کانال نظم و اساس و زندگی مرتب. شاید بزرگترین صدمه‌ایکه به ما زده میشد و راحتی و خستگی که پیش می‌آمد همین تعدد مراکز تصمیم‌گیری و تعدد مراکز بازخواست و دخالت بود. اما شب که خانه می‌آمدیم یا آخر هفته میگفتیم خوب این لازمه دوران انقلاب است قسمت ما این است، یواش یواش و انشاءالله خوب میشود. انشاءالله خواهیم مرد و زنده خواهیم ماند و می‌بینیم آن روزی را که مملکت بالاخره تکلیفش معین باشد. مجلس دولتی را معین بکند، مردم هر حرفی دارند، هر خواسته‌ای دارند، هر ایرادی دارند، هر نظری دارند پس از انتخابات مجلس از طریق وکلا به مجلس بیاورند. مجلس هم طبق نظر اکثریت دولتی را معین کند. این دولت هم تکلیف خودش را بداند، اولاً قانون اساسی جلویش باشد و قوانین و مقرراتی هم از مجلس گذشته باشد و این قوانین را جلوی روی خودش بگذارد بعد هم باز خواست‌کننده همان مجلس باشد و هر وقت مجلس گفت برو او هم برود و هر وقت هم گفت بمان بماند و یک حکم و یک خدا در مملکت و یک قانون و یک مجلس و یک دولت و یک محور باشد. شب وقتی سر می‌گذاشتیم بر رختخواب آرزو این بود که انشاءالله چنین روزی بیاید و حالا خیلی متأسفم که بعد از نه ماه که می‌خواهیم برویم این آرزوی ما تحقق پیدا نکرده بلکه با نگرانی هم توأم است و آن نگرانی این است که می‌بینیم با این مجلس بررسی‌نهایی قانون اساسی و تغییرات عمیقی که در قانون اساسی داده‌اند بیم این میرود که بعد هم باز

مملکت چند قطبی بشود. مملکتی باشد که باز کسی تکلیف خودش را نداند و عوامل متعددی روی دولت و روی مسئولین عمل بکنند؛ قطب اداری، قطب سیاسی، قطب دینی، قطب نمیدانم اقتصادی، و ما با این نگرانی بزرگ خداحافظی میکنیم که مملکت بعد از تصویب قانون اساسی باز هم دچار هرج و مرج و بی تکلیفی باشد و حاکمیت ملت که جانشین خدا است — خدا و خلق — وجود نداشته باشد، بلکه حاکمیت طبقاتی — ولو طبقه روحانی — وجود داشته باشد. این آن نگرانی است که ما داریم و امید داریم که برطرف بشود.

ثالثاً ضمن این پیام خداحافظی علت استعفا را خواستم عرض کنم. این هم نه برای خودخواهی که بخواهیم از خودمان و خواسته‌مان حرف بزنیم، بلکه این را مطالبه میکنند، میپرسند، مدت هاست، هفته‌ها و بلکه ماهها است که این مسئله استعفاء دادن و یا ندادن سرزبانها و یا سرفلمها است. و حتماً هم همه شما میخواهید بدانید که علل و عوامل استعفاءی دولت چه بوده؟ آیا این عمل ما سستی و خیانت بوده؟ یا برعکس خدمت و وظیفه بوده است؟ البته علل زیادی برای این استعفا میتوان گفت (که میگویند و تصور میکنند). یک علت که این اواخر گفته یا تصور شده این است که حمله و تصرف سفارت امریکا و گفت و شنودهای بعد از آن و این جریانها باعث استعفا و سقوط دولت شده است!.. بهیچوجه من الوجوه این صحیح نیست. من متن استعفا را با آنکه شنیده‌اید باز هم میخوانم، مسئله خیلی قدیمی تر از این زمان اخیر بوده و حتی ۱۴ یا ۱۶ روز قبل — اول آبان — که شورای انقلاب بطور عادی تشکیل شده بود بنده وارد شدم و اجازه صحبت خواسته و گفتم اگر آقایان اطلاع و اعتراف باین دارند که مملکت ما الان در بحرانی ترین وضع و مواجه با شدیدترین مشکلات است، و وضعی دارد که اگر تمام نیروها دست بدست هم بدهند و بخواهند نجات بدهند و ما را به پیروزی نهائی برسانند باز هم کم است، اگر این را قبول دارید من عریضی دارم، اگر نه که هیچ، گفتند: بله قبول داریم. گفتم وضع این است و صریحاً از طرف دولت هشدار میدهم و اعلام خطر و اعلام عجز میکنم که با وضعی که بر مملکت حاکم است و با این مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها و مزاحمت‌ها، با این وضع که — بدشمن کار نداریم — دوستان و طرفداران انقلاب و رهروان امام بعوض مساعدت و همکاری و یکرنگی و یک راهی هر کدام راه خودشان را میروند، و احیاناً مخالفت و مزاحمت تولید میکنند، باین ترتیب بهیچوجه من الوجوه ما پیش نخواهیم برد بلکه در لبه پرتگاه هستیم. و راه حل و چاره‌ای ندارد جز اینکه یا امام تشریف بیاورند تهران و راساً همه کارها را بعهده و زیر فرمان خودشان بگیرند که دیگر اختلافی و تشتی در کار نباشد و یا کار را به کسانی که الحمدالله داوطلب و مدعی هم هستند و وسائل و اختیارات و روزنامه و دسته و کمیته در زیر فرمانش است بدهند. که اینها باهم هماهنگی و همکاری داشته باشند. بعد بحث‌هایی شد و طول کشید. عین آن مطالب در

این کاغذ آمده است و خودتان هم شاهد هستید که اگر نگویم در تمام پیامها ولی لا اقل در دوسه پیام درد دل و شکایت و اظهار نظر راجع باین تعدد مراکز قدرت و اشکالات و مزاحمت‌ها کرده بودم و این درد همیشگی بوده. بنابراین مسئله استعفا بهیچوجه ارتباط با این قضیه آخر ندارد، مضافاً اینکه خود ما - خود دولت - همانطوری که در مصاحبه تلویزیونی سخن گوی دولت آقای دکتر طباطبائی و هم وزیر خارجه آقای دکتر یزدی دیدید، در کاری که پیش آمده بود دولت پیشقدم بود و اصلاً دو روز قبل از عید قربان که آن تظاهرات عظیم علیه عمل امریکائی‌ها راجع به بردن شاه بمملکت خودشان شده بود، اصلاً و ابداً صحبت این که باید شاه را تحویل بایران بدهند نشده بود. در نامه وزارت امور خارجه آمده بود. بعد ایراد میگرفتند که خوب چرا در این قضیه شما تبلیغات نکردید؟ آخر دولت و وزارت امور خارجه یک جور باید عمل بکنند، حزب و جمعیت و روزنامه یک نوع دیگر، یا این مسئله که چرا ملاقات با وزیر مشاور رئیس جمهوری آمریکا تو بوق و کرنا گذاشته نشده بود و یا بعرض و اجازه امام نرسیده بود. این ایراد بنظر من خیلی بی جا آمد و پریروز به حاج احمد آقا خمینی گفتم: «وقتی این سؤال را از شما کردند من اگر جای شما بودم چیز دیگری میگفتم» و حالا آن را میگویم: در این مدت آقایان همکاران و بنده شاید با بیش از ۲۰۰ وزیر و یا سفیر ملاقات کرده‌ایم. هیچکدام از این ملاقات‌هایمان را نه به شورای انقلاب گفته‌ایم، نه به فلان حزب یا فلان روزنامه و نه خدمت امام. اصلاً معمول و معهود نبوده، آقای دکتر یزدی اطلاع داشت و من هم بایشان گفته بودم که در آن روز جشن استقلال ترکیه که ناهار میهمان بودیم کاردار اطلاع داد «شما که می‌روید الجزایر آقای برژینسکی هم آنجا می‌آید بنابراین احتمال دارد بملاقات شما بیاید». این را آقای دکتر یزدی میدانست. و بعد از ایشان خواهش کردم که مخصوصاً شب قبل از مسافرت خدمت امام برسید، مطالب مختلف و از جمله (یک مرتبه دیگر) اینکه روابط ما با آمریکا چگونه است و چگونه خوب است و ما چه نظری داریم یا ایشان چه فرمایشی دارند صحبت کنید. این صحبت‌هایی بوده که کردند ولی بهیچوجه به ایشان نگفتند (همانطور که با اشخاص دیگر که ملاقات کردیم چیزی نگفتند).

این چه حرفی است؟ آن نخست‌وزیری که بخواهد برای ملاقات با وزرا اجازه بگیرد برای لای جزر خوب است!! مگر من هویدا هستم، یا امام محمدرضا شاه هستند که آب خوردن را ما باید اجازه بگیریم؟ اصلاً این چه ایراد و چه حرف بی معنی است؟ اگر بنا باشد نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه و وزیر دفاع مورد اعتماد نباشند و تشخیص نداشته باشند که وقتی با یک وزیر صحبت میکنند چه بگویند، چه بشنوند و چه نگویند، آنها را اصلاً نباید نگهداشت و امام هم هیچوقت چنین توقعی از ما نداشتند.

یک فرض دیگر این است که استعفای ما در نتیجه تسلیم و ترس در برابر بعضی حملات و انتقادات بوده و یا افسردگی و دلزدگی از مسئولین داشته‌ایم، نه در حکومت دمکراسی و اسلامی انتقادات و ایرادات آزاد است و ما ناراحت نبوده‌ایم. انتقاد را اجازه می‌دهیم. از این بابت نبود که ما مثلاً در رفته باشیم! و همچنین بعضی‌ها تصور کرده‌اند و یا احتمال می‌دهند که در نتیجه راحت‌طلبی یا خسته شدن از این بار طاقت فرسا و مشکل‌دوره نه‌ماهه بوده و درست موقعیکه زن حامله وضع حمل می‌کند ما هم دیگر از این سنگینی بار، بار داخل دلمان دیگر بتنگ آمده بودیم و وضع حمل کردیم! و بارمان را زمین گذاشتیم. نه بهیچ وجه اینطور نبوده. البته زحمات چه برای اعضای دولت و چه برای همراهان ما، کسانی که از آشنایان و اطرافیان در پست‌های دیگری مثل استانداری، مثل سفارت، مثل مدیریت یا ریاست دستگاه‌های مختلف گذاشتیم و یا بطور متفرقه دعوت کردیم، مقدار کاری که اینها می‌کردند کاری بود که واقعاً خود ما هم سه سال قبل، چهار سال قبل و مواقع دیگر اصلاً تصورش را هم نمی‌کردیم و از این بابت هیچگونه فتوری نبوده. آنچه همکاران را خسته می‌کرد سائیدگی‌ها، مقاومت‌ها، مخالفت‌ها و مزاحمت‌ها بود که نمی‌دانستند چکار کنند. هم چنین بهیچ وجه استعفای ما علتش این نبود که وظیفه ما یا برنامه ما یا دوران انقلاب تمام شده باشد، نه ما میدانستیم و میدانیم که سرکنده‌ها زیر لحاف است! و هیچ وقت هم خلاف این را نگفته بودم و هنوز هم برای رسیدن به سرمنزل مقصود راه طولانی و گردنه‌ها و فراز و نشیب‌ها در پیش داریم. یک دلیل فقط عامل استعفای ما بود آن هم مصلحت‌اندیشی و خیرمملکت بود و اینکه انقلاب و جمهوریت و مملکت پیش برود، چون ما بمرحله‌ای رسیده بودیم که می‌دیدیم بن‌بست است و دیوار جلوی ما است و ما نمیتوانیم جلو برویم، کار و راه از همه طرف بسته است. همینطور این استعفای بنده متعاقب استغفاهای مکرر و متوالی همکاران عزیزم بود که مستاصل و بیچاره شده بودند و میگفتند ما نمیتوانیم کار بکنیم، وقتی مدیرکلی را وزیری در یک محل می‌گذارد و یا استانداری جایی میرود و این مدیرکل را عده‌ای بنام پاسدار یا مامور می‌گیرند و تهدید می‌کنند و یا دادگاه انقلاب او را احضار می‌کند، دیگر آن وزیر چه کار میتواند بکند؟ این قضیه چندبار اتفاق افتاده و رفته رفته طوری شده بود که دیگر هیچکس را ما نمیتوانستیم برای همکاری دعوت کنیم. وقتی جلوی مدیرعامل شرکتی را که ما گذارده بودیم در فرودگاه می‌گیرند و میگویند حق پرواز نداری! بدون اینکه بمن بگویند، بدون اینکه من مطلع باشم، اگر میگفتند، ما بان آقا میگفتیم آن مسافرت را نرود. ولی بمامورین در فرودگاه دستور میدهند این آقا که آمد جلویش را بگیرد. آنوقت کدام مدیرعامل و کدام شخص میتواند کار کند؟ بعد نسبت‌هایی میدهند، تهمت‌هایی میزنند که ما اطلاع نداریم و آنطور میشود که امکان کار، امکان خدمت از بین میرود. بنابراین همانطور که شرح داده شد استعفای خودم را تقدیم کردم. بنده باز هم یک دفعه دیگر آنرا میخوانم، برای اینکه بیشتر دقت

بکنید و ببینید کلماتش از کجا و از چه عمقی — عمق دل و عمق زمان — سرچشمه میگیرد: البته بعد از عنوان و مقدمه و ادای احترام بامام «پیرو توضیحات مکرر گذشته» — این حقیقت است خودتان هم شاهد هستید که گفتم — «ونظر باینکه دخالت‌ها، مزاحمت‌ها، مخالفت‌ها و اختلاف‌نظرها، انجام وظائف محوله و ادامه مسئولیت را برای همکاران و اینجانب» — همکاران که میگویم یعنی وزراء، معاونین، مدیرکل‌ها، مدیران و سایرین — «مدتی است غیرممکن ساخته» — بنده جسارت نمیخواهم بکنم، آقایان وزراء را من با دندان نگهداشته بودم. مثل گربه که بچه‌اش را با دندان نگه میدارد و اینطرف و آنطرف میبرد، قربان صدقه میگفتم! آقا حالا نه، دوروز هم کار بکن انشاءالله که درست میشود — «در شرایط تاریخی و حساس حاضر نجات مملکت» — این هدف ما است — «و به ثمر رساندن انقلاب بدون وحدت کلمه و وحدت مدیریت» — متأسفانه وحدت مدیریت را فقط ما میگفتیم و دیگران باین توجه نداشتند که مملکت را بدون وحدت مدیریت نمیشود اداره کرد. این مثل راه با انواع مختلف شنیدید که ماما که دوتا شد سر بچه کج درمیآید. بقول آقای دکتر بهشتی میگفت «اصفهان‌ها میگویند آشپز که دوتا شد غذا یا شور میشود یا بی نمک». ناپلئون هم گفته بود یک فرمانده بد بهتر از دو فرمانده خوب است. ولی ما مصداق تمام اینها بودیم. هرچه ما داد میزدیم که یک مدیریت باید باشد، نمی شد — «بدون وحدت کلمه و وحدت مدیریت میسر نمیباشد، بدینوسیله استعفای خود را تقدیم میدارد.» — چرا؟ برای اینکه ما مانع نباشیم، شعری است که حافظ میگوید (و بنفس خودش خطاب میکند)، شعرش یادم نیست؛ ... ای تن، تو بین دل و خودت حائل شده‌ای، ما دیدیم که دولت حائل مابین ملت و مطلوبش شده — «تابنحوی که مقتضی میدانند کلیه امور را در فرمان رهبری بگیرند یا داوطلبانی را که با آنها هماهنگی وجود داشته باشد مامور تشکیل دولت فرمایند».

البته این نامه هفت هشت سطری میتوانست هفتاد صفحه بشود، ولی عمداً باختصار گذرانده شده، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. فاعل دخالت‌ها، مزاحمت‌ها، مخالفت‌ها و اختلاف‌نظرها و علتش را نگفتم و نخواستیم هم بگوئیم. اینها روی سوءنیت است؟ نه، بارها از خود بنده شنیده‌اید که طبیعت انقلاب ما و لازمه عمل معجزه‌آسایی که ملت ایران بعد از هفتاد و چند سال باسیر تحول و مراحل مختلف برهبری امام خمینی انجام داد، (ولی این مرحله نهائی‌اش خیلی برق‌آسا و شدید بود)، این سرعت پیروزی و این عظمت و وسعت عمل لازمه‌اش چنین چیزهایی هست. ما گله نداریم، ایراد نداریم، لازمه‌اش این است. ولی خوب، متأسفانه دیگران این درک ما و این درد ما را نداشتند. بنابراین وقتی کار به آنجا میرسد که ما نتوانیم کار کنیم و بعد هم مملکت احتیاج داشته باشد، یک راه بیشتر نمیماند و آن راه استعفا بود. این استعفای ما نه اعتراض و اعراض بود، نه گله بود و نه منت.

بهیچوجه ما منت بر کسی نمیگذاریم. دلمان میخواست، هدفمان این بوده — البته باین نرسیدیم — همانطور که در سوره انسان میفرماید «انما نطمعکم لوجه الله» هم دلمان میخواست و هدفمان این بود که برای روی خدا و رضای خدا این کار را بکنیم. «لانرید منکم جزاء ولاشکورا» توقع پاداش و جزا نداشتیم. بسیاری از وزراء و استانداران حقوق نگرفتند. یک روز خیلی ناراحت شدم، کسی طعنه زده بود، ایراد گرفته بود، که فلان کس گفته تیمسار ریاچی وزیر جنگ مریض است، ولی پسرعموی من یا دیگری او را در اروپا دیده. خوب، اولاً ایشان رفته بود در اروپا برای معالجه و الحمدلله مرضی که خودش فکر میکرد نبود. خودش هم گفت دکترها در اینجا میگویند سرطان مغز است. برای این رفته بود آنجا و بعد هم که رفت دیناری حقوق نگرفت. حقوقش را که حواله شده بود پس داده بود و استنکاف داشت. گفتم خیلی خوب ما وظیفه مان این است که حقوق شما را بدهیم، شما هر چه دلتان میخواهد بکنید. نه تنها این، بلکه لایحه قانونی گذرانده بودیم که کسانی که زندان بوده و در دوران گذشته از بازنشستگی محروم بوده اند، حقوق بازنشستگی شان پس داده بشود و این البته شامل خلیها میشد، از جمله شامل ایشان هم میشد ولی ایشان چکی را که بابت حقوق بازنشستگی دوران بعد از محکومیت زمان مرحوم دکتر مصدق تا پیروزی انقلاب به ایشان داده بودند یکجا و تمام و کمال به بنده پس دادند و من هم مستقیماً به حساب صندوق کمک بدولت واریز کردم. عده ای حقوق نگرفتند، (عده زیادی مخصوصاً بین آنها که خویشاوند خود بنده بودند). ما جزائی نگرفتیم و انتظار تشکر هم نداشتیم و بعد از این هم نداریم و آنچه میتوانستیم انجام دادیم. ضرب المثلی است در فرانسه، البته ذائقه و مشرب فرانسوی است و بعد هم پپاس اینکه ۷ سال من در آنجا تحصیل کرده ام و خودم را بفرمایش علی که فرمود: «مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا قَدَّ صَيَّرَنِي عَبْدًا» مدیون آنها میدانم، ولو اینکه بگویند غرب زده است؟! مثلی است که میگوید زیباترین زن جهان بیش از آنچه دارد نمیتواند هدیه کند. همکاران ما هم آنچه علم و تجربه و عقل و فهم و شعور و فکر و وقت و نیرو و توان داشتند در طبق اخلاص گذاشتند. تا آنجا که حتی یکی از همکاران (که همین جا تشریف دارند)، روزی که من تکلیف کردم قبول این مسئولیت را بکنند — البته بعداً بمن گفت — قصد داشت آن روز برای عوارض قلبی به بیمارستان برود و دکتر گفته بود که باید زودتر بروی، ولی آمد و قبول خدمت کرد. یعنی آنچه توان و نیرو داشت، تا اینکه هفته قبل در جلسه هیئت وزیران دچار آن ناراحتی شدید قلبی شد و بعد چهار پنج شبانه روز در «سی سی یو» خوابید. وزرا و همکاران ما اینطور بودند. آنچه توان داشتیم گذاشتیم، به انتقاد و حق بازخواست هم ایراد نداریم، فقط میگوئیم تنها شورای انقلاب حق بازخواست و ایراد بما داشته و دارد، امام و آنها گفته اند ماهم عمل کرده ایم. اما برای دیگران، کسانی که معلوم نیست اصلاً هویتشان چی هست و چی نیست و آن اسمی که میگذارند آیا وجود هم دارد یا نه! برای آنها ما این حق انتقاد را نمی بینیم و خودمان را مسئول

نمیدانستیم و نمیدانیم که بآنها جواب بدهیم و وقتی هم که روی کار آمدیم، ما درخواست نکردیم، از ما خواستند و ما هم آنچه میتوانستیم و در توان داشتیم انجام دادیم. وعده هم ندادیم بلکه برعکس از ابتدا از کسریها گفتیم. بعد از این هم که استعفایمان بحمدالله قبول شده، نه منتهی میگذاریم و نه اثبات فضیلتی میخواهیم بکنیم. ولی در برابرش، حالا که ما منتهی نمیگذاریم و نمیخواهیم خدمتتان را برخ کسی بکشیم و ثابت کنیم، این انتظار را هم داریم که انتقاد و ایراد نگیرند. نه از این بابت که اگر انتقاد و ایراد گرفتند ما جوابش را نداریم، یا باک داریم یا اینکه آدم ترسوئی هستیم، نه، فقط از یک جهت که وقت مملکت، عمر مملکت و مسائل و مشکلات آن را بالاتر از این میبینیم که انرژیها و وقتها و کاغذهای روزنامهها و بزاق دهانها و اعصاب و فکرها صرف این بشود که ما به کسی حمله کنیم و آنها به کسی حمله کنند. بهمین دلیل در این نامه استعفا و بحثی که الان کردم بهیچوجه وارد این نشدیم که بگوئیم کی مقصر بوده و کی نبوده. برای اینکه چرا بی جهت ایجاد رنجش بکنیم و ملالت خاطر بوجود بیاوریم؟ بنابراین بعد از این هم چون نمیخواهیم وقت مملکت، وقت مردم، وقت ملت صرف این بحثها بشود، تصمیممان بر این است که جواب انتقادها و ایرادها را ندهیم. بنابراین اگر بعدها انتقاد و ایرادی شد، گفتند خیانت کردند، گفتند نقص داشتند، گفتند کسری داشتند، چرا اینجوری رفتند چرا آنجوری نرفتند، تصمیم داریم که جواب ندهیم و اگر جواب نیامد، این سکوت را دلیل بر رضا نگیرند.

خوب، عرض کردم پیام بعضی توضیحات بود و پیام امتنان از ملت. بالاتر از ملت خداست که از خدا تشکر میکنیم و همیشه صبح که از خانه بیرون میآمدیم، یا در برابر مشکلات توکل ما بخدا بوده و دعایمان این بوده که «ربنا لا تجعلنا فتنه للقوم الظالمین» ما (ملت) را وسیله آزمایش و فتنه برای قوم ظالم قرار نداده، «وَتَجْنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» و ما را برحمت خودت از قوم کافر نجات بده، و تابحال هم الحمدلله اینطور شده. در مرحله دوم از شما مردم، آن مردم و آن ملت بی سرو صدا و بی نام و نشان، آن ملت بی جنجال و بی هیاهو، بی روزنامه و بی حزب، آنها که تلفنهایشان، پیغامهایشان، نامههایشان، مخصوصاً در برخوردهای خیابان و کوچه و بازار نگاههایشان، تبسم بر لبهایشان و چهره خودمانی و دوستانه‌ای که در برابر ما داشتند، اعم از جوان و پیر و مرد و زن و قدیمی و جدید و کارگر و غیرکارگر و فقیر و توانگر، از آنها باید امتنان کنیم و واقعاً ممنونشان هستیم. باور کنید من وقتی که در این مسافرتها، در این بازدیدها، این جنجال استقبال، این شکوفائی احساسات و علاقمندی و دوستی را میدیدم شرمنده میشدم، برای اینکه میگفتم ما کاری نکرده‌ایم، که اینها اینطور اظهار امتنان میکنند. در هر حال خیلی ممنون و متشکر هستیم که آن اکثریت قریب باتفاق تأیید میکردند و این تأیید شما همان نعمت خدائی است و باعث پیروزی هم بوده و امیدواریم که باز هم باشد.

قسمت آخر وصیت هائی است که موقع رفتن میکنیم. یک وصیت و پیام برای شورای انقلاب جمهوری اسلامی داریم، بآنها خدا قوت میگوئیم و آرزوی موفقیت برایشان میکنیم و آنچه در این مدت تجربه بدست آورده باشیم و اطلاعات و امکانات را در طبق اخلاص و در اختیارشان میگذاریم. آماده همکاری در آنچه بخواهند و بتوانیم و برایمان میسر باشد هستیم. اگر ایراد و اختلاف و نظر مخالفی با آنها و گردانندگان مملکت - فرق نمیکند - داشتیم سعی میکنیم با دلالت، با تذکر، با لحن دوستانه و حسن نیت بگوئیم و اگر بمرحله ای رسید که باید حتماً تندی و شدت و خصومت بکنیم، نخواهیم کرد و از آن در وارد نمیشویم و فقط میگوئیم «تلك امة قد خلت لها ما كسبت ولكم ما كسبتم» ما امتی بودیم، دسته ای بودیم - جاخالی کردیم، رفتیم، آنچه کسب کردیم و بدست آوردیم مال ماست و شما مسئول نیستید شما هم مسئول و جوابگو و وارث آنچه خودتان بدست آوردید خواهید بود که انشاءالله خیر و افتخار و نعمت و موفقیت بدست خواهید آورد.

وصیت دوم به مجلس بررسی نهائی قانون اساسی است که موضوع و نگرانی را گفتم. و ما امیدواریم و استدعا داریم که در مراحل نهائی (که گویا تجدیدنظر میشود) یک تجدیدنظری و تغییر موادی بدهید بطوریکه حاکمیت ملت تأمین باشد یعنی حکومت، حکومت خدا و مردم باشد و طبقاتی و انحصاری و چیزهائی نباشد که بعدها به دردرس برخورد کنیم. از کارمندان دولت، کارگران، کشاورزان و همه اینها اولاً تشکر میکنیم و امتنان داریم و توصیه میکنیم که چه آنهایی که با جان و دل خدمت و کار میکردند و همکاری داشتند و چه آنهایی که قدری سستی و دلسردی و ضعف داشتند و آن انقلابی که ما میخواستیم بکنند و یکسره خودشان را در اختیار مردم و خدمت مردم بگذارند، هراندازه که در دوره ما کردند خدا پدرشان را بیامرزد و هراندازه که نگذاشتند بعد از این، این کار را بکنند و کارگران عزیز و کشاورزان فقط به فکر خودشان و به فکر بالا آوردن دستمزد و تحمیل دستمزد و مزایای خودشان نباشند، بلکه همه ملت و همه مردم در خدمت و فداکاری و پیشرفت مملکت و انقلاب باشند.

پیام خاصی برای ارتش و نیروهای انتظامی داریم. باید عرض بکنم که ممنون هستیم. برای آنکه ما از روز اول روی شما حساب میکردیم و مدافع شما بودیم و شما الحق با این خدماتی که کردید و شهدائی که دادید، خونهایی که نثار کردید و خونتان را واقعاً مخلوط ملت کردید، اعتمادی که امام داشتند و میگفتند ارتش و نیروهای انتظامی و ژاندارمری مال ملت هستند و ملت هم مال آنهاست و آنچه ما میگفتیم و میخواستیم، شما ثابت کردید. در این راه امیدواریم که دلسرد نباشید و در راه یک هدف و یک جهت پیش بروید.

عرضی که با امام داریم این است که ما در خط امام بوده ایم. خودتان قاضی بوده اید و این نامه اخیر هم باعث امتنان ما است و فکر میکنم خودایشان هم قبول داشته باشند که

مابیشتر در خط ایشان بوده ایم تا کسانی که این ادعا را میکنند و میکردند و توصیه ای که خدمت ایشان جسارتاً داریم این است که ایشان هم عاطفه و عنایتشان به همه ملت ایران باشد نه به طبقات خاص و همه را خلق خدا و فرزندان خودشان بدانند.

و بالاخره برای ملت آنچه میخواهیم، حفظ وحدت، ایمان، توکل بخدا و دلسرد نشدن و یکپارچه بودن و درصاف واحد برهبری امام حرکت کردن و پیش رفتن است.

بازهم والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

فصل سوم

سخنرانیهای مختلف در تهران و شهرستانها.

سخنرانی دراستادایوم ورزشی در تبریز

(۵۸/۱/۴)

کمیته های انقلاب و آزادی بیان و قلم و همکاریهای دولت و ملت

بسم الله الرحمن الرحيم

خیلی دلم میخواست و جا داشت بزربان ترکی صحبت میکردم ولی متاسفم که چیز زیادی نمیدانم. اما فرزند خلف این سرزمین هستم. بنابراین قبلاً از این بابت و تصدیعی که خواهم داد و شاید طولانی هم باشد معذرت میخوام. قبل از هرچیز وظیفه و افتخار دارم سلام و تبریک سال نو هیئت دولت موقت را به عرض مردم آذربایجان مخصوصاً اهالی تبریز برسانم. از آنجا که این دولت منتخب و مورد حمایت رهبر عالیقدر انقلاب و مورد ارشاد و عنایت و التفات مراجع عظام دیگر قم و سایر نقاط ایران میباشد و از آنجا که مردم ایران این دولت را دست وزبان خودشان میدانند، این سلام و تبریک را از طرف رهبران انقلاب و مردم ایران بشما عرض میکنم.

آرزوی دیرینه بنده بود که به موطن خودم (گو اینکه فقط پدر و مادرم در اینجا بدنیا آمده اند) بیایم. خوشوقتم که امروز بعد از ۲۸ سال که دور و محروم از این محل و مسافرت بوده ام. توانستم اینجا بیایم. البته علاقه و احترام و اشتیاق نسبت به آذربایجان و شهر تبریز نه تنها بدلیل همشهری بودن، بلکه بدلیل ایرانی بودن و افتخار کردن به سرزمین آزادی و مهد مردانگی است. جایی که وقتی در چهلم فاجعه قم قیام کرد کوس عظمت و آزادیخواهی و شهامت و ایستادگی ملت ایران را از گوشه شمال غرب ایران به تمام دنیا و بداخل ایران اعلام نمود. همچنین اگر اشتباه نکنم اول دفعه در تبریز و در آذربایجان بود که در افراد و حتی افسران ارتش و پلیس به حکم «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق» تمرد پیدا شد و آنها نیز در صفوف ملت قرار گرفتند. وقتی در تهران گفته شد که افسران ارتش و ژاندارمری خیابان میآیند و اسلحه شان را بدست مردم میدهند و برای آنها اشک میریزند، اشک شوق از چشمهای همه سرازیر شد. بنابراین افتخار بمردم تبریز و افتخار به نیروهای نظامی آنجا و سایر نقاط ایران که تا ابد مورد احتیاج و احترام مملکت خواهند بود.

اگر در خوزستان گلوی استبداد فشرده شد، در اینجا بود که با قیام چهلیم روز قم و بعد از آن ستون فقرات استبداد شکسته شد. آمدن ما به تبریز روی ماموریت و تصمیمی بود که در هیئت دولت بعمل آمد که هر کدام از وزراء بطرفی و به محلی که ارتباط بیشتر با خودشان دارد بروند. و سلام و تبریک دولت و ملت را به اقصی نقاط ایران رسانند. بنابراین صحبتی بیش از این نباید داشته باشیم. اما اصرار دارند و این اجتماع شما هم شاهد زنده ای است که علاقمندید و میل دارید که حرف بزنم، صحبتی بکنم. آن زمان که جوان بودم و فرصت مطالعه و فکر داشتم در سال دو یا حداکثر چهار بار سخنرانی میکردم، ولی حالا با این سن و گرفتاری گاهی مجبور میشوم هفته ای ۲ الی ۴ بار صحبت کنم. البته همانطور که سعدی میگوید: «لاف از سخن چو در توان زد- آن خشت بود که پرتوان زد»، اگر خشت مالی میکنم معذوم بدارید. در روز ۲۹ اسفند که در شرکت نفت جشن مجلل و ساده ای برقرار بود و تکلیف صحبت کردن در آنجا پیدا کردم، گفتم شاید علت اینکه هر وقت پایه دستگاهها و تاسیسات شرکت نفت میگذارم از من صحبت میخواهند این باشد که چون کار دیگری و عرضه ای ندارم و فقط بدم حرف بزنم، این کار را میکنم. حالا هم که در خرمشهر و آبادان و در اینجا به صحبت میپردازم توجه و علت قبول این را پیدا کردم. برای اینکه یا شما باید صحبت کنید که جناب استاندار از طرف شما صحبت کردند و داد سخن دادند یا بنده صحبت کنم، اگر شما صحبت کنید سراسر انتقاد خواهد بود و اعتراض، و مخصوصاً درخواست و خواسته هایی که من نمیتوانم انجام بدهم و شرمند میشوم. بنابراین چه بهتر که بنده صحبت کنم و شما ساکت باشید! ولی شما چه حرف بزنید چه نزنید (کما اینکه در شهرهای دیگر، در این سیری که آمدیم از قم و اصفهان و بعد آبادان و خرمشهر و حالا تبریز) این اجتماع و التفات و محبتها و توجه فوق العاده (که بزرگترین سرمایه ما است) خود گو یاتر از هر سخن و مطلبی است. از طرف دیگر خواسته ها و مطالبات و تقاضاها هم در قیافه ها، در چشمها و در پا کتها و در گفته ها هست. در این مسافرت و حتی در گردش و حرکت در داخل شهر تهران دائماً مواجه با این دو مطلب و این دو بار سنگین هستم. دوبری که فشار و وزن عظیمی بردوشهای ناتوان رفقا و همکاران دولت و خود بنده وارد میآورد و گاهی پشیمان میشوم و حسرت میخورم که چه جهالت و ستمگری نسبت بخود داشتیم که قبول این مسئولیت عظیم و ماموریت را کردیم و بیاد آیه قرآن می اقم آنجا که میفرماید: (البته خدا است که میفرماید):

انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً «احزاب ۴۱»

خداوند امانت خلافت و امانت صفات خلاقیت خودش را به آسمانها و زمین عرضه فرمود، همه استنکاف داشته اظهار عجز و ناتوانی کردند، ولی این انسان دوپا با این جثه ضعیف و با این ناتوانی و ستمگری و نادانیش قبول این امانت کرد. این هیئت دولت و بنده

هم که از آنها دعوت کردم و زحمت دادم مصداق همان حال را داریم. از روی ستم، ستم به شما و خودمان و از روی جهل این بار امانت را قبول کردیم. بار بسیار سنگین و دشوار است ولی مومن و متوکل بخدا هستیم.

خداگر زحمت بیندردری زرحمت گشاید در دیگری.

امیدواریم خداوند وسیله‌ای فراهم کند و یارو یاور ما و شما در این راه و در کشیدن این بار گران باشد.

در سال ۱۳۰۵ که جزو اولین کاروان محصلین اعزامی به اروپا رفته بودم، در حدود ۱۰۰ نفر، (ببخشید که بعضی شاهدها و نمونه‌های من متعلق به گذشته است، پیرزنها و پیرمردها همیشه دلشان میخواهد با کار ایام گذشته، نقش و محلی برای خودشان قائل شوند، خودشان را بیاورند توی جوانها و توی مردم و بگویند بله ما هم هستیم! در آن سال اداره سرپرستی محصلین برای ما حقوق مختصری معین کرده بود بعنوان پول توجیبی ولی مخارج مسافرت و تحصیل و پانسیون و غذا و غیره را جداگانه میداد، ماهی ۵۰ فرانک. سال بعد تصمیم گرفتند که همه مخارج را بعهد خود محصلین بگذارند و ۱۸۰۰ فرانک در سال به هر محصلی دادند که عهده‌دار خرج تحصیل و زندگی و سفر و خوراک و خواب و اقامت و همه چیز بشود. این موضوع که پیش آمد یکی از همسفران که برخلاف بنده یکی دوسال کار و کسب کرده و جوان زرنگ و کاری بود، اعتراض می کرد و ناراحت بود و میگفت وضع گذشته بهتر بود. من گفتم چطور، حالا که ما را داخل آدم حساب کرده اند درحالیکه آن زمان مثل بچه بودیم که لباس برای ما می خریدند، کفش میخریدند، خرج مدرسه میدادند و ما را اداره میکردند. حالا اداره سرپرستی ما را بالغ و عاقل دانسته، چرا ناراحت هستی؟ جواب داد بله آنوقتها خیالمان راحت بود اما حالا اول ماه که شد این ۱۸۰۰ فرانک را خرج میکنیم و دیگر تا آخرماه چیزی نداریم. این مثل را که عرض کردم و جوابی که بآن رفیق دادم به این منظور بود که لازمه مقام و اختیار و آزادی و بزرگ شدن و آدم شدن قبول زحمت و حساب و کتاب و کار است.

انسان یا در دنیا طفیلی وار اداره شده و اسیر و نانخوار مانده و یا اگر آزادی میخواهد، انسانیت میخواهد، اختیار میخواهد، باید برخودش فشار بیاورد، باید منظم باشد و خودش را اداره بکند.

۲۵۰۰ سال ما استبداد داشتیم، این استبداد که ما دائماً به اولعنت میکردیم و فحش میدادیم اینقدرها هم چیز بدی نبود. تضمین زندگی. ما را کرده بود. و استبداد یعنی پادشاهی و دولتی پیدا میشود که تمام ملت را اسیر و بنده و زرخرد خودش و مطیع و فرمانبردار و نوکرش میشناسد ولی در عوض زندگی آنها را، نان و آبشان را، امنیتشان را، مدرسه‌شان را،

بیمارستانشان را و احتیاج و حفاظتشان را و حفظ مرزهایشان را بعهدہ میگیرد. این معنی استبداد است. اگر خواسته باشم در عالم طبیعت تشریح بکنم روابط استبداد با ملتها مثل روابط طبیعت با خلقت است. نباتات و حیوانات- حیوان، اعم از حیوان بیابانی و جنگلی یا حیوان اهلی که در طویله میندند و از او سواری میبرند و بارکشی میکنند. صاحب این حیوان او را تیمار میکند، گاه و جو میدهد، برای اینکه بارکشی بکند، محلش را تامین میکند. حیوان هیچ غصه‌ای ندارد آن باری را که به دوشش میگذارند یا شیری را که از پستانش میکشند تحمل میکند و تحویل میدهد ولی از آن پس زندگی نسبتاً مرفه و راحتی دارد. ولی وقتی نوبت خلقت و تکامل به انسان رسید خداوند یا طبیعت، این سخاوت و این حمایتش را دریغ فرمود و به او اختیار و آزادی داد، اما در عوض آن حمایت‌ها و امکانات را هم از او گرفت، انسان را بی‌پناه و بی‌اطلاع رها کرد. آزادی و اختیاری که لازمه انسانیت و اسلامیت و خداپرستی است همین است.

پس از پیروزی انقلاب ما در برابر دو پدیده یا دو امر تازه قرار گرفتیم، از یک طرف زبانها و قلمها باز شد و آنچه در دل بود به زبان و قلم آمد. اعتراض، انتقاد، درخواست و غیره. از طرف دیگر پدیده جدیدی بنام کمیته‌ها شروع بدخالت کرد، کمیته‌هایی که هم پا و هم دست درآورده‌اند، این دو پدیده و این دو حالت چیز تازه‌ای است که قبلاً وجود نداشت و دولت را از هر دو جهت در تنگنا و ناراحتی و گله و درد دل قرار داده، طبق معمول اول بسراغ دومی میرویم. میگویند یک دهاتی که به شهر آمده بود، رفت دکان چلوکبابی. صاحب دکان فهمید که این دهاتی است و بی‌اطلاع، ظرف چلوکباب که برایش گذاشت، (آنوقتها سرپوشی داشت مثل کلاه خود) سه تا سوسک هم در لای پلو قرار داد. این دهاتی وقتی سرپوش را برداشت دید سوسکها دارند راه میروند! دارند در میروند! اول آنها را قاپ زد و خورد! و به رفیقش گفت: چون اینها پا دارند و در میروند، اول اینها را میخورم و بعد میروم سراغ کباب و پیاز! حالا دولت هم اولین مسئله‌ای که با آن روبرو شد و بنده در یکی از صحبتهای تلویزیونی زبان گله گشودم، این کمیته‌ها بود. چون پادآورده‌اند، دست درآورده‌اند و دخالت در کارها میکنند. باید اول بسراغ آنها برویم و دست و پاشان را ببندیم.

قبل از اینکه لااقل در زبان و در صحبت به سراغ این دو پدیده و این دو پیشامد بروم و حسابشان را تصفیه کنم، نسبت به پدیده اول (و از جهت این تقاضاها که میرسد والحمدلله جناب مهندس مقدم مراغه‌ای هم چیزی فروگذار نفرمودند)، دو کلمه راجع به آنها صحبت کنم و این صحبت جنبه شخصی یا دولتی هم ندارد بلکه از جهت نگرانی است که نسبت به بازگشت انقلاب به استبداد دارم، اگر حوصله بفرمائید توضیح عرض میکنم.

دیروز که در خرمشهر و آبادان بودیم شاید جمعاً با فرصت کوتاه و دسترسی مختصری که وجود داشت در حدود ۴۰ تقاضای کتبی برای ما رسید که قسمتی را در هواپیما خواندیم و

بعضی‌ها را هم دیشب و امروز. حالا بطور نمونه عرض می‌کنم که نوع تقاضاها چگونه بوده است (والبته شب قبل هم رادیوتلوویزیون تهران ابتکاری بخرج داده و نامه‌های مصور را نشان داده بود و بنده هم طبق دستوری که صادر کرده بودند مثل بچه آدم مطیع جلوی آن دست بسته نشستم و گوش دادم. حالا نوع تقاضاها را عرض می‌کنم: خانمی همان موقعیکه در استادیوم آبادان صحبت میکردم با اصرار خودش را رساند و نامه‌ای داد و همان جا ایستاده بود که جوابش را هم بگیرد! جناب دکتر مدنی مسئله کریم شیرهای را گفتند که پول میخواهم، خیلی میخواهم، همین الان هم میخواهم!! این است که بنده همانجا صحبتیم را قطع کردم و همان نامه را خواندم. دیدم خانم نوشته است که من همسر مردی هستم کارمند شرکت نفت که دوتا زن دارد و بمن خرجی نمیدهد. دستور بده یا از شرکت نفت بیرونش کنند یا خرجی من را بدهد. دیگری که امروز نامه‌اش را خواندم. نوشته بود من در این انقلاب شرکت کرده‌ام و بعد از ۳۰ روز که بدنیاال ساواکی‌ها بودم، یک خانه متعلق به یک ساواکی را گرفتم و در آنجا که دارای چهارطاق خیلی هم مبله و مزین و مجلل است نشسته‌ام. دستور بفرمائید این خانه را به نام من ثبت کنند. در نامه دیگر دانشجوی از آمریکا برگشته‌ای نوشته بود من در آنجا تحصیل کردم و دیدم فایده‌ای ندارد. ۵ سال مبارزه کردم و آمدم ایران و چون نظام وظیفه طاغوتی بود قاچاق شدم و خودم را نشان ندادم. حالا به کمیته‌های انقلاب پیوسته‌ام و در آنجا خدمت میکنم. دستور بفرمائید اولاً بمن حقوق بدهند و ثانیاً برگ معافیت و خاتمه خدمت را صادر کنند. البته تقاضاهای دیگر راجع به خانه بود. و راجع به بسیاری چیزهای دیگر. نامه‌های زیادی از سربازان وظیفه رسیده بود بعنوان آقای وزیر دفاع، که برخلاف هیاهویی که یک عده بی‌جهت راه انداخته‌اند ما حاضریم تا آخرین روز دوره وظیفه خدمت کنیم و همچنین دوماه مرخصی استحقاقی را هم نمیخواهیم. در آن نامه‌های مصور رادیوتلوویزیون ایران ملاحظه کردید که چقدر درخواست آزادی و درخواست همکاری با دولت بود. اما معذک آن نوع درخواستها که خانه میخواهند، بیمارستان میخواهند، مدرسه می‌خواهند کمک مالی میخواهند، بنده را نه به صفت دولت بلکه به صفت یک عضو ملتی که ضد استبداد است ناراحت کرده. ملاحظه کنید این ۲۵۰۰ سال استبداد، ملت ایران را عادت داده است که فقط یک منشاء خیر و برکت و حرکت و قدرت و عمل بشناسد. یعنی شاه. یعنی پادشاه. یعنی دولت و همه چیز را از او بخواهد. همه چیز را از دولت خواستن مترادف قبول ثروتمند بودن و قدرتمند بودن طرف است. اصلاً استبداد از همین انتظار و توقع از رئیس و پادشاه داشتن بوجود می‌آید و رل استبداد و پادشاهان استبداد را می‌پذیرفتند. این طرز فکر را که مردم از خودشان حیثیت و شخصیت و قدرت و اعتبار و امکاناتی نداشته باشند میخواهند. لازم بود که مردم محتاج باشند تا آنها بقدرت برسند. این یک حقیقت است.

تعجب نکنید اگر من عرض میکنم که شاه اگر میگفت من میخواهم شما را به تمدن

بزرگ برسانم این حقیقت بود. این باعتباری از روی حسن نیت بود. واقعاً دلش میخواست ملت ایران به بزرگترین قدرت جهانی برسد و تمدن بزرگ داشته باشد. این لازمه و روح استبداد است که خودش را موظف و مفتخر بداند که به ملت و به مردمش همه چیز برساند! حتی آن‌ها را به تمدن بزرگ برساند حتی گفته بود این ملت را علیرغم میل خودش به زور هم که شده من به تمدن بزرگ خواهم رساند!! این روحیه دوجانبه، یکطرف ملت که همه چیز را از دولت و قدرت شاهنشاهی میخواست و از طرف دیگر، دستگاه شاهنشاهی خودش را موظف به این میدانند که لااقل حرفش را بزند و ادعایش را بکند که همه چیز را تامین میکند. این درست آن روحیه استبدادی ضداسلام، ضد انسانیت و ضد مشیت خدا است که خواسته بشر و انسان (انسانی که آن بارامانت را به پشتش گذاشته) خودکفا باشد و خودش از عهده احتیاجات برآید، به مقام فرشته گی و خلافت الهی در دنیا برسد. اگر بنا شود که دولت انقلاب همان راه را طی کند خیانت به این ملت و به این انقلاب کرده. ملتی هم که دهانش را باز کند، دستش را دراز کند و همه چیز را از دولت بخواهد، اقرار و اثبات به احتیاج و ناتوانی کرده. احتیاج و ناتوانی یعنی اسارت و قبول ذلت و مسکنت، چه از ناحیه دولت و چه از ناحیه همسایگان و بیگانگان. ملتی که محتاج و جیره خوار باشد و راه گذشته را طی کند نه استقلال خواهد داشت نه آزادی. لازمه استقلال ابتکار است. اگر بعضی از شما جزوه چهارمقاله‌ای که یکی از مقاله‌های سرچشمه استقلال بود خوانده باشید، توضیح کافی داده شده که لازمه استقلال ابتکار است. مادامیکه انسان مقلد باشد هیچوقت و هیچگاه نمیتواند استقلال پیدا کند. استقلال تنها نظامی یا اقتصادی نیست، پیش از همه چیز مسئله روحی است. با این فکر و با این طرح آنجا عرض کردم؛ خدا گر زحکمت ببندد دری، زرحمت گشاید در دیگری.

اما مسئله دوم، یعنی همان که دست و پا درآورده بود و خواستیم از روز اول بحسابش برسیم. رحمتی الهی بود برای جوابگوئی به نگرانی و امکان خیانت یعنی بازگشت مملکت به استبداد.

بنده وقتی عرض میکنم انقلاب، فقط توجه به آن جنبه خشم و پرخاش و تظاهرات و راهپیمائی و کشتار ندارم. در یک انقلاب درونی، آن چیزی که بیشتر ارزش دارد و پیروزی و رفاه خواهد داشت و به حکم آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّىٰ يَغْيُرُوا مَا بِنَفْسِهِمْ». آنچه به خودم و بشما و به همگی تبریک عرض میکنم تحول و انقلاب درونی ملت است. در این دوران من شروعات را از روحانیت میبینم. بیند روحانیتی که ۱۲ قرن در حجره و مدرسه، کنج عزلت اختیار کرده بود و به فقه و اصول به آن صورت محدودش میپرداخت، نه با اجتماع کار داشت نه با مردم و دردهای آنها و نه با مسائل عملی و مدیریتی، یکمرتبه چه تحول عظیمی پیدا کرد و

چگونه وارد میدان شد. اولاً پرچم مبارزه با استبداد را که پس از قیام سیدالشهداء خوابیده بود برافراشت، چون عرض کردم حتماً هم شنیده‌اید، (در بیست و چندسال پیش در سوگاریهای محرم در انجمن اسلامی مهندسین گفته بودم) مسئله کربلا و عمل سیدالشهداء که انواع و اقسام القاب روی آن می‌گذارند چیزی جز قیام علیه استبداد و سلطنت موروثی نبود. امتناعی بود که سیدالشهداء از قبول سلطنت موروثی یزید بعد از معاویه نمود و از آنجا شروع شد. و پس از آن چه خیمه و بارگاه بلند شد، چه زیارتها رفتند، چه اشکها ریختند و چه سینه‌ها و زنجیرها زدند، ولی این مطلب تا سال ۱۳۴۲ گفته نشد. عظمت و ارزش آیت‌الله خمینی و رهبری، از اینجاست که علیه استبداد قیام کردند. روز فاجعه اول قم (که چهلمش را شما گرفتید و دچار چنان مصیبتی شدید) اولین روزی در تاریخ اخیر ایران بود که وحدت کلمه مابین علمای اعلام قم پیدا شد و این از ارمغانهای ایشان بود. همانطور که آیت‌الله شریعتمداری هم گویا در هفته آن ایام، در مسجد اعظم یا جای دیگر فرموده بودند که آنچه ضامن ما و ضامن پیروزی خواهد بود «توحید الکلمه و کلمه التوحید» است. چنانکه این وحدت در ایران پیدا شد در حالیکه قبلاً چنین چیزی نبود. علمای ما همانطور که عرض کردم وارد میدان شدند. در مقابل مردم احساس مسئولیت و تعهد کردند، به مدیریت پرداختند، وارد کارها شدند و کمیته‌ها را در دست گرفتند. منتهی یکقدری هم دخالت‌های بی‌مورد میشود، تا آنجا میروند که حتی رئیس یا مسئول فلان اداره را که از تهران فرستاده میشود، بازداشت میکنند یا اگر بازداشت نشده در خانه‌اش نگه میدارند و بعد رئیس و مسئول دیگری را برمیگزینند. خوب ما هم تحمل میکنیم، چون حسن نیت است، چون انقلاب فرمودند، و چون احساس مسئولیت میکنند، و چون واقعاً رهبری دارند. بازاریها را نگاه کنید، بازاریانی که به فکر دکان و به فکر مداخلش بودند، ماهها دکانشان را میندند، کارگاهها بسته میشود و وارد کمیته‌ها میشوند و در خیابانها کشته میشوند. بدیگران کمک مالی میکنند و ضامن زندگی آنها میشوند. خانمها که عده‌شان کاری جز آرایش و آسایش نداشتند و برخی دیگر که خود را خیلی مسلمان و متقی میدانستند کنج عزلت اختیار کرده بودند، آمدند و دوش بدوش مردها در جهت پیروزی انقلاب کمک کردند. آنهایی که دنبال آرایش بودند رفتند در جهت تقوی و عفاف. یک روزنامه‌نگار خارجی در مصاحبه‌اش نوشته بود که از یک دخترخانم در دانشگاه تهران پرسیدم شما چرا چادر سرمیکنید؟ چرا به این صورت درآمده‌اید؟ این یک عمل ارتجاعی است! گفت: نه این یک عمل ضد استبداد است، چون دربار و دستگاه دولت ضد حجاب و ضد مسلمانی و ضد آزادی بودند و ما باین ترتیب همبستگی‌مان را در این راه نشان میدهیم. آمدند حوزه تشکیل دادند، انجمنها درست کردند مجالس درس و بحث براه انداختند و حتی دوره اسلحه‌شناسی میندند. این روح همکاری، روح مسئولیت، روح خدمت، روح اجتماعی بودن بزرگترین ارمغانی است که ما در این مسافرتها با خودمان میبریم. این پاسداران انقلاب، اینهایی که از وقتشان،

از راحتی شان، از همه چیزشان می گذرند و همچنین از جان و دل با میل و رغبت و با محرومیت پاسداری و همکاری میکنند واقعاً لذت میبریم. در شهر قم، از حسن تصادف با رئیس شهربانی مواجه شدم، رئیس شهربانی آنجا از شاگردان قدیم دانشسرای تربیت معلم دینی بود و همراه او دونفر با لباس سفید، پرسیدم آقایان چه درجه ای دارند گفت از پاسداران و از کمیته های انقلاب هستند، طوری مابین این افراد صمیمیت و انضباط و اطاعت دیدم که امیدواری ام بر پیروزی انقلاب افزوده شود.

خوب حالا در برابر این دو پدیده که هردو باعث گله می باشد چه باید بکنیم؟ درعین احترام به آن دو پدیده، که یکی آزادی بیان و انتقاد و اعتراض و درخواست و دیگری راه افتادن و دست و پا درآوردن و دخالت در امور کردن است. باید پذیرفت که لازمه آزادی و شخصیت، قبول زحمت و دردسر است. بنابراین پدیده دومی جواب اولی را میدهد، یعنی باید از این روح همکاری، وحدت، فداکاری و میل به حرکت و مدیریت و سهم بودن در اداره مملکت و مسئولیت استفاده کنیم. وظیفه دولت باید این باشد که تا میتواند این همکاری و آمادگی و همبستگی مابین تمام افراد ملت و علاقه شان را به دولت که هرروز ناظر آن هستیم (و عرض کردم بارسنگینی است که بدوش ماست) درجهت مثبت هدایت کند. جهتی که بجای معارضه و مزاحمت، خیر و خدمت و استقلال و آزادی و حرکت و سعادت ملت باشد. تا میتواند از قدرت خودش و از وسائل خودش یعنی از آنچه لازمه استبداد است بکاهد و برعکس به ملت و به مردم واگذار کند و آنها را مشارکت واقعی بدهد.

گروهی از شما بخاطر دارید که یکی از سیاست های عمومی این دودمان ملعون پهلوی، چه در زمان رضاشاه و چه در زمان شاه سابق این بود که تا میتواند بازار و بازاری و کارهای بخش خصوصی و مردم را از حیثیت و اعتبار بیاندازد. و به همین خاطر شرکتهایی درست کردند. وقتی داور وزیر دارائی بود میخواست کنترل تجارت، پشم و پوست، پنبه، قماش، رمه، دخانیات، باربری و تمام فعالیتهایی را که در دست ملت بود (حتی گاو و گوسفند و چوپانی) از دست مردم بگیرد و درانحصار خودش قرار دهد. برای اینکه مردم را محتاج و نان خور و ذلیل قرار دهد و این ملت نتواند صدائی در بیاورد و علیه او حرف بزند. دولت انقلاب، دولت اسلامی باید سیاست و وظیفه و برنامه اش برخلاف این باشد. تا میتواند به ملت شخصیت بدهد، به ملت سهم بدهد، مشارکت بدهد تا خود ملت عهده دار وظائف شود. البته دفاع از مملکت و مرزها با دولت است، همه جا با دولت بوده، ولی بازهم با همکاری ملت. همچنین سیاست خارجی با دولت است. تعیین روش اقتصادی با دولت است چون دولت از یک دیدگاه وسیعتر و بزرگتر میبیند، بنابراین بهتر میتواند هماهنگی و همگامی و درستی و نظم برقرار بکند و نقش و وظیفه نظارت و هماهنگی و ارشاد را بازی نماید و علاوه برآن سعی کند ملت به بهترین وجه دراین خط بیفتد که خودش عهده دار کارها

شود. البته نه بصورت فردی بلکه بصورت اجتماعی و بصورت منظم، این است که بنده فکر کردم که انشاءالله در مراجعت به تهران با مشورت و با همکاری یک پست جدیدی، یک معاونت تازه‌ای، برای نخست‌وزیری تقاضا بکنم و در کنار معاون در امور انقلاب و معاون در امور همکاری قرار بدهم تا مردم را بیش از پیش با استفاده از این روحیه و نیز انرژی و علاقه‌ای که دارند (ولایزه انقلاب و اصلاح است) در جهت همکاری با دولت تنظیم نماید. ای کاش، دلم میخواست کسی داوطلب نخست‌وزیری میشد و خودم قبول این تکلیف را میکردم. همکاری دولت با ملت، ملت با ملت و ملت با دولت، برای اینکه کسی که این کار را میکند باید اولاً اعتقاد داشته باشد که لازمه اختیار و حیثیت و شخصیت و آزادی و استقلال و رضای حق و سعادت مردم در این است که مردم مشارکت دستجمعی در امور خودشان داشته باشند و از طرق مختلف کارها را بدوش بگیرند و خود کفا باشند. و دوم اینکه طبقات مختلف مملکت او را به این صفت شناخته باشند. خود بنده سالها در این زمینه کار و تلاش میکردم. اگر جایی بنا بود مسجدی ساخته شود بنام فلان حاج آقا یا فلان مشیرالسلطان، مبارزه میکردم و میگفتم که مسجد صحیح آن است که بنام هیچ کس نباشد باید بدست افراد زیاد و بی نام و نشان حتی با پرداخت ۱۰۰ تومان یا ۵۰ تومان ساخته شود. این برنامه‌ای است که سالها داشتم و از طریق انجمنها و جمعیتها و شرکتهای تعقیب میکردم که بحمدالله انعکاس بسیار عالی، بدون اینکه ارتباط با خواسته و عمل بنده داشته باشد پیدا کرد. و این یکی از برنامه‌ها و وظائف دولت انقلاب است که خدمت شما عرض کردم. قبول این دعوت و وظیفه از جانب شما این است که در راه استقلال و آزادی مملکت همه باهم همکاری نمائید.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

سخنرانی دردانشکده کشاورزی دانشگاه تبریز

۵۸/۱/۵

بسم الله الرحمن الرحيم

همکاران و برادران گرامی، فرزندان عزیز. شما دانشجویان را بعنوان فرزندان خطاب کردم ولی از آن آقای محترمی که اسمشان را نمیدانم، از اینکه بنده را بعنوان برادر بزرگتر خواندند خیلی ممنونم، حضور در دانشگاه و صحبت با دانشگاہیان به انتخاب خود بنده و پیشنهادی بود که به آقای استاندار کردم. وقتی تلفنی فرمودند: بعد از ظهر به فلان جا (که یادم نیست) بیائید گفتم: نه، من به دانشگاه علاقمند هستم و آن جا را ترجیح می دهم. آمدن گفتم به دانشگاه همان طوری که استاد معین آذر فرمودند، با این اساس بود که بخانه خود آمده باشم و تلافی اخراج سال های ۱۳۳۲ و ۱۳۴۲ را کرده باشم.

وقتی انسان در دانشگاه قرار میگیرد و با دانشجو سروکار پیدا میکند طبعاً احساس جوانی میکند و به یاد گذشته میافتد. اما تنها این مسئله خودخواهانه نبود که بنده را به اینجا کشاند. مدتها آرزو و علاقه داشتم به تبریز و به آذربایجان بیایم و موطن اصلی خود را زیارت کنم. بخصوص نسبت به دانشگاه تبریز یک دین و احترام دیگری نیز داشتم. اگر اشتباه نکرده باشم دانشگاه تبریز اولین دانشگاه ایران بود که استادانش مردانگی بخرج دادند و پشتیبانی صریح و روشن خود را از دانشجویان اعلام کردند. همانطوریکه در صحبت های دیگری در تلویزیون گفته بودم و در اولین سخنرانی بعد از انتصاب به نخست وزیری نیز در دانشگاه تهران عرض کردم، محیط دانشگاه مایگانه محیطی در ایران بود که مبارزه در آنجا تعطیل نشد و در سخت ترین ایام و مشکلترین روزها و ساعات، فریادهای مخالفت و اعتراض علیرغم محرومیتها و شکنجه ها ادامه داشت. اما متأسفانه این حالت مبارزه و اعتراض و فداکاری به گروه دانشجو و جوانان اختصاص داشت. استادان بکلی از این جریان برکنار بودند. بعد از اخراج ما ۱۲ نفر از دانشگاه تهران که در رأس مان مرحوم دکتر عبدالله معظمی بود (و بعد البته مجبور شدند همه را با سلام و صلوات برگردانند) تصفیه دامنه داری، هم در

جهت منفی و هم در جهت مثبت، از طرف دولت و ساواک در دانشگاه‌های آن‌موقع یعنی در دانشگاه تهران و بعد هم در دیگر دانشگاه‌ها انجام و ادامه یافت. میبایستی محیط آموزشی صددرصد پاک و پاکیزه و منزله! و خالی از هرگونه عنصر آزادیخواهی باشد. این برنامه را با نهایت قوت و شدت ادامه میدادند و اجراء میکردند. حتی استادانی را که در زندگی گذشته‌شان، در ضمن تحصیلات در خارج و یا در ایران و نیز در دوران خدمت، هیچگونه لگه (البته بقول آنها) آزادیخواهی و مبارزه وجود نداشت، به جرم اینکه دامن قباشان و دامن کت‌شان به دامن ماها خورده بود از دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها و مدارس اخراج میکردند. یک غربال و از الک در کردن شدیدی در مورد هیأت‌تعلیماتی ایران از آموزگار گرفته تا رئیس دانشگاه‌ها، برقرار بود. این بود که وقتی ما در تهران آن اعلامیه دانشگاهیان تبریز را خواندیم اشک از چشمان سرازیر شد که علیرغم آن محیط و علیرغم آن خفقان، علیرغم آن دقته‌ها در انتخاب، استادانی پیدا شده‌اند که این شهامت، این بزرگواری، این حق‌پرستی و این فداکاری را دارند که اعلام کنند مادام که گارد در دانشگاه حضور دارد و دانشجویان عزیز ما، یعنی فرزندان ما را میزنند و آنها را راه نمیدهند، ما درس نمیدهیم. این از بزرگترین ارمغانها و بزرگترین هدیه‌هایی بود که خوشبختانه از تبریز رسید. این بود که بنده بسیار علاقه داشتم و همیشه مایل بودم که به اینجا بیایم. بلافاصله این را هم باید اعلام کنم: به همان دلیل که عده‌ای از غربال و الک دررفته، آنطور برگشتند و این دعای «یا مقلب القلوب والابصار...» تحقق یافت، این مسئله همانطور که در عمل دیدیم به استادان دانشگاه تبریز انحصار نداشت، استادان دانشگاه‌های مختلف تهران و شهرستانها نیز به این کار تاسی کردند و هیچ دلیلی ندارد که این جریان، این جریان طبیعی، این جریان انسانی، این جریان الهی، پس از آن هم ادامه نداشته باشد و به بنده اجازه ندهد که برای چندمین بار، منتهی با ترس و لرز و با قدری پوشش و ابهام! عرض بکنم که اینقدر سر مردم ایران را براحتی نبرید و به صرف اینکه فلان آقا در اعتصاب، یا در فلان کار شرکت نکرده، حکم ابدی درباره‌اش صادر نکنید. بدانید آنها هم مثل شما هستند منتهی یکی زودتر اقدام می‌کند یکی دیرتر. همانطور که استادان دانشگاه تبریز در اواخر دوران انقلاب وارد مبارزه شدند و همبستگی و مردانگی نشان دادند و پس از آن استادان دیگر و بالاخره کارگران، ما حق نداریم بگوییم انقلاب و حقوق بعد از انقلاب منحصر به آنها است و مملکت عزیزمان را با ۳۵ میلیون جمعیت منحصر و محدود به عده‌ای معدود بکنیم. آنچه اینجا بنده از زبان دو دانشجوی عزیز و دو استاد شنیدم، مثل آنچه بعد از ناهار و قبل از ناهار و در استادیوم شفاهاً و کتباً اطلاع یافتیم، مطالبی است که جوابش و بحثش باید به آینده موکول شود. البته یا بطور خصوصی و مستقیم، یا همانطور که تا بحال معمول بوده، ضمن گفته‌ها و بحثهای دیگر، امیدوارم پس از جلسه جواب این خواستها و گفته‌ها را بدهم. گو اینکه جواب بسیاری از آنها را داده‌ام و صریحاً هم عرض کرده‌ام که

سیستم مدیریت در تمام دنیا از بالا به پایین است، در دمکراتیکترین و در فاشیستیترین ممالک. همانطور که آقای وزیر فرهنگ و آموزش عالی تقاضا کردند و خواستند منتظر پیشنهادهای دانشگاههای مختلف در مورد طرح استقلال دانشگاهها هستند که پس از مطالعه طرح نهائی تهیه و تصویب و برطبق آن عمل بشود. بدیهی است مادام که این کار صورت نگرفته ما به رویه و روال گذشته عمل می کنیم، ولی نباید اشتباه کرد و پنداشت که نظر دادن، نظر گرفتن، مشورت کردن و ارزش برای رای و فکر و عقیده و عمل اشخاص قائل شدن، به معنای تسلیم و تبعیت و از بین بردن سیستم مدیریت و مسئولیت است. این صحبتی که کردم تکرار اشاره و بحثی است که در یک سخنرانی رادیو تلویزیونی به تفصیل عرض کرده بودم، ولی این بدان معنی نیست که قانون استقلال دانشگاهها، که امیدوارم بزودی طرحهایش دریافت بشود و به مطالعه و اجراء گذارده شود، عیناً همان است که بنده عقیده داشتم، مخصوصاً آن طرحهای انقلابی که برای جمهوری اسلامی و دولت قطعی آینده است، آن هم ممکن است غیر از اینها باشد این فعلاً (مثل خود دولت) جنبه موقت دارد. در آن دوره هائی که عرض کردم در دانشکده فنی دانشگاه تهران یک درس مشترک داشتم برای همه شعبه های مهندسی که گویا ۳۵ تا ۴۰ جلسه داشت. رسم بنده این بود که در جلسه اول نیم ساعت، سه ربعی صحبت می کردم و می گفتم: چون امیدوارم و قصد و تصمیم براین است که ۳۴ جلسه باهم کار بکنیم و حرف نزنیم و تنها مسئله و درس و مطلب باشد، اجازه هست که اقلاً نیم ساعت باهم صحبت بکنیم و تقریباً همه سال موضوع و عنوان آن بحث نیم ساعته طرح جواب به یک مسئله بدیهی بود که قاعدتاً نباید مطرح بشود و آن این بود که (خودم را جای دانشجویان می گذاشتم) می پرسیدم: آیا باید کار بکنیم و درس بخوانیم، یا نخوانیم؟ درعین اینکه این مسئله بدیهی بود و همه دانشجویان اسم نوشته بودند، مسابقه داده بودند، از کلاس اول به دوم و از دوم به سوم آمده بودند که بنده خدمتشان می رسیدم معلوم بود که، خوب، برای درس خواندن آمده اند. اما خیلی فرق است مابین صورت و معنی، صورتاً همه آمده بودند درس بخوانند و بعد هم نمره بگیرند و دیپلم بگیرند و مهندس بشوند ولی ممکن بود در معنی این نباشد. این مطلب را هر سال منتهی هر سال به یک روالی و به یک تناسبی با افکار و روحیات آن سال و آن روز و وضع خود دانشجویان مطرح می کردم، و جواب هم معلوم بود، شما میدانید آنها هم میدانستند. جواب مثبت بود، اما معذک اینرا می بایستی گفت، و یکدفعه برای همیشه این مسئله روشن شده باشد. چون تردید بود، خیلی ها عقیده نداشتند که باید زیاد زحمت کشید، باید درس خواند. یکوقتی بنده در مدرسه قورخانه (اگر بگویم چه سالی آنوقت آن آقا که من را برادر بزرگتر خطاب کرد میآید حرفش را پس میگیرد). کلاسی داشتم در تسلیحات آرتش، برای بنده یک کلاس گذاشته بودند. درس کمپرسور و تلمبه و یک چیز دیگر و مجموع این سه درس ۲۰ جلسه میشد، در صورتی که همان درسها را که در دانشکده

فنی برای کلاس ۳ و ۴ میدادم (مثلاً برای شعبه مکانیک) شاید ۷۰ جلسه میشد. با آن مقدمات تحصیلی متوسطه و بعد هم کنکور. اما اینجا میبایستی در ۱۰، ۱۵ جلسه مطلب را بگویم. البته من هم نمیتوانستم درست بگویم، چون سابقه شان کم بود، و مدت هم کم بود آنها هم گوششان بدهکار نبود و درست یاد نمی گرفتند. در درس هم همیشه سئوالاتی، خوب، هر معلمی باید بکند، این سئوالات اغلب جوابش ناجور بود و آنها جواب درستی نمیدادند. یکروز حالا یا مصنوعی و یا طبیعی کار نداریم، بنده عصبانی شدم، یکی از شاگردها که حالا نمیدانم سرهنگ است، سرتیپ است در بازداشت است، آزاد است، انقلابی است. گفت آقای فلان ما را ناراحت نکنید، ما غصه میخوریم. ما به شما علاقه داریم چرا شما ناراحت و عصبانی می شوید. آخر شما متوقع اید که ما مثل شاگردهای دانشکده فنی این چیزها را یاد بگیریم، آخر آنها از مدرسه که میبند بیرون (البته به پول آن زمانی) ماهی ۲۵۰ تومان میگیرند به ما ۳۲ تومان میدهند، حالا با حقوق ۳۲ تومان بیشتر از این میخواهی درس یاد بگیریم؟! این استدلالی بود که خیلی هم بجا و صحیح بود، این فکر همیشه بوده، اگر بنده آنموقع هرساله مطرح میکردم حالا هم با عرض معذرت و اقرار به جسارت خدمت شما این را عنوان میکنم، برای اینکه واقعیت دارد. بسیاری از محصلین یا دانشجویانی که بخارج میرفتند (حالا چه بین خویشاوندان چه غیر خویشاوندان) به بنده مراجعه میکردند و از جمله یادی هم از مرحوم دکتر شریعی بکنم، این را پدر بزرگوارشان چند ماه قبل یعنی همان بعد از فوتش که مشهود رفته بودم، یادآوری کردند که هیچ یادت هست که پسر من آمدیم پیش شما در خیابان آمل، آنجا که خانه تان بود و من پرسیدم که علی چه بخواند و چه کاری بکند و شما پیشنهاد کردید که جامعه شناسی بخواند، بنابراین آنچه علی داشت از شما بود. خوب، میامدند، اشخاص میرسیدند و اواخر طوری بود که اصلاً مسئله را طور دیگری مطرح میکردند. میگفتند: ما چه درسی بخوانیم و چه کاری بکنیم که برای مبارزه بدرد بخورد،

میگفتند: ما چه درسی بخوانیم و چه کاری بکنیم که برای مبارزه بدرد بخورد، جامعه شناسی بخوانیم، میدانم اقتصاد بخوانیم، چه بخوانیم؟ اواخر اصلاً قضیه معکوس بود میگفتند ما چرا درس بخوانیم؟! عده زیادی بودند که میگفتند درس برای چه باید خواند؟ ما خیلی هنر بکنیم بعداً دکتر می شویم، مهندس می شویم و همه در استخدام و استفاده استعمار و امپریالیسم درمیآئیم، پس چه بهتر که چیزی ندانیم و درس هم نخوانیم و کاری نکنیم برای اینکه اسباب کار امپریالیسم نشویم! این روحیه بود. خوب، الحمدلله در انقلاب ملت ایران پیروز شد و باز همین مسئله مطرح است. بعنوان دولت و مسئول دولت تشکر از همه ایرانیان کرده بودم. حالا هم از حضور شما دانشگاهیان و دانشجویان تشکر می کنم که بنا به دعوت ما اولاً به امر آیت الله کلاسها باز شده، این باعث خوشبختی بود ولی تا آن اندازه که اطلاع دارم

و درباره دانشگاه‌های دیگر شنیده‌ام هنوز تق‌ولق است، یعنی درس و کلاس و دانشگاه‌ها یا دبیرستانها بطور منظم و صددرصد نیست، خیلی حرفها زده میشود و قسمت عمده‌ای از وقت به سخنرانی و بحث و فعالیت و چیزهای متفرقی می‌گذرد.

نمیخواهم بگویم نباید دانشجو تعلیم و تفکر سیاسی و اجتماعی داشته باشد، اما هر چیزی پرونده‌اش بجای خودش است. آنطور که باید، بطور جدی، درس و کار نه از ناحیه شاگردا و دانشجویان، و نه از ناحیه معلمین و استادان انجام نشده. این مسئله مطرح است که باید درس خواند یا نباید درس خواند و باید کار کرد، یا نباید کار کرد؟ اگر بنده اینجا این را مطرح میکنم نه برای این است که سخنرانیهای گذشته نیم ساعت در دانشکده فنی را تکرار کنم، بلکه برای این است که این یک مسئله ملی است، مسئله مملکت است، مسئله انقلاب است، مسئله پیروزی است، مسئله سازندگی است، مسئله اسلام است، به همه اینها مربوط است، این است که عذر میخواهم که اینرا از دیده خودم در حضور شما مطرح میکنم. همانطور که بنده و دولت مجبور نیستیم آن فرمایشاتی که اینجا شد صددرصد بپذیریم؛ شما هم مجبور نیستید عرایض بنده را صددرصد بپذیرید. یک زمانی بود (البته پیش از مشروطیت و شاید بیشتر بعد از مشروطیت)، در مشرق زمین و از جمله در ایران یک موج تمدن‌خواهی و تجدد طلبی، باصطلاح امروزی مدرنیسم (آنموقع نمیگفتند مدرنیسم، فقط میگفتند تجددخواهی، تجددطلبی) برقرار بود و احتیاج و ضرورت هم داشت، ملل شرق و مسلمانها و ایرانیها حس کرده بودند که نسبت به خارجیها عقب افتاده هستند و یکی از عوامل عقب افتادگی و توسری خوری ما این است که آنها مجهز به تمدن و تجدداند و ما منجمد هستیم و کهنه پرست و عقب افتاده و باصطلاح خانمها امل، خوب، این روحیه‌ائی بود. خیلی‌ها مینوشتند، میگفتند درس میدادند. وقتی پهلوی آن کودتا را انجام داد و به سلطنت رسید، از عوامل پیشرفتش که به آن تکیه کرد و تا حدودی و تا چندسال توانست که اتکا و همکاری، لاقول هم‌فکری و پشتیبانی لاقول قشر روشنفکر و درس خوانده مملکت را بنفع خودش بگیرد، همین ابراز یا ادعای تجدد بود. اگر بخواهیم تجددطلبی و تجددخواهی را در یک جمله بعنوان سمبلیک معرفی کنیم همان کلامی است که مرحوم تقی زاده گفته بود. او در روزنامه کاوه برلن نوشته بود که: «ایرانی باید از مغز سر تا نوک ناخن پا فرنگی بشود» و عین مطلب را پهلوی پیاده کرد. لباس، لباس فرنگی، کلاه، کلاه فرنگی، صورت، صورت فرنگی، طرز سلام کردن، ادب داشتن، همه چیز فرنگی، این در ایران شایع بود، لعنت مردم زمان برآن چیزی بود که فرنگی و جدید و مدرن نباشد، هر چیزی به صرف اینکه یک مهر قدیمی، سنتی، ایرانی، مسلمانی خورده بود یکسره مردود بود. البته برای کسانی که معتقد بودند همیشه باید کارها منطقی و عمیق و براساس حق و حقیقت باشد، با شعار و تقلید و تظاهر هیچ چیز درست نمی‌شود، این جواب و اعتراض عنوان می‌شد که صرف اینکه این کار قدیمی است، مثلاً خط

ما خط فارسی قدیمی و از اسلام است باید کنار گذاشته شود، راه رفتنمان، مذهبمان قدیمی است، این باید کنار گذاشته شود. چنین روحیه تعصب مسخره حکومت میکرد. خوب، الحمدلله پنبه خودش و فکر و مکتبش زده شد و همانطور که میدانید و میبینید این مبارزه و انقلاب تا حدودی توأم و ناشی از عکس العمل همان طرز فکر بود. ولی اینجا دانشگاه است و میتوانم مسئله پاندول و آونگ را مثال بیاورم، همه کار دنیا و طبیعت نوسانی است. از طرف چپ خیلی بالا میرود بطرف راست، و بعد برمیگردد، اخیراً (به این چند ماهه نمیگویم اخیراً بلکه از چند سال پیش به اینطرف) نهضتی به اعتبار و بدنبال ضد استعماری بودن (استعمار را هم در غرب میدانند، این هم از حرفهای بی معنی است که میگویند غرب و شرق، فرض کنید یک سوئسی یا آلمانی وقتی می گوید غربی و شرقی، غربی و شرقی خودش را نگاه میکند. اما ما دیگر نباید بگوئیم غربی و شرقی. برای او شوروی شرقی است در صورتی که برای ما همه اینها غربی هستند. و آنطوریکه آنها فکر میکنند یکی را مردود و یکی را مقبول میدانند، در اینجا به هیچوجه نباید باشد و بسیاری از چیزهایی که بعنوان ضد غربی در ایران رواج دارد و پذیرفته شده، درست از همان مقوله فاضلابهای غربی است). این روح هیپی گری، این ژولیده بودن، این لباس چرک داشتن و لباس نامنظم پوشیدن و شلوغی و هرج و مرجی که حکومت میکند، این را اسمش را میگذارند ضد غربی. این اصلاً از آنجا آمده، از امریکا آمده، از آلمان آمده، و حتی این روح ضد مصرفی، این هم از آلمان و اروپا آمده. در حال روحیه ای پیدا شده، همانطور که آنموقع میگفتند هر چیزی که از ترکیه باینطرف هست مردود است و هر چیزی که تعلق به ۳۰ سال قبل دارد مردود است. حالا هم اینطوری شده، تحت عنوان ضد غربی بودن، و غربی را مظهر امپریالیسم و استعمار دانستن نهضتی و حرکتی علیه هر چیزی که اسمش را غربی میگذارند بوجود آمده. ما باید ضد علم، ضد درس، ضد کار، ضد نظم، ضد نظافت، ضد تشکیلات، ضد مدیریت و ضد همه چیز باشیم تا ثابت کنیم که انقلابی هستیم، تا ثابت کنیم ضد استعماریم، تا ثابت کنیم ضد امپریالیسم هستیم. و این بسیار خطرناک است. بنابراین ملاحظه میکنید که چنین روحیه ای وجود دارد. اگر بنده مسئله درس خواندن و درس نخواندن را مطرح میکنم، چنین مسئله ای مطرح هست. بنابراین در دانشگاهها و دبیرستانها طرز فکر و حالت بی نیازی نسبت به تعلیم، تعلم، تخصص و تعمق و تفکر و جدی گرفتن درس و کار پیدا شده، البته ممکن هم هست که خیلی بجا باشد.

خاطره ای عرض بکنم و مثالی از دوران خلع ید بیاورم. روح و روانش شاد مرحوم دکتر مصدق، وقتی انگلیسیها مناطق نفتی ایران را ترک کردند در بین افراد متعددی که با نامه و یا صحبت یا ملاقات تبریک میگفتند، کنسول دولت عراق در بصره بود که روزی آمد. البته فارسی حرف میزد و اشکال زیادی نداشت. او این مطلب را گفت که خیلی درد دل بنده جای گرفت، به دو دلیل، او بعد از اینکه تبریک گفت از اینکه دولت ایران موفق شده و

خلعید را انجام داده و خودش مالک نفت اش شده (البته هنوز دورانی بود که ما یک قطره نفت هم نتوانسته بودیم صادر کنیم ولی بالاخره خلعید شده بود و خودمان داشتیم اداره میکردیم و خیلی هم منظم بود لاقلاً احتیاجات داخلی بوجه اکمل تامین می شد) گفت: ما عراقی ها هم چنین علاقه ای داشته ایم و چنین میلی را داریم و میخواهیم نفتمان را ملی کنیم اما ما نتوانستیم، چرا برای اینکه شما (اینکه گفتم من به دو دلیل خوشحال شدم صاحب یکعده متخصص و مهندسین دانشکده دیده و اشخاص حسابداری و غیره بودید و توانستید انگلیسها را بیرون بکنید و خودتان اینجا را در دست بگیرید ولی ما نداشتیم و نداریم، این حرف بسیار به دل بنده نشست برای اینکه از سالها پیش که رئیس دانشکده فنی یا استاد بودم با همه دانشجویان آن زمان جزء استدلال هایم یکی همین مطلب بود. آنموقع البته دو جریان طوفان، حالا نمیگویم طوفان ولی باد مبارزه درایران مخصوصاً در دانشگاه بود. میگفتم دوستان عزیز درست است باید مبارزه کرد و باید مملکت را به استقلال رساند ولی مفت و مسلم نمی شود. شما اگر تخصص نداشته باشید، دکتر نباشید، مهندس نباشد هر قدر داد بزنید، دورهم جمع بشوید، فحش به انگلیسها بدهید، مشت گره بکنید، تظاهرات و تبلیغات بکنید فایده ندارد. اگر شما واقعاً اهل مبارزه هستید و میخواهید انگلستان که از یدش بیشتر، آرنجش در شرکت نفت است، کوتاه بشود، تا می توانید درس بخوانید و یکنوع همکاری از همان زمان، بنده سازشکار، بنده امپریالیست، این را اقرار میکنم، از همان زمان یکنوع همکاری دانشکده فنی با شرکت نفت انگلیس و ایران داشت، منتها همکاری بود که منتهی به بیرون کردن آنها شد. همکاری باین نحو بود که سعی می کردیم هر سال عده زیادی از دانشجویان ما در آنجا استخدام شوند و بعد هر سال یکفتر، دو نفر از مهندسین یا روسای شرکت نفت را دعوت میکردیم میامدند دانشکده به افتخارشان مهمانی و دیداری میدادیم. از آنها میپرسیدیم که برای کار کردن در آنجا چه مهندسی لازم است؟ چه شرایطی باید داشته باشند و سالی یکمرتبه یا دو سال یکمرتبه میرفتم آنجا، و به تک تک دانشجویانی که مهندس شده بودند سرکشی میکردم، احوالشان را میپرسیدم، تا اینکه رفته رفته کاری کردیم که شرکت نفت انگلیس و ایران آن مدرسه عالی فنی را منحل کرد، و دانشکده فنی را مجهز به بهترین آزمایشگاههای مهندسی کرد و موقعی که بنده آنجا رفتم، شاید هفته اول بود که دعوت و ملاقاتی از بچه های دانشکده فنی و هنر سرای عالی کردم و از آنها خواستم (هنوز صحبت رفتن انگلیسها نبود) و گفتم شما ما را وارد بکنید، چارتهای نمودارهای قسمت های مختلف را به ما بدهید که مطالعه کنیم. آب اینجا چه جور تامین میشود؟ برقرش چگونه است؟ حمل و نقلش چگونه است؟ تصفیه اش چگونه است؟ اینها و مخصوصاً آنهاییکه عضو انجمن اسلامی دانشجویان بودند خدمت و راهنمایی ذیقیمتی را عرضه کردند. نتیجه این شد که وقتی انگلیسها هنوز نرفته بودند ماروی همان چارتهای تمام پستها را معین کرده بودیم که کی باید

کجا برود! و با رفتن انگلیسها آب از آب تکان نخورد! پس اسباب مبارزه حربه مبارزه، منحصر به داد و بیداد و دعا و زدن و کشتن و فریاد کردن نیست. تخصص، علم، دانش، دانائی، مدیریت، عرضه و لیاقت هم هست. این مثل را هم عرض کنم که شاید از این هم بدتان نیاید، تیمسار ریاحی اسمش را شنیده‌اید. شاید بعدها هم باز بشنوید (ایشان از جمله دعوت‌شدگان و انتصابی‌های ما بود که رئیس پالایشگاه آبادان شد، قبل از رفتن انگلیس‌ها آمده بود و بعدها هم تا مدتی باقیماند. البته تمام این جریانات بعد از ریاست ستاد پیش آمد) گفت: آن شبی که بنا بود فردا انگلیسها بروند، رئیس برق تمام آبادان، که یک آدم انگلیسی‌مسنی بود، آمد پیش من و گفت: بله ما بنا است فردا برویم، من به کارهای سیاسی و این مطالب هیچ کاری ندارم، چیزهایی بوده دولت ما و دولت شما تصمیم گرفته‌اند. ما باید برویم، من هم فردا می‌روم ولی من چون اینجا را بزرگ کرده‌ام، مثل فرزند خودم دوست دارم، دلم میخواهد شما را راهنمایی کنم، چون این بچه‌های ایرانی را من بهتر از هرکسی می‌شناسم، میدانم کدام با عرضه‌اند کدام بی‌عرضه، کدام لایق کدام نالایق، بشما میگویم کی را روی توربین بخار بگذارید و کی را روی ترانسفورماتور و چه کسی را روی کار دیگر و کارهای دیگر را چگونه انجام دهید. ورقه‌ای درآورد، (اینرا ریاحی میگفت) جلوی من گذاشت، من هم از کشویک ورقه‌ای دیگر درآوردم جلوی او گذاشتم گفتم اینرا بخوان، نگاه کرد دید درست همان افرادی که او معین کرده ما قبلاً معین کرده بودیم!! و او با خیال راحت از آنجا رفت. این است که ببینید مسئله ضدغربی بودن، ضد استعماری بودن، که البته ضد استبداد را بنده بیشتر بکار میبرم، دلیل هم دارم و اشاره‌ای هم در روز عید کردم که فرق استبداد با استعمار این است که استبداد ریشه ۲۵۰۰ ساله دارد و از ابتدای تاریخ ما بوده و در تمام رگ و ریشه و استخوان و اعماق وجودی ملت و مملکت ایران به انحاء مختلف نفوذ کرده. این را بیرون کردن خیلی مهمتر و مشکلتر است. درحالیکه استعمار، اولاً در ایران هیچوقت وجود نداشته، استعمار در الجزایر، در هندوستان، در ویتنام و در جاهای دیگر بوده. در ایران روی مصالح و حسابهای خودشان، هیچوقت قصد اینکه ایران را مستعمره بکنند نداشتند. استیلای خارجی بوده، تسلط میخواستند پیدا کنند، اما استیلای خارجی به طفیل و به کمک استبداد داخلی بوده، با استبداد این کار را میکرده و هروقت در ایران، نمونه‌اش دولت دکتر مصدق، استبداد تسلط و حکومت و قاطعیت نداشته، استعمار کنار رفته، که این مطلب را در سخنرانیهایی که وقتی از طرف آیت‌الله ماموریت برای نفت داشتم در آبادان گفتم و شاید شما شنیده و خوانده باشید. ببینید مبارزه ملت ایران برای ریشه کن کردن استبداد چقدر طول کشید، چقدر خونها ریخته شد، چقدر صدمات و زحمات که هنوز هم دنباله دارد، درحالیکه مبارزه زمان دکتر مصدق که یک گوشه ضعیف کوچکش به دوش بنده بود، وقتی آدم مقایسه می‌کند مثل آب خوردن بود! آن آقای «دریک» وقتی که ما رفتیم آن تابلو را

برداشتیم و در اطاقش وارد شدیم، آمد دور میز که باهم قهوه و چای بخوریم، بنده که رفتم جای نشستم او از آن در رفت! به همین سادگی! و بعد هم یک قانون ضد خرابکاری وضع شده بود، با زور قانون و بعد هم با رای و حکم دادگاه لاهه اینها بکلی قلع و قمع شدند و تمامشان رفتند. وقتی آدم مقایسه میکند ریشه کن کردن آن شاخه استعمار را با ریشه کن کردن استبداد میبند آن مثل آب خوردن است این یکی باین سادگی نیست. مسئله اصلی، درد بزرگ، دشمن بزرگ ما استبداد است، و همانطور که صبح گفتم، عظمت، ابتکار، بزرگواری، رهبری و ارجمندی مقام آیت الله خمینی در این است که قاطعانه با استبداد درافتاد با یکفر از نزدیکان تقریباً یکماه قبل بحثی شده بود و ایشان این مطلب را میگفت که بله باید جمهوری اسلامی و حکومت آینده ما به منتهای سادگی و سبکی و بی تشکیلاتی برگردد، حالا این آقا خودش اصلاً درس خوانده ایران و امریکا و از کسانی است که من به علم اش، «عملش»، دانش و بینشش افتخار میکنم. برای او می گفتم که اگر ایران مملکتی تک و تنها بود یعنی این آثار غربی، این تشکیلات، این تجهیزات و این ادارات را میشد دور ریخت و برگشت به سهولت و باصطلاح ضد غربی بودن کامل، اگر مملکت ایران تنها بود و دور و برش حصار کشیده بود شاید، ولی میدانید ایران بدون دشمن نبوده و نیست و نخواهد بود، دشمن وقتی مجهز به آخرین سلاحهای اتمی یا سلاحهای هوایی و موشک و غیره است و به ما هم حمله میکند اگر جنگی در بگیرد با نیزه و شمشیر و چماق نمیتوانیم جلوی آنها را بگیریم، اگر ما میخواهیم دفاع از مملکتمان، از دین مان، از ملیت مان، از نژادمان و از هرچی بگوئید بکنیم، باید مجهز به همان سلاحها باشیم و آن سلاحها لازمه اش آزمایشگاهها، دانشگاهها، ادارات، و هزار جور وسائل و تشکیلات و تجهیزات است. متأسفانه نمیتوانیم زندگی ساده داشته باشیم. البته همیشه حمله، حمله نظامی و ارسال موشک و قمر مصنوعی و هواپیما و اینها نیست، یک حمله مداوم آنهم برای مملکتی که نمیتواند دور خودش حصار بکشد (یعنی هیچ مملکتی نمیتواند)، حملات اقتصادی است. ما در این راه اگر بخواهیم زنده بمانیم باید مستقل بمانیم، این مسلم است که استقلال هیچ مملکتی بدون استقلال اقتصادی و بدون بنیه اقتصادی میسر نیست. ما چرا الان کشاورزی مان، محصولات خوراکی مان باید ۸۰٪ از خارج بیاید، برای اینکه نمیتوانیم به قیمت ارزان تهیه بکنیم، هر قدر بخواهیم و زور بزنیم، هر قدر هم دولت بیاید حمایت کند، دروازه ها را هم ببندد مادامیکه ما کشاورزی مان کشاورزی مدرن، کشاورزی علمی، کشاورزی اجتماعی با سرمایه فراوان نشود، موفق نخواهیم بود که کره و پنیر و تخم مرغ و جوجه و مرغ بیرون بیاوریم و بدهان و حلق خودمان برسانیم. وقتی بنیاد اقتصاد از پایه ها و از لوازم و شرایط استقلال باشد، و اقتصاد هم زمینه و میدانی است برای رقابت، پس باید ما خودمان را مجهز بکنیم. اگر آنها با کامپیوتر جوجه کشی می کنند ما هم باید با سوپر کامپیوتر جوجه کشی بکنیم. اگر آنها روغن و کره و

پنیرشان را با آن وسائل تهیه می کنند، ما هم باید دانشکده کشاورزی داشته باشیم و در این دانشکده کشاورزی معلم باید درس حسابی، درس روز، درس صحیح و درس علمی بدهد و شاگرد هم زحمت بکشد و جان بکند که متخصص کشاورزی شود و بعد هم برود کار کند. همچنین در زمینه فکری، دفاع از افکار خودمان، عقاید خودمان، ایدئولوژی خودمان، با آن سادگی و با آن افکار ۱۴ قرن یا ۲۰ قرن یا ۳۰ قرن پیش ممکن نیست، ما خواه ناخواه هر قدر عقیده و علاقه به معتقداتمان، به ایمانمان داشته باشیم، در معرض هجوم هستیم. کما اینکه در قرن اول و دوم تاریخ اسلام هجومی از فلسفه و علوم یونان انجام شد، ائمه ما چه کردند؟ مسلمانهای آن زمان چه کردند؟ نگفتند این غربی است بریزید دور! نگفتند این یونانی است بریزید دور! نه، برعکس ترجمه کردند، خواندند و استفاده کردند و بعد هم تکمیل کردند. زندگی قرن بیست چه خواهیم چه نخواهیم یک زندگی پیچیده است و یک زندگی کمپلکس است که خیلی به لحاظ فکر و کوشش و تلاش از زندگی قرون گذشته سخت تر است و ما نمیتوانیم این را از دست بدهیم.

زندگی بشر روی قانون تکامل، مواجهه با مشکلات و مسائل غامض و لاینحل دارد. اینها همه ایجاب میکند که تا می توانیم در تعلیم، تعلم، تحقیق، و تعمق، تفکر و تجربه جلو برویم. باید کار کنیم. البته اشتباه نشود بنده وقتی میگویم که زندگی پیچیده و کمپلیکه است و زندگی، جهان و جریان طبیعت و دنیا چیزهایی بر ما تحمیل می کنند، نمیخواهم بگویم که دنبال تجمل، تفنن و تکلف برویم، فرمایش پیغمبر (ص) است می فرماید: «انا و اتقیا امتی برآء من التکلف» یعنی من و پیروان و متقیان امت من بیزار از تکلف هستیم. تکلف در زندگی، تجمل، تفنن، مصرفهای زیاد و بیهوده و اسراف که در لغت اسلامی آمده باید دور ریخته شود. اینها غلط است. همه اینها به ضرر است، ولی این به آن معنی نباید باشد که فکر کنیم که آن حداقل ضروریات زندگی و آنچه برای بازده و راندمان کار ضرورت دارد به جرم اینکه مثلاً از غرب آمده، باید این را دور ریخت! از افتخارات و خدمات بزرگ اسلام، به گفته و به شهادت علمای غرب، در همین است که پل رابط و میدان برخورد، میدان دریافت و تکمیل و اعاده محصولات بشری زمان خودش بود. از طب یونان، از طب ایران، از افکار هندی، غربی، شرقی همه چیز به دنیای اسلام میامد و آنها میگرفتند، آنچه خوب بود نگه میداشتند، تصفیه میکردند، تکمیل میکردند و به مردم میدادند. ای کاش در آن برخورد با تمدن غرب که زمان مشروطیت و شاید قدری قبل از مشروطیت صورت گرفته بود متدینین ما و روحانیت ما هم همان فکر صدر اسلام را داشتند و با استقبال تمدن و علوم غرب و دنیای آروز میرفتند، تا اینکه این علم و این تمدن و این تجهیزات از دروازه های دیگری برای تسلط و برتری نیاید و اختیار و اقتدار و قدرت و راهنمایی را از دین و روحانیت ما نگیرد. بنابراین باید فکر کنیم در این انقلاب ما و دوران سازندگی تعصبی نظیر آن تعصب زمان پهلوی نداشته باشیم که

هرچه مهر قدیمی داشت دور ریخته می شد، حالا نباید بگوییم هر چیزی مهر غربی دارد مردود است، ضد اسلام، و ضد ایران و ضد آزادی و ضد استقلال است و الان هم مثل همه وقت حکومت با کار است و با تلاش. «لیس للانسان الا ماسعی»
عذر میخوایم و تشکر میکنم.

بخشی از بیانات کوتاه

در سمینار روسای دانشگاهها:

(۵۸/۳/۳)

مسئله کمیت کار مهم نیست بلکه مسئله کیفیت مطرح است. بود و نبود مملکت مطرح است و نه بود و نبود خود آدم. ما نه نخست وزیریم و نه وزیریم. و نه مدیر کل. بلکه ما همه افراد ملت هستیم که با مسائل مواجه هستیم و باید با توکل به خدا همه را حل کنیم. والحمدالله که تابحال تیرمان بسنگ نخورده است. ما در برابر مشکل ترین مسائل در تاریخ ایران قرار داریم و هیچ راهی جز قبول گذشت و فداکاری وجود ندارد.

نخست وزیر در پاسخ بیانات چند تن از روسای دانشگاهها که مسئله تزکیه در دانشگاهها را مطرح کرده بودند اظهار داشت: این دولت برای تزکیه نیامده است ممکن است اینکار را بکنیم ولی آنوقت کارهای دیگر باید از روی دوش ما برداشته شود. بنده طرفدار عفو عمومی بودم، نه از روی عاطفه - بلکه از روی مصلحت - اگر مسئله تزکیه مطرح باشد باید سراغ همه خاطیان رفت - تازه کی برود - روی همین عده هم حرف است.

بازرگان ضمن اشاره به دیدار خود و هیئت دولت و اعضای شورای انقلاب با امام خمینی گفت از ما سؤال کردند پس قانون اساسی چه شد؟ ماموریت دولت موقت هم همین بود، آنروزی که آقا بنده را خواستند، مسئله تزکیه مطرح نبود، بلکه مسئله اول تصرف دولت، دوم رفتارندوم، سوم تدوین قانون اساسی، چهارم تشکیل مجلس موسسان، و پنجم تصویب انتخابات و سپس برکناری دولت موقت بود. بعدها مسائل دیگر اضافه شد و حال اگر دولت بحسابهای گذشته رسیدگی کند، یعنی عمل تزکیه را انجام دهد دیگر به مسائل حال و آینده ملت نمیرسد.

بیش از صرفه جوئی های که ما میکنیم در آمدمان پائین آمده ولی باید تحمل کرد کار کرد و ایجاد درآمد کرد. اقتصاد، آموزش و سیاست مملکت همه باید روی حساب انقلابی

پیش برود، کار فنی و انقلابی مثل خانه‌سازی و راه‌سازی شوخی نیست، باید از روی مطالعه باشد.

مهندس بازرگان در توضیح بیانات رئیس دانشگاه تهران که به اجاره سنگین ساختمان‌های دولتی که همه متعلق به سرمایه‌داران بزرگ است اشاره کرده و اظهار داشت تا مساله مالکیت در این مملکت حل نشود، مساله دولت و ملت حل نمیشود. سرمایه‌داران اصلی از این مملکت رفته‌اند و این مساله را دادگاه انقلاب انجام میدهد. در ثانی از کجا میدانید ما اجاره‌های آنچنانی می‌پردازیم؟

در اینجا نخست وزیر با خنده اظهار داشت: آیا بنده را دعوت کرده‌اید که شلاقم بزنید؟! من انتظار داشتم در این جلسه مسائل آموزشی از جمله قانون استقلال دانشگاه‌ها، نحوه اختیارات دانشگاه‌ها و انتخاب دانشجو و غیره مطرح شود، ولی با بحث‌های سیاسی و مالی روبرو شدم. باید طوری عمل کرد که سیستم و مجموعه بهم نخورد. میگوئیم نه همه را باید از بین برد و نه آنکه به هیچکس و هیچ چیز دست نزد.

قسمتی از سخنرانی در شرکت نفت

بمناسبت سالروز ۲۹ خرداد
(خلع ید از شرکت نفت اسبق ایران و انگلیس)
۵۸/۳/۳۰

ضمن دعا و آرزو برای مرحوم دکتر مصدق و دعای سلامت برای امام خمینی ۲۹ خرداد ماه این روز بزرگ را نمیشود یادآوری نکرد. جریان انقلاب فعلی ایران با زمان دکتر محمد مصدق قابل مقایسه نیست. در آن زمان یک شرکت خارجی که ۴۰ سال سابقه داشت خلع ید شد، در حالیکه در انقلاب اسلامی ما برهبری امام خمینی آثار دو هزار و پانصد ساله از بین رفت. در زمان مصدق سیستم عوض نشده بود و تمام ارکان دولتی و ملی بصورت عادی پیش میرفت، در حالیکه در انقلاب اسلامی ما همه چیز دگرگون شد، پیروزی ایران در خلع ید شرکت اسبق ایران و انگلیس مرهون دو مورد بود، اول نیروی حقانیت ما که در فریاد حق طلبانه مصدق تجلی کرد و باعث گردید حتی قاضی انگلیسی در دادگاه لاهه بما رای دهد، دوم آنکه آنها در پشت سر ما ملت را با قاطعیت میدیدند. ولی چرا شکست خوردیم؟ بخاطر نقاط ضعفی که بعد از آن انقلاب در ما بوجود آمده بود وقتی انگلیسیها را بیرون کردیم دچار غرور شدید و غرور پیروزی نارضایتی بوجود آورد و نارضایتی همیشه اختلاف بوجود میآورد.

اکنون که انقلاب اسلامی ما پیروز شده است وظیفه رهبران است مردم را توجیه کنند که باید صبر داشته باشند و مردم هم باید تحمل سختیها را بیش از اندازه بنمایند، زیرا نارضایتی اختلاف پیش میآورد.

قسمتهائی از گفتگو در :

دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران

(۵۸/۴/۱۱)

از مسائلی که بعد از سقوط نظام طاغوتی پیش آمده مسئله مدیریت و سازندگی است، توجه فقط به گذشته نیست، بلکه این رسالتی است برای ساختن یک آینده و یک حکومت و یک دولت، یعنی دولت اسلامی واقعی. و اینجاست که برنامه عوض می شود و از اینجاست که شیوه عمل عوض می شود، یعنی همان هدف اصلی که خداست و همان رهبری و همان مقصد انقلاب منتها انقلاب از جنبه منفی بجنبه مثبت و جنبه سازندگی، که الحمدالله در عمل می بینیم که خیلی مشکل تر از آن دوره بود، دشمنان ما در آن دوره خیلی کمتر بودند، در دوره تخریب، دوره واژگون کردن و در آن دوره منفی انقلاب. دول غربی که امریکا پشتیبانی اش را تا آن اواخر داشت و حتی شوروی هم مخالف بود، در داخل هم ما مخالف داشتیم، پشتیبانی اش هم خیلی صریح و روشن بود، و دیدید که پشتیبانی اش برگشت و اعلام کرد، و بعد افکار عمومی در خارج و در اروپا وقتی می آمدند این راه پیمائی ها و تظاهرات و اجتماعات عظیم ملت ایران را می دیدند، این حضور در معرکه و آمادگی شهادت را می دیدند محکوم و تسلیم می شدند و بهتر از آن که ما می خواستیم میرفتند در کشور و مملکتشان می نوشتند. بیشتر دشمنی ها، بیشتر کارشکنی ها و جوشیدن دشمنان در داخل است نه در خارج. چون اینجا مرکزی شده برای ایجاد آشوب و اختلاف درست کردن برای کارشکنی و تصرف. می خواهند این درون سازندگی پا نگیسرد. آن موقع دلخوش بودند میگفتند، خوب شاه می رود، آندستگاه می رود و دستگاه دیگری می آید که ما با آن می سازیم. از آن روز که شروع کردیم بسپای خود بایستیم و بسازیم و مستقل باشیم و پرچم اسلام را در دنیا برافرازیم دشمنی ها از هرطرف شروع شد، دسیسه ها، توطئه ها، انجمن ها و هرروز یک بساط دیگر.

یک روز کارگران را جمع میکنند و هیاهو راه می اندازند، می گویند ما بیکاریم،

وقتی می گویند که ۲۰۰ نفرتان بیائید اینجا مشغول کار بشوید می گویند نه ما کار نمی کنیم! یک مدتی شایعه می سازند، مدتی نیز به پاسدارها حمله می کنند شبها اینها را شکار می کنند و می کشند. انواع مختلف تحریکات می کنند. بعد در کردستان و گنبد بساط راه میاندازند. هرجا بساطی است، فدائیان خلق، درست آنجا برای خدمت آماده است. بعد در خوزستان ماجرا راه میاندازند و آنگاه در بلوچستان سنی و شیعه راه می اندازند، و بعد جای دیگر عرب و فارس راه می اندازند، تجاوز می کنند، اختلاف در داخل ایجاد می کنند. اطلاع داشتیم که سردسته های جاسوسی شان را فرستادند برای اینکه بین آیت الله های ما را بهم بزنند— همیشه آماده اند برای انجام این کار— در داخل کمیته ها، در داخل پاسداران ایادیشان را نفوذ می دهند، دولت را پیش مردم بد می کنند و مردم را پیش دولت بد می کنند. بنابراین وظیفه بزرگ الان این است، مملکت بوجود پاسداران احتیاج داشت، حالا بیشتر احتیاج دارد. من این عقیده را روزی که این ماموریت را امام محول کردند خوب درک نمی کردم، فکر می کردم حالا کار تمام شده است و کسی جلوی کارهای ما را نمی گیرد— رژیم سابق رفته و یک رژیم جدید آمده است— وزیر کار می رود و کارش را می کند و همین طور سایر وزراء کارهای مربوط به خودشان را راه میاندازند، یعنی همه کارها انجام خواهد گرفت و کسی مخالفت نخواهد کرد ولی بعد دیدیم نه اینطوری نیست، همه اش کارشکنی، همه اش مخالفت و بعد این اسلحه ای که پخش شد برگشت علیه انقلاب و علیه اسلام، علیه ملت و مملکت و روز بروز ما دیدیم که نه، باز شهادت، باز صداقت، باز مردانگی، باز شهادت، باز محرومیت، باز فداکاری ضرورت دارد.

بنابراین به عنوان کسی که خودش رادوست و ملت را مدیون و ممنون میداند آدم با شما صحبت کنم. باید این انقلابی که تا اینجا رسیده است بدوش امثال شماها و دیگران باز هم ادامه پیدا کند. یعنی باز هم همکاری باشد، هم با دولت و هم با رهبری، دولت مامور خدمت و انجام وظیفه است. باید با آن همکاری کرد، در آن خط آمد و آن راه را گرفت، برای اینکه راه ما (راه دولت)، راه امام، راه شورای انقلاب، راه انقلاب و راه اسلام است. باندازه ذره ای و لحظه ای دولت هوس و قصد و نفع ماندن ندارد، یک لحظه هم اگر راحتی ما مطرح باشد، انتفاع ما مطرح باشد، مقام ما مطرح باشد، یک لحظه هم نمی مانیم. و از آن طرف هم امام و هم کسانی که رهبری دارند کوچکترین ملاحظه ای ندارند که مثلا فلان کار ما را ببخشند. نه، ایراد میگیرند و آن روزی که بدانند دولت در جهت خلاف حق و خلاف اسلام و خلاف انقلاب گام بر میدارد یک لحظه هم ما را ننگه نمیدارند، و بی مهابا، بی ملاحظه خواهند گفت که آقا بروید و نباشید. بنابراین اینها از هم جداشدنی نیست. اما آن موقع، نه بعد، هم شخص ایشان اثبات کرد که واقعا رهبر است و هم اوضاع طوری شد که این انقلاب بستگی

پیدا کرد به رهبری ایشان، بنابراین کلمه واحد، رهبر واحد و در ذیل آن باید یک محور باشد، دو محور و سه محور یعنی پاسداران بر روش خودشان، کمیته‌ها به روش خودشان، مراجع تقلید به روش خودشان، جبهه ملی به روش خودشان، دادگاه‌ها به روش خودشان، این نمیشود، باید روشها یکی باشد. یعنی منفعت و ضرورت حالت حاضر انقلاب که دوران سازندگی است کوچکترین تشتی و تفرقه‌ای و اختلافی و کوچکترین عدم همکاری و عدم پشتیبانی از این محور و از این راه سقوط ما است.

بنابراین شکر خدا به خاطر نعمت دیدار و اطلاع از جمعیت و تشکیلات و اتحادی که دارید و امتنان و دعای پیروزی و توفیق برای شما دارم.

قسمتهایی از:

سخنرانی در دانشگاه دفاع ملی

بمناسبت مراسم پایان یازدهمین دوره مدیریت امنیت ملی

۵۸/۴/۱۱

از دستگاه استبدادی کهن خیلی آثار و میراث‌های سؤیملت و مملکت و به همه ما رسیده و اغلب خاطرات تلخی اظهار میشود ولی در لابلای آنها در ضمن این مدت (ماموریتی که نزدیک ۵ ماه گذشته) هر قدر فرصتی پیدا میشود و از محیط گرفتاری و مسائل و مشکلات وزارتخانه‌های مربوطه خارج میشویم و به بیرون قدم میگذاریم، هر بار با موسسات یا اقدامات و میراث‌هایی روبرو میشویم که باعث خوشحالی میشود. برای عده‌ای از همکاران و بنده این دومین برخوردی است که در محیط ارتش می‌کنیم. اولی در مرکز فرماندهی ستاد بود، دوم در این اجتماع مشترک است و هر دفعه به صحبتی که تیمسار ریاحی وزیر دفاع و دوست قدیم و سرور بنده میکردند بر می‌خورم که شاه نه بخاطر ملت و مملکت و بخاطر ارتش بلکه بخاطر خودش و بخاطر جاه طلبی و میل باینکه بزرگترین ارتش را در دنیا داشته باشد تا این اندازه درک کرده بود و قبول داشت و منطق حکم میکرد که یکدستگاه مفید و موثر ارزنده‌ای بوجود بیاورد، و روی این نظر علاقمند بود که علاوه بر تجهیزات جنگی، ارتش ایران دارای تشکیلات و مخصوصاً افسران و افراد زبده ارزنده باشد و بنده هر دفعه باین برمی‌خورم و وقتی مقایسه میکنم با افسران و ارتشی که در دوره نظام وظیفه خودم در سال ۱۳۱۳ بخاطر دارم این اختلاف و امتیاز را بطور آشکار می‌بینم.

در اینجا میدیدم (در تشریح و توضیح هدف‌ها و برنامه‌های آموزش، تعلیمات و تمرین‌ها) که توجه شایانی از خیلی پیش به بالا آوردن اطلاعات، معلومات، احساسات اجتماعی و انسانی و حیثیت افسران شده است و یک افسر و فرمانده بر خلاف گذشته فقط خودش را موظف به رژه دادن و سلام نظامی و حداکثر در سنگر و مواضع نظامی جنگ کردن نمی‌بیند بلکه نظر کلی و عمومی نسبت به همه مملکت و همه وطنانف و شعب و شاخه‌ها و همه مردم و مسئولین دارد. این برای بنده و همکارانم خیلی جالب بود و خصوصاً که این

ریشه دار هم هست.

این باعث خوشوقتی است که همه درد ملت و مملکت پیدا کرده اند و این احساس را میکنند که اگر راه سازی در این مملکت انجام نمیشود، اگر متاسفانه مواد مخدر شیوع دارد و اگر محصولات کشاورزی ما آنطور که باید و شاید تولید نمیشود، این را آقایان هم در صدد چاره جوئی آن بر آمده اند چه فرماندهان و چه افسران و دانشجویان حس میکنند که در این انقلاب و جمهوری اسلامی وظیفه خاصی با هماهنگی همکاری و همفکری سایرین دارند و آن بالا بردن سطح و اطلاعات و معلومات و علائق و مسئولیت های متناسب و خاصه جمهوری اسلامی است، چه از نظر ایمان و معرفت چه بلحاظ شناخت آنچه در یک کشور و در میان ملتی آزاد و مسلمان سر باز یا افسر وظیفه دارد. در فرمان حضرت امیر به مالک اشتر که من دوست دارم آنرا در اینجا بگویم آمده است که: ارتش دژ نگرهبانی ملت و ارج و زینت فرمانروایان اسلامی و شکوه و عزت دین و راه استقلال و امنیت و آسایش است. یعنی ارتش بفرمان خداوند این خصوصیات و این افتخارات را دارد و ملت بدون ارتش با ایمان پایدار نخواهد ماند و امیدوارم همینطور هم باشد و در این قسمت تعلیمات واقعی و عمل ایدئولوژیک یعنی اسلامی و ایمانی (که گامهای اولیه برداشته شده) گامهای بعدی و تکمیلی با کمک و یاری کسانی که صاحب صلاحیت هستند خیلی بهتر و بیشتر جلو برود و واقعا همانطور که همه میخواستند توجه و تربیت و تزکیه کافی باشد با توجه به ارزش انسانی و استعدادهایی که خداوند در انسان گذاشته و شاید یکی از بزرگترین استعدادها و سرمایه های انسان که خداوند آنرا وسیله دگرگونی فوق العاده میدانند این استعداد و امکان و پتانسیل توبه و بازگشت است. بنابراین با توجه به همه اینها امیدواریم آنطوریکه خواسته فرماندهان و آقایان است این منظور بنحو اعلی عملی شود و همه ما با شما و شما با ما سر بازان خدا در این مملکت باشیم.

قسمتی از سخنانی کوتاه در: کنفرانس تحرک ادارات

۵۸/۵/۲

دولت و کارمندان دولت مورد بی مهری و احیانا انتقاد و بدگوئی مردم قرار گرفته و هر فرد روشنفکر انقلابی و دلسوخته برای وطن ضمن بدگوئی از دولت میگوید که دولت بدرد هیچ کاری نمیخورد. و باین ترتیب بدگوئی از دولت جزء مبارز بودن و برحق بودن تلقی میشود. براین روحیه انتقاد از دولت ایرادی نیست، چون طی دوهزار و پانصدسال استبداد که دولت و دولتیان بچپاول و غارتگری و تصرف اموال مردم میپرداختند این بدبینی در مردم نسبت به دولت ایجاد شده یک حالت دوگانگی و نفرت در روابط ملت و دولت برقرار شده است.

این بدبینی بسرعت از بین نمیرود و احتیاج به زمان دارد. زمان رضا شاه پاسبانها ب مردم زور می گفتند و آنان را به فلک می بستند. زمان محمدرضا شاه پلیس ادب و انسانیتی داشت ولی در مقابل افکار سیاسی و مبارزات مردم با بیرحمی و خشونت عمل میکرد. در عهد مرحوم دکتر مصدق بعلت اینکه پاسبانها به دولت ملی تعلق داشتند از محبوبیت برخوردار بودند. پس ملاحظه می کنید وقتی یک کارمند، کارمند دولت ملی باشد آن حالت نفرت و دشمنی از بین میرود، ولی امروز توده مردم بخصوص آنهایی که در صف مقدم انقلاب پرچم مبارزه را بدوش میکشند میگویند که چرا دولت انقلابی عمل نمی کند؟ نمی گیرد، مصادره نمی کند و نمیکشد؟ آنان طالب اقدامات حاد و تند و ارضاء کننده کینه و انتقام نسبت به گردانندگان رژیم گذشته هستند و کمتر به اداره مملکت توجه دارند. توجه به اداره مملکت موقعی میکنند که مسائلی مانند بیکاری، گرانی ارزاق و امتحانات مدارس پیش می آید، آن وقت راه پیمائی کرده و تحصن اختیار میکنند.

پس از انقلاب با دستگاه عظیم دولتی مواجه شده ایم که نه میشود آنرا دور انداخت و نه میتوان وجود آن را نادیده گرفت و بدون کمک آن کاری کرد. از طرفی مردم و انقلابیون

میگویند که دستگاههای اداری فاسد و پراز ساواکی است و برای مقاصد رژیم گذشته درست شده است و نباید از آنها استفاده کرد ولی ما به عظمت دستگاههای اداری-تجهیزات-تاسیسات-امکانات سرمایه‌های معنوی و ارزشهای انسانی توجه داریم. روی این اصل من همیشه مدافع کارمندان دولت بوده و هستم.

باوجود بی‌اعتنائی از طرف صف اول مبارزین نسبت به دولت معهدا بدولت اصرار میشود که چرا صنایع را ملی نمی‌کنید؟ و حتی نامه‌ها و تلگرام‌های زیادی دریافت کرده‌ام که خواستار ملی شدن دفاتر اسناد رسمی شده‌اند، حالا من نمیدانم منظور از رسمی کردن دفاتر اسناد رسمی چیست؟ بهر صورت پافشاری میشود که همه چیز ملی باشد، یعنی دولتی بشود. یعنی دستگاههای دولتی بازهم توسعه پیدا کرده و متورم بشود. باوجود این نمیخواهند که ما مدافع کارمند و دولت باشیم و به صفت دولتی بودن بنامپیراث گذشته ما را ناجور نگاه میکنند. روستاهای محروم و مناطق مرزی و دورافتاده کشور احتیاج به کمک دولت دارند. شنیده‌ام که بعضی از روستانشینان بلوچستان و سیستان بجای غذا علف میخورند و طرز استفاده از چای را نمیدانند. خوشبختانه داوطلبان طرح جهاد سازندگی به یاری مردم روستاها شتافته‌اند ولی باز ترس از این است که دولت که خود مبتکر طرح جهاد سازندگی است بگویند کاری جز علیه سازندگی نمیکند! البته همانطور که گفتم این روحیه ضددولتی وجود دارد و حتی جوانان مبارز کمیته‌ها و غیر کمیته که از دولت پول میگیرند نمیخواهند بنام دولت ملامت خود را انجام دهند. ضروریات ایجاب می‌کند که دولت دستگاههای اداری را احیاء کرده و براه بیاندازد. چون اگر بخواهیم صاحب آب و برق و بیمارستان و مدرسه و فکر و اخلاق و... بشویم نیاز بدستگاه دولتی داریم. مدیران و مسئولین دولتی باید عواملی را که باعث کاهش بازده و کارائی و بهره‌وری شده است بررسی کنند و طی جلساتی که از نزدیک با کارکنان خواهند داشت به آنان تفهیم کنند که اگر کم کاری و تعلل در کارها بشود امنیت، درآمدها-سنت-ارزاق عمومی و بطور کلی همه چیز از بین خواهد رفت و قحطی و بهم ریختگی و آشفتگی در کشور بوجود خواهد آمد و باین ترتیب ضرر اینکار در درجه اول متوجه خودشان خواهد شد.

معالج هر مرضی خود مریض است منتها نباید توقع پول و اضافه کار داشته باشند. امیدوارم که مسئله کم کاری و تعلل کارکنان دولت که درد بزرگی است حل شود تا پیش خود روسفید، پیش خلق سربلند و پیش وجدانمان راضی باشیم.

پیش خطبه نماز جمعه در دانشگاه تهران

(۵۸/۵/۱۹)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم،

بسم الله الرحمن الرحيم

الم، ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين. الذين يؤمنون بالغيب و
يقيمون الصلوة و مما رزقناهم ينفقون. والذين يؤمنون بما أنزل اليك وما أنزل من قبلك و
بالآخرة هم يوقنون. اولئك على هدى من ربهم واولئك هم المفلحون.

اجتماع برای نماز جمعه است، زمان هم ماه رمضان و ماه قرآن، افتتاح کلام و اتخاذ
برکت و وسیله عرض سلام را به این پنج آیه اول سوره بقره کردم.

چون انقلاب ما انقلاب اسلامی است و جمهوری هم جمهوری اسلامی و معیار و
هدف و رهبر ما هم قرآن است، پس بی تناسب نیست که مسئول دولت هم توسل و تمسک به
قرآن بکند و مختصر بحث و استفاده و استناد و اتکائی در این ماه مبارک به قرآن بنماید.

همه شما حتماً در ابتدای ماه مبارک امسال که قرآن را شروع کرده اید. این آیات را
دیده اید. آیات صدر سوره بقره است. و معرفی قرآن. بیشتر تفسیر کنندگان و تفسیر شنوندگان
یا خوانندگان هم اگر تفسیر این سوره را بطرز ناقص انجام داده یا شنیده باشند. حتماً بر این پنج
آیه که در ابتدای دومین سوره قرآن است اطلاع پیدا کرده اند. بنابراین ممکن است عرایض
بنده تکرار باشد ولی بحکم: «فذكر ان نفعت الذكرى» و «ان الذكرى تنفع المؤمنين» این
یادآوری ممکن است مفید واقع شود.

پنج آیه است، معمولاً هم (بطوریکه در آن کتاب سیر تحول قرآن تشریح شده)، آیات
قرآن کمتر بصورت فردی است بلکه چند آیه به چند آیه و بیشتر و متوسط پنج آیه است، که
نامش را در آنجا من واحد وحی گذاشته ام، بنابراین، این ردیف آیات بعد از سوره فاتحه، اولین
واحد وحی قرآن است؛ ذلك الكتاب، معرفی کتاب است، معرفی قرآن است «لا ريب فيه

(هیچ شک و تردیدی در آن نیست)، هدی للمتقین (رهبری است برای متقین) از دو بابت قرآن حساب خودش را از معمول ما جدا میکند، یکی اینکه برخلاف تصور و عادت برخی که به ظاهر قرآن و به تجلیل و تزیین آن و به همراه داشتنش اکتفا میکنند، در اینجا بیان میشود که قرآن درست است که کتاب خداست و شک و تردیدی در آن نیست و رهبران انسان و جامعه است ولی رهبر مفت و مسلمی نیست، به صرف بازوبستن یا قاب کردن و تذهیب و تزیین کردن آن هدایت تأمین نمیشود. قرآن فقط یک دسته خاصی را رهبری میکند و در خاتمه این پنج آیه به پیروزی میرساند. آنها متقین هستند، صاحبان تقوی. در اینجا قرآن خودش را از مکاتب و مذاهب دیگر (نه مذاهب آسمانی، مذاهب به معنای طریقت‌ها) جدا میکند و تقوی، پروای از خدا، پاکیزگی، تزکیه، قدرت نفس و خودداری از فساد و خرابی را منشاء و مبدا هدایت و رهبری نشان میدهد. از امتیازات قرآن همین است. میدانید یک عبارت یا اصطلاحی متداول است، مخصوصاً در مکاتب سیاسی یا کسانی که اهداف اجتماعی و غیر شخصی دارند، میگویند: هدف وسیله را تطهیر میکند. یعنی اگر کسی نیت و هدفش عالی و درست بود اشکال ندارد که به چه وسیله‌ای متشبث شود یا متکی به چه اشخاصی بشود. شاید این مطلب به عنوان اصل سیاسی و اجتماعی اعلام شده منتسب به ماکیاول باشد.

(ماکیاول آن سیاستمدار و وزیر معروف ایتالیای قرون وسطی یا شاید هم قرون جدید) ولی اسلام برعکس میگوید. قرآن میگوید شرط اول پیروزی و مقدم بر هر چیزی داشتن تقوی است. یعنی از راه درست و صحیح و پاک. با دل و دست پاک میشود بجائی رسید که مقبول خدا و منتهی به پیروزی واقعی باشد. شاید این داستان را شنیده باشید که در زمان بنی عباس، یعنی آن دورانی که افکار و مکاتب مختلف چهار راهشان یا محل برخوردشان در بغداد یا در مرکز دنیای اسلام شده بود افکار جاهلیت، افکار یونان، افکار هندوستان وارد دنیای اسلام شده بود و مکاتب و عقاید و نظریات مختلفی پیدا شده بود. شخص مسلمان ظاهراً مقدس ولی منحرف و معروفی تصادفاً روزی حضرت امام جعفر صادق به او برخورد میکنند و او را مبینند که بطور مخفی و باصطلاح دزدکی از یک دکانی یا از یک بساطی چیزی را بر میدارد (من درست داستان بیادم نیست) مثلاً اناری را بر میدارد. حضرت به او اعتراض میکنند. چون خیلی معروف به تقدس و علم و فضل بوده باو ایراد میگیرند که این چه کاری است؟ تو که این ادعاها را داری چرا دزدی کردی؟ میگوید: مگر قرآن نخوانده‌ای؟ میفرمایند چرا، میگوید: مگر ندیدی که خدا میگوید در برابر بدی یک مکافات میدهم ولی در برابر خوبی ده پاداش؟ من یک انار از اینجا دزدیدم، در روز قیامت گناه یک انار بر دوشم وارد میشود ولی الان اینرا میخواهم بدهم به یک زن یتیم‌داری که او با بچه‌هایش بخورند و در برابر آن عمل ده برابر پاداش خواهم برد. به این ترتیب نه تا هم گیرم میآید!! حضرت

میفرمایند: مگر تو قرآن نخوانده‌ای؟ میگوید چرا. میفرمایند مگر توجه نکرده‌ای آنجا که خدا میفرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»، فقط اعمال کسانی که با تقوی باشند قبول است. خوب، این درسی است که از راههای خلاف، از راه دزدی، از راه غصب، از راه تجاوز بر حقوق مردم و خلق و از راه هرج و مرج و ایجاد فساد و خودسری و بی‌نظمی ولو آنکه قصد نهائی پاک و صحیح باشد بجائی نمیشود رسید. این نه در پیش خدا و نه در دنیا ما را به پیروزی نخواهد رساند. این آیه اول.

بعد متقین را هم فقط به صفت منفی یا به صفت ارادی که تقوی است کافی نمیدانند. الذین یؤمنون بالغیب. کسانی باین منظور میرسند که ایمان به غیب داشته باشند. بدون ایمان و بدون اعتقاد و بدون اینکه هدف در هر کار و هر عملی خدا باشد و از او ناشی شده باشد فایده ندارد. بعد از ایمان شرط سوّم می‌آید: «الذین یقیمون الصلوة»، واقامه نماز بکنند «و مما رزقناهم ینفقون» و از آنچه ما برای آنها روزی کرده‌ایم در راه خدا انفاق بنمایند. نماز ارتباط با خدا و انفاق بتعبیری یعنی ارتباط با خلق. آن خالق و اینهم خلق. آیه چهارم؛ والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک. اینجا راه ایمان را نشان میدهد یعنی به همان آیه دوم برای تشریح بیشتر ایمان بر میگردد. آن ایمان به غیب تصور و تعبیر شخصی نباید باشد بلکه ایمان به آنچه بر تو نازل شده (باز اینجا توقف نیست) و آنچه قبل از تو نازل شده می‌آورند. یعنی مسلمان واقعی احترامش و عقیده‌اش و ارتباطش تنها با پیغمبر آخر الزمان نیست بلکه همه پیغمبران و رسولان خدا را قبول دارد. از اختلاف اساسی قرآن با کتابهای بشری در اینست که یک دید جهانی و وسیع و بینهایت دارد یعنی انحصارگری و انحصارطلبی ندارد. ما را به عنوان ملت ابراهیم مسلمان مینامد. ملتی که بعد از موسی و عیسی آمده و تفرقه را باین نحو که دسته و جمعیتی منحصراً خودشان را نجات یافته و سعادت‌مند و مفتخر بدانند طرد میکند.

ایکاش که تدوین کنندگان قانون اساسی ما که بزودی به مجلس بررسی قانون اساسی خواهد رفت در فرم نهائی اش تاسی بقرآن که قانون اساسی والهام دهنده تمام مسلمانان جهان است بکنند، قانونی باشد که تمام فرق مسلمان را با دید الهی و جهانی اسلام زیر سایه خودش بگیرد، نه تنها مسلمانان بلکه تمام اهل کتاب و ملت ابراهیم را با چنین دید و روحیه‌ای که قرآنی است زیر یک پرچم بگیرد.

آیه پنجم: اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون. کسانی که مشمول این شرایط باشند هدایت و رهبری خدا مشمول آنها میشود و برستگاری میرسند.

این مختصر راجع بآن تفسیری بود که عرض شد.

جمعه قبل که بدون قصد و برنامه باینجا آمده بودم تحت تأثیر این اجتماع عظیم بیاد خاطرات گذشته، چه در دانشگاه و چه در شاگردی حضرت طالقانی افتادم و آن صحبتها را

که منتهی باحیای مساجد شد کردم که خوشبختانه موثر هم واقع شد و افراد زیادی به همان شعبه احیای مساجد که با مسئولیت معاونت در امور همکاری است مراجعه کرده‌اند. امروز می‌خواهم قسمت دیگری را صحبت کنم که همان ارتباط صلوة و زکوة است. فراموش کردم آنجا که صحبت و اشاره‌ای به وحدت و عظمت، یکپارچگی و جهانی بودن اسلام کردم، خاطرم رفت که یادی از همین پیام و دستور امام بکنم که فرموده‌اند روز جمعه آینده روز قدس خواهد بود. به افتخار قدس، و اینهم دامنه و توسعه جهانی اسلام را دارد و شاید تا حدودی اهل کتاب را نیز علاقمند بکند و در بر بگیرد. کما اینکه چنین استقبالی هم شده. از بعضی از ممالک برادر عربی هم اجابت باین دعوت امام کرده‌اند. و امیدواریم این عمل بخوبی انجام بگیرد و به عنوان رئیس دولت و مسئول دولت، تشکر از امام میکنم که این تقاضا و این طرحی را که از طرف وزارت خارجه بایشان عرضه شده بود با سمع قبول و عنایت صمیمانه پذیرفتند.

برمیگردم به «یقیمون الصلوة و ممّا رزقناهم ینفقون» نماز و زکوة و یا انفاق و احساس دو تا از ارکان اساسی اسلام هستند. گفتند وقتی از شخصی در خدمت پیغمبر صحبت میشد و او را به نیکی معرفی میکردند. حضرت ظاهراً (باز حدیث درست یاد نیست) دوانگشت خود را نشان میدهند و میگویند روابطش و عملش نسبت باین جفت یا به این دو چیز چیست؟ میگویند: مقصود چیست؟ میفرمایند: همان دو عمل و همان دو امری که در قرآن همیشه پشت سر هم میآیند؛ صلوة و زکوة، یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة، اقام الصلوة و اتی الزکوة، همچنین بی مناسبت نیست این داستان را هم عرض بکنم که بعد از رحلت پیغمبر عده‌ای و مخصوصاً قبیله بزرگی در شبه جزیره عربستان در زمان خلیفه اول، ابوبکر اعراض کردند، مرتد شدند و پیام دادند که ما میتوانیم برگردیم مسلمان بشویم و حاضریم فقط مسلمان بشویم دیگر باج و خراج و مالیات و زکوة نمیدهیم. به این شرط حاضریم. خلیفه شورایی تشکیل داد که خوب در جواب این قبیله یا آن شهر یا قریه‌ای که چنین قصدی دارند چه بکنیم؟ بعضی از اعضاء شورا و اصحاب میگویند خوب ضرر را از هر کجا بگیریم منفعت است، اشکالی ندارد و خلیفه باید بپذیرد. مولای متقیان حضرت امیر هم در آن شورا شرکت داشتند، فرمودند خیر چنین چیزی قابل قبول نیست برای اینکه صلوة و زکوة همراه هم هستند. و اسلام و مسلمانی با نماز تنها امکان‌پذیر نیست، باید مایه هم گذاشت. نماز تزکیه نفس است و دوری کردن از منہیات که: «إِنَّ الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر والبغی» منتهی «ولذکر الله اکبر» بیاد خدا بودن، یعنی راه تقرب و از خود دور کردن آنچه شیطانی است و به یاد خدا بودن یعنی آن جنبه درونی هدایت.

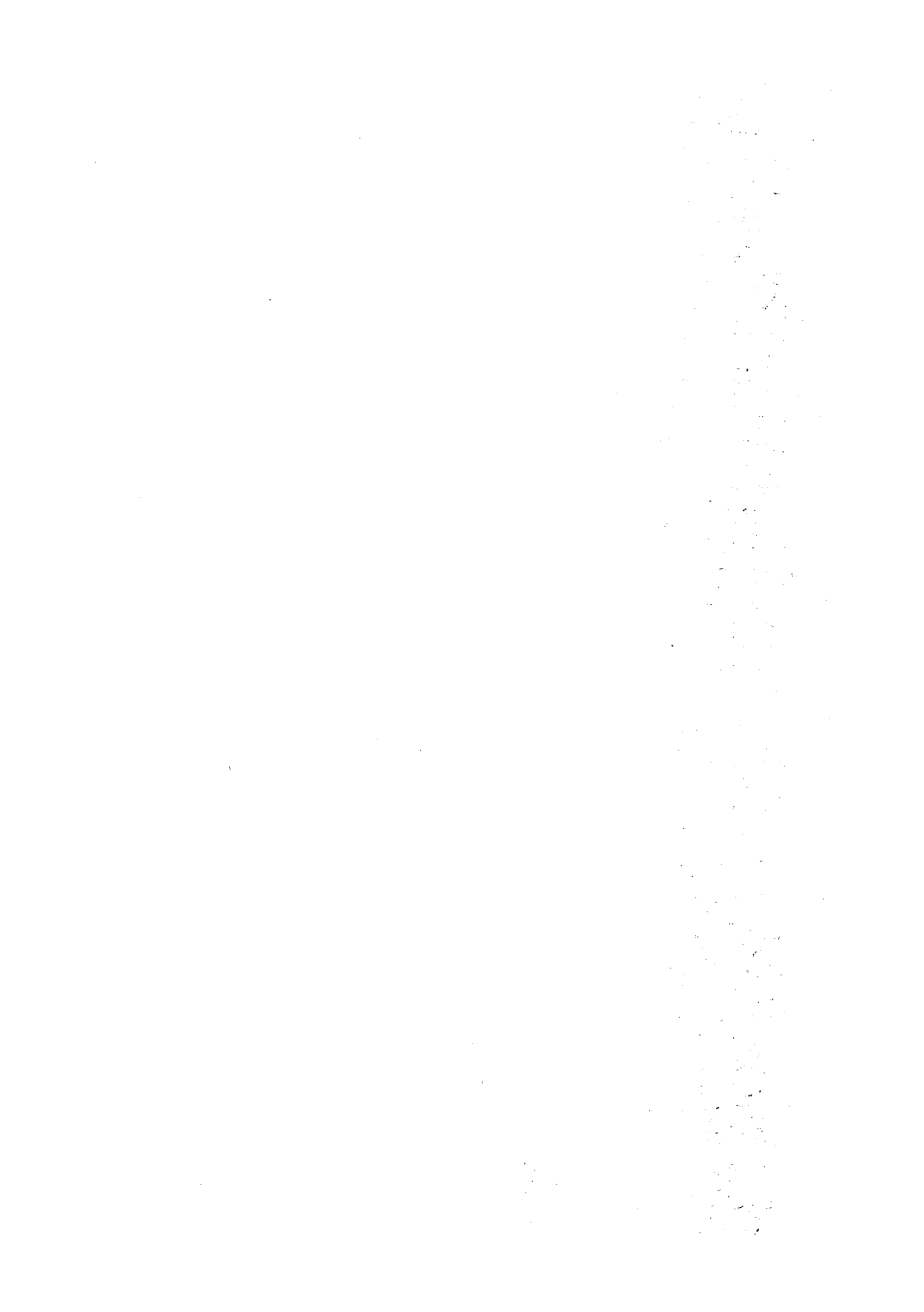
زکوة یا انفاق یا احسان بر عکس جنبه خارجی یا جنبه برونی مسئله است و ارتباط با خدا، خلق و عمل و حرکت و اثبات آن ایمان. یعنی آنچه انسانم از راه حلال بدست آورده آنرا

در راه مردم و در راه خیر و در راه وظیفه خرج بکند. زکوة یک نوع همکاری با خداست. (در اینجا اطلاع میدهند که فقط پنج دقیقه به اذان مانده است)... پس من حرف آخرم را میزنم...

البته اینها از باب استفاده از این پنج آیه و خواسته قرآن و اسلام لازم بود و هست در زمینه زکوة، زکوة انواع مختلف دارد، شاید ارزنده‌ترین زکوة که تزکیه نفس هم هست و تزکیه مال هم هست، وقتی است که ناظر و راجع باشد بمردمی که در مبارزه در راه خدا شرکت کرده‌اند و محرومیت پیدا کرده‌اند. مصداقش در دوره ما، مصداق واقعی و خارجی اش اشخاصی هستند که در دوران انقلاب، در آن روزهای خیلی سخت دیماه و بهمن ماه و قبل از دیماه، در معرض شدیدترین تجاوز و حمله‌ها و شیبخون‌های مزدوران و دستگاه طاغوتی قرار گرفته بودند. خانه‌هایشان را بر سرور و یشان خراب کردند و آتش زدند، مغازه‌ها و محل کسب و زندگی را از دستشان گرفتند. اینها کسانی هستند که هنوز هم متأسفانه بی‌خانه و بی‌دکان‌اند. دولت در اولین روزهای قبول این مسئولیت بفراین عده بود. مدت‌ها طول میکشد که ما ببینیم کجا هستیم و چه باید بکنیم و چه داریم. متأسفانه آنقدر خرابی و خسارت و محرومیت هست که رفع و ساختن آنها و ترمیم خساراتی که به کاسبها و صاحبان مغازه و کسب وارد شده با این پولها و پول دولت نمیشود، همانطور یکه امام در پیام اول هفته فرمودند اینکارها باید با همت و با خرج‌گذاری همه مردم صورت بگیرد و از کیسه فتوت بیت المال ۱۰ میلیون تومان فرمودند که به این صندوق خواهند داد. اگر بخاطر داشته باشید نمودم یک ماه و نیم قبل بود که صندوق ترمیم خسارت برای جبران و ترمیم خسارت هموطنان، و کسانی که بعد از شهدا بزرگترین محرومیت و فداکاری را کرده‌اند و ظلم به آنها وارد شده تأسیس شد و برای اینکه مردم شرکت بکنند این فرمول و این نظر داده شده بود که همه مردم ولی با میل و رغبت در آن شرکت کنند، اصلاً و ابداً اجباری در کار نیست، آنها که خانه‌هایشان صدمه ندیده و آنها که دکان و مغازه‌شان سالم هست و مشغول کار هستند به مصداق: «ومما رزقناهم ینفقون» در حدود یک در هزار آن ارزش را پردازند به این صندوق که این صندوق بتواند جواب آنها را بدهد و همه از شرمندگی و خجالت این هموطنان بیرون بیائیم و طرز کار هم بطور یکه توضیح دادم این بود که این پول بوسیله خود مردم یعنی نمایندگان مردم جمع میشود و بدست نمایندگان شما به مصرف میرسد. یعنی میروند، ارزیابی میکنند تقاضاها را میبینند و آنچه خسارات دیده شده میپردازند. شاید عهده‌دار عمل ساختمان و کارهای دیگری هم بشوند. این عمل شروع شده، هیئت مؤسس دارد. شورایی که به رهبری خود آقای طالقانی است. هیات مؤسس، هیات اجرایی است و در همین هفته آینده انتخاباتی در ولایات و در شهرستانی مختلف صورت خواهد گرفت. حال برای آنکه فرصت از دست نرود، و زودتر این پولها بیاید، هر کس میتواند به فرموده امام هر مبلغی که خودش میل دارد و تشخیص میدهد به صندوق

ترمیم که حساب مرکزی اش حساب شماره ۲۰۰۰ در بانک ملی ایران شعبه مرکزی است پردازد. چیزی که من اضافه میکنم اینست که یک نسخه آن قبض پرداخت را نگه دارید، پیش خودتان باشد که بعداً که هیاتهای اجرائی و منتخب مراجعه کردند و بطور کاملاً آزاد و اختیاری مطالبه مبلغی که آنجا هم باز اختیار دارید فقط بخاطر راهنمایی است که ما گفتیم یک در هزار برای اینکه توقع فشار زیاد نداریم و میتواند هم قسطی باشد مراجعه کند قبض را ارائه بدهید که ما اینرا پرداخته ایم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



سخنرانی در مراسم درگذشت طالقانی در دانشگاه تهران

۵۸/۶/۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم

هَذَا وَإِنَّا لِلْعَاقِبِينَ لِحُسْنِ مَآبٍ جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمُ الْآبْوَابُ هَذَا مَا تُوْعَدُونَ يَوْمَ الْحِسَابِ هَذَا وَإِنَّا لِلْعَاقِبِينَ لِحُسْنِ مَآبٍ.

در این روز که عزای ملی از طرف دولت اعلام شده (و واقعاً عزای ملی است) این اجتماع و اجتماعات روز قبل و ازدحام توأم با شور و شیون که بطور طبیعی و از صمیم دل صورت گرفته در تاریخ دنیا بدون سابقه بوده است، ضمن آنکه از طرف دولت بمردم ایران و مسلمانان جهان و حتی کشورهای خارجی دوست، که نمایندگانشان برای شرکت در این مجلس و ابراز تأسف و تسلیت به ملت و انقلاب و رهبری انقلاب و دولت آمده‌اند، از طرف دولت تسلیت و تشکر عرض می‌کنم. ضمناً شکر خدا را بجامی آورم برای این نعمت بزرگ که ما ملت دارای چنین رشد و نعمت و موهبتی شده‌ایم که فردی در میان ما پیدا شود که این اندازه مورد احترام و پیروی و محبت و علاقه باشد. این نعمت بزرگی است که چنین صداقت و محبت از یک طرف، و ارادت و میل از طرف دیگر وجود داشته باشد، چون در هر حال (الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ) باید شاکر خدا بود برای طالقانی (عذر می‌خواهم که همین‌طور طالقانی می‌گویم نه آیت‌الله می‌گذارم، نه عظمی اضافه می‌کنم، نه حجت‌الاسلام، چون همین‌چو با ایشان زندگی کرده‌ام و ایشان هم سادگی را دوست داشت). پرونده عمر طالقانی دوشب قبل بسته شد در حالی که به مصداق همین آیات که عرض کردم درهای بهشت برویش گشوده شد، برای او مسائل موجود حل شد، فقط متأسفم که اواخر نگرانی شدید داشت که آخر عرایضم اشاره خواهم کرد و امیدوارم این نگرانی در آن دنیا به موجب «وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ» در عالم زنده بعد خوشحال شود و ما هم خوشحال شویم که این نگرانی رخ ندهد. در هر حال ملت عزادار است و

پناهگاهی را از دست داده. برای بنده ضمن تاسف افتخار بزرگی است که به نام او و به یاد او صحبتی بکنم و ماموریتی از طرف دولت انجام دهم. این مجالس تذکر علاوه بر تقاضای رحمت و مغفرت برای شخص در گذشته، و تسلی و تسلیت به بازماندگان، وسیله‌ای است که به نحو دیگری زنده بماند، افکار و آثار و نظریاتش و برنامه‌اش ادامه پیدا کند و اجرا شود. ضمناً این ماموریت که به بنده داده شد به اعتبار این بود که دوستان گفتند از هر کس نزدیکتر و همراه‌تر و بنابراین شایسته‌تر برای اینکه به یاد او و به نام او صحبت کند بنده هستم. مزید بر شرمندگی و تاثیر من شد که چرا با کسی که قدم به قدم همراه بودم باید رفیق نیمه‌راه باشم، او برود و بنده بمانم، این رسم دوستی و جوانمردی و برادری و ارادتمندی نبود، اما خوب قسمت چنین است. اولین آشنائی و کسب ارادت بنده با آقا سید محمود طالقانی (آن زمان هنوز حاج سید محمود هم نبود) در سال ۱۳۲۱ یا ۲۲، بود یعنی زمانی که در خیابان امیریه کانونی برای سخنرانی و بحث در مسائل اسلامی و اجتماعی دایر شده بود. یک روز که در ساختمان بانک ملی بودم دو جوان آمدند و از بنده برای سخنرانی در آن مجلس دعوت کردند من هم قبول کردم و موضوعی که می‌خواستم صحبت کنم همانی بود که بعداً کتاب مطهرات در اسلام (اولین کتاب بنده) شد در آنجا بود که اولین سنگ آشنائی و همکاری آینده ایشان و بنده گذارده شد. در تمام این مدت دو بار جدائی بین ما پیدا شد، یکی در زندان قصر بود که محکومین نهضت آزادی ایران وعده‌ای دیگر را به برازجان تبعید کردند و برای ۸ یا ۹ ماه ما از آقای طالقانی جدا شدیم. علت این تنبیه و توبیخ بدلیل اعتراض کتبی بود که به زندان کرده بودیم که چرا زندانیان بند مجاور جائی تنگ دارند و وسیله حداقل آسایش برایشان فراهم نیست. این را به عنوان مقدمه و هشدار یک اعتصاب غذا نوشته بودیم. این اعتراض وسیله‌ای شد که جای بهتری به آنها بدهند ولی برای تنبیه، کلیه کسانی را که آن نامه را امضاء کرده بودند به برازجان تبعید کردند. آقای طالقانی در عین موافق بودن به آن اعتراض (و اگر اعتصاب غذائی هم می‌شد حتماً همراه بودند)، چون امضاء نکرده بودند، تهران ماندند. توضیح اینکه ایشان حتی پای صورت جلسه‌های محاکمه را هم هیچوقت امضاء نمی‌کردند، چون نمی‌خواستند آنها را به رسمیت بشناسند امضاء نمی‌کردند. این اولین جدائی ما بود. جدائی دوم پس از پایان زندانها بود که نوع فعالیت‌هایمان در آن دوران شدت و خفقان کمی فرق داشت، ایشان در اثر مراجعات خیلی زیاد، مخصوصاً کمک‌های مالی که بعضی‌ها می‌خواستند به مجاهدین و بازماندگان شهدا بدهند و خدمت ایشان می‌رسیدند مورد سوءظن بیشتر و نگرانی و وحشت دستگاه بودند. بعلاوه یکی دوقف‌ه در مسجد هدایت برای جمع‌آوری وجوهات جهت مردم فلسطین یا این نوع کارها (که البته سایرین هم در آن مسجد شرکت داشتند ولی ایشان به عنوان نماینده و سبیل و امام بود) بود که می‌خواستند ایشان از صحنه خارج کنند و به زندان ببرند، ولی بحمدالله بعد از این زندان باهم بودیم. لیکن همکاری و

ارادت بنده به ایشان و التفات ایشان به بنده از این حدود هم عقب ترمی رفت. همانطور که در دادگاه نظامی هم گفتم دکتر سحابی و آقای طالقانی و بنده، بچه های آزادی و انقلاب هستیم، برای اینکه با تفاوت یک سال، (البته آقای دکتر سحابی بیشتر ولی آقای طالقانی و بنده هم سن بودیم) ما متولد شده با انقلاب مشروطیت هستیم و بعلاوه ارتباط ایشان و بنده جنبه موروثی هم دارد؛ مرحوم آقای سید ابوالحسن طالقانی که از افاضل و علما و مخصوصاً اتقیاء و مبارزین بودند (و همکار مرحوم مدرس علیه رضاشاه) با مرحوم پدر من، (البته به ابتکار ایشان ولی به اداره و مدیریت پدرم) مجلسی دایر کرده بودند برای بحث و صحبت با اهل کتاب و منکرین مثل بهائی و غیر بهائی، طبعیون و دهریون و مجله ای هم راه انداخته بودند به نام بلاغ که البته اشخاص دیگری هم مثل مرحوم آشیخ علی مدرس و حاج محتشم السلطنه، ممتازالملک هم شرکت داشتند. در آن دوره که اوج قدرت رضاشاه و ممانعت فعالیت های دینی و اجتماعی بود این مجلس یواش یواش وسعتی پیدا کرد و عده بسیار زیادی مخصوصاً از کلیمی ها مسلمان شدند و بعد هم تبدیل شد به جلسات تفسیر قرآن و بحثهای بسیار مفید تا اینکه به دستور رئیس شهربانی پدرم را احضار و تهدید کردند و این جلسات تعطیل شد اما افکار و ایده ها ادامه داشت.

اما لازم است توضیح بدهم که چرا این عزا، عزای واقعاً ملی است و منشاء و منبع این شیون و شور و احساسات قلبی و تظاهرات و اجتماع چه می باشد و همگامی و همکاری ما به چه دلیل و چگونه انجام شد. توجه و علاقه و ارادت و صمیمیت شما مردم ایران و حتی خارج آنطور که به عقل بنده می رسد نتیجه این است که مرحوم طالقانی یک انقلابی بود، البته نه انقلابی به معنای متداول امروزی، بلکه انقلابی به معنای واقعی و حقیقی. یعنی تغییر درونی و موثر و شکستن سنت ها و رسمها و موانع موجود. انقلابی که ایشان انجام داد فهرست وار عرض خواهم کرد که چگونه مدارج و پله های عظمت و محبوبیت و رهبری را طی کرد. او واقعاً رهبر بود، برای آنکه کسی بود که در زمانی چنین اقدامات و عملیات را انجام داد که نه تنها شناخته شده و معمول نبود بلکه از جهاتی کفر و خلاف هم حساب می شد. در بین اعمال و افکار انقلابی مرحوم طالقانی مهمتر از همه وارد کردن قرآن و تفسیر آن در محیط و دنیای مردم ایران بود. طالقانی هدیه کننده قرآن و تفسیر به مردم ایران و خصوصاً به تحصیل کرده ها بود خود ایشان یک روز بمن میگفت که وقتی در قم درس می خواندم و در آن محیط بودم و سروکارم با فقه و اصول و این مطالب بود خیلی دل افسرده بودم که چرا از قرآن آنطور که باید خبری نیست، این حرف ایشان را بنده خیلی خوب شنیدم، برای اینکه خود من هم در آن سنوات تحصیل در فرانسه وقتی بایران می آمدم و می رفتم یکروز در مجلس یکی از خویشاوندان که مرد مجتهد از علمای شناخته شده و متقی بود معنی آیه ای از قرآن را پرسیدم؟

آن آقا که هم نسبت خویشاوندی با ما داشت و لطف هم داشت به لحن و زبانی که ظاهراً لطف و محبت ولی عملاً ملامت بود، گفت: اختیار دارید من چنین ارزش و شأن و حقی ندارم که قرآن را ترجمه کنم و به شما معنی قرآن را بگویم! معنی آن حرف این بود که از این فضولی‌ها نکن و نپرس که آیه قرآن چیست. آن زمان اینگونه بود، آن حرف طالقانی را من خوب فهمیدم که گفت من وقتی که به تهران آمدم دیدم دو راه دارم، یکی محراب و منبر و رسوم و روابط معمولی آخوندی، و یکی قرآن را به مردم گفتن و تفسیر کردن. علیرغم بدنامی‌ها و مخالفت‌ها و تهمت‌ها و اشکالاتی که ممکن بود پیش بیاید. این کار را ایشان کرد و شنوندگان‌شان پای مجلس تفسیر، بیشتر جوانان دانشجو و دانشگاهی بودند. البته آن زمان در ایران فقط یک دانشگاه وجود داشت و آن هم دانشگاه تهران بود و همانطور که می‌دانید این موج و این راه و روش که ایشان افتتاح کردند به حول و قوه الهی و به پشتیبانی او ادامه و توسعه پیدا کرد و قرآن و بحث و تفسیر آن بطور واقعی و جدی در زندگی مردم مطرح شد. بطوری که حتی گاهی اوقات می‌بینید که کاسب و کارمند و کارگر مجلسی دارند و قرآن می‌خوانند و گوش می‌دهند و حتی تحقیق و مطالعه میکنند و نظر می‌دهند. باید گفت این بزرگترین خدمتی بود که طالقانی به ایران و به این نهضت و مبارزه کرد.

دوم: تماس و تفاهم و تکاملی بود (هرسه کلمه را می‌گوییم) که طالقانی در معیت مردم کلاهی، غیرمعموم و مخصوصاً جوانان و درس خوانده‌ها و روشنفکران پیدا کرد و این از امتیازات ایشان بود، از کارهای انقلابی ایشان بود که یک معمم، یک ملا حاضر بشود در یک صف پهلوی ده تا کلاهی بنشینند، به آنها تفسیر و مطلبی بگوید و آنها هم اگر ایرادی و حرفی دارند بشنود و اگر آنها هم سخنرانی کردند ایشان هم گوش بدهد، آنها را قابل بداند که یک کلاهی هم عقل دارد، یک کلاهی هم شعور دارد و می‌تواند حرف بزند و بعد هم با شنیدن حرفها و نظریات دیگران تحول پیدا بکند. طالقانی روز اول با طالقانی روز آخر در اثر همین تماس و تفاهم با مردم و تکامل یک به صد فرق کرده بود؛ و با آنکه جزء پرچمداران مبارزه و نهضت بود وقتی دید این نهضت و این مبارزه به یک صورت جدیدی به اصطلاح جدید، انقلاب درمی‌آید و رهبریش با شخصیتی چون آیت الله العظمی خمینی است، (سه بار صلوات مردم— من اگر جای پیغمبر بودم گله می‌کردم که چرا برای من پیغمبر یک صلوات می‌فرستید ولی برای اولادم سه صلوات). در جهت تفاهم و وحدت گامهای سریعتری برداشت. خلاصه ایشان هم می‌گفت و هم می‌شنید و هم یاد می‌داد و هم یاد می‌گرفت.

سوم: تواضع و تمکینی بود که آن مرحوم، آن زنده و آن مرد نسبت به علوم و افکار و تمدن و پیشرفتهای غرب داشت. باز تکرار می‌کنم چیزهایی که امروز به نظر تان ساده می‌آید آن زمان کفر بود، و این انقلابی ترین عمل بود.

چهارم: اعراض از محراب و عنوان و موقعیت و نداشتن تعصب طبقاتی و صنفی، و بموقع و بجا ایراد و اعتراض و انتقاد کردن. شاید علت علاقه و توجیه ارادت شما و این عزا و ماتمی که گرفته اید عملاً از اینجا ناشی میشود که او را واقعاً مرد مخلص، مومن، نهضتی، مبارز، انقلابی، فداکار و مجاهد و متمایز دیده اید. اما چرا و چگونه این همکاری ما با هم شروع شد. حتی قبل از انعقاد اولین نطفه های نهضت، (البته نه اینکه بگویم انحصار به ما دارد) ما هردو تألم و تأثر و تعهد مشترک داشتیم، تعلق به زمان و مکان واحد، تأثر یعنی تحت تأثیر عوامل و موجباتی که حاکم بوده، و تعهد در برابر آنچه که اقتضا می کرد و لازم بود انجام بشود و تعلق به دوران خاصی از تاریخ ایران که دوران انقلابی و سرنوشت ساز ایران بوده، آنچه امروز می بینید و این انقلاب با عظمت و پرافتخار و پرشکوهی که نصیب ایران شده، نطفه و اساسش در آن دوران خاص تاریخ ایران بسته شد و امیدوارم انشاءالله لیاقت آن را داشته باشیم و حفظش کنیم و درست اداره کنیم به طوری که دنیا هم از آن بهره مند شود و ما شرمنده نشویم، آغاز این دوران (البته همه چیز دست خدا و از طرف خدا است ولی «ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها»). کارها با اسباب و وسایل انجام می شود) نتیجه توجه و تسلطی است که اروپا و دنیای مغرب زمین از دو قرن ونیم گذشته به ایران پیدا کرد. (تسلطی که به غلط در مورد ایران می گویند استعمار خارجی) و تلاش داخلی ایرانیان و مسلمانان در برابر آن از طرف دیگر ارمغان های زیادی بوجود آورد که هم بد بود و هم خوب، و بزرگترین و ارزنده ترین آنها به مصداق: «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد»، بیداری و تحرک شرق و از جمله ایران بود. توضیح اینکه سرزمین ما در این ۲۵۰۰ سال و یقیناً قبل از آن دائماً در نتیجه وضع جغرافیائی و تاریخی و شرایط دیگر در معرض تاخت و تازها بود، تاخت و تازهای داخلی از کوه ها و دشتهای بیابانها و کویرها، و همچنین از خارج، از شمال و جنوب و شرق و غرب. تاریخ ایران یعنی همین تجاوزات که آخرین آنها تجاوز و میل به تسلطی است که دنیای مغرب نسبت به ایران داشته است. تجاوزهای گذشته مثل مغول و چنگیز، تیمور و خوارزم، تاتار و ترک و حتی عرب (منهای اسلام و قرآن که البته پدیده خاصی است) بیشتر روی اختلاف قدرت مادی و جسمی یعنی نیروی نظامی و سیاسی بوده است و از این بابت ایران نسبت به آنها عقب مانده و مغلوب شده. اما تجاوز و توجه و تسلط اروپا از روسیه گرفته تا پرتغال و اسپانیا و انگلستان... (آنموقع هنوز امریکا وارد صحنه نشده بود) از جهات عدیده ای با آنها اختلاف داشت، یعنی از جهات عدیده ای بر ماتفوق داشتند. بدین ترتیب که علاوه بر تفوق نظامی و سیاسی، از جهت اقتصادی و علمی و فنی و حتی فرهنگی (منهای دین و عرفان و سوابق تاریخی) پیشرفته تر بودند.

اما همین اختلاف آخری یعنی اینکه قبول داشتیم زورشان بیشتر است، قبول داشتیم

در سیاست واردتراند (یعنی ناصرالدین شاه قبول داشت، شاه سلطان حسین قبول داشت، فتح علی شاه قبول داشت)، ولی اینکه از نظر عرفان و ادب و مخصوصاً دیانت برما برتری داشته باشند قبول نبود و همین استثنا باعث یک برگشت و حرکت انقلابی شد. یعنی می گفتند حالا که شهرهایمان را گرفته اند، امتیاز بحرخرز را گرفته اند، امتیاز نفت را گرفته اند، این یکی را نمی دهیم و نمی خواستند و نمی گذاشتند که تسلط دینی و تسلط فکری برما داشته باشند. همین مقدمه محاسن بسیار و ثعمات بزرگ گشت و مبدا آن چه امروز ما افتخار به انقلابش می کنیم شد. این استیلای خارجی در مشرق زمین چه می خواست؟ بازهم به قول مرحوم طالقانی موجود زنده (این کلمه موجود زنده که من در کتابها و دربیانات خود به کار می برم یادگاری است که از ایشان دارم) چه در عالم نبات و چه در عالم حیوان کارش توسعه است، یک درخت اقاچیا یا نارون بکارید ریشه هایش تا آن طرف دانشگاه هم می رود. یا برگی که می ریزد و یا تخمی که می ریزد گنجشک و باد و آب و غیره آن را به اقصی نقاط میبرند. موجود زنده طبیعتش و ناموس خلقتش این است که توسعه طلب باشد. اروپائیا بعد از قرون وسطی در قرون جدید به درجه ای از رشد و پیشرفت رسیده بودند که می بایست توسعه پیدا کنند، این بود که می خواستند هندوستان را بگیرند ولی از امریکا سردرآوردند، و بعد جاهای دیگر، و در مرحله اول می خواستند اینجا و آنجا را تسخیر کنند و ملک خود بدانند که این چیزهای عادی طبیعت است.

بقول مرحوم طالقانی دنیا دنیای آکل و ماکولی است و ما در عالم خلقت حق اعتراض نداریم، منتها باید خودمان کلاهمان را نگه داریم. نگذاریم ماکول باشیم، آکل هم نباشیم ولی ماکول هم نباشیم. ولی ایراد به اکل نیست. اگر نمی توانستند تسلط پیدا کنند میشدند مستعمره. مثل هندوستان، مثل اندونزی و الجزایر ولی در ایران به دلایلی اینطور نشد بنابراین به کار بردن کلمه استعمار در باره ایران غلط است. اما استیلا در ایران به طرق مختلف داشتند. از چه طریقی می خواستند اینجا را تحت نفوذ و استثمار کامل داشته باشند؟ یک راه از بین بردن همان مایه مقاومت ملت ایران و شرق یعنی اسلام بود همانطور که شنیده اید نخست وزیر انگلستان در مجلس عوام قرآن برده و روی تریبون زد (اینطور من شنیده ام و جائی نخوانده ام) که تا وقتی این کتاب در بین مسلمانها هست ما نمی توانیم تسلط کامل داشته باشیم. ببینید طالقانی متوسل به چه چیز شد و چه چیز را در میان ما آورد؟ قرآن را، نه قرآنی را که به قول خودش سرقبر خوانده می شد و فقط در مجلس فاتحه، قرآن با محتوا قرآنی با معنی یعنی همان چیزی که می خواستند از بین ببرند، تبلیغات دینی که در ایران می شد روی همین مبنا بود، باید اسلام و مسلمانی از مشرق زمین ریشه کن شود، در الجزایر، تا قبل از انقلاب و مبارزات اخیر حتی در مدارس درس قرآن قدغن بود و شروع مبارزه و استقلال و انقلاب آنها از آنجا شد که کلاسهای قرآنی دایر کردند تحت عنوان تعلیمات دینی، البته طالقانی از آنها یاد

نگرفته بود. ما راهی جز این نداریم و این را طالقانی درست تشخیص داده بود. استیلای خارجی میخواست در ایران استبداد را که ریشه دوهزاروپانصد ساله دارد تقویت کند، بنابراین با تمام قوا رژیم شاهنشاهی و دولتهای استبدادی باید در ایران تأیید تقویت و تحکیم شوند، اولین درگیری طالقانی با یک پاسبان رضاشاهی سرعنامه بود (من مخصوصاً می گویم پاسبان رضا شاهی که مشمول پاسبانهای امروز نشود که با آنها فرق دارند و واقعاً رضا شاهی نیستند) گویا آن پاسبان به سیدی پرخاش کرده بود، که این چیست سرت گذاشته‌ای؟ که طالقانی به آن پاسبان اعتراض می کند و بعد هم روشن است که در آن دوره چه میشد، راه دوم این بود که بهرنحوی شده شخصیت و حیثیت و آن حالت استقلال و انسانیت را از بین ببرند و تا ممکن است تمدن و فرهنگ و علوم و افکار و فلسفه و نظریاتشان و حتی شیوه زندگی و درک شیوه و فهم خود را در ممالک شرق رواج دهند تا به نوع دیگری این ممالک را تابع خود کنند و حیثیت و شخصیت از آنها گرفته شود. اینهم بسیار طبیعی است که این روشها را بکار ببرند، نه اینکه از روی کینه بگویم، ما هم اگر می خواستیم درجائی تسلط پیدا کنیم راهی جز این نداشتیم.

مادامی که شخصیت هست، تسلط نیست. اگر از انسان شخصیتش را بگیرد همه چیز او را گرفته‌اید و مبارزه ایشان و بنده و تمام کتابهایمان در همین جهت بود که ما باید شخصیت داشته باشیم. آدم بی شخصیت صفر است. اما این توسعه و رواج تمدن و فرهنگ سلطه گران یک جنبه اقتصادی هم داشت که خریدار و مصرف کننده تولیدات آنها شویم هر وقت سلطه گری جائی وارد شود بطور طبیعی فرهنگ و فکر و آثار و آداب خود را به آنها تحمیل می کند، این برو برگرد ندارد، حتی من یادم هست که وقتی امان الله خان پادشاه افغانستان در زمان رضا شاه به ایران آمده بود همین که تجلیلی از او شد یک مرتبه کفشهای که امروزه کفشهای راحتی می گویند (کفشهای دم پائی قبل از آن وجود نداشت و افغانها از آنها از آنها پایشان می کردند) تقریباً تو همه خانه‌ها رایج شد. پس مسلم است که تمدنی با آن مزایا و اضافات (نمی خواهم بگویم همه اش خوب بود ولی) چیزهای برتر داشت که بطور طبیعی مورد تقلید مردم قرار میگیرد و به آن طرف می روند. اما در برابر این تأثیر و توجه ممالک شرق از جمله ایران چه عکس العملی باید نشان دهند؟ یکی عکس العمل منفی و تعصبی که متأسفانه در مشروطیت و قبل از مشروطیت سکه رایج بود و آن این که هرچه فرنگی و فرنگی مابی است باید دور انداخت. مدرسه بشکل جدید نباید داشت و مثلاً جغرافی و هندسه و فرانسه و علم الاشیاء نباید تدریس شود، چون بچه های ما بی دین می شوند! حتی روی صندلی نباید نشست! یادم هست در همان مجالسی که مرحوم پدرم داشت صندلی در اطرافش بود عده ای از علما و آقایان روی صندلی نمی نشستند، درشکه سوار نمی شدند چون مال فرنگی بود و علامت بی دینی، بنابراین به طریق اولی علوم و افکار و چیز خارجی به هیچ وجه نباید در

ایران بیاید و باید دروازه‌هایمان را ببندیم و نگذاریم کوچکترین اثری وارد شود.

اما نوع دوم انتخاب و غربال کردن و الک کردن و تصفیه کردن و از دید مثبت وارد شدن بود که اگر این راه را می‌رفتند و این مهمان ناخوانده یا خوانده را خودشان سر سفره توی خانه می‌نشاندند، این مهمان، اسیر و اجیر و در خدمت آنها می‌شد. عده بسیار معدودی این راه را گرفتند از جمله سیدجمال‌الدین اسدآبادی و شاگردش شیخ محمد عبده، اقبال لاهوری، طالقانی و افراد دیگر، یعنی از آنچه که خوب است استفاده کردند و از روی تعصب هرچه هست و نیست رد نکردند. ببینید کدامش درست است؟ همان کاری که در صدر اسلام انجام شد، پیغمبر تعصب نداشت، جنگ خندق روی استراتژی و تاکتیک ایران انجام شد. سلمان فارسی مشیر و مشاور پیغمبر بود. علوم یونان و تمدن خارج را اسلام رد نکرد بلکه ترکیب کرد، تصفیه کرد. بنابراین این راه صحیح بود و مخصوصاً تطبیق بدیم که کدام اینها در اسلام است و کدام نیست. شما وقتی از دریچه غیره و بیگانه چیزی را می‌بینید خیلی چیزهایی را که تابحال نمی‌دیدید متوجه می‌شوید. یک شخص غریبه وقتی در شهر شما می‌آید از او پرسید که این خیابانها و این قیافه‌ها را چگونه دیده‌ای؟ مسلم بدانید چیزهایی دیده که شما که بدنی آمده بزرگ شده آن شهر هستید ندیده‌اید! ما از نو اسلام را از دریچه غرب شناخته‌ایم! همان حرفی که طالقانی در کانون اسلام زد که «عجیب است این چیزهایی را که راجع به پیغمبر می‌گویند ما در عرض ۱۴ قرن با آن همه سیره و حدیث و فلان ندیده و نفهمیده بودیم» به این ترتیب تنها در برابر آن میل به تسلط خارجی‌ها ملیت در این مملکت احیاء شد و قبل از آن اسم ایران جز در فردوسی و یا ندرتاً در ادبیات گذشته ما نمی‌آمد، مردم ایران وحدت احساس نمی‌کردند ولی در نتیجه همین تسلط خارجی و نظرسوئی که برای تصرف ایرانیان باهم متحد شدند و آن اشتراک مذهب و فرهنگ و ملیت در ایران بعد از ورود آنچه به نام استعمار می‌گویند درست شد، بنابراین این پذیرش و تطبیق و تصفیه و تحرکی که واقع شد ما را دومرتبه زنده و بیدار کرد و اولاً علم و تفکر و تحقیق و آزادمنشی در ایران پدیدار شد. دوم احتراز از تعصب و اکراه در تحمیل عقیده و دین، چون اروپائی‌ها که یک حرکت و یک نهضت ضددینی ضد کاتولیکی، ضد عیسویت و مسیحیت بوجود آورده بودند آن عمل گذشته مذهب در آنجا غیراینجا بود. آنجا انکیزیسیون وجود داشت، تفتیش عقاید وجود داشت، در ایران هم به همین صورت مذهب را پیاده کرده بودند. درحالی که در اسلام هیچ وقت تفتیش عقاید نبوده، اگر هم بوده خفیف بوده. این از ارمغانهای آنها بود و طالقانی خیلی خیلی طرفدار این قضیه به حکم آیه «لا اکراه فی الدین» بود. آن دینی که با زور و اجبار تحمیل شود پیش خدا ارزش ندارد. بنابراین پیش خلق هم ارزش ندارد. آن چادر و روسری که به ضرب زور و با تهدید به سر خانمها برده شود از صدتا بی‌حجابی بدتر است. طالقانی هم طرفدار این نوع دین

بود که دین لااگره فی الدین با تعصب و تحمیل نباید باشد، با تساهل و تحمل باید باشد. سوم مسئله آزادی و دمکراسی است و به قول حافظ:

دل طلب جام جم از ما می کرد آنچه خود داشت زیگانه تمنا می کرد.

قرآن، اسلام و خلقت، مبنایش روی آزادی است. خداوند آزادی را به بشر ارزانی کرده. آنجا که ملائکه با خدا درمی افتند، محاجه می کنند که تو کسی را خلق می کنی که «یسفک الدماء» خونریزی کند، فساد کند، خدا می گوید شما عقلتان نمی رسد، من می دانم چه کار دارم می کنم. به او اجازه داد، شیطان را هم مجاز و مامور کرد توطئه کند، تحریک کند و قطب مخالف را بگیرد تا این بشر آزاد باشد که آنچه می کند روی اختیار و آزادی باشد، تا ارزش داشته باشد، آزادی تحمیلی عین اسارت است.

این را ما بعد دیدیم که غربی ها نیاورده اند، قرآن ما هم دارد. اسلام هم دارد منتها فقط ما خودمان متوجه نشده بودیم و دمکراسی و «شاوهرم فی الامر» مسئله مشورت که آخرین توصیه و تاکید طالقانی روی همین شوراها بود که باید ایالات خودشان انتخاب کنند، قسمتی از امور داخلی را آنها اداره کنند، فرهنگشان، را بهداشتشان را و نظافتشان و آب و برقشان را آنها مسلم عقلشان بهتر می رسد که چه کسی استاندار باشد، چه کسی فرماندار باشد، چه کسی مثلاً بخشدار باشد، در برابر این هجوم آنها آن حالت مقاومت، پایداری که در ایران قبلاً وجود نداشت نهضت مقاومت ملی که آقای طالقانی هم جزو طرفداران آن باشد، آقای انگجی، آقایان آیت الله سید ابوالفضل زنجانی و حاج سیدرضا زنجانی در نهضت مقاومت بودند اینها تمام نتیجه اعمالی بود که آنها انجام دادند. عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. مصدق را ساقط کردند و در دنیا این طور شایع کردند که ملت ایران مصدق را بیرون کرد! ملت طرفدار این دولت زاهدی و شاه است!!

من خیلی وقت گرفتم عذر میخوام، خلاصه این ها که برشمردم بطور مستقیم و غیرمستقیم آئینه چهره نمای طالقانی بود و اشخاص دیگری که روی شرایط زمان و روی اقتضا و احتیاج چون نمی خواستند تسلیم شوند این کارها را کردند و به تدریج بروستش و برپیرامونش اضافه شد، طالقانی مرد انقلابی و مجاهد بود، طرفدار اسلام پاک خالص اصیل آزاد مبتنی بر قرآن و خالی از عصبیت بود، طرفدار آزادی در عقیده، اداره و مشورت، تعلیم و تبلیغ صحیح نه تحریف بود، طرفدار مبارزه با تعصب استبداد و همانطور که عرض کردم مخالف با قشری بودن و تحمیل های صنفی و طبقاتی و مخالف با تاثیرهای نابجای فرهنگ و سیاست خارج اسلام و ایران چه غربش و چه شرقش، (شرق از نظر آنها والا هر دو برای ما غرب است) خلاصه تجسم آنچه ایران و شرق مسلمان احتیاج داشت و انقلاب ما احتیاج داشته و دارد بود. آخرین پاداش او آراء سنگین و عظیمی بود که در مجلس بررسی قانون اساسی

بدست آورد، مجلسی که او را اواخر نگران کرده بود که قانون اساسی از آنچه یک عمر در راهش مبارزه کرده بود و نظر اولی و اصلی و وعده‌های مکرر مرجع عالی قدر انقلاب ما بوده از آن منحرف بشود و در خطی بیفتند که الان عرض کردم.

با این آیه قرآن عرایض را ختم می‌کنم که قسمتی از آن در ابتدای پیام امام هم بود «من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظروما بدلوا تبديلاً» میان مومنین مردانی هستند که آنچه را که با خدا پیمان بسته بودند تحقق بخشیدند. (طالقانی چنین بود) بعضی از آنها پرونده‌شان بسته شد و رفتند، یعنی وفای بعهده کردند «ومنهم من ینتظر» بقیه کسانی هستند که انتظار می‌کشند تا نوبت آنها هم فرا رسد «وما بدلوا تبديلاً»، تبدیل در راه رسم و روششان نکردند. طالقانی چنین بود، از آن روزی که در ۱۳۲۲، یعنی ۳۶ سال قبل بنده او را شناختم، تبدیلی، دورنگی و دورویی و دوگانگی دراو ندیدم. «لیجزی الله الصادقین بصدقهم» وعده‌ای است که خدا در قرآن می‌دهد کسانی که صادق بودند، در برابر این صداقت خدا پاداش میدهد و آن طرف «یعذب المنافقون ان شاء» و منافقین، دوروها، دورنگها، استفاده‌کنندگان بعدی را خدا عذاب میدهد. «او یتوب علیهم» انشاءالله توبه و بازگشت و رحمت و بخشش هم در مشیت و ازلت خدا هست، انشاءالله ملت ایران هم همین‌طور باشد. وکان الله غفوراً رحیماً.

انالله وانا الیه راجعون

قسمتهایی از:

سخنرانی در سمینار رفع مشکلات اقتصادی کشور

۵۸/۶/۲۷

ما اکنون در دوران عجیبی بسر میبریم. در دوران انقلابی که بدون شک در تاریخ ما سابقه ندارد و در جهان نیز با استقبال و تحسین همه ممالک آسیائی و افریقائی و تا اندازه‌ای امریکایی و اروپائی روبرو شده است. از سوی دیگر هر روز بر ما آشکار میشود که این انقلاب عمیق‌تر و وسیع‌تر از آن چیزی است که تصور می‌کردیم.

منظور از ما، مردم، دولت و حتی رهبر انقلاب آیت‌الله خمینی است. نخست به نظر همه می‌آمد که برنامه انقلاب برانداختن رژیم شاهنشاهی طاغوتی و استبدادی است و تصور میرفت با ساقط شدن آن رژیم به مصداق «دیو چو بیرون رود فرشته درآید» همه چیز درست خواهد شد زیرا در آنجا چنین فکر میشد که منشأ همه بدبختی‌ها و سختی‌ها و مشکلات، آن رژیم است و با رفتن آن به جایش آزادی، دموکراسی و عدالت خواهد آمد. کما اینکه در آغاز نیز برنامه دولت قانون اساسی منهای اصل سلطنت بود. یعنی همین قدر که دست ظلم و اعوان و انصار آن از مملکت کوتاه شد اوضاع جریان عادی خود را طی می‌کند. این طرز فکری بود که پس از پیروزی انقلاب بر افکار همه حاکم بود.

اما در عمل دیدیم که اوضاع و احوال مجال بکارانداختن این دستگاه خفته و زنگ زده و این مریض بیهوش شده را نمی‌دهد. از یک سو ضد انقلاب از همان روزهای اول مزاحمت خود را شروع کرد، از سوی دیگر برای برآه انداختن چرخها با مشکلاتی مواجه شدیم. ما فکر می‌کردیم که دستگاه دولت را برآه می‌اندازیم، بانکها کار خود را آغاز می‌کنند و بازار مشغول فعالیت می‌شود و بطور کلی چرخ اقتصاد کشور به حرکت درمی‌آید، اما در عمل دیدیم که در درون این‌ها نیز انقلاب وجود دارد. کارگران نوع اداره کارخانه‌ها را نمی‌پذیرند، مردم فشار می‌آورند که بانکها باید ملی شود، ادارات باید پاکسازی شود، در نتیجه دیدیم که باید اساسی تغییر یابد.

باید همه چیز از ریشه و بنیان واژگون شود، مالکیت تغییر کند، اجاره‌داری تغییر کند. اداره کارگاهها و حتی روحانیت نیز عوض شود.

دولت موقت در وضعی است که همه چیز را از او می‌خواهند و باید پاسخگوی همه مشکلات باشد در حالیکه همه امکانات را نیز از آن گرفته‌اند و قدرت ندارد. ما مصداق همان چاقوی بی تیغه هستیم اما از ما قاطعیت هم می‌خواهند.

باید توجه داشت که در اقتصاد کشور بخش خصوصی اهمیت بسیار دارد و با توجه به سیستم اقتصادی کشور باید مورد توجه قرار گیرد.

سخنرانی در جشن فارغ التحصیلان دانشگاه پلیس

۵۸/۶/۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم

بشما ۹۶۹ نفر فارغ التحصیلان جوان و برومند و عزیز دانشکده افسری و دوره‌های عالی و تخصصی و آموزشگاه افسری پلیس دو تبریک می‌گویم:
(۱) تبریک اتمام و خلاصی از تحصیلات و توفیق در امتحان.
(۲) اولین دوره بعد از انقلاب و ورود و خدمتتان بعنوان افسران جمهوری اسلامی ایران.

در گذشته وظائفتان ظاهراً حفظ نظم و امنیت شهرها بود ولی بیشتر بمقابله و سرکوبی مردم بسود و در خدمت نظام استبدادی ظالم خائن تمام میشد. بنابراین احترام و محبتی پلیس در میان مردم نداشت بلکه خصومت و نفرت و وحشت متقابله‌ای برقرار بود.
حالا در نظام ملی و اسلامی جمهوری، هدف و وظیفه، خدمت بمردم و برای مردم است، همگام و همکار با مردم، در راه رضا و فرمان خدا. شاه نیست که بشما فرمان بدهد و در راهش رنج ببرید و کشته شوید، خدا است. «بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله» است.

در چنین شرایط و با چنین وظائفی وارد جامعه میشوید و لباس پرافتخار افسری را به تن میکنید. جای شما در میان مردم و در قلب مردم خواهد بود.
چرا عزیز نباشید در حالیکه کارتان رودرروئی با دزد و قاچاقچی و متخلفین از قوانین و راهزنان شهر است. شما بیدار و استوار میمانید که مردم در امنیت و آسایش بخوابند، کار کنند، خدمت کنند، مالشان، ناموسشان و جانشان سپرده بدست شما و پاسبانان زیر فرمان شما باشد. خدمتگذار بمردم و برادر پاسبانانتان خواهید بود.
وظیفه پلیس همه جای دنیا و همیشه شاق بوده است.

فرق افسر پلیس با دکتر و مهندس این است که آنها خدمتشان بازحمت ممکن است باشد ولی معمولاً خالی از خطر است و درآمد بیشتر دارند.

پلیس اگر حاضر نباشد راحتی و جانش را در برابر وظیفه بدهد و مثل گذشته هدفش درآمد و مداخل باشد، پلیس کاغذی و تشریفاتی است.

حالا علاوه بر دزد و قاچاقچی و جانی با ضدانقلابیها هم روبرو هستید. شما نگهبانان و پاسداران هم دولت جمهوری اسلامی هستید و هم انقلاب اسلامی.

دستی که بشما دادم و دانشنامه‌ها و جوایزی که دادم، سلام و سرور شما را بعنوان دست بیعت و پیمان خدمت و جانبازی در راه خلق و خدا تلقی میکنم.

شما را نگهبان ملت، برادر پاسبانان و درآغوش ملت، در زیر فرمان و در حمایت و رحمت حق قرار میدهم و درود میفرستم.

قسمتی از :

گفتاری در جشن فارغ التحصیلی دوره یازدهم آموزشگاه افسری

۵۸/۷/۱

وظیفه شما افسران و دیگر افراد ژاندارمری بسیار مشکل و خطیر است، زیرا شما بدلخواه خود راهی را انتخاب کرده اید که باید تمام عمر در کوهها، بیابانها و سرحدات کشور پیاسداری از این مرز و بوم پردازید و از همین رو شما در قلب ملت، دولت و رهبر انقلاب جای دارید.

انتظاری که مملکت از شما دارد، در گذشته هم داشته است منتها در آنموقع تحت شعار سه گانه خدا، شاه، میهن از شما جانبازی میخواستند و حالا تحت شعار نظام جمهوری اسلامی (که البته در راه خدا و برای خدمت بخلق میباشد) و اینک بجای خدا و میهن خالق و خلق قرار دارد که صحیح و منطبق با قرآن است. البته ملت و نژاد با هوش ایران گول این شعار تو خالی را نخورد و ایرانی شاه پرست نبود بلکه این شعار ظاهری بود. چون بت پرستی دین شان هر انسان عاقلی است.

قسمتی از:

بیاناتی در جشن فارغ التحصیلی دوره یازدهم دانشکده فرماندهی و ستاد نیروی هوایی

۵۸/۷/۵

این صنف از ارتش در تمام دنیا با تجهیزات و فعالیتی که دارد مورد توجه دولت‌ها و مردم می‌باشد و پرسنل نیروی هوایی در انقلاب ما سهم بسزائی داشت و بطور متشکل و دسته جمعی و موثر از انقلاب اسلامی پشتیبانی کرد. ما منکر فعالیت و پشتیبانی سایر نیروهای ارتش و پلیس و ژاندارمری در جریان انقلاب نیستیم ولی صنف نیروی هوایی اعم از همافر، درجه دار و افسر بطور محسوسی پشتیبانی خود را از انقلاب اسلامی ابراز داشتند.

امروز پس از پیروزی انقلاب و دوران سازندگی احتیاج به نیروی هوایی بطور وضوح و درخشان مشاهده می‌شود و ضرورت تقویت این صنف اعم از وسایل و تجهیزات و نفرات و همچنین روحیه آنان با ثبات رسیده است. مشارکت و پشتیبانی و اثرات قاطعی که نیروی هوایی در کردستان، گنبد و سیستان و بلوچستان داشته اهمیت و ارزش آنرا بیشتر روشن کرده است.

البته تمام نیروهای ارتش در نتیجه انقلاب و تراکم حوادث ناشی از آن دچار اختلالها و کسریها و آشفتگی‌هایی شده است ولی در این هشت ماه پس از انقلاب شاهد این هستیم که این نیروها و سایر صنوف غیر نظامی بخود آمده و این کسریها و نواقص را از نظر وسایل و تجهیزات و نفرات با رعایت انضباط و اطاعت و روحیه و ایمان پر کرده‌اند و ملت ایران شما افسران ورزیده و متخصص را با آغوش باز و با انتظار و امید فراوان می‌پذیرد. سیاست دولت جمهوری اسلامی ایران نیز نه سیاست تعرض و جدائی و تفرقه است نه سیاست بازگشت و برگشت. بلکه سیاست ما یک سیاست دفاعی است و هدفش دفاع از ملت و تاریخ و حیثیت و شرافت انقلاب و اسلام است. شما وظیفه سنگینی در این سیاست دارید و من از خدایند متعال سلامتی و سعادت و خدمت و بهره‌وری و توفیقات شما را خواهانم.

سخنرانی قبل از نماز جمعه (درباره سوره الرحمن)

۵۸/۷/۶

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الرحمن، علم القرآن، خلق الانسان، علمه البيان، الشمس والقمر بحسبان

صبحت امروز را بعنوان یک پیش منبری قبل از خطبه نماز جمعه تلقی بفرمائید نه بعنوان بحث و بیان سیاسی رئیس یا مسئول دولت. ضمناً همانطور که در روز افتتاح دانشگاه در همین محل و با همین آیات عرض کردم این سخنان نوعی تذکر و تأسی به مرحوم طالقانی است. ایشان هم رسمش چنین بود که مطالب و سخنرانی های خود را بر مبنای قرآن انجام میداد و با انتخاب سوره ای یا آیاتی از آن در چارچوب و تار و پود قرآن خود را محدود و دیگران را ارشاد میکرد.

سوره «الرحمن» وقتی خوانده میشود، بیشتر مردم بیاد مجالس ختم و فاتحه و جمع مصیبت و ماتم زده ها می افتند! انگار این سوره برای برچیدن ختم ها نازل شده! و از جمله مسائلی که مرحوم طالقانی بسیار مخالفت داشت و همیشه ارشاد میکرد این بود که قرآن برای تغییر زنده هاست نه برای مرده ها و مجالس فاتحه خوانی!

مصدق کامل این مطلب همین سوره «الرحمن» است و این سؤال پیش می آید که بچه مناسبت این سوره برای این موضوع انتخاب شده، آیا بدستور امام یا متکی بر احادیث معتبری است، یا رسمی است که در ایران معمول شده؟

از اینکه مجالس ختم را با سوره الرحمن پایان میرسانند شاید تعمداً در کار بوده تا جمع مایوس و مصیبت زده ای را که پدر، مادر یا کسان نزدیکی از خود را از دست داده اند و دردشوارترین حالات روانی قرار گرفته اند زنده کند.

در مجالس فاتحه هنگامیکه اجازه ختم مجلس داده میشود حاضرین این سوره را از ابتدا تا آیه: «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام» تلاوت می کنند.

در ابتدای سوره پس از آنکه آسمان، درخت، ستارگان، انس، جن و نعمات خداوند

ذکر میگردد به آیه فوق میرسیم «کل من علیها فان» یعنی تمام آنچه ذکر شد، زمین و آسمان، جن و انس و آنچه روی زمین است فانی میشود. خوب، این بی تناسب نیست، مجلس ختم برای صاحب عزا مجلس تسلی خاطر است، تصور نکن فقط فرزند تو، پدر تو، یا کسان تو فوت کرده اند، همه چیز رفتنی و فانی شونده است. اما آیه بعد خیلی زنده کننده و تغییردهنده است؛ «و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام»، همه چیز از بین می رود جز آن روح، جهت و وجه خداوندی که صاحب جلال و اکرام است. و این یعنی نفی عزا و مصیبت!... یعنی شخص متوفی اگر در راه خدا بوده نمرده و بعد از این هم در مسیر و راهی که پیموده بسمت خدا حرکت میکند و کمال می یابد و این همان تکامل خلقت است. پس او فانی نشده و ناراحتی موردی ندارد. کما آنکه در آیه: «ولا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون» قرآن می خواهد تصور این را که مقتولین و شهداء در راه خدا از بین رفته و مرده اند نفی ورد کند. اتفاقاً شاید هیچیک از سوره های قرآن باندازه سوره الرحمن توجه به رحمت و نعمت و خیر ندارد. ترجیح بند این سوره که از سوره های دیگر بیشتر است «فبای آلاء ربکما تکذبان» (پس بکدامیک از نعمت های خدا شما تکذیب می کنید) می باشد. این آیه خطاب به جن و انس است که عادت دارند رحمت و خیر را انکار کنند. این سوره برعکس می خواهد بگوید سراسر خلقت، سراسر وجود و هستی آلاء رحمت و نعمات خداست. این یکی از اعجازهای قرآن است. انسان وقتی آیات قرآن را با رویه و سنت های بشر مقایسه میکند می بیند درست در جهت عکس و مخالف هم است و این خود نشان میدهد که قرآن از زبان بشر تراوش نکرده است. کار انسان در برابر بلاها و مشکلات مأیوس شدن و انکار خیر و رحمت کردن است. انسان دنیا را بچشم بدبینی نگاه میکند، فلسفه های سیاسی و اجتماعی هم همینطور است، بعضی ها مثل مارکسیسم مبنایش بر دشمنی و تضاد و جنگ طبقات است، یعنی اختلاف و قهر و از بین بردن، اما فلسفه اسلامی یا فلسفه قرآن درست برعکس آن است. نه تنها انکار رحمت و خیر و دوستی و محبت خدا را نمیکند، بلکه خلافتش را اصرار دارد و اثبات می کند. شاید شنیده باشید یأس از رحمت خدا از گناهان کبیره است. یعنی یک مسلمان نباید مأیوس باشد و برخلاف رویه بعضی از فرق مسیحی یا تارک دنیا های هندی (و برخی جمعیت های سیاسی) که اصولاً تمتع و استفاده از نعمات خدا را خلاف خواست و رضایت او میدانند، قرآن عکس این مطلب را بیان میکند و میوه ها و نتایج و ثمرات دنیا را بعنوان رحمت و خیری که از ناحیه خدا به انسان میرسد سراغ میدهد.

از ابتدای این سوره شروع میکنیم به تلاوت، ببینید سوره ای که سر قبرها و در مجالس فاتحه خوانده میشود سراسر حیات، حرکت، برکت و رحمت است. شروع سوره هم با رحمت است؛ بسم الله الرحمن الرحیم. بنام خداوندی که هم رحمن است هم رحیم. برخلاف معمول بعضی ها که کلام خود را با «بسم الله الجبار المنتقم» شروع می کنند، خداوند در کتاب

خودش که ۱۱۴ سوره دارد باستانای یکی (سوره توبه) بقیه را با بسم الله الرحمن الرحيم شروع میکند. رحمن و رحيم هر دو از ماده رحم و رحمت یعنی خير و فایده و احسان است اما با صیغه مبالغه، یعنی بسیار خير رسان، رحمن از رحيم هم بالا تر است. می گویند رحيم شامل دوستان و مؤمنین است، رحمن شامل همه، اعم از مؤمن و کافر. یعنی خدا صفت رحمانیت خود را به همه موجودات وسعت و تعميم ميدهد: وسع ربي كل شئ رحمةً وعلماً.

شروع سوره هم با «الرحمن» است یعنی همان رحمت عام و جامع. اصولاً اسامی که در قرآن برای خدا آمده غالباً جفت (دوتائی) است مثل عزیز ذوانتقام. خداوند عزیز است یعنی صاحب قدرت و تسلط است (در فارسی ما کلمه عزیز را بمعنای محبوب و دوست داشتنی می فهمیم در صورتیکه چنین نیست و معنای درست آن عزت و شوکت و قدرت و حالاتی است که لازمه تسلط میباشد). خداوند عزیزی است که انتقام هم دارد این ترکیب در قرآن بسیار کم آمده اما برعکس ترکیبات دوگانه «تواب رحيم» و «غفور رحيم» بسیار آمده است.

خداوند تواب (صیغه مبالغه) است و بازگشت بشر را می پذیرد و کسی را که بطرف او برگشته و انقلاب کرده باشد اصرار دارد مورد رحمت قرار دهد. در یکی از دعاهای معروف (حضرت امیر یا حضرت سجاد) است که: «ومن یغفر الذنوب جميعاً الا الله» یعنی چه کسی بجز خدا توانائی دارد که تمامی گناهان را ببخشد؟ ظاهراً بنظر میرسد بخشیدن کار ساده ای است و هر کس میتواند چنین کند. اما بخشیدن خدا یکی از نشانه های قدرت و عظمت اوست. از آنجا که عمل خدا توأم با آثار است، بخشش و رحمت خدا تحویلی است که شخص گناهکار بدجنس فاسد را بمصداق «یامقلب القلوب والابصار» بکلی دگرگون و منقلب میسازد. کما اینکه در نماز دعا میکنیم: ... ثبت قلوبنا علی دینک.

خداوند برخلاف انسان و سنت بشری که تصور می کند اگر کسی مرد، بکلی مرده، اگر کسی فقیر شد، الی الابد فقیر شده، اگر کسی خطا یا گناهی کرد الی الابد پرونده اش بسته شده و راه اصلاح و بازگشت و صوابی ندارد، دائماً امید و وعده میدهد و امکانات بالقوه ای را که در وجود ما به قدرت الهی نهاده شده گوشزد مینماید.

الرحمن علم القرآن— اولین نشانه رحمانیت خدا تعلیم قرآن است. خداوند قرآن را بما تعلیم داده، ابتدا بقلب پیامبر نازل کرده، آنگاه او به بشر منتقل ساخته است، قرآن سراسر خیر و برکت است و استفاده از آن رحمتی است از جانب خدا به انسانها.

خلق الانسان— خداوند انسان را آفرید، در اینجا تکیه روی آفرینش انسان میکند. انسان را آفرید و بعد حرف و کلام و منطق را باو یاد داد؛ «علمه البیان»، همین کلام و زبان و بیان است که وسیله ارتباط انسانها با یکدیگر شده و در مقایسه با عالم حیوانات بمراتب

توسعه و تأثیر بیشتر پیدا کرده است. اینهم یکی از آثار و آلاء خدا است.

الشمس والقمر بحسبان — یکمرتبه از عالم انسان به عالم افلاک می‌رود و از خورشید و ماه صحبت می‌کند. یعنی آنها هم روی حساب و اندازه و میزان هستند. اینهم از نشانه‌ها و آثار رحمت الهی است، «النجم والشجر يسجدان» برای خدا اشکالی ندارد که از انسان به خورشید پرواز کند و از خورشید به درخت نزول نماید، همه اینها آثار و مظاهر او هستند. باردیگر با حرکت موجی شدید به تمام آسمانها برمی‌گردد؛ «والسماء رفعها ووضع المیزان» آسمان باتمام عظمتش و ارتفاعش تابع میزان و نظام است، یعنی دستگاه خلقت بی‌نظم و ترتیب نیست پس «الآن تطفوا فی المیزان» شما آدمیان نیز مبادا در حساب و نظم و انضباط بر «میزان» طغیان و سرکشی کنید. و اصول و نظم و عدل را زیر پا گذارید. واقموا الوزن بالقسط ولا تخسروا المیزان، در معاملات و روابط اقتصادی با یکدیگر رعایت میزان و اندازه و حساب را بنمائید. والارض وضعها للانام. بعد از اینکه انسان و آسمان و زمین را برشمرد از نعمت‌های بزرگ دیگر خدا نام میبرد؛ زمین، زمینی که محل تمام سرمایه‌های بشر است، زمین را وضع کرده، پهن نموده و مستقر گردانیده تا انسان‌ها روی آن زندگی کنند. در آیه دیگری می‌فرماید: قل سیروا فی الارض (ای پیامبر بگو به آنها در زمین سیر و سیاحت کنید) و یا در همین نماز جمعه... فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله لعلکم تشکرون» دستور میدهد در زمین منتشر شوید، حرکت کنید و بدنبال رزق و روزی رفت‌وآمد کنید. این فضل و روزی و این زمین را ما برای شما قرار دادیم اما همینطور مفت و مسلم بشما نخواهیم داد باید با رعایت اصول و میزان حرکت کنید، فعالیت نمائید و از این نعمات برخوردار گردید.

فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام، در این زمین میوه‌هاست، خرما دارای خوشه‌هاست در آیه دیگری می‌فرماید: قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق، این خطایی است ملامت کننده! بگو (ای رسول) چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش (از زمین) خارج کرده و پاکیزه‌های از روزی را برای بشر حرام کرده؟!... قل هوللذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة. بگو هم در این دنیا و هم مخصوصاً کسانی که ایمان آورده‌اند در آن دنیا باید برخوردار از این نعمات بشوند.

والحب ذوالعصف والریحان. رحمت او شامل انواع حبوبات نیز میشود.

این سلسله آیات که شامل ۱۰ آیه میشود در اینجا با این ترجیع‌بند بسته میشود: «فبای آلاء ربکما تکذبان» ای بشر مأیوس، ای بشر منکر، ای بشر متکبر، ای بشر مانع سایرین، ای بشری که اهل قهر و غصب و دشمنی و بدبینی بد دیگران هستی، ای جن و انس، بکدامیک از آلاء و نعمت‌های خداوند تکذیب می‌کنید؟!... بار دیگر به انسان برمی‌گردد؛ خلق الانسان من صلصال کالفخار... ای انسان که دارای بینائی، شنوائی، فهم، بیان و همه فضائل و مزایا و امکانات هستی آیا هیچ میدانی که از صلصال (گل خشک) آفریده شده‌ای؟ گل

خشک سفالگری که ارزش و حرکت و قدرت و حیاتی نداشته؛ این القاء امید است. امید به پروردگار و بخود. خداوند چنین قدرتی داشته که از گل خشک (پخته یا نپخته) توانسته این وضع و حالت زنده را با تمام صفات و مزایا بوجود بیاورد. و خلق الجآن من مارج من نار. و جن را هم از دود آتش یا خود آتش آفرید (آتش یکی از شکلها و فرمهای انرژی هاست، انرژی نیروی بقا است درآمده است و منبع حیات و حرکت در دنیا، مثل نور و حرارت و حرکت و موج و غیره...) انسان از پست ترین مواد عالم (که در آیات دیگر هم هست) بوجود آمده، از لجن بدبو، از گل متعفن، یعنی پست ترین مرحله ماده که بتوان تصور کرد، همچنین خشک و بی روح و بی حرکت. خداوند از چنین زمینه ای انسان را با خصوصیات ممتازش با رحمت خود آفرید. در برابر انسانها طبقه جن وجود دارند که برای ما شناخته شده نیستند اما برای خودشان حیات و حرکت دارند. حتی پیغمبر هم ادعا نکرده بر کار آنها مطلع است. آنها خارج از انسان و ماوراء او هستند. جن ها از زبانه آتش (آتش پست ترین فرم انرژی است) خلق شده اند، و پست ترین حالت انرژی حرارتی موقعی است که درجه حرارتش پائین بیاید و تبدیل به دود گردد. از اینکه خداوند جن را نیز با این خصوصیات آفریده آیا باز هم شما نعمت، قدرت و رحمت او را تکذیب می کنید؟

رب المشرقین ورب المغربین - پروردگار تربیت کننده، حکومت کننده و مسلط هم ارباب مشرق هاست و هم مغرب ها، حالا شاید منظور از مشرقین و مغربین (دو مشرق و دو مغرب) نسبت به انسان و جن باشند. مرجع البحرین یلتقیان، بینهما برزخ لایبغیان، یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان.

وقتی از دریا صحبت میکند باز لؤلؤ و مرجان را بعنوان نعمت خودش بیان می کند عده ای مخالف برخورداری از نعمات خدا هستند، درحالیکه اگر از راه حلال و روی میزان و حساب باشد هدیه خدا برای بندگان محسوب میشود. مثل زینت خانم ها که حتی مستحب هم هست (البته برای شوهران نه برای مردم خیابان!) وله الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام. حتی کشتی، کشتی که شما میسازید و در دریا حرکت میدهید آنهم نیز از نعمت های خداست، نعمتی که از طریق فکر و ادراک شما به تحقق و فعلیت درآمده.

کل من علیها فان... همه اینها خوب، همه اینها موجود، همه اینها نعمت؛ ولی به هیچکدام نباید وابسته شوید و دل بستگی پیدا کنید. ما اینها را زینت روی زمین قرار داده ایم و همه اینها را یکسره نابود و صاف می کنیم ولی محصولی که شما باید با خود ببرید آن حرکت، سمت، وجه و جهتی الهی است که باقی میماند، و بقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام. جنبه های غیرخدائی محو و فانی میشود اما این میماند. یادی و دعای رحمتی هم برای دکتر شریعتی بکنیم که همه مظاهر و مشاعر حج را حرکت توصیف میکرد. هم کلمه حج، هم طواف و سعی و عرفات و جمرات و غیره را. اقبال لاهوری شاعر مسلمان و فارسی

زبان پاکستانی هم شعری دارد که خطاب و ملامتی است به موج دریا که چرا دائماً درآمد
و شد هستی، آرام و راحت بنشین. موج جواب میدهد:

مازنده از آنیم که آرام نگیریم موجیم که آسودگی ما عدم ماست
و چه زیبا این را نشان میدهد که آنروز که آسوده بنشینیم و حرکت نکنیم یعنی در
جستجوی فضل خدا و تکاپو و تلاش نباشیم روز مرگ ماست. خلقت و خواسته خدا نه سکون
و جنگ و دشمنی و مبارزه بلکه خلاقیت و تولید است و این از مظاهر اصلی صفات خدا است.
در ماههای اول زندان بنده کتابی نوشته بودم بنام «اسلام مکتب مبارز و مولد» (شاید
بعضی از شما آنرا خوانده باشید) اسمی که برای این کتاب انتخاب کرده بودم بخاطر
روحیه‌ای بود که ۲۰، ۳۰ سال قبل حاکم بود و بخصوص جوانان بهمه چیز از جنبه مبارزه و
دشمنی و از بین بردن نگاه میسگردنده در حالیکه اسلام در عین حالیکه مکتب مبارز است،
مولد هم هست و بیشتر هم مولد است. همانطور که یک گیاه سمومات را دفع میکند ولی بیشتر
برای آنکه ثمری بدهد آب و اکسیژن و مواد آلی جذب می کند. این نکته را هم یادآوری کنم
که در اروپا و امریکا هنگامیکه انجمن اسلامی دانشجویان تأسیس شده باشد همکار ما
آقای دکتر یزدی که فعلاً وزیر امور خارجه هستند در آنموقع از مؤسسين و فعالين انجمن بودند
و نشریه‌ای منتشر میساختند که اسم آنرا «مکتب مبارز» گذاشته بودند بنده در آنموقع ایراد
می گرفتم که چرا کلمه مولد اضافه نشده و به جنبه مثبت و تولید که از آلاء و نعمات خداوند
است توجه نشده است در حالیکه با توجه به رحمانیت خدا باید به سازندگی و تولید هم توجه
داشت.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

قسمتی از:

سخنانی در مجلس یادبود مرحوم طالقانی

در جمع کارکنان نخست وزیری در تاریخ

۵۸/۷/۲۶

«طالقانی تعلق به همه ملت ایران و همه مردم آزاده داشت اما در عین حال طالقانی خودش را متعلق به هیچ کس نمیدانست. اولاً خیلی کم در کلام و بیان طالقانی کلمه من می آمد، یعنی صحبت از خودش خیلی کم میکرد، مگر اینکه ضرورتی باشد. از صنف خودش که صنف روحانیت باشد، شاید هیچ وقت تعریف و توصیف نکرد. و اگر میکرد توام با انتقاد بود و هم چنین از خانواده اش. معمولاً تعلق داشتن به خود یا به خانواده یا به محل منافات دارد با محبوبیت. این طبیعی است انسان موجودی را دوست دارد که متعلق به کسی دیگر نباشد و یا کسانی که دائماً از خودشان حرف میزنند و یا تعریف از خود و دفاع و تبلیغ از خودشان میکنند اینها هیچ متوجه نیستند که بزرگترین ضربه را به خودشان میزنند.

طالقانی از آنهایی است که بعد از مرگش برای آدم ظاهر میشود. طالقانی با طبقه درس خوانده، با طبقه متجدد (نه متجدد بعنوان فکل و کراوات، متجدد بعنوان افکار نو، زندگی نو و خواسته های نو) با اینها تحول پیدا کرد. برای همین بود که تعلق به هیچ جا نداشت. تحول یعنی تکامل، و عجیب این است که مردم معمولاً تحولشان تا سن معینی است ولی طالقانی را که بعد از زندان اخیر مجدداً دیدیم، در مدت زندان هم تحول و تکامل یافته و افکارش غیر از آن بود که قبلاً داشت. مرحوم طالقانی چه در زندان و چه قبل از زندان خیلی از مسئولیت کناره میگرفت. در شوراها و کمیته های نهضت آزادی هم می آمد. اما مثل اینکه فردی بود مهمان، زیاد جنب و جوش و دلشوره مطالب را نداشت. طالقانی در دوران زندان و بعد از زندان و در این انقلاب و بعد از پیروزی بکلی با آن طالقانی فرق داشت. صریحاً پا گذاشت در میدان، در میدان مسئولیت و اداره این انقلاب. و شد یکی از مدیران و رهبران واقعی. نه تنها فکری، بلکه از رهبران گرداننده و مدیر و مسئول انقلاب و مخصوصاً بعد از

انقلاب. این هم نشانه آن است که ایشان خود را متعلق به هیچ کس نمیدانست و بنابراین دائماً با آنچه که وظیفه و حق است خود را تطبیق میداد. یعنی تعلق به حق داشت و اجرو پاداش هم نمی خواست. کسان زیادی بودند که تا آشنائی با افکار و مکاتب پیدا میکردند یک مرتبه خود را متعلق به آن مکتب ها میدانستند و یا دست از اسلام و ملیت برمیداشتند و وقتی تحول پیدا میکردند تعلق هم پیدا میکردند ولی ما دیدیم مرحوم طالقانی در مدت چهل یا پنجاه سال که با این مکاتب سروکار داشت بهیچوجه تعصب پیدا نکرد و نظرش تعصب آمیز خود باختگی نبود و بهیچوجه خود باخته غرب یا افکار چپی و مارکسیستی بصورت های مختلف که آفات توحید است نشد، چون تعلق پذیر بود.

اجری که هر کس برای خود می خواهد (از هر طبقه) انواع مختلف دارد که آخرین پاداش و اجری که خیلی ها برای خودشان طلب میکنند اینست که میگویند باید حق انقلاب و قدرت در دست ما باشد و از دست دیگران خارج بشود، یعنی انحصار طلبی و یک نوع دیکتاتوری. مرحوم طالقانی درست عکس این بود، در عینی که در آخرین سال زندگی جدا مدیرانه و مدبرانه وارد عمل شده بود ولی به هیچ وجه انتظار پاداش این را که حق اداره، حق مدیریت و حق تصرف با من است، نداشت و این آن نکاتی است که هر چه زمان بگذرد بیشتر روشنتر میشود.

قسمتی از:

سخنانی در جشن فارغ التحصیلی دانشکده افسری نیروی زمینی

۵۸/۷/۲۹

امیرکبیر با توجه به دو هدف اقدام به استخدام مستشاران خارجی جهت تربیت ارتش کرد، یکی تربیت و توسعه و کارائی و قدرت دفاعی و نظامی ایران و دیگری حفظ و حراست مملکت و دفاع از ملت که در واقع میتوان آنرا دفاع از اسلام و حقیقت نامید ولی ما در حال حاضر با مشکل دیگری روبرو هستیم و آن مزدوران و خائنینی هستند که در لباس ایدئولوژی و عقیدتی درآمده و با هرنوع اقدامی که دولت و ملت در جهت خیر و صلاح این مملکت و مردم انجام میدهند مخالفت میکنند.

تا آنجا که من بیاد دارم چپ‌های تندرو از زمان رضاشاه تاکنون با هر اقدام ملی زیرلوی شعارهای فریبنده حمایت از خلق مستضعف، کارگر و رنجبر و غیره مخالفت کرده و از هر فرصتی بسود خود برداشت می‌کنند. ولی گروهی از همین چپ‌نماها در رژیم گذشته با سازش خود بعنوان مهم‌ترین مهره‌های دستگاه در خدمت محمدرضا شاه بودند. ولی گروه دیگری همچنان به مبارزات خود ادامه دادند. این گروه تنها در دوران انقلاب همراه ملت بودند و کشته زیادی هم دادند آنها در راه پیمائی‌ها نیز شرکت کردند ولی طبق برنامه‌های پیش‌بینی شده و حساب شده‌ای پیش رفتند و به پادگانها حمله کرده سلاحها و مهمات زیادی بدست آوردند تا از این مهمات و اسلحه برای کشتار خلق مسلمان ایران استفاده کنند.

دولت هر قدمی که در جهت رفاه مردم خواست بردارد با تحریک و وسوسه این شیطان صفتان در کارخانجات، مراکز اقتصادی، دانشگاهها و مدارس روبرو شده و می‌شود و این مردم هستند که باید هوشیار و بیدار باشند و فریب شعارهای ظاهری این گروه مزدور را نخورند.

نخست‌وزیر ضمن آرزوی موفقیت برای فارغ التحصیلان این دوره که نخستین دوره در حیات جمهوری اسلامی ایران هستند گفت: ارتش ما و سیاست ما هیچگاه هدف کشورگشائی نداشته و ندارد و اگر به عقب برگردیم بجز در چند سال اخیر حکومت شاه که ارتش ایران را ژاندارم منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند کرده بود در سایر دوران وظیفه دولت و ارتش ایران حفظ و حراست کشور در برابر تجاوز بیگانه بوده است و در حال حاضر علاوه بر حفظ مرزهای کشور اگر نیروهای انتظامی در داخل کشور برای مقابله با ایادی بیگانگان کمک بخواهد ارتش به کمک آنها خواهد شتافت.

قسمتی از:

سخنرانی در استادیوم ورزشی اصفهان

۵۸/۸/۳

نخست وزیر در استادیوم ورزشی این شهر که مملو از جمعیت بود طی سخنانی از مردم تمام نقاط ایران دعوت کرد بدون اسلحه و با خواربار و کمک های دیگر به میان برادران کناره مملکت اعم از خوزستانی، کردستانی، بلوچستانی بروند و پیام دوستی و صمیمیت و بیگانگی و وحدت خویش را با آنان در میان نهند و به آنها بفهمانند که تبلیغات بیگانگان و چند حزب چپی انحرافی چقدر دور از حقیقت و واقعیت است.

کردستان در نظر مردم جهان و داخل مملکت با خواندن صفحات روزنامه ها بیشتر به صورت یک استان و یک منطقه جنگ و ستیز و دعوا درآمده درحالیکه چنین چیزی نیست و آنچه این منطقه نیاز دارد و ما حس کرده ایم این است که هنوز برادران کرد ما لمس نکرده اند و باور ندارند که امام و دولت و رهبران دیگر همواره دم از برادری و وحدت و عدم کدورت میزنند.

پیروزی محال است تحقق پیدا کند مگر آنکه دو مطلب را مورد توجه قرار بدهیم که یکی از آنها جهاد است و مجاهدت در راه حق و رسیدن به مقصود و در این راه باید جهاد تا سرحد شهادت وجود داشته باشد که بحمداله در این راه ملت ایران ثابت کرد که از ده سال قبل به این طرف چنین شجاعتی داشته و چنین امتیازی در نژاد ایرانی خصوصا نسل جوان ما وجود دارد. مطلب دوم که پیروزی را حتمی خواهد کرد صبر و پایداری است، همین تحمل مشکلاتی که پس از هرنقلابی وجود دارد و اگر ملتی از میدان صبر زوسفید بیرون نیاید به پیروزی نخواهد رسید.

کسانی که میگویند ما خون دادیم و باین مقصود باید برسیم، قرآن میگوید چنین چیزی نیست باید صبر و پایداری کنیم.

مسافرت‌هایی که به نقاط مختلف کشور می‌کنیم برای دولت و برای رهبری انقلاب پرثمر است زیرا به رای‌العین می‌بینیم که در بین مردم همبستگی و عشق و علاقه وجود دارد و این درحقیقت بما قدرت و قوت می‌دهد و درحقیقت رفراندومی است که اگر با خستگی و ملالت پیش شما مردم شهرستانها می‌آئیم ولی با روح شاد و دست و دل پربرمیگردیم و انشاءاله سعی می‌کنیم که بیشتر کار کنیم.

مردم مناطق مختلف ایران هرکدام به تناسب خود در این انقلاب سهیم بوده‌اند بطوریکه شاید نتوان گفت آذربایجان نمره اول را دارد یا یزد یا قم یا خراسان یا کردستان یا خوزستان و یا فارس و مناطق مرکزی و از جمله اصفهان زیرا از خصوصیات و سرمایه‌ها و عظمت این انقلاب همین یک پارچگی مشارکت و وحدت عمل است و اگر مشارکت همه مردم بدنبالش دخالت و تشتت و تعدد مراکز تصمیم‌گیری را آورده باید گفت که این از مشکلات و معایب انقلاب ما است (خصوصاً در مرحله سازندگی) ولی در عین حال این از مزایا و سرمایه‌ها و خصوصیات عمده است که تابحال پیروزی ما در اثر وحدت و یکپارچگی بوده و بعدها نیز غیر از این نمیتواند باشد. اسلام شامل همه مسلمانان اعم از سنی و شیعه میشود و این انقلاب هم شامل عقیده و دین است و هم شامل ملت، و همه طبقات را دربر میگیرد بدون فرق‌گذاری بین کرد، فارس، ترک، سنی و شیعی، یزدی، عرب، مسلمان یا حتی زرتشتی مسیحی و کلیمی که صاحب کتاب هستند. وحدت در مکتب رهبری است این رهبری بزرگ از نعمات الهی است و بعنوان خاتمه درخشان دوران مبارزات تقریباً هفتاد ساله ایران محسوب میشود. رهبری امام خمینی چیزی است که باید تا آخر محفوظ باشد و درحقیقت بعد از خدا چاره‌ای و پناهی و رهبری جز امام خمینی نداریم.

این حوادث میدان آزمایش و کسب افتخار و اثبات مردانگی و شهامت بود و افسران و درجه‌داران و سربازان و پاسداران با خونشان شجاعت و شهامتشان را به ثبوت رساندند و نشان دادند که پیوند بین ارتش و ملت و همچنین پاسدار ناگسستنی است. از پدیده‌های دیگر دوران انقلاب ایجاد جهاد سازندگی و فعالیت همه قشرهای مملکت از هر شهر و بخشی در این جهاد بود و علیرغم سوءظن غلطی که وجود دارد همکاری بسیار صمیمانه‌ای بین دستگاه‌های دولتی و کارمندان دولت با جهاد سازندگی وجود دارد و در این رهگذر ارتش با همه وسائلی که در اختیار دارد همکاری‌های پرثمری بعمل آورده است.

قسمتی از سخنرانی

در اجتماع کارکنان ذوب آهن

۵۸/۸/۳

ما نه تنها از این بابت که کارگر به لحاظ نقش بسیار بزرگی که در مبارزه با رژیم استبدادی و عاملان زور و ستمگری و استثمار داشته، بلکه به چشم اینکه بازو و دست و وجود آنها منشاء خیر و کار است برای او احترام و ارزش قائل هستیم، کارگران فقط در میدان مبارزه و عمل منفی اعتصاب شرکت ندارند بلکه عامل سازندگی هستند و با پرکاری خود بزرگترین خدمت را می‌توانند به مملکت و انقلاب و به جمهوری بکنند. علاوه بر اینکه به لحاظ نیروی انسانی شما خواهان و برادران ارزش دارید و داشتید و می‌توانید داشته باشید توجه ما یعنی وظیفه‌ای که دولت به عهده گرفته و به اینجا می‌آید بازدید این دستگاه‌های صنعتی است که بعد از نفت شاید بزرگترین دستگاه صنعتی مملکت باشد. برای ما یعنی دولت به نمایندگی از طرف ملت این دستگاه بسیار ارزنده است. نظام گذشته خیلی از سرمایه‌های مملکت را صرف ساخته‌ها و پرداخته‌ها کرد البته در کنار این ساخته‌ها و پرداخته‌ها پرکردن جیب و بردن و خوردن هم بود ولی بالاخره آثار ارزنده‌ای هم در مملکت بوجود آورد، برای اینکه مملکت را بچشم یک ده و به چشم یک ده شخصی نگاه میکرد.

امید مملکت به شما کارکنان و همکارانتان که در جاهای دیگر هستند می‌باشد بنابراین شما دوستان و برادران کارگر، هم نقش بزرگی در گذشته داشته‌اید و هم نقش و وظیفه و مسئولیت در آینده دارید تا این دستگاه را که جنبه‌های مختلف اداری و فنی و انضباطی دارد حفظ کنید و من به نمایندگی از طرف دولت از شما تشکر میکنم که تشکل و نظم و انضباط و اداره اینجا را حفظ کرده‌اید و بعد هم حفظ خواهید کرد.

نباید نگران بود و انشاءالله موفق خواهیم شد و همان دستگاهها و کارخانجات و

تاسیساتی که برای دولت اسلامی و ملی باقی گذاشته‌اند اداره خواهیم کرد. بشرط اینکه قدرش را بدانیم و همبستگی و یکپارچگی داشته باشیم، کم کاری نکنیم، تهمت نزنیم، اخلال ایجاد نکنیم، نه بین خودمان و نه بین مراکز مختلف، نه در دستگاه مدیریت، علیرغم دشمنانمان، چه دشمنان اقلیت بسیار ضعیف ولی بسیار خبیث داخلی که همیشه راه دیگری می‌رفتند و دائما هم کارشکنی میکنند، علیرغم آنها و علیرغم دشمنان خارجی موفق و پیروز خواهیم شد و بهره‌مند از زحمات خودمان بر رفاه و نعمت و رحمت خدایی خواهیم بود.

مهندس مهدی بازرگان نخست‌وزیر در یک گفتگوی مطبوعاتی و رادیو و تلویزیونی سفر خود را باستان اصفهان ثمربخش خواند و در پی آن افزود این اجتماع نشان‌دهنده وحدتی است که بین قشرهای ملت و مناطق مختلف با دولت دیده شده و واقعیت و حقیقتی است که عمق و محتوا دارد و ساختگی و ظاهری نیست. همچنین رفتن به کارخانه ذوب آهن که شاید بیشتر از خود شهر برای ما غیرمترقبه و جالب بود، چون همیشه ما را ترسانده بودند که کارگرها توقعات بیشتری دارند و یا تحریکات در میان آنها بیشتر است. ولی اینجا دیدیم که اینها هم برادرانی هستند با همان صفا و صمیمیتی که برادران شهری داشتند و این روح برادری و یگانگی را در کلیه برادران شهری نیز دیدیم که این ضامن پیشرفت و پیروزی مملکت ما خواهد بود.

نظر این است که کشاورزی احیاء بشود و بحمدالله تولید امسال از جهات عدیده‌ای خیلی بیشتر از سال پیش بوده، اما متأسفانه تحریکاتی که میشود مانع از زراعت و مصلحت امنیت میشود. هر مملکتی باین امنیت احتیاج دارد از آفات بزرگی که امروز وجود دارد این عدم نظم و امنیت است که باعث دلسردی و خودداری مردم از فعالیت‌های اقتصادی فرهنگی و غیره میشود. باید جدا از آن خودداری و جلوگیری بعمل آید.

عید دیدنی دولت و مردم در استادیوم صد هزار نفری

۵۸/۱/۶

بسم الله الرحمن الرحيم

يا مدبر اللیل والنهار يا مقلب القلوب والابصار يا محول الحول والاحوال حول حالنا الی

احسن الحال •

ای کسیکه گردش و فرمان حرکت شب و روز درید اختیار توست، ای کسیکه چشمها و دلها را آنطور که میخواهی برمیگردانی (از خوبی به بدی و یا از بدی به خوبی)، ای کسیکه کار و مشیت تو تغییر و تحوّل و حرکت و نوسازی است. از تو میخواهیم که حال و احوال ما و این دگرگونیهای دائمی ما را در جهت بهترین و خوبترین جریان بدهی!

این دعای تحویل سال را نمیدانم برای چندمین بار شنیده‌اید و اینکه دعا از کدام امام است و چه سند و اعتباری دارد، منم نمی‌دانم چه شخص باذوق و تشخیصی این دعا را مقدمه و سرفصل تحویل سال و این جشن ایرانی و نوروزی قرار داده است، اما مناسبترین، صحیحترین دعا و منطبق با همه احوال و دورانها، خصوصاً دوران انقلابی ما است.

از چند هفته قبل بسیار نگران بودم که در اثر تعصبات و یا تأثرات حوادثی پیش آید و امسال جشن عید نوروز نداشته باشیم، اول دفعه پرسش از ناحیه سفارتخانه‌های خارجی از وزارت امور خارجه بعمل آمد که امسال عید خواهید داشت و ما تبریک بفرستیم یا نه؟ طبیعی بود که جواب باید مثبت باشد ولی بلحاظ آن نگرانی‌ها احتیاط کردم در شورای انقلاب مطرح کردم، که انشاءالله مانع و اشکالی برای این جشن نیست، باتفاق گفتند اصلاً و ابداً، از ناحیه رهبر عالیقدر، امام خمینی هم استجازه و اطمینان حاصل شد. این بود که در صحبت تلویزیونی ماقبل اخیر دعوت و خواهش کردم که همه ملت ایران عید امسال را باشکوه هرچه تمامتر برگزار کنند، چرا که هم احتیاج به این تلقین و امید و نشاط و خوشحالی داشتیم و هم وظیفه داریم که در برابر خیر و نعمت و سعادت که خداوند نصیبمان کرده است شکرگزاری کنیم.

۲۵ سال بود که (من اسم تا دوسال قبل را میگذارم دوران اعتراض) عیدنوروز را معمولاً نمی گرفتیم، برای اینکه معترض بودیم. به کودتا و اختناق و شکنجه و زندان یا به سلب آزادیها و هزاران مصیبت دیگر. و اینست که خیلی از سالها تصمیم گرفته میشد، دستور داده میشد، اعلامیه صادر میشد که امسال جشن نداریم و نوروز ما پیروز نیست، نوروز نداریم. بطور استثناء بعضی از سالها که ممنوعیتی نبود و تبریک و تبادل کارت به عمل میامد، کارت های تبریک معمولاً دو مطلب داشت، البته با اشاره و استعاره، یکی خوشحالی از برطرف شدن سرما و سختی و یخبندان و آرزوی رفتن اهریمن های حاکم که نویسنده و خواننده و شنونده همه میدانستند مقصود چیست و کیست. و دیگر دلداری و امیدواری و مژده. برسیبل بهاران و دمیدن شکوفه ها. به اینکه دوران خفقان و اسارات و بیچارگی تبدیل به بهار شکوفا و شیرین و روشن و راحتی و برکت خواهد شد.

بحمدالله آن صبر و مقاومت و دعاهای ملت به موفقیت و قبول خاتمه یافت. حالا چرا جشن نگیریم. جاء الحق و زهق الباطل. منظر دل نیست جای صحبت اغیار- دیوچو بیرون شود فرشته درآید. دیو بیرون رفت و فرشته آزادی و اسلام و سعادت و اتحاد و برادری که در چهره رهبر عالیقدر و رهبران دیگر منعکس بود براین سرزمین وارد شد و پرچمشان برقرار شد. وظیفه داریم خوشحال باشیم و شکرگذار.

شکر نعمت نعمت افزون کند. کفر نعمت از کفت بیرون کند.

باید شاکر و مطمئن باشیم که با این شکرگزاریهها و این جشنها نعمت بر ما افزونتر خواهد شد و آنچه بدست آورده ایم، با خون شهیدان، با محرومیتها و با گرفتاریها و اعتصابها و بازاربندیها، دیگر از دست ندهیم و دوباره آن کارها ضرورتی پیدا نکند.

البته من بقصد سخنرانی نیامده بودم و انتظار داشتم آیت الله طالقانی با سخنرانی خود سال نور را افتتاح کنند و همه برخوردار شویم. اما چون قرار شده است که بنماینده گی از طرف امام و به اتفاق روحانیون دیگر به کردستان بروند، احتمال دارد تشریف نیاورند. منظور بنده از این صحبت بیشتر همین تبریک و شادباش است و برگزاری و انعقاد این مجلس جشن. لباس عیدم- پس از سالهای سال- به تن کرده ام و خودم را در برابر این ملت چون کودکی حس میکنم که باید لباس نوبه تن کنم و عیدی بگیرم. دولت و بنده (به افتخار نمایندگی دولت)- دو عیدی بزرگ گرفتیم که شکر میکنم و بهمه میگویم. عیدی اول را ده روز یا یک هفته قبل در روزنامه ها خواندم، که کارگران جزیره خارک؛ بعد از پیام رادیوتلوویزیونی من و تمنای همکاری مخصوصاً از کارگران؛ اعلام کردند از دریافت عیدی خودداری میکنند. آن روز که این مطلب را خواندم گفتم ایکاش تمام برادران از کازگر و کشاورز، پرمایه و کم مایه و تمام ملت به این برادران جزیره خارک تاسی میکردند. شاید هم کرده باشند. اما اولین دسته ای

که حاضر شد هیئت دولت بود که در دوشب قبل تصمیم گرفت تا بکار افتادن چرخهای اقتصادی و روشن شدن اوضاع مالی دولت بحقوق بسیار محدودی در حد رفع نیاز اکتفا نمایند. اگرچه تاکنون حقوقی دریافت نکرده‌اند. انتظار داریم که همه حقوق بگیران بالا در دستگاههای دولتی تأسی به کارگران جزیره خارک نمایند. همچنین صاحبان صنایع، مدیران اقتصادی و صاحبان سرمایه که در ایران هستند یا از ایران رفته‌اند و یا احیاناً سرمایه با خود برده‌اند، آنها هم همین کار را بکنند و با طیب خاطر و برای اثبات ایرانی بودن، مسلمان بودن و برادری، داوطلبانه خودشان سرمایه‌های رفته را بکشور برگردانند و بگذارند بدست خودشان آنچه بدهکارند، به صندوق دولت برگردد.

سه روز قبل نامه‌ای به عنوان نخست‌وزیری آمده بود که در آن یکی از سرمایه‌داران نوشته بود حاضر است تمام اموال و سرمایه خود را در اختیار دولت بگذارد. بنابراین این امید و انتظار من چندان هم خام نباید باشد.

عیدی دوم که من گرفتم و شاید شما هم اطلاع داشته باشید، پاکسازی شهر بود که گویا در تمام شهرهای کشور صورت گرفته و من اسم آنرا انقلاب میگذارم. سابقاً معمول بود که خانواده‌ها خانه‌تکانی میکردند، این کار برای نظافت خوب بود اما جنبه فردی و خصوصی داشت، امسال در عوض شهرتکانی شد که نشانگر رشد و همبستگی ملت ماست، پیشرفت اجتماعی چنان شده که دست‌بدست هم شهر خود را باهم پاکیزه کردند. این همان مقلب القلوب والابصار است که دل دیده آن آقای سرمایه‌دار را به مملکت برگرداند، خداوند دارای چنین قدرتی است و بشر هم دارای چنین ظرفیت و استعدادی هست. در شرکت نفت سخنرانی میکردم که بعد از من کارگری فی‌البداهه سخنرانی میکند و میگوید: دولت از ما هدیه پول خواسته است، پول چیست ما جانمان را به ایران هدیه میکنیم.

همانطور که مملکت تکانی کردیم ایکاش به استناد یا مقلب القلوب دست‌بدست هم دهیم و دلها و دیدها را از کینه‌ها و عداوتها پاک کنیم و همه بیکدیگر به چشم دوستی و محبت و گذشت نگاه کنیم. در این زمینه جرأت نمیکنم جلوتر بروم، العاقل یکفیه بالاشاره!! شاید هنوز آمادگی و ظرفیت نباشد و همانطور که در قرآن آمده:

ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة كانه ولي حميم وما يلقها الا الذين صبروا وما يلقها الا ذو حظ عظيم.

فقط ترجمه میکنم و بحث نمی‌کنم که ببینید خداوند هم پیش‌بینی آنرا کرده و فرموده همه دارای چنان قدرت و ظرفیت نیستند. میفرماید نیکی و بدی باهم مساوی نیستند، اما تو باید چه کنی؟ در برابر بدی خوبی! تا ببینی کسی که با تو دشمن بود دوست صمیمی و خدمتگزار تو خواهد شد، اما تلقی این مطلب و درک این عظمت و فایده را فقط کسانی که دارای صبر بمعنای قرآنی آن میباشند میکنند و آن مردان و زنانیکه حظ و بهره بزرگ از

انسانیت و بندگی خدا برده‌اند این را درک میکنند. با امید اینکه همه ملت ایران چنین باشند، دیگر از این جلوتر نمی‌روم.

اما راجع به سال آینده سه مطلب را عرض میکنم، یعنی پیمانی که میخواهیم باهم ببندیم. مطلب اول که باعث شد در پیام نوروزی عرض کنم پایان نسبتاً خوش سال گذشته بود حادثی که در کردستان رخ داده نمی‌خواهم راجع به آن گزارش بدهم، برای اینکه هیئتی از طرف مرجع عالیقدر مأمور شده‌اند و انشاءالله به آنجا خواهند رفت. از طرف دولت هم عده‌ای خواهند رفت، از طرف خود اهالی و مردم کردستان مقیم تهران هم بنا بود بروند که امیدوارم بروند. آنها گزارش خواهند آورد و امیدوارم در روز اول سال عیدی بزرگی که ملت دریافت خواهند کرد، رفع آن سوءتفاهم و کدورت و اختلال گریه‌هاییکه دستجات (نمی‌گویم داخلی) بوجود آورده بودند و ارتش برادر و ضروری و مفید و عزیز ما را وادار کرده بودند به حیاتی‌ترین و اساسی‌ترین و مشروعترین حق دنیا- حق خدائی و سیاسی- یعنی حق مشروع دفاع، نه از خود بلکه از پادگان، پاسگاهها، یعنی دفاع از ایران، دفاع از اسلام و انقلاب، پردازند.

مسئله دوم، مسئله فراندوم است که انشاءالله در روز دهم فروردین انجام خواهد شد و همگی یکدل و یک جهت در آن شرکت میکنیم و به آنچه مورد علاقه و قبول مردم است رأی خواهیم داد. آزادی برای همه هست و انشاءالله افرادی که گفته‌اند شرکت نمی‌کنیم قهر نکنند و آنها هم رأی بدهند. از ابتدا غیر از این قراری نبود و آنچه در این دو سال گذشته مطرح بوده ابتدا سرنگونی رژیم و از میان بردن اسارتها و اختناق و کشتارها و فشارها و در جهت مثبت هم برقراری جمهوری اسلامی بود و این بیانی بود که مرجع عالیقدر بنماینده تلویزیون فرانسه در نجف گفتند و در روزنامه لوموند هم نوشته شد که وقتی از ایشان پرسید شما چه میخواهید؟ فرمودند حکومت اسلامی میخواهیم و همین بیان در سراسر مملکت ورد زبان بود. بحث هیچوقت نبود که انواع رژیمها و حکومتها و مکتبها و فلسفه‌ها مطرح شود. تمام راهپیمائیه‌ها و شعارها و تظاهرات هم چیز دیگری نبود. فراندوم غیر از این نیست. بنابراین امیدواریم همه شرکت کنند و آنچه که دلشان میخواهد، مثبت یا منفی رأی دهند و همه هم خواهند دانست که آراء منفی منحصر به یک چیز نیست، آراء منفی تنها علاقه به رژیم شاهنشاهی نیست، تنها بمعنای علاقه به نظام مشروطیت سلطنتی نیست. تنها جمهوری خلق، تنها جمهوری دمکراتیک و غیره نیست، همه اینها میتواند باشد.

دیشب کتابی بدستم رسید از دونفر از خبرگزاران فرانسوی (یک خانم و یک آقا) که مدت پنج ماه در دوران شدت تظاهرات و کشتارها در تهران بودند. عنوان کتاب La Revolution au nom de Dieu انقلاب بنام خدا است و تازگی و عظمتی که از انقلاب ما آنها تأیید و تکریم کرده‌اند اینست که اولین انقلابیست که بنام خدا صورت گرفته.

بنابراین دولت موقت و شورای انقلاب و رهبر ما حق داشتند و حق دارند که این فرآیند را صرفاً بنام جمهوری اسلامی عرضه کنند.

سوم مجلس مؤسسان است و قانون اساسی. و همانطور که میدانید طرح و پیشنهادی از خیلی وقت قبل چه در ایران و چه در پاریس و چه در نجف مطرح بوده و در شورای عالی طرحهای انقلاب زیر نظر وزیر مشاور تحت مطالعه است و آنچه میتوانم بگویم و امید بدهم این است که حقوق همه مردم ایران چه شیعه و چه برادران سنی و اقلیتهای دیگر، در این طرح پیشنهادی محفوظ و مسلم است و رعایت شده و انشاءالله فرصتی داده خواهد که همه فکر و نظر و پیشنهادشان را بدهند و چیز جامع الاطرافی درآید و بعد در انتخاباتی که خواهد شد آنچه که میخواهند بوسیله نمایندگانشان براساس حق و عدالت در مجلس مطرح شود ولی رأی حاکم آن باشد که اکثریت میخواهند.

خلاصه میکنم، سابقاً میگفتند صدسال به این سالها، یکی از دوستان جمله دیگری گفت که همان را خدمت شما عرض میکنم. به جبران ۲۵۰۰ سال اسارت و اختناق و سلب حیثیت و ۲۰۰ سال استیلای خارجی، آرزو میکنم ۲۵۰۰ سال به این سالها و سالهای بیشتر؛ تا قیام قیامت آزادی و استقلال، وقتی میگوئیم جمهوری اسلامی، شامل آزادی، استقلال، عدالت، اتحاد، آبادی، قدرت، برکت و شوکت و سعادت و رستگاری دنیا و آخرت است که برای حال و آیندگان آرزو میکنم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

فهرست اعلام وموضوعات

صفحه ۳۷۲	فهرست موضوعات
۳۷۷	فهرست اسامی اشخاص
۳۸۱	فهرست اسامی اماکن ومؤسسات
۳۸۸	فهرست اسامی احزاب، اقوام و گروهها
۳۹۰	فهرست اسامی کتب ونشریات ومقالات وروزنامهها

فهرست موضوعات

آ:

۳۴۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۲ ، ۳۰۱ ، ۱۷۹ ، ۱۷۸ ، ۷۴ ، ۴۲ ، ۱۵	آزادی —
۴۷	انتخابات —
۳۰۶ ، ۲۲۲ ، ۷۴ ، ۳۲	بیان —
۲۲۲ ، ۳۲	قلم —

الف:

۱۲ ، ۸ — ۱۵ ، ۲۴ ، ۳۱ ، ۴۲ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۶۰ ، ۶۳ ، ۷۳	استبداد
۸۶ ، ۸۹ ، ۹۴ ، ۱۱۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۱۴۴ ، ۱۵۶ ، ۲۷۰	— نظام
۲۸۱ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷	— دولت
۳۲۸ ، ۳۴۳	استیلا
۸ ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۲۴ ، ۴۳ ، ۴۷ ، ۶۲ ، ۶۷ ، ۲۴۷	— خارجی
۱۴۲ ، ۱۴۴ ، ۱۵۸	استعمار
۸ ، ۶۳ ، ۴۲	استقلال
۴۸ ، ۶۰ ، ۶۳ ، ۲۱۲ ، ۲۵۲ ، ۳۱۶ ، ۳۴۳	— دانشگاهها
۶۳ ، ۱۷۸ ، ۳۱۴ ، ۳۱۶ ، ۳۴۲ ، ۳۴۴	— اقتصادی
۳۴ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۸ ، ۱۷۸ ، ۳۰۴ ، ۳۰۷ ، ۳۴۱	اقتصاد
۳۱۱	انتصاب دولت موقت
۳۱۷	انقلاب
۲۲ ، ۳۸ ، ۴۳ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۴۱ ، ۱۸۶ ، ۲۰۴ ، ۲۴۴ ، ۳۰۶ ، ۳۴۷	
۱ ، ۲۸۶	
۳۲ ، ۳۴ ، ۴۶ ، ۷۳ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۰۳ ، ۱۰۹ ، ۱۱۷ ، ۱۳۰	
۱۳۲ ، ۱۳۷ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۷۴ ، ۱۸۰	
۱۸۶ ، ۱۸۱ ، ۲۰۹ ، ۲۱۵ ، ۲۱۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۱ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹	
۲۶۲ ، ۲۸۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۴ ، ۳۲۴ ، ۳۵۸ ، ۳۶۷	

انقلاب

۶۵۱، ۶۳	— الجزایر
۶۴، ۶۳	— ایران و الجزایر
۳۱۹، ۳۱۸	— دوران سازندگی
۱۵۲، ۱۰۷	— مراحل
۱۳۶، ۱۳۳	انتقام
۲۵۳، ۲۵۲، ۲۲۹، ۱۳۶، ۱۰۷، ۸۹، ۵۳، ۱۷	تخریبی
۲۱۸، ۱۵۲، ۱۳۶، ۱۷	تعرضی
۳۲۲	سازندگی
۳۲۲، ۲۲۹، ۲۰۱، ۱۳۶، ۹۲، ۸۹، ۶۴	مثبت
۳۲۲، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۲۹، ۲۱۸، ۲۰۱، ۱۳۶، ۶۳، ۵۳، ۱۷	منفی
۳۶۸، ۳۲۲، ۲۱۸، ۱۷۹، ۴۵، ۴۰، ۳۰، ۱۶، ۱۵، ۱۳	انقلاب اسلامی ایران

ت:

۳۰۵، ۱۷۳، ۱۵۳، ۸	تاریخ ایران
۲۱۵، ۱۷۷، ۱۵۲، ۴۹، ۴۸	— پانزده خرداد
۶۰	— دوازدهم بهمن ۵۷
۱۳۲	— دوهزارسال تاریخ
۴۹، ۴۸	— سی تیر
۲۱۴، ۴۹	— کودتای ۲۸ مرداد
۱۰۷	— مبارزات ۲۵ ساله ۱۰۷
۳۴۳، ۳۱۸، ۳۱۳، ۲۱۲، ۱۷۹، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۲۴، ۱۱۹، ۷۹، ۳۶، ۲	— مشروطیت
۲۱۲، ۱۷۹، ۶۳	— نهضت تنباکو
۴۸	— هفده شهریور (۵۷)

ح، د:

۴۴، ۳۹، ۳۳، ۲۴، ۲	حکومت
۳۰۶، ۳۶	— پهلوی، سیاستها
۷۳	— جمهوری دمکراتیک
۹۰	— دموکراتیک اسلامی

۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۸۹، ۲۴۵، ۲۵۵، ۳۲۹، ۳۶۲	دستگاه‌های دولتی
۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۹، ۱۹۴، ۳۲۹، ۳۶۲	— کارمندان
۱، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۴۶، ۷۴، ۷۵	دولت موقت
۷۷، ۸۴، ۹۰	
۲۳۱، ۲۳۵	— اتهامات
۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵	— عدم قاطعیت
۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵	— عدم انقلابی بودن
۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲	— استعفا
	— اشغال سفارت آمریکا ۲۷۷
۱۸	— اقلیتهای مذهبی
۲۴۵، ۳۲۹	— امنیت کشور
۴۷، ۳۲۰	— انتخابات
۵۷، ۲۸۶، ۲۸۷	— انتظارات مردم
۷۷، ۱۰۳	— برنامه کلی
۱۷، ۲۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۱، ۲۴۶	— بودجه
۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۲۰۴، ۲۴۴	— بیکاری
۲۲۳، ۲۲۴	— پاوه
۳۰، ۳۲، ۱۵۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۳۲۸	— تحصن
۱۶۶، ۲۵۰، ۲۸۸، ۳۶۲	— تعدد مراکز تصمیم
۲۵	— تفکیک برنامه‌ها
۲۲۹، ۲۳۰	— تقسیم وظایف
۱۴، ۴۶، ۱۱۰، ۲۰۹	— توطئه‌ها و تحریکات
۳۰	— تهاجم به ادارات
۱، ۲۴، ۱۳۷	— جمهوری اسلامی
۵۵، ۵۶، ۵۷، ۲۵۶، ۲۵۹، ۳۲۹، ۳۶۲	— جهاد سازندگی
۲۰	— خودمختاری
۱، ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۹، ۴۲، ۹۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۳۸، ۳۲۰، ۳۶۸	— فران‌دوم (تغییر نظام)
۸، ۱۹	— سیاستهای خارجی
۲۸۲، ۲۸۷	— سیاست گام به گام

۳۰	— شایعات
۲۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۸۰	— شوراها (تشکیل)
۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۵۰، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۸۲	— ضدانقلاب
۲۲۶، ۲۲۵، ۶۶۴، ۱۸۶	
۳۰	— ضد دولت
۱۶۶، ۱۸۱، ۲۹، ۳۹، ۴۷، ۷۹، ۶۸، ۹۰، ۱۰۱، ۱۶۵	— قانون اساسی
۲۲۸، ۳۲۰، ۳۳۲	
۱۰۱	— کارگران
۱۱۰	— کردستان
۲۴۴	— کشاورزی
۱۷، ۲۶، ۳۴، ۴۴، ۷۸، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۳۱	— کمیته (های امام)
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۶۶، ۲۴۱، ۳۰۲، ۳۲۴	
۱۸، ۱۳	— گنبد کاوس
۲۹، ۲۰، ۱۷، ۱	— مجلس خبرگان
۱	— مجلس شورا
۷۹	— مزاحمت عوامل داخلی
۲۹۰، ۶۵	— ملاقات با برژینسکی
۲۰۳، ۴۱	— ملی شدن بانکها
۳۰۶، ۲۵، ۲۴	— وظایف

ر، س، ش:

۱۴، ۳۶، ۱۷۹، ۲۱۲، ۲۱۴، ۳۰۴	روحانیت
۶۹	— تهران
۴۰	— سنتی
۳۱۳، ۳۰۶، ۱۵۵	سلسله پهلوی
۱۳۲، ۷۱، ۶۰	— پنجاه سال سلطنت
۱۰۲، ۲۲	— خاندان سلطنتی
۲۴، ۳۰، ۴۸، ۴۹، ۵۹، ۷۳، ۷۹، ۸۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۳	— شاه
۱۵۵، ۱۶۱، ۱۹۷، ۲۱۱، ۳۰۳، ۳۲۶	
۳۵۱	سیاست دولت جمهوری

سیستم بوروکراسی	۱۵۷
شورای انقلاب	۱۶۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۳-۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱
	۲۵۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۹، ۳۶۵

ص، ق، ك:

صنایع	۲۰۴
سهیونیسیم	۳۰، ۲۰۸، ۲۲۶
قراردادهای گذشته	۱۹۷، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۰۹
- برای امور عمرانی	۱۷۱، ۱۷۲
کابینه (هیئت دولت)	۴، ۷۶، ۷۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۶۱، ۲۷۵، ۳۰۰، ۳۶۷
کودتای نظامی	۱۳۲

م:

مدیریت	۲۰، ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۴۱، ۸۷، ۹۲، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۳۴
	۱۴۴، ۱۴۸، ۲۵۴، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۹۲، ۳۱۱، ۳۲۲
- ادارات	۸۷، ۹۲
- کارخانجات	۹۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۰۲
معاونت نخست وزیری	۲۴

ن، و:

نفت	۲۲، ۴۲، ۷۸، ۸۶، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۹، ۲۱۳
	۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۰، ۲۴۸، ۲۶۲
- اعتصاب شرکت	۷
- اوپک	۲۱، ۲۲
- پتروشیمی	۲۱، ۸۹
- خلع ید	۴۲، ۴۳، ۴۸، ۱۱۷، ۲۱۳، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۸، ۳۱۴، ۳۲۲
- کنسرسیوم	۱۰۸
نظام اسلامی و دموکراسی	۱۳۵
وام شرافتی	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۶۱، ۲۰۲

فهرست اسامی اشخاص

بازرگان، مهدی (مهندس) ۱۰، ۷، ۵، ۳، ۱، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۳۵، ۳۹، ۴۸، ۶۲، ۶۷، ۶۶، ۲۸۲، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۶۴

بختیار، شاهپور ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۱۴، ۲۲۸، ۱۵۸، ۸۳

برژنف، لئونید ۸

برژینسکی ۲۹۰، ۶۵

بن جدید، شازلی ۶۶

بنی اسدی، حسین (مهندس) ۱۳۶، ۲۶۲

بهشتی، آیت الله

سید محمد حسین (دکتر) ۲۹۲

پ، ت :

پوشه (دکتر) ۲۴۷

تقی زاده ۳۱۳

تنکابنی، میرزا طاهر ۲۲۷

توکلی (سرهنگ) ۱۲۶

تیمور ۱۳۲

تیمورتاش ۲۲۷

ج، چ :

جعفر صادق (ع)، امام ۳۳۱، ۹۷

چرچیل، وینستون ۱۸۴

چمران، مصطفی (دکتر) ۲۲۵، ۲۲۴، ۵۰

۲۶۱، ۲۲۶

چنگیز ۳۴۱، ۱۳۲، ۷۸

آ :

آغاسی، حاج میرزا ۱۷۳

آموزگار، جمشید ۱۵۸

الف :

ابوهریره ۸۸

ابراهیم (بیغمبر) ۳۳۲، ۱۷۷

ابن زیاد ۱۷۳

ابن ملجم ۱۳۸

ابوبکر (خلیفه اول) ۳۳۳

ابوسفیان ۱۳۷

احمدشاه ۱۲۴، ۱۰۹

۲۲۷، ۱۵۵

۲۷۱

۲۶۲

۳۴۴

۸۸

۲۷۱

۲۵۸، ۱۵۳

۳۵۶، ۳۴۴

۳۴۳

۱۲۶، ۱۰

۳۶۰

۳۲۵

۲۷۲

۲۸۲

ب :

۲۷۲

بابکان اردشیر

۱۳۷	دوگل، مارشال (ژنرال)	ح :	۱۵۶	حاجب الدوله
۲۶۲	رجائی، محمد علی		۴	حاج سید جوادی، علی اصغر
۱۹۰، ۱۴۴	رضاشاہ		۲۹۲، ۲۵۲، ۲۴۶	حافظ
۳۰۶، ۲۲۷			۶۵	حافظ اسد
۳۳۹، ۳۲۸			۲۶۱	حیبی، حسن (دکتر)
۳۶۰، ۳۴۳			۱۵۴	حسام السلطان
۳۱۶، ۲۹۳	ریاحی (تیمسار)		۱۳۸	حسن (ع)، امام
۳۲۶			۸۳، ۴۴	حسین (ع)، امام
۲۵۷	زاهدی، اردشیر		۱۳۷	حمزه
۳۴۵	زاهدی، فضل الہ	خ :		
۲۲۴، ۵۰	زمانی، عباس (ابوشریف)		۱۰	خاقانی، آل شبیر (آیت اللہ)
۳۴۵	زنجانی، سید ابوالفضل		۲۹۰	خمینی، احمد
۳۴۵	زنجانی، سید رضا			
	س :			
۲۸۰	سامی، کاظم (دکتر)		۱۴، ۱۰، ۵، ۳، ۱	تحمینی روح اللہ (آیت اللہ)
۲۷۲	سبا، ملکہ		۲۸، ۲۱، ۲۰، ۱۸	
۳۴۵	سجاد (ع)، امام		۴۵، ۴۲، ۳۶	
۲۶۱	سحابی، عزت الہ		۵۹، ۵۳، ۵۲، ۴۹	
۳۳۹، ۲۶۲	سحابی، یدالہ		۷۲، ۶۹، ۶۷، ۶۶	
۲۵۲، ۲۴۶	سعدی		۸۴، ۸۱، ۷۸، ۷۵	
۲۷۱	سقراط		۱۰۰، ۸۶، ۸۵	
۳۴۲، ۱۷۸	سلطان حسین (شاہ)		۱۱۸، ۱۰۹، ۱۰۶	
۲۷۲	سلیمان		۲۱۴، ۲۰۱، ۱۳۵	
۱۹	سنجابی، کریم (دکتر)		۲۸۶، ۲۸۲، ۲۷۸	
۲۴۶	سیاسی (دکتر)		۲۹۵، ۲۹۲، ۲۹۰	
۱۵۴	سیف الدولہ		۳۲۰، ۳۱۷، ۳۰۵	
			۳۴۰، ۳۲۴، ۳۲۳	
			۳۶۵، ۳۶۲، ۳۴۷	
		د، ر، ز :		
			۳۰۶، ۱۴۴	داور (وزیر دارائی)
			۳۱۷، ۷۲	دریک (مستر)

ش :

۲۳۲	شاگرد (تیمسار)
،۴۹،۴۸،۳۰،۲۴	شاه
،۲۱۴،۱۴۴،۵۹	
،۲۴۸،۲۳۸،۲۲۶	
۲۵۲،۳۴۷، ۳۴۵	
۳۰۵، ۲۸۱، ۲۶۲	
،۳۲۳	
۱۵۸	شریف امامی، جعفر (مهندس)
۸۸	شریعتمداری، حسن (دکتر)
،۳۰۵، ۸۱	شریعتمداری، سید کاظم
	(آیت الله)

۳۵۶، ۳۱۲، ۱۳۷	شریعتی، علی (دکتر)
۳۶	شریعتی، محمد تقی (استاد)
۸۸	شکوهی، غلامحسین
۸۳	شمر

ص ، ط ، ظ :

۱۲۶	صباغیان، هاشم (مهندس)
۱۴۱، ۱۰۶	صدر (وزیر کشور)
۲۲۶، ۲۱۷	صدر، موسی (امام)
۳۳۹	طالقانی، سید ابوالحسن
،۲۵۶، ۱۳۱، ۳۶	طالقانی، سید محمود

۳۳۴، ۳۳۲، ۲۶۵	
،۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۷	
۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۰	
۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴	
۳۶۶، ۳۵۹، ۳۵۲	

۲۹۰	طباطبائی، صادق (دکتر)
۲۲۶، ۲۲۴	ظهیرنژاد (سرهنگ)

ع :

۶۵	عبد الغنی، محمد بن احمد
۱۳۲	عبد الناصر، جمال
۳۴۴	عبد، شیخ محمد
۱۵۴	عضد الدوله
۱۳۰، ۵۱، ۴۰، ۲	علی (ع)، امام
۱۷۳، ۱۷۰، ۱۳۸	
۲۵۷، ۲۵۶، ۱۹۳	
۳۵۴، ۳۳۳، ۳۲۷	
۳۳۲، ۱۷۷	عیسی (ع)، حضرت
۲۱۳	عین الدوله

ف ، ق :

۳۴۴، ۱۷۳	فارسی، سلمان
۳۴۲	فتحعلی شاه
۲۶۳، ۲۶۲	فروهر، داریوش
۲۲۵، ۲۲۴، ۵۰	فلاحی، ولی

۲۲۶	
۲۷۲	قباد
۲۵۱	قدوسی، علی
۲۷۲	قصی بن کلاب
۸۴	قره باغی
۲۳۲، ۱۲۹، ۱۲۶	قره نی، محمد ولی (تیمسار)
۲۳۸، ۲۳۷	قریب، محمد (دکتر)
۴۸	قوام السلطنه

گ ، ک :

۱۸۴، ۱۸۳	کریستف کلمب
۳۰۳	کریم شیره ای
۱۷۲	کمیل بن زیاد
۲۷۲	گوروش (هخامنشی)

۳۰۹	معین آذر (استاد)	۲۶۶	لقمان حکیم
۲۶۱، ۱۴۲	معین فر، علی اکبر (مهندس)	۱۳۲	لنین
۳۰۲	مقدم مراغه ای (مهندس)		
۱۵۳، ۱۳۲	مقدونی، اسکندر	===== م: =====	
۱۹۰، ۱۱۵	ملانصرالدین	۳۳۱	ماکیا و ل
۲۶۸، ۲۶۶		۱۷۲، ۱۷۰، ۸۹	مالک اشتر
۳۳۹	ممتاز الممالک	۲۵۷، ۲۵۶، ۱۷۳	
۲۱۸، ۱۷۷	موسی (ع)، حضرت	۳۲۷	
۳۳۲، ۲۱۹		۶۶	مجتهد شبستری، محمد
۲۱۲	میرزای شیرازی	۳۳۹	محتشم السلطنه
۱۵۶، ۱۵۵	میلیسپو (دکتر)	۱۳۷، ۸۸	محمد (ص)
۸۸	میناچی، ناصر	۱۹۰، ۱۳۳، ۸۱	محمد رضا شاه
		۲۹۰، ۲۱۸	
		۳۶۰، ۳۲۸	
===== ن، و: =====			
۱۷۳، ۱۵۴، ۶۳	ناصرالدین شاه	۳۳۹	مدرس، سید حسن
۳۴۲، ۲۱۲		۳۳۹	مدرس، آشیخ علی
۱۷۷	نوح (ع)، حضرت	۸۸، ۱۶، ۱۰	مدنی سید احمد (تیمسار)
۱۲۲	وزیر بازرگانی	۳۰۳، ۱۷۳، ۹۷	
۹۱	— بهداری	۱۵۴	مشیر الملک
۲۲۸	— دادا گستری	۴۸، ۴۲، ۱۴، ۱۲	مصدق، محمد (دکتر)
۱۰۳	— دفاع	۸۰، ۷۹، ۶۳	
۲۲	— راه	۱۷۱، ۱۱۷، ۱۱۱	
۱۲۲	— صنایع و معادن	۲۱۳، ۲۱۱، ۱۹۲	
	— فرهنگ و آموزش عالی	۲۴۸، ۲۲۹، ۲۱۴	
۱۰۶، ۹۲، ۴۷	— کشور	۲۶۲، ۲۵۲، ۲۴۹	
۲۲	— مسکن	۳۱۶، ۳۱۴، ۲۹۳	
۹۹، ۹۰	— مشاور	۳۴۵، ۳۲۸، ۳۲۲	
		۲۲۹، ۴۰، ۳۶	مطهری، مرتضی
		۱۱۵، ۱۰۹	مظفرالدین شاه
		۳۰۵، ۱۷۳	معاویه
		۳۰۹	معظمی، عبدالله (دکتر)

		ه، ی:	
۱۰۲	هژبر یزدانی	۲۱۹	هارون
،۲۲۶، ۱۲۶	یزدی، ابراهیم (دکتر)	۲۳۴	هانپبال
۳۵۷، ۲۹۰		۱۳۷	هند (جگرخوار)
۳۰۵، ۸۳	یزید	۲۹۰	هویدا، امیرعباس
۱۵۴	یمین الممالک		

فهرست اسامی اماکن و مؤسسات

		آ:	
،۳۱۶، ۳۰۲، ۳۰۰، ۲۴۵، ۱۱۶، ۸۲، ۹	آبادان		
۳۰۹، ۲۹۹، ۱۴۴، ۱۰۹، ۲۰، ۱۰	آذربایجان		
۲۴۱، ۱۰	آغاچاری		
۲۳۴، ۷۳	آفریقا		
۱۹۵	— جنوبی		
۳۱۴، ۱۸۴	آلمان		
۳۵۷، ۳۴۲، ۳۲۳، ۳۱۷، ۳۱۴، ۲۹۰، ۲۳۴، ۲۱۸، ۷۳	آمریکا		
۱۸	— رادیو		
۲۸۹، ۲۷۷	— سفارت		

		الف:	
۲۳۰، ۲۰۲، ۱۲۱، ۲۵، ۲۲	اتاقهای بازرگانی		
۷۸	اراک		
۷۳	اروپا		
۲۴۳، ۱۸۳	اسپانیا		
۲۰	استادیوم ورزشی (تهران)		
۲۸۰، ۲۳۴، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۱، ۱۹۵، ۱۸۰، ۱۱۲، ۴۹	اسرائیل		
۳۶۴، ۳۶۲، ۳۰۰، ۱۷۸، ۵۷، ۴۸، ۱۱، ۱۰	اصفهان		
۲۵	اصناف		

۲۴۳	افغانستان
۳۶۰	اقیانوس هند
۳۴۲، ۳۱۶، ۲۹۰، ۶۳، ۶۲	الجزایر
۴۰	انتشار، شرکت
۳۴۲	اندونزی
۲۵	انجمن آثار ملی
۳۴۱، ۳۱۵، ۲۶۲، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۰، ۲۳۴، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۱۳، ۱۸۴	انگلستان
۳۴۲	
۲۲، ۲۱	اوپک
۶۶	اورازی (هتل)
۲۴۵، ۴۸	اهواز
۱۲۱، ۱۰۲	— نورد
۱۹۷، ۱۴۲	— نیشکر
۲۲۶	— انتلیجنت سرویس
۱۷۷، ۱۷۳، ۱۴۴، ۱۳۱، ۱۳۰، ۶۳، ۶۰، ۴۹، ۴۷، ۲۵، ۲۱، ۱	ایران
۲۹۹، ۲۷۲، ۲۵۴، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۸، ۲۰۸، ۲۰۱، ۱۷۹، ۱۷۸	
۳۶۲، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۲۰، ۳۱۷، ۳۱۰، ۳۰۵، ۳۰۳	
۳۰۳، ۳۰۲، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۷۸، ۲۷۳، ۲۵۱، ۲۲۷، ۸۹، ۳۳، ۶	— رادیوتلو بیژین
۱۲۱، ۱۰۲، ۳۱۱، ۳۰۹	
۱۲۱، ۱۰۲	— ناسیونال

ب :

۴۱	بانک
۲۰۳، ۱۷۱، ۱۲۰، ۹۷، ۲۲	— مرکزی
۳۳۸	برازجان
۱۲۲، ۱۸، ۱۷	برنامه و بودجه (سازمان)
۲۵۰	بصره
۳۳۱	بغداد
۱۵۴	بلژیک
۳۵۱، ۳۲۹، ۳۲۴، ۲۲۴، ۲۱۰، ۱۴۴، ۱۰۱، ۵۷، ۱۶	بلوچستان
۱۹۵، ۱۰۲، ۸۹	بنیاد پهلوی

بوئین زهرا ۱۴۵
بیت المقدس ۲۱۷

پ، ت:

پاریس ۱۹۵، ۷۳، ۱۳۷، ۲۲۹، ۲۷۱، ۲۹۳، ۳۶۹
پاوه ۵۰، ۵۷، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۲
پتروشیمی، شرکت ملی ۲۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷
— مجتمع ۱۴۲
پرتقال ۱۸۳، ۳۴۱
پیشاهنگی ۲۵
تبریز ۱۰، ۴۸، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۳۵
استادیوم ۱۴۳، ۲۹۹، ۳۰۹، ۳۱۰
— دانشگاه ۳۰۹
تربیت بدنی، سازمان ملی ۲۵، ۱۴۳
ترکیه ۶۰، ۲۲۶، ۳۱۴
تهران ۲۰، ۶۰، ۹۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۷، ۲۱۰
۲۲۹، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۸۰، ۲۹۹
۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۳۸، ۳۶۸
— دانشگاه ۲۴۶، ۳۰۵، ۳۰۹
— فرودگاه ۹۱

ج، چ، ح، خ:

جزیره خارک ۱۱۰، ۲۶۶، ۳۶۷
چاه بهار ۲۳۱
حمایت حیوانات، سازمان ۲۵
خراسان ۲۲۷، ۳۱۱، ۳۶۲
خرمشهر ۱۰، ۱۱۶، ۳۰۰، ۳۰۲
خلق چین، جمهوری ۱۳۰
خلیج فارس ۳۶۰
خوزستان ۹، ۱۰، ۱۱، ۴۲، ۴۳، ۴۳، ۴۳، ۵۲، ۸۲، ۱۱۰، ۲۲۶، ۲۳۹
۲۴۵، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۶۲

د، ذ:

۲۹۱، ۲۸۱، ۲۵۱، ۱۷۳، ۱۶۶، ۹۰، ۳۴، ۳۳، ۳۱، ۲۰	داد گاههای انقلاب
۲۲۸، ۲۲۶	— دادستان تهران
۱۰۲	دخانیات، شرکت
۲۴۸، ۱۲۰، ۴	در بار
۱۹۶	دز
۳۶۲، ۲۵۸، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۴۲	ذوب آهن

ر، ز، ژ:

۲۲۶، ۲۲۴	رضائیه (ارومیه)
۲۰۱	رفاه، دبیرستان
۹	رکس، سینما
۲۲۴	روانسر
۲۳۴	روم
۲۴۰، ۱۲۶، ۴۱، ۲۶	زنجان
۳۳۸	زندان قصر
۲۱	ژنو

س:

۱۶۶، ۱۰۹، ۹۰، ۲۶	سپاه پاسداران انقلاب
۲۲۵	سعدآباد، کاخ
۵۷	سمنان
۳۶۵، ۲۶۳، ۲۲۵، ۱۴۶، ۷۸	سنندج
۱۵۴	سوئد
۲۲۶	سیا، سازمان
۳۵۱، ۳۲۹، ۲۲۴، ۲۱۰، ۵۷	سیستان

ش:

۳۳۳	شبه جزیره، مرد تان
۸۳	شط العرب
۳۶۹، ۲۷۴، ۲۲۹، ۱۷۴، ۱۴۵، ۹۹، ۹۰، ۳۹، ۲۹، ۲۵، ۱۸	شورای طرحهای انقلاب

شوروی ۳۲۳، ۳۱۴، ۲۷۰

۸ — رادیوتلو یزیون

۲۴۰ شیراز

۱۴۵، ۱۴۳ شیر و خورشید

ص، ط، ع، ف، ق:

۲۵ صنایع

۲۶، ۲۴ صندوقهای قرض الحسنه

۲۶ — وام بیکاران

۱۴۵ طبس

۱۵۶ عدلیه

۶۰، ۵۹ عراق

۲۴۷ فرانسه

۳۳۸، ۲۲۰، ۲۱۸، ۲۱۷ فلسطین

۱۷۹ فیلیپین

۱۴۱، ۲۶ قزوین

۲۷۲ قریش

۳۶۲، ۳۳۹، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۵۴، ۲۲۵، ۱۱۵ قم

۳۱۱ قورخانه، مدرسه

ک، گ:

۱۴۳ کاشان

۳۹، ۲۱۰، ۱۹۱، ۱۴۴، ۱۱۵، ۱۱۰، ۱۰۱، ۵۷، ۵۰، ۳۰، ۲۰ کردستان

۳۶۸، ۳۶۶، ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۵۱، ۳۲۴، ۲۸۰، ۲۴۰

۳۰۵ کربلا

۵۷ کرمان

۲۲۵، ۲۲۴، ۴۸ کرمانشاه

۲۷۲ کعبه (خانه)

۶۲، ۱۹ کوبا

۹۵ کویت

۷۸ گرگان

۲۳۹،۲۳۱،۲۱۰،۱۹۱،۱۱۵،۱۱۱،۱۱۰،۱۰۱،۳۰،۱۸،۱۳	گنبد کاوس
۳۵۱،۳۲۴،۲۸۰	
۲۲۷	گیلان

م،:

۲۲۶،۲۱۸،۹۳،۵۱	لبنان (جنوب)
۲۵۰	لندن
	مجلس
۷۹	— سنا
۲۶۸،۲۶۵،۷۹،۳۳،۱۷	— شورای ملی
۳۶۹،۳۲۰،۲۸۶،۲۷۳،۲۵۲،۲۳۰،۲۹،۲۰،۱۹،۱۸،۱۷،۱۶،۱	— مؤسسان
۲۴۱	مسجد سلیمان
۲۱۷	مسجد — الحرام
۳۰۵	— اعظم
۲۱۷	— اقصی
۳۳۸	— هدایت
۵۷	مربوان
۱۹۷،۱۹۵،۱۴۲	مس سرچشمه
۸	مسکو
۱۳۲	مصر
۱۹۶	منجیل
۲۲۶	موساد (سازمان)
۵۷	مهاباد

۳۶۹،۳۶۸،۱۹۱،۵۹	نجف
۱۴۶،۱۴۱،۲۶	نجف آباد
۳۱۵،۳۰۳،۳۰۰،۲۸۰،۲۶۴،۲۵۸،۲۴۹،۲۳۰،۱۹۵،۱۹۳،۴۳،۷	نفت، شرکت
۳۲۲،۲۱۳	— انگلیس و ایران
۳۰	نقده
۲۲۵	نوسود

۷۳، ۶۰	نوفل لوشاتو
۱۴۲	نیروگاههای اتمی و حرارتی
۱۴۷	جنوب
۱۰۲	نیشکر کارون

و:

۳۶۵، ۲۹۰، ۱۹	وزارت - امور خارجه
۱۸، ۱۵۸، ۳۲	- آموزش و پرورش
۲۵۸	- بازرگانی
۲۴۴، ۲۰۳، ۱۲۱، ۱۰۲، ۸۶، ۲۲	- گمرک
۱۹۳، ۳۲	- بهداری
۱۵۶	- پست و تلگراف
۲۶۲، ۲۴۴، ۱۲۰	- دارائی
۱۹	- دفاع
۲۳۰، ۱۵۹، ۱۲۲، ۲۲، ۳۶۸، ۱۱۰، ۱۰۳، ۹۳، ۹۱، ۳۰، ۱۴	- پادگانها
۲۶۲	- صنایع و معادن
۲۴۴، ۲۴۲	- کشاورزی
۱۰۶، ۱۰۴، ۴۷، ۲۵، ۱۸	- کشور
۵۱، ۳۴۸، ۲۴۸، ۲۸۷، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۱۰، ۱۱۰، ۸۸، ۵۰، ۱۸	- ژاندارمری
۳۰، ۱۴	- کلاتری
۳۶۸، ۳۰، ۱۴	- پاسگاه
۲۲۶	- پاسگاه سرو
۲۳۰، ۱۲۲، ۲۲	- مسکن
۱۵۵	- معارف
۲۶۲	- نفت
۳۱۶	ویتنام
۲۱	وین

ه، ی:

۶۲	یزد	۲۲۵	همدان
۷۰	یوگسلاوی	۳۴۲، ۳۳۱، ۳۱۶، ۱۸۳، ۱۳۰	هندوستان

۲۳۹، ۲۳۱، ۲۱۰، ۱۹۱، ۱۱۵، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۱، ۳۰، ۱۸، ۱۳	گنبد کاوس
۳۵۱، ۳۲۴، ۲۸۰	
۲۲۷	گیلان

: م ۶۶

۲۲۶، ۲۱۸، ۹۳، ۵۱	لبنان (جنوب)
۲۵۰	لندن
	مجلس
۷۹	— سنا
۲۶۸، ۲۶۵، ۷۹، ۳۳، ۱۷	— شورای ملی
۳۶۹، ۳۲۰، ۲۸۶، ۲۷۳، ۲۵۲، ۲۳۰، ۲۹، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۱	— مؤسسان
۲۴۱	مسجد سلیمان
۲۱۷	مسجد — الحرام
۳۰۵	— اعظم
۲۱۷	— اقصی
۳۳۸	— هدایت
۵۷	مریوان
۱۹۷، ۱۹۵، ۱۴۲	مس سرچشمه
۸	مسکو
۱۳۲	مصر
۱۹۶	منجیل
۲۲۶	موساد (سازمان)
۵۷	مهاباد

: م ۶۷

۳۶۹، ۳۶۸، ۱۹۱، ۵۹	نجف
۱۴۶، ۱۴۱، ۲۶	نجف آباد
۳۱۵، ۳۰۳، ۳۰۰، ۲۸۰، ۲۶۴، ۲۵۸، ۲۴۹، ۲۳۰، ۱۹۵، ۱۹۳، ۴۳، ۷	نفت، شرکت
۳۲۲، ۲۱۳	— انگلیس و ایران
۳۰	نقده
۲۲۵	نوسود

۲۳۹،۲۳۱،۲۱۰،۱۹۱،۱۱۵،۱۱۱،۱۱۰،۱۰۱،۳۰،۱۸،۱۳	گنبد کاوس
۳۵۱،۳۲۴،۲۸۰	
۲۲۷	گیلان

 م، م:

۲۲۶، ۲۱۸، ۹۳، ۵۱	لبنان (جنوب)
۲۵۰	لندن
	مجلس
۷۹	سنا -
۲۶۸، ۲۶۵، ۷۹، ۳۳، ۱۷	شورای ملی -
۳۶۹، ۳۲۰، ۲۸۶، ۲۷۳، ۲۵۲، ۲۳۰، ۲۹، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱	مؤسسان -
۲۴۱	مسجد سلیمان
۲۱۷	مسجد - الحرام
۳۰۵	اعظم -
۲۱۷	اقصى -
۳۳۸	هدایت -
۵۷	مريوان
۱۹۷، ۱۹۵، ۱۴۲	مس سرچشمه
۸	مسکو
۱۳۲	مصر
۱۹۶	منجیل
۲۲۶	موساد (سازمان)
۵۷	مهاباد

 ؛:

۳۶۹، ۳۶۸، ۱۹۱، ۵۹	نجف
۱۴۶، ۱۴۱، ۲۶	نجف آباد
۳۱۵، ۳۰۳، ۳۰۰، ۲۸۰، ۲۶۴، ۲۵۸، ۲۴۹، ۲۳۰، ۱۹۵، ۱۹۳، ۴۳، ۷	نفت، شرکت
۳۲۲، ۲۱۳	انگلیس و ایران -
۳۰	نقده
۲۲۵	نوسود

۷۳، ۶۰	نوفل لوشاتو
۱۴۲	نیروگاههای اتمی و حرارتی
۱۴۷	جنوب
۱۰۲	نیشکر کارون

و:

۳۶۵، ۲۹۰، ۱۹	وزارت - امور خارجه
۱۸، ۱۵۸، ۳۲	- آموزش و پرورش
۲۵۸	- بازرگانی
۲۴۴، ۲۰۳، ۱۲۱، ۱۰۲، ۸۶، ۲۲	- گمرک
۱۹۳، ۳۲	- بهداری
۱۵۶	- پست و تلگراف
۲۶۲، ۲۴۴، ۱۲۰	- دارائی
۱۹	- دفاع
۲۳۰، ۱۵۹، ۱۲۲، ۲۲، ۳۶۸، ۱۱۰، ۱۰۳، ۹۳، ۹۱، ۳۰، ۱۴	- پادگانها
۲۶۲	- صنایع و معادن
۲۴۴، ۲۴۲	- کشاورزی
۱۰۶، ۱۰۴، ۴۷، ۲۵، ۱۸	- کشور
۳۵۱، ۳۴۸، ۲۴۸، ۲۸۷، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۱۰، ۱۱۰، ۸۸، ۵۰، ۱۸	- ژاندارمری
۳۰، ۱۴	- کلانتری
۳۶۸، ۳۰، ۱۴	- پاسگاه
۲۲۶	- پاسگاه سرو
۲۳۰، ۱۲۲، ۲۲	- مسکن
۱۵۵	- معارف
۲۶۲	- نفت
۳۱۶	ویتنام
۲۱	وین

ه، ی:

۳۶۲	یزد	۲۲۵	همدان
۲۷۰	یوگسلاوی	۳۴۲، ۳۳۱، ۳۱۶، ۱۸۳، ۱۳۰	هندوستان

فهرست اسامی کتب و نشریات و مقالات و روزنامه‌ها

۱۸	آسوشیتدپرس (خبرگزاری)
۲۳۲، ۲۲۶	آیندگان (روزنامه)
۱۳۷	اسلام‌شناسی
۴	اطلاعات (روزنامه)
۳۳۹	بلاغ (مجله)
۱۹	بیلد آلمان (روزنامه)
۶۵، ۶۲، ۱۹	پارس (خبرگزاری)
۱۹	تاس (خبرگزاری)
۱۳۷، ۱۳۸، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۵، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۶۹	قرآن
۲۷۰، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۵۳	
۳۱۳	کاوه برلن (روزنامه)
۲۲۰	کایودونیوز (روزنامه)
۱۸	کوریه (روزنامه)
۲۰	کیهان (روزنامه)
۳۶۸	لوموند (روزنامه)
۳۵۷	مکتب مبارز (نشریه)
۱۷۰، ۱۷۱، ۲۷۲	نهج البلاغه
	وال استریت ژورنال (روزنامه) ۲۲
۲۳	یونایتدپرس (خبرگزاری)